

# پیام امام

امیر المؤمنین علیه السلام

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد دوازدهم

کتابخانه کربلا



آیه الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری  
جمعی از فضلا و دانشمندان



فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-143-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- گفتار حکیمانه. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع) امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م ۷

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:

محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا - سعید داودی - احمد قدسی

و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۱۲

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۲۰ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۳۲۴۷۸ - دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

## فهرست مطالب

۱۷	کلمات قصار در یک نگاه
۲۱	گفتار حکیمانه ۱
۲۳	شرح و تفسیر: بهترین روش در فتنه‌ها
۲۹	گفتار حکیمانه ۲
۳۱	شرح و تفسیر: از این کارها پرهیز
۳۵	گفتار حکیمانه ۳
۳۷	شرح و تفسیر: چهار نقطه ضعف
۴۳	گفتار حکیمانه ۴
۴۵	شرح و تفسیر: قوی و صبور باش
۵۱	گفتار حکیمانه ۵
۵۳	شرح و تفسیر: علم و ادب و تفکر
۵۷	گفتار حکیمانه ۶
۵۹	شرح و تفسیر: حفظ اسرار و حُسن رفتار
۶۵	گفتار حکیمانه ۷
۶۷	شرح و تفسیر: آثار صدقه
۷۱	گفتار حکیمانه ۸
۷۳	شرح و تفسیر: شگفتی‌های انسان

- گفتار حکیمانه ۹ ..... ۷۹
- شرح و تفسیر: اقبال و ادبار دنیا ..... ۸۱
- گفتار حکیمانه ۱۰ ..... ۸۳
- شرح و تفسیر: روش معاشرت با مردم ..... ۸۵
- گفتار حکیمانه ۱۱ ..... ۸۷
- شرح و تفسیر: شکر قدرت ..... ۸۹
- گفتار حکیمانه ۱۲ ..... ۹۳
- شرح و تفسیر: ناتوان ترین مردم ..... ۹۵
- گفتار حکیمانه ۱۳ ..... ۹۹
- شرح و تفسیر: راه تداوم نعمت‌ها ..... ۱۰۱
- گفتار حکیمانه ۱۴ ..... ۱۰۵
- شرح و تفسیر: نتیجه بی‌مهری بستگان ..... ۱۰۷
- گفتار حکیمانه ۱۵ ..... ۱۰۹
- شرح و تفسیر: سرزنش گرفتاران چرا؟ ..... ۱۱۱
- گفتار حکیمانه ۱۶ ..... ۱۱۳
- شرح و تفسیر: پیشی گرفتن تقدیر و تدبیر ..... ۱۱۵
- گفتار حکیمانه ۱۷ ..... ۱۱۷
- شرح و تفسیر: تغییر حکم یا تغییر شرایط ..... ۱۱۹
- گفتار حکیمانه ۱۸ ..... ۱۲۳
- شرح و تفسیر: بی‌طرف‌های منفی ..... ۱۲۵
- گفتار حکیمانه ۱۹ ..... ۱۲۷
- شرح و تفسیر: نتیجه تسلیم در برابر آرزوها ..... ۱۲۹
- گفتار حکیمانه ۲۰ ..... ۱۳۱
- شرح و تفسیر: چشم‌پوشی از لغزش جوانمردان ..... ۱۳۳

۱۳۵	گفتار حکیمانه ۲۱
۱۳۷	شرح و تفسیر: نتیجه ترس و کم‌رویی
۱۴۱	گفتار حکیمانه ۲۲
۱۴۳	شرح و تفسیر: اگر حق ما را بگیرند
۱۴۵	گفتار حکیمانه ۲۳
۱۴۷	شرح و تفسیر: مرد عمل باش!
۱۵۱	گفتار حکیمانه ۲۴
۱۵۳	شرح و تفسیر: کفاره گناهان بزرگ
۱۵۷	گفتار حکیمانه ۲۵
۱۵۹	شرح و تفسیر: از مهلت الهی بترس
۱۶۳	گفتار حکیمانه ۲۶
۱۶۵	شرح و تفسیر: برای همیشه پنهان نمی ماند
۱۶۹	گفتار حکیمانه ۲۷
۱۷۱	شرح و تفسیر: مدارا کردن با بیماری
۱۷۳	گفتار حکیمانه ۲۸
۱۷۵	شرح و تفسیر: برترین زهد
۱۷۹	گفتار حکیمانه ۲۹
۱۸۱	شرح و تفسیر: ملاقات سریع!
۱۸۵	گفتار حکیمانه ۳۰
۱۸۷	شرح و تفسیر: از پرده پوشی خداوند مغرور مباش
۱۸۹	گفتار حکیمانه ۳۱
۱۸۹	بخش اول
۱۹۳	شرح و تفسیر: ارکان ایمان
۱۹۵	پایه اول ایمان: صبر

۱۹۷	پایه دوم ایمان: یقین
۱۹۸	پایه سوم ایمان: عدل
۲۰۲	پایه چهارم ایمان: جهاد
۲۰۴	نکته: اصول موفقیت در کارها
۲۰۷	بخش دوم
۲۰۹	شرح و تفسیر: ارکان کفر و شک
۲۱۴	شاخه‌های شک
۲۱۸	نکته: ارکان نفاق
۲۱۹	گفتار حکیمانه ۳۲
۲۲۱	شرح و تفسیر: بهتر از خوب و بدتر از بد
۲۲۳	گفتار حکیمانه ۳۳
۲۲۵	شرح و تفسیر: افراط و تفریط ممنوع!
۲۲۹	گفتار حکیمانه ۳۴
۲۳۱	شرح و تفسیر: برترین غنا
۲۳۳	گفتار حکیمانه ۳۵
۲۳۵	شرح و تفسیر: اثر نسبت‌های ناروا
۲۳۹	گفتار حکیمانه ۳۶
۲۴۱	شرح و تفسیر: آرزوهای طولانی و سوء عمل
۲۴۵	گفتار حکیمانه ۳۷
۲۴۷	شرح و تفسیر: تشریفات زشت و زیان‌آور
۲۴۹	نکته: روایت «نصر بن مزاحم»
۲۵۱	گفتار حکیمانه ۳۸
۲۵۳	شرح و تفسیر: چهار نکته سرنوشت‌ساز

۲۶۳	گفتار حکیمانه ۳۹
۲۶۵	شرح و تفسیر: مستحبات بی ارزش
۲۶۷	گفتار حکیمانه ۴۰
۲۶۹	شرح و تفسیر: فرق جایگاه زبان عاقل و احمق
۲۷۱	گفتار حکیمانه ۴۱
۲۷۳	شرح و تفسیر: باز هم فرق عاقل و احمق
۲۷۴	نکته: مفهوم واقعی عقل و حمق
۲۷۷	گفتار حکیمانه ۴۲
۲۷۹	شرح و تفسیر: بیماری و ریزش گناهان
۲۸۳	نکته: یک داستان آموزنده
۲۸۵	گفتار حکیمانه ۴۳
۲۸۷	شرح و تفسیر: مجاهدی وارسته
۲۸۹	خباب بن ارت که بود؟
۲۹۱	گفتار حکیمانه ۴۴
۲۹۳	شرح و تفسیر: خوشا به حال چنین کسان
۲۹۷	گفتار حکیمانه ۴۵
۲۹۹	شرح و تفسیر: دوستان و دشمنان واقعی من
۳۰۳	گفتار حکیمانه ۴۶
۳۰۵	شرح و تفسیر: بلای عجب
۳۰۷	گفتار حکیمانه ۴۷
۳۰۹	شرح و تفسیر: چهار فضیلت مهم اخلاقی
۳۱۳	گفتار حکیمانه ۴۸
۳۱۵	شرح و تفسیر: راه پیروزی

۳۱۹	گفتار حکیمانه ۴۹
۳۲۱	شرح و تفسیر: حمله‌های خطرناک
۳۲۳	گفتار حکیمانه ۵۰
۳۲۵	شرح و تفسیر: راه تسخیر دل‌ها
۳۲۷	گفتار حکیمانه ۵۱
۳۲۹	شرح و تفسیر: عیوب پنهان
۳۳۱	گفتار حکیمانه ۵۲
۳۳۳	شرح و تفسیر: رابطه عفو و قدرت
۳۳۷	گفتار حکیمانه ۵۳
۳۳۹	شرح و تفسیر: سخاوت واقعی
۳۴۱	گفتار حکیمانه ۵۴
۳۴۳	شرح و تفسیر: چهار جمله پربار
۳۴۷	گفتار حکیمانه ۵۵
۳۴۹	شرح و تفسیر: دو شاخه مهم صبر
۳۵۱	گفتار حکیمانه ۵۶
۳۵۳	شرح و تفسیر: دامنه غنا و فقر
۳۵۵	گفتار حکیمانه ۵۷
۳۵۷	شرح و تفسیر: سرمایه بی پایان
۳۵۹	گفتار حکیمانه ۵۸
۳۶۱	شرح و تفسیر: ریشه اصلی شهوات
۳۶۵	گفتار حکیمانه ۵۹
۳۶۷	شرح و تفسیر: هشدار که بشارت است!
۳۶۹	گفتار حکیمانه ۶۰
۳۷۱	شرح و تفسیر: خطرات زبان



۳۷۳	گفتار حکیمانه ۶۱
۳۷۵	شرح و تفسیر: گزیدن شیرین!
۳۷۷	گفتار حکیمانه ۶۲
۳۷۹	شرح و تفسیر: پاداش برتر
۳۸۳	گفتار حکیمانه ۶۳
۳۸۵	شرح و تفسیر: نقش شفاعت‌کننده
۳۸۷	گفتار حکیمانه ۶۴
۳۸۹	شرح و تفسیر: سوارانی در خواب!
۳۹۱	گفتار حکیمانه ۶۵
۳۹۳	شرح و تفسیر: غربت واقعی
۳۹۵	گفتار حکیمانه ۶۶
۳۹۷	شرح و تفسیر: طلب از نااهل
۴۰۱	گفتار حکیمانه ۶۷
۴۰۳	شرح و تفسیر: بخشش کم
۴۰۷	گفتار حکیمانه ۶۸
۴۰۹	شرح و تفسیر: زینت فقر و غنا
۴۱۳	گفتار حکیمانه ۶۹
۴۱۵	شرح و تفسیر: نگران مباش
۴۱۷	گفتار حکیمانه ۷۰
۴۱۹	شرح و تفسیر: افراط و تفریط نشانه جهل است
۴۲۳	گفتار حکیمانه ۷۱
۴۲۵	شرح و تفسیر: نشانه کمال عقل
۴۲۷	گفتار حکیمانه ۷۲
۴۲۹	شرح و تفسیر: بیداد روزگار

- گفتار حکیمانه ۷۳ ..... ۴۳۵
- شرح و تفسیر: روش تعلیم و تربیت ..... ۴۳۷
- گفتار حکیمانه ۷۴ ..... ۴۴۱
- شرح و تفسیر: هر نفسی گامی است! ..... ۴۴۳
- گفتار حکیمانه ۷۵ ..... ۴۴۵
- شرح و تفسیر: همه معدودها محدودند! ..... ۴۴۷
- گفتار حکیمانه ۷۶ ..... ۴۴۹
- شرح و تفسیر: سالی که نکوست... ..... ۴۵۱
- گفتار حکیمانه ۷۷ ..... ۴۵۳
- شرح و تفسیر: برو این دام بر مرغ دگر نه! ..... ۴۵۵
- نکته‌ها ..... ۴۵۹
۱. دنیای مذموم و ممدوح ..... ۴۵۹
۲. نکته شگفت‌انگیز! ..... ۴۵۹
- گفتار حکیمانه ۷۸ ..... ۴۶۱
- شرح و تفسیر: دلایل بطلان مکتب جبر ..... ۴۶۳
- نکته‌ها: ..... ۴۷۰
۱. جبر و اختیار ..... ۴۷۰
۲. آیا اختیار انسان با توحید مخالف است؟ ..... ۴۷۲
۳. قضا و قدر در آثار اسلامی ..... ۴۷۳
- گفتار حکیمانه ۷۹ ..... ۴۷۵
- شرح و تفسیر: دانش را هر جا بیابی فرا گیر! ..... ۴۷۷
- گفتار حکیمانه ۸۰ ..... ۴۷۹
- شرح و تفسیر: دانش گمشده مؤمن است ..... ۴۸۱

۴۸۳	گفتار حکیمانه ۸۱
۴۸۵	شرح و تفسیر: معیار ارزش انسان
۴۸۹	گفتار حکیمانه ۸۲
۴۹۱	شرح و تفسیر: پنج اصل مهم
۴۹۷	گفتار حکیمانه ۸۳
۴۹۹	شرح و تفسیر: دوگانگی و غلو
۵۰۱	گفتار حکیمانه ۸۴
۵۰۳	شرح و تفسیر: نسل پربار
۵۰۵	گفتار حکیمانه ۸۵
۵۰۷	شرح و تفسیر: خطرات ترک «نمی دانم»
۵۰۹	گفتار حکیمانه ۸۶
۵۱۱	شرح و تفسیر: اهمیت رأی پیر
۵۱۳	گفتار حکیمانه ۸۷
۵۱۵	شرح و تفسیر: نومیدی چرا؟
۵۱۷	گفتار حکیمانه ۸۸
۵۱۹	شرح و تفسیر: دو امان از عذاب الهی
۵۲۳	گفتار حکیمانه ۸۹
۵۲۵	شرح و تفسیر: راه اصلاح و به سامان رسیدن امور
۵۲۹	گفتار حکیمانه ۹۰
۵۳۱	شرح و تفسیر: فقیه کامل
۵۳۲	نکته: دو بال خوف و رجا
۵۳۵	گفتار حکیمانه ۹۱
۵۳۷	شرح و تفسیر: راه رفع خستگی روح

- گفتار حکیمانه ۹۲..... ۵۳۹
- شرح و تفسیر: بهترین و بدترین نوع علم..... ۵۴۱
- گفتار حکیمانه ۹۳..... ۵۴۵
- شرح و تفسیر: فلسفه امتحان الهی..... ۵۴۷
- نکته‌ها..... ۵۴۹
۱. جهان میدان آزمایش..... ۵۴۹
۲. معیار پاداش و کیفر؟..... ۵۵۱
- گفتار حکیمانه ۹۴..... ۵۵۳
- شرح و تفسیر: خیر در چیست؟..... ۵۵۵
- گفتار حکیمانه ۹۵..... ۵۵۹
- شرح و تفسیر: ارزش تقوی..... ۵۶۱
- گفتار حکیمانه ۹۶..... ۵۶۳
- شرح و تفسیر: دوست و دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۵۶۵
- نکته: معیار ارزش در اسلام و قرآن..... ۵۶۷
- گفتار حکیمانه ۹۷..... ۵۶۹
- شرح و تفسیر: عمل بی ارزش..... ۵۷۱
- نکته: خوارج کیانند؟..... ۵۷۳
- گفتار حکیمانه ۹۸..... ۵۷۷
- شرح و تفسیر: تنها روایت کردن کافی نیست..... ۵۷۹
- گفتار حکیمانه ۹۹..... ۵۸۱
- شرح و تفسیر: تفسیر دلپذیر اِنَّا لِلّٰهِ و........ ۵۸۳
- گفتار حکیمانه ۱۰۰..... ۵۸۵
- شرح و تفسیر: در برابر مداحان..... ۵۸۷

۵۹۱	گفتار حکیمانه ۱۰۱
۵۹۳	شرح و تفسیر: سه شرط خدمت به مردم
۵۹۷	گفتار حکیمانه ۱۰۲
۵۹۹	شرح و تفسیر: پیش‌گویی عجیب
۶۰۳	نکته: ارزش‌های واقعی
۶۰۵	گفتار حکیمانه ۱۰۳
۶۰۷	شرح و تفسیر: تضاد دنیاپرستی و علاقه به آخرت
۶۱۳	گفتار حکیمانه ۱۰۴
۶۱۵	شرح و تفسیر: زاهدان در دنیا
۶۱۹	نکته‌ها
۶۱۹	۱. نوف بکالی کیست؟
۶۲۰	۲. راز و نیاز شبانه
۶۲۱	۳. زیان‌های موسیقی
۶۲۳	گفتار حکیمانه ۱۰۵
۶۲۵	شرح و تفسیر: وظیفه ما
۶۲۹	گفتار حکیمانه ۱۰۶
۶۳۱	شرح و تفسیر: نتیجه تخریب دین برای دنیا
۶۳۵	گفتار حکیمانه ۱۰۷
۶۳۷	شرح و تفسیر: عالم جاهل منش
۶۳۹	گفتار حکیمانه ۱۰۸
۶۴۱	شرح و تفسیر: اعجوبه جهان خلقت!
۶۴۶	نکته: آیا قلب کانون صفات خوب و بد انسان است؟
۶۴۹	گفتار حکیمانه ۱۰۹
۶۵۱	شرح و تفسیر: ما از افراط و تفریط دوریم

- گفتار حکیمانه ۱۱۰ ..... ۶۵۵
- شرح و تفسیر: مجریان فرمان خدا ..... ۶۵۷
- گفتار حکیمانه ۱۱۱ و ۱۱۲ ..... ۶۶۱
- شرح و تفسیر ..... ۶۶۳
- گفتار حکیمانه ۱۱۳ ..... ۶۶۷
- شرح و تفسیر: هیجده اندرز مهم ..... ۶۶۹
- گفتار حکیمانه ۱۱۴ ..... ۶۸۳
- شرح و تفسیر: معیار حُسن ظن و سوء ظن ..... ۶۸۵
- گفتار حکیمانه ۱۱۵ ..... ۶۸۹
- شرح و تفسیر ..... ۶۹۱
- گفتار حکیمانه ۱۱۶ ..... ۶۹۳
- شرح و تفسیر: هشدار به چهار چیز ..... ۶۹۵
- گفتار حکیمانه ۱۱۷ ..... ۶۹۹
- شرح و تفسیر: افراط و تفریط مایهٔ هلاکت ..... ۷۰۱
- گفتار حکیمانه ۱۱۸ ..... ۷۰۵
- شرح و تفسیر: فرصت را از دست ندهید ..... ۷۰۷
- گفتار حکیمانه ۱۱۹ ..... ۷۰۹
- شرح و تفسیر: دنیا مار خوش خط و خال! ..... ۷۱۱
- گفتار حکیمانه ۱۲۰ ..... ۷۱۵
- شرح و تفسیر: ویژگی‌های قبایل قریش ..... ۷۱۷

# حِكْمَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَابُ الْخَيْرِ مِنْ حِكْمَةِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَيَدْخُلُ فِي ذَلِكَ الْحِكْمَةُ مِنْ أَسْئَلِهِمْ وَالنَّكَاحُ الْقَصْبُ الْخَارِجُ فِي سَائِرِ أَعْيُنِهِمْ

## حکمت های امیر مؤمنان علی علیه السلام

در اینجا سخنان برگزیده حکمت آمیز امیر مؤمنان و برگزیده های از پاسخ  
سؤالات آن حضرت و سخنان کوتاهی که درباره مسائل مختلف فرموده آمده است.





## کلمات قصار در یک نگاه

مرحوم سید رضی در این بخش از کتاب خود ۴۸۰ سخن کوتاه از کلمات حکمت‌آمیز امیر مؤمنان علی علیه السلام را گردآورده است؛ ولی در میان جمله ۲۶۰ و ۲۶۱ فصلی گشوده که عنوانش سخنان کوتاهی از آن حضرت است که ظاهراً پیچیده است و احتیاج به تفسیر دارد و در این بخش به ۹ جمله از کلمات قصار امام اشاره کرده است و چه خوب بود این بخش را در آخر کلمات قصار قرار می‌داد تا ترتیب طبیعی آن به هم نخورد.

نگاهی اجمالی به مجموع این کلمات قصار نکات مهمی را روشن می‌سازد:

۱. این کلمات، سخنان حکمت‌آمیزی است که کمتر نظیری جز در آیات قرآن و کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. گنجینه گرانبهایی است از درس‌های بسیار آموزنده که دین و دنیای هر انسانی با آن مرتبط است و گاه جمله‌ای از آن می‌تواند عنوان یک مقاله‌ای سودمند و یا موضوع یک کتاب گردد و به یقین منطبق ساختن زندگی بر آنها سبب پیشرفت و سربلندی و نجات در دنیا و آخرت است.

۲. این کلمات تنها ناظر به موضوع خاصی نیست، بلکه مانند گلستانی است که از مجموعه گل‌های زیبا، معطر و روح‌نواز تشکیل شده است؛ گاه از معارف الهی سخن می‌گوید و گاه از مسائل فقهی و زمانی از مسائل اخلاقی و در مواردی

از مسائل اجتماعی و سیاسی و خلاصه آنچه انسان در شئون مختلف حیات خود به آن نیاز دارد جمله یا جمله‌هایی درباره آن در این کلمات قصار هست.

۳. بعضی از این کلمات جمله بسیار جالبی بوده که در لابه‌لای یک خطبه یا یک نامه از سوی آن حضرت آمده است؛ ولی به سبب برجستگی آن، بعداً جدا شده و در بخش کلمات قصار جای گرفته است در حالی که بعضی دیگر به طور مستقل از هر مطلب دیگری از آن حضرت صادر شده و گاه پاسخ برخی از سؤالات است و به همین دلیل از تنوع خاصی برخوردار است.

۴. بخش مهمی از این کلمات به قدری در افکار عمومی مسلمانان جا افتاده که به صورت ضرب‌المثل در آمده و هر کس برای اثبات مقصود خود از آن کمک می‌گیرد.

۵. گرچه این کلمات به عنوان سخنان کوتاه مطرح شده؛ ولی به ندرت بخش‌هایی در آن است که سخن کوتاه نیست بلکه نسبتاً مفصل و طولانی است مانند استوار دانستن ایمان بر چهار پایه (کلمه ۳۱)، سخن امام به کمیل بن زیاد (کلمه ۱۴۷) و صفات یکی از دوستان بسیار بزرگوار امام که در کلمه ۲۸۹ آمده است و گفتار امام درباره وضع دنیا (کلمه ۳۶۷).

۶. بعضی معتقدند تمام این جمله‌های کوتاه از خطبه یا نامه‌ای گرفته شده و در ابتدا به این صورت نبوده است.<sup>۱</sup> هر چند اثبات این مطلب احتیاج به تتبع کامل دارد.

۷. جالب اینکه تمام آنچه در این کلمات نورانی و پرمعنا آمده بدون استثنا با موازین عقل و فطرت هماهنگ است و به همین دلیل نیاز به سند خاصی ندارد. به علاوه صدور چنین کلمات والایی معمولاً از غیر امام معصوم عادتاً ناممکن است، هر چند در کتاب مصادر نهج‌البلاغه برای بسیاری از آنها منابعی غیر از

۱. کتاب تمام نهج‌البلاغه، بخش مقدمه، ص ۲۱.

نهج البلاغه نیز ذکر شده است.

۸. البته کلمات قصار امام امیرالمؤمنین منحصر به آنچه در این بخش از نهج البلاغه ذکر شده نیست شاهد این سخن کتاب غررالحکم نوشته «شیخ عبدالواحد آمدی» از علمای قرن ششم است که در آن بیش از چهار هزار از کلمات قصار آن حضرت به صورت حروف تهجی و به گونه‌ای منظم و جالب گردآوری شده است. همچنین در گفتار دانشمندان دیگر مانند «ابن ابی الحدید» بخش دیگری از کلمات قصار آن حضرت که در نهج البلاغه نیامده است دیده می‌شود.

نامبرده در جلد آخر شرح نهج البلاغه خود حدود یک هزار کلمه دیگر بر این کلمات قصار افزوده که به طور مستقل نیز در سال ۱۹۲۹ میلادی در بیروت به چاپ رسیده است.

شایان توجه این که یکی از محققان (مصطفی درایتی) اخیراً در مقدمه کتاب غررالحکم نام گروهی از کسانی که کلمات قصار امام علیه السلام را گردآوری کرده‌اند و بالغ بر ده نفر می‌شوند با ذکر کتاب‌هایشان آورده است و اولین آنها را «جاحظ» از علمای قرن سوم هجری می‌شمرد که کتابش به عنوان مائة کلمة (یکصد کلمه) منتشر شده و آخرین آنها را نویسنده کتاب زبدة الحقایق (مرحوم میر قاری کوکبی گیلانی) ذکر می‌کند که کلمات قصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی بن ابی طالب علیه السلام در همین کتاب جمع‌آوری شده است.

این مقدمه را با کلام جالبی از شعبی (از علمای قرن اول و فقیه و شاعر، متوفای ۱۰۴) درباره بخشی از کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم او می‌گوید: «امیرمؤمنان علی علیه السلام جمله کوتاه به صورت ارتجالی و بدون مقدمه بیان فرموده که چشم و چراغ بلاغت و گوهرهای ناب حکمت است و هیچ کس نتوانسته است حتی مثل یکی از آنها را بیان کند؛ سه جمله درباره مسائل

حکیمانه و سه جمله در مورد مناجات و سه جمله در مورد آداب است. اما آن سه جمله‌ای که درباره مناجات است این است که در پیشگاه الهی عرضه داشت: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا؛ خدایا برای عزت من همین بس که بنده تو باشم» و «كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا؛ و این افتخار برای من بس است که تو پروردگار من باشی» و «أَنْتَ كَمَا أَحِبُّ فَأَجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ؛ تو آن گونه هستی که من دوست دارم مرا نیز آن گونه قرار ده که تو دوست داری».

و اما سه جمله‌ای که در موضوعات حکمت آمیز است این است که فرمود: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛ ارزش هر کس به اندازه کارهای خوب و پرارزشی است که می‌تواند انجام دهد» و «مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ؛ آن کس که قدر و مقام خود را بشناسد هرگز هلاک نمی‌شود» و «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ انسان در زیر زبانش پنهان شده است (و شخصیتش هنگام سخن گفتن آشکار می‌شود)».

و اما آن سه جمله که درباره آداب اجتماعی است چنین است که فرمود: «أَمْنُنْ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ؛ به هر کس می‌خواهی نعمت ببخشی تا امیر او باشی» و «أَحْتَجُّ إِلَيْكَ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ؛ به هر کس می‌خواهی نیازمند باش تا اسیرش باشی» و «اسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ؛ از هر کس می‌خواهی بی‌نیاز شو تا همسان و همانندش باشی».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۲۰؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲، ح ۲۳.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرَ فَيُرْكَبَ، وَلَا ضَرْعُ فَيُحْلَبَ.

امام علیؑ فرمود:

در فتنه‌ها همچون شتر کم سن و سال باش؛ نه پشت او قوی شده که سوارش شوند نه پستانی دارد که بدوشند!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله - به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر - از کلمات مشهور امام علیؑ است که قبل از سید رضی «ابو حیان توحیدی» (متوفای ۳۸۰) در کتاب الامتاع والمؤانسة و بعد از سید رضی مرحوم آمدی در کتاب غرر الحکم (با تفاوتی) آن را آورده است و از روایتی که رضی الدین علی بن یوسف حلّی (برادر علامه حلّی) در کتاب العُدَد القویة آورده است استفاده می‌شود که این جمله بخشی از وصیتی است که امام علیؑ برای فرزندش امام حسن علیؑ بیان فرموده است (البته با تفاوت‌هایی) و از جمله این تفاوت‌ها اضافه جمله «وَلَا وَبَرٍ فَيُسَلَّبُ» و نه پشمی دارد که آن را بچینند» است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷).



## شرح و تفسیر

### بهترین روش در فتنه‌ها

امام علیه السلام در این حکمت پرمعنا می‌فرماید: «در فتنه‌ها همچون شتر کم سن و سال باش؛ نه پشت او قوی شده که سوارش شوند نه پستانی دارد که بدوشند»؛  
(قَالَ علیه السلام: كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرَ فَيُرْ كَبَّ، وَلَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبُ).

برای روشن شدن محتوای این کلام بسیار پرمعنا لازم است قبلاً دو واژه «فتنه» و «ابن لبون» تفسیر شود:

فتنه، از ماده «فتن» (بر وزن متن) در اصل به معنای قرار دادن طلا در کوره است تا خالص از ناخالص جدا شود سپس به معنای هرگونه آزمایش و امتحان و بلا و عذاب و حتی شرک و بت پرستی و آشوب‌های اجتماعی آمده است و در اینجا منظور همان آشوب‌های اجتماعی است.

لبون، به شتری گفته می‌شود که به جهت زائیدن مکرر پیوسته در پستانش شیر است (لبون به معنای شیر دار است از ماده لبن) و ابن لبون به بچه چنین شتری گفته می‌شود که دو سال آن تمام شده و وارد سال سوم شده است؛ نه قوت و قدرت چندانی دارد که بتوان بر پشت او سوار شد و نه پستان پر شیری (زیرا هم کم سن و سال است و هم نر) و به این ترتیب هیچ گونه استفاده‌ای از آن در آن سن و سال نمی‌توان کرد.

از اینجا روشن می‌شود که هدف امام این است که انسان به هنگام

شورش‌های اهل باطل و فتنه‌های ناشی از خصومت آنها با یکدیگر نباید آلت دست این و آن شود؛ باید خود را دور نگه دارد و به هیچ یک از دو طرف که هر دو اهل باطل اند کمک نکند.

در این گونه موارد معمولاً هر کدام از طرفین به سراغ افراد بانفوذ و با شخصیت می‌آیند تا از نفوذ و قدرت آنها برای کوبیدن حریف استفاده کنند. در این هنگام باید این افراد بلکه تمام افراد، خواه ضعیف باشند یا قوی نهایت مراقبت را به خرج دهند که در دام فتنه‌گران و غوغاسالاران نیفتند مبادا دین و یا دنیای آنها آسیب ببیند و همان گونه که در بالا آمد در بعضی از روایات جمله «وَلَا وَبَرَ فَيْسُلَب» نیز به آن افزوده شده است یعنی شتر دو ساله پشمی هم ندارد که آن را بچینند و از آن استفاده کنند.

نمونه این فتنه‌ها در صدر اسلام و قرون نخستین فراوان بود که امامان اهل بیت و یاران‌شان همواره از آن کناره‌گیری می‌کردند حتی داستان قیام ابو مسلم بر ضد بنی امیه گرچه در ظاهر برای کوبیدن باطلی بود ولی در باطن برای تبدیل باطلی به باطل دیگر و حکومت بنی عباس به جای بنی امیه بود. به همین دلیل هنگامی که ابو مسلم به وسیله نامه‌ای پیشنهاد حکومت و خلافت را به امام صادق علیه السلام کرد امام آن را نپذیرفت زیرا می‌دانست در پشت پرده این قیام چه اشخاصی کمین کرده‌اند و به تعبیر دیگر امام می‌دانست این یک فتنه است که دو گروه باطل به جان هم افتاده‌اند و نباید به هیچ کدام امتیازی داد.

روایاتی که از ائمه هدی علیهم السلام درباره فضیلت عزلت و گوشه‌گیری به ما رسیده است غالباً ناظر به این گونه شرایط است.

از جمله امام امیرالمؤمنین علیه السلام طبق آنچه در غررالحکم آمده می‌فرماید: «الْعُزْلَةُ أَفْضَلُ شَيْمٍ الْأَكْيَاسِ؛ گوشه‌گیری برترین خصلت افراد باهوش و زیرک



است»<sup>۱</sup> و در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «سَلَامَةُ الدِّينِ فِي إِغْتِرَالِ النَّاسِ؛ سلامت دین انسان در کناره‌گیری از مردم است»<sup>۲</sup>.

در حدیث گویا و روشنی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم هنگامی از آن حضرت سؤال کردند: چرا گوشه‌گیری را انتخاب کرده‌اید؟ فرمود: «فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَ الْإِخْوَانُ فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَسْكَنَ لِلْفُؤَادِ؛ زمانه فاسد شده و برادران تغییر روش داده‌اند به همین دلیل، آرامش دل را در تنهایی یافتیم»<sup>۳</sup>.

قرآن مجید نیز اشاراتی به این معنا دارد از جمله درباره حضرت ابراهیم می‌خوانیم که او گروه بت پرستان را مخاطب قرار داد و گفت: «وَأَعْتَرِكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي»؛ از شما و آنچه غیر از خدا می‌خوانید و می‌پرستید کناره‌گیری می‌کنم و (تنها) پروردگارم را می‌خوانم»<sup>۴</sup>.

در داستان اصحاب کهف نیز در آیه ۱۶ سوره «کهف» اشاره به گوشه‌گیری آنها از گروه فاسد و مفسد شده است.

از آنچه گفته شد به خوبی روشن می‌شود که هرگز منظور امام علیه السلام این نبوده است که اگر گروهی باطل بر ضد مؤمنان و طرفداران حق برخیزند نباید به حمایت مؤمنان حق جو برخاست؛ این سخن بر خلاف صریح قرآن است که می‌فرماید: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ اگر گروهی از مسلمانان بر گروه دیگری ظلم و ستم روا داشتند (و اصلاح در میان آن دو از طریق مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر نشد) با جمعیت ستمگر پیکار کنید تا به سوی حق باز گردند»<sup>۵</sup>.

۱. غررالحکم، ص ۳۱۸، ح ۷۳۵۰.

۲. همان، ص ۳۱۹، ح ۷۳۶۵.

۳. میزان الحکمه، ج ۸، ماده عزلت، ح ۱۲۹۱۱.

۴. مریم، آیه ۴۸.

۵. حجرات، آیه ۹.

ممکن است تفاوت بین جمله «لَا ظَهْرَ فَيْزٍ كَبُّ» و جمله «وَلَا ضَرْعٌ فَيْحَلْبُ» در این باشد که نه کمک‌های مستقیم به فتنه‌جویان کن (مانند سواری دادن مرکب) که خودش وارد معرکه شود و نه کمک‌های غیر مستقیم مانند کمک‌های مادی به این گروه‌ها کردن رواست شبیه شیر دادن برای تغذیه افراد.

همان‌گونه که در سند این حکمت اشاره شد این کلام امام مؤمنان علی علیه السلام بخشی از وصیت طولانی است که امام امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزند گرامی‌اش امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است که قسمتی از آغاز آن را برای مزید فایده در اینجا می‌آوریم. فرمود: «كَيْفَ وَأَنْتَ يَا بُنَيَّ إِذَا صِرْتَ فِي قَوْمٍ صَبِيَّهُمْ غَاوٍ وَشَأْبُهُمْ فَاتِكُ وَشَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَى عَنِ مُنْكَرٍ وَعَالِمُهُمْ حَبُّ مَوَاةٍ مُسْتَحْوِذٌ عَلَيْهِ هَوَاهُ مُتَمَسِّكٌ بِعَاجِلِ دُنْيَاهُ أَشَدُّهُمْ عَلَيْكَ إِقْبَالًا يَرْضُوكَ بِالْغَوَائِلِ وَيَطْلُبُ الْحِيلَةَ بِالتَّمْسِيِّ وَيَطْلُبُ الدُّنْيَا بِالْإِجْتِهَادِ خَوْفُهُمْ أَجَلٌ وَرَجَاؤُهُمْ عَاجِلٌ لَا يَهَابُونَ إِلَّا مَنْ يَخَافُونَ لِسَانَهُ وَلَا يُكْرِمُونَ إِلَّا مَنْ يَرْجُونَ نَوَالَهُ دِينُهُمُ الرَّبَا كُلُّ حَقٍّ عِنْدَهُمْ مَهْجُورٌ يُحِبُّونَ مَنْ غَشَّهْمُ وَيَمْلُونَ مَنْ دَاهَنَهُمْ قُلُوبُهُمْ خَاوِيَةٌ لَا يَسْمَعُونَ دُعَاءً وَلَا يُجِيبُونَ سَائِلًا قَدْ اسْتَوَلَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْغَفْلَةِ إِنْ تَرَكَتَهُمْ لَمْ يَتْرُكُوكَ وَإِنْ تَابَعْتَهُمْ اغْتَالُوكَ إِخْوَانُ الظَّاهِرِ وَأَعْدَاءُ السَّرَائِرِ يَتَصَاحَبُونَ عَلَيَّ غَيْرِ تَقْوَى فَإِذَا افْتَرَقُوا ذَمَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا تَمُوتُ فِيهِمُ السُّنَنُ وَتَحْيَا فِيهِمُ الْبِدْعُ فَأَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ أَسْفَ عَلَيَّ فَقَدِهِمْ أَوْ سَرَّ بِكَثْرَتِهِمْ فَكُنْ عِنْدَ ذَلِكَ يَا بُنَيَّ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرَ فَيْزٍ كَبُّ وَلَا وَبْرٌ فَيْسَلَبُ وَلَا ضَرْعٌ فَيْحَلْبُ؛ فرزندم چگونه خواهی بود هنگامی که در میان قومی گرفتار شوی که کودک آنها گمراه و جوانشان هواپرست و پیرانشان امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند، عالم آنها حيله‌گر فریبکاری است که هوای نفس بر او چیره شده و به دنیای زودگذر چسبیده و از همه بیشتر (ظاهرا) به تو روی می‌آورد و در انتظار حوادث دردناکی برای توست و با آرزوها چاره‌جویی می‌کند و دنیا را با تمام قدرت می‌طلبد.

(مردم آن زمان) ترسشان از نظر دور و امیدشان نزدیک است (به عذاب‌های آخرت بی‌اعتنا و به مواهب دنیا شدیداً علاقه‌مند هستند) تنها از کسی حساب می‌برند که از زبانش می‌ترسند و اکرام نمی‌کنند مگر کسی را که امید بخششی از او دارند. دینشان ربا و هر حقی نزد آنها به فراموشی سپرده شده، افراد فریبکار را دوست دارند و سراغ کسانی می‌روند که از همه بیشتر چاپلوسی کنند.

دل‌های آنها خالی (از یاد خدا) است، سخن حقی را نمی‌شنوند و به درخواست سائلی پاسخ نمی‌گویند، مستی غفلت بر آنها غالب شده، اگر آنها را رها کنی دست از تو بر نمی‌دارند و اگر از آنها پیروی کنی فریبت می‌دهند، در ظاهر برادرند و در باطن دشمن، رفاقت آنها با یکدیگر بر اساس بی‌تقوایی است و هنگامی که از هم جدا شوند یکدیگر را نکوهش می‌کنند، سنت‌های الهی در میان آنها می‌میرد و بدعت‌ها زنده می‌شود نادان‌ترین مردان کسی است که از فقدان آنها متاثر شود یا از کثرت آنها خوشحال. فرزندم در چنین شرایطی که (آتش فتنه‌ها شعله‌ور است) همچون شتر کم سن و سال باش نه پستی دارد که سوار شوند و نه پشمی که بچینند و نه پستانی که بدوشند...<sup>۱</sup>

\*\*\*



## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعِ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ،  
وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هر کس طمع را پیشه کند خود را حقیر کرده و کسی که ناراحتی‌هایش را  
(نزد این و آن بدون هیچ فایده) فاش کند به ذلت خویش راضی شده و آن کس  
که زبانش را بر خود امیر کند شخصیتش حقیر خواهد شد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله به اضافه چهار جمله بعد از آن که خواهد آمد همگی در وصیتی که امام علیه السلام به مالک اشتر فرموده دیده می‌شود و مرحوم صاحب کتاب تحف العقول که قبل از سید رضی می‌زیسته در شرح کلمات قصار علی علیه السلام تمام آن را با تفاوت‌هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹) و این نشان می‌دهد که بخشی از آنچه در بحث کلمات قصار نهج البلاغه آمده جمله‌های به هم پیوسته‌ای بوده است که مرحوم سید رضی به سبب معانی مستقلی که داشته‌اند آنها را از هم جدا کرده است.



## شرح و تفسیر

### از این کارها بپرهیز

امام علیؑ در این کلام نورانی اش به پیامدها و آثار سوء سه رذیله اخلاقی در عباراتی کوتاه و فشرده اشاره فرموده است.

نخست می فرماید: «هر کس طمع را پیشه کند خود را حقیر ساخته است». (أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ).

واژه «طمع» به معنای بیش از حق خود طالب بودن و گرفتن مواهب زندگی از دست دیگران است و تعبیر به «استشعر» که به معنای پوشیدن لباس زیرین است اشاره به این است که طمع را به خود چسبانده و از آن جدا نمی شود؛ بدیهی است که افراد طماع برای رسیدن به مقصود خود باید تن به هر ذلتی بدهند و دست سؤال به سوی هر کس دراز کنند و شخصیت خود را برای نیل به اهداف طمعکارانه خود بشکنند.

در سخنان رسول خدا ﷺ می خوانیم: «بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ إِلَىٰ طَبَعٍ؛ در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ درباره خطر این صفت مذموم مخصوصاً برای علما وارد شده است که فرمود: «إِنَّ الصَّفَاةَ الزَّلَالَ الَّذِي لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ أَقْدَامٌ و عجیب این که هنگامی که طمع فزونی یابد کارهایی از انسان سر می زند که کاملاً احمقانه است؛ شبیه آنچه درباره طماع معروف عرب به نام «اشعب» نقل شده که بسیاری از اوقات هنگامی که راه می رفت دامن خود را به دست

می گرفت و آن را در برابر آسمان باز نگه می داشت و می گفت: شنیده‌ام بعضی از پرندگان در حال پرواز تخم می گذارند شاید تخم آن پرنده در دامن من بیفتد. و یا نقل می کنند هنگامی که گروهی از کودکان او را در کوچه و بازار آزار می دادند برای پراکنده ساختن آنها گفت: شنیده‌ام در فلان خانه حلوا پخش می کنند بچه‌ها به سوی آن خانه دویدند ناگهان دیدند خود اشعب نیز به سوی آن خانه می دود گفتند: تو چرا؟ گفت: شاید حرف من درست باشد.

این داستان‌ها خواه واقعیت داشته باشد یا نه اشاره به کارهای ننگ‌آوری است که انسان به جهت طمع انجام می دهد.

نقطه مقابل طمع قناعت است که سبب عزت آدمی می شود همان‌گونه که امیرمؤمنان فرمود: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ؛ آن کس که قناعت پیشه کند عزیز خواهد بود».<sup>۱</sup> و به گفته شاعر:

آز بگذار و پادشاهی کن      گردن بی طمع بلند بود!

در دومین نکته می فرماید: «کسی که سفره دل خویش را (نزد این و آن بدون هیچ فایده) باز کند (و مشکلات خود را فاش سازد) رضایت به ذلت خود داده است»؛ «وَرَضِيَ بِالذَّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ».

روشن است هرگاه انسان نزد طیب درد خود را بگوید و از وی راه درمان بطلبد یا پیش قاضی ظلمی را که بر او رفته بیان سازد و از او احقاق حق بخواهد یا نزد دوستش از گرفتاری خود برای گرفتن وام سخن بگوید کار خلافی نکرده و به دنبال مشکل‌گشایی بوده؛ اما طرح مشکلات نزد کسانی که هیچ‌گونه توانایی بر حل آن ندارند اثری جز ذلت و سرافکنندگی انسان نخواهد داشت. در این‌گونه موارد باید خویشتن‌دار بود و لب به شکایت نگشود.

۱. غررالحکم، ص ۳۹۲، ج ۹۰۱۸. در بعضی از عبارات این جمله به این صورت نقل شده است: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ» (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۵۰).



آن‌گاه امام علیه السلام در جمله سوم می‌فرماید: «کسی که زبانش را بر خود امیر سازد شخصیت او تحقیر می‌شود»؛ (وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مِنْ أَمْرِ عَلَيْهَا لِسَانَهُ). منظور از امیر شدن زبان آن است که از تحت کنترل عقل و فکر خارج شود و هرچه بر زبانش آمد بگوید. بدیهی است سخنانی که از فکر و عقل و تقوا سرچشمه نمی‌گیرد در بسیاری از موارد خطرهایی ایجاد می‌کند که انسان قادر بر جبران آن نیست و گاه اسباب رنجش افراد آبرومند و سبب ایجاد اختلاف در میان مردم و کینه و دشمنی نسبت به گوینده و دیگران می‌شود و چه زیبا می‌گوید شاعر عرب:

إِحْفَظْ لِسَانَكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ      لَا يَلْدَعَنَّكَ إِنَّهُ تُغْبَانُ  
كَمْ فِي الْمَقَابِرِ مِنْ قَتِيلٍ لِسَانِهِ      كَانَتْ تُهَابُ لِقَاءِهِ الْأَقْرَانُ

ای انسان زبان خود را حفظ کن - مراقب باش تو را نگزد که ازدهایی است. چه بسیارند کسانی که در گورستان‌ها خفته‌اند و کشته زبان خویشند - همان کسانی که هم‌مطرازان آنها از ملاقات با آنها وحشت داشتند.

در حدیث دیگری در سلسله همین کلمات قصار می‌خوانیم: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ»؛ کسی که زیاد سخن گوید اشتباهات زیادی خواهد کرد.<sup>۱</sup> و این خطای بسیار باعث تحقیر و بی‌ارزش شدن او در نظرها می‌شود.

کوتاه سخن این‌که انسان عاقل باید زبانش را در اختیار عقلش قرار دهد نه این‌که عقلش را در اختیار زبان که اولی مایه سعادت است و دومی اسباب حقارت. شایان توجه است صفات سه‌گانه نکوهیده‌ای را که امام در این بیان کوتاه ذکر کرده (طمع، فاش کردن ناراحتی‌ها نزد هرکس و امیر ساختن زبان بر خود) هر سه در این جهت مشترکند که سبب ذلت و خواری می‌شوند و این هماهنگی در اثر سبب شده است که امام علیه السلام هر سه را کنار هم قرار دهد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

الْبُخْلُ عَارٌ، وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ،  
وَالْمُقَلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

بخل ننگ است و ترس مایه نقصان، فقر شخص زیرک را از بیان دلیلش گنگ  
می‌سازد و آن‌کس که فقیر و تنگدست است حتی در شهر خود غریب است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.



## شرح و تفسیر

### چهار نقطه ضعف

امام علیؑ در این حکمت والا به چهار نقطه ضعف اخلاقی و اجتماعی انسان اشاره می‌کند و آثار سوء هر یک را بر می‌شمرد تا همگان از آنها فاصله بگیرند. نخست می‌فرماید: «بخل ننگ است»؛ (البخلُ عارٌ).

بخل آن است که انسان حاضر نباشد چیزی از مواهب خداداد را در اختیار دیگران بگذارد، هر چند امکانات او بسیار بیش از نیازهای او باشد و نقطه مقابل آن سخاوت و کرم است که گاه سبب می‌شود انسان حتی وسائل مورد نیاز خود را به دیگران ببخشد و خود به کمترین مواهب حیات قناعت کند.

عار بودن بخل و افتخار بودن کرم و سخاوت بر کسی پوشیده نیست، زیرا اولاً بخل سبب نفرت مردم از بخیل می‌شود و افراد نزدیک و دور از او فاصله می‌گیرند و ثانیاً بخل سبب سنگدلی و قساوت است، زیرا بخیل ناله مستمندان را می‌شنود و چهره رقت‌بار آنها را می‌بیند و در عین حال به آنها کمکی نمی‌کند و این مایه قساوت است. ثالثاً بخل سبب می‌شود که بسیاری از منابع اقتصادی از گردش تجاری سالم خارج شود و به صورت کنز و اندوخته در آید در حالی که گروه‌هایی در جامعه ممکن است به آن نیاز داشته باشند. رابعاً افراد بخیل گاه به زن و فرزند خود نیز تنگ و سخت می‌گیرند به اندازه‌ای که مر او را آرزو می‌کنند و این عار و ننگ دیگری است. خامساً افراد بخیل به سبب دلبستگی

فوق العاده غیر منطقی به مال و ثروتشان از نظر تفکر اجتماعی بسیار ضعیف و ناتوانند و این هم ننگ و عار دیگری است، لذا امام علیه السلام در عهدنامه معروف مالک اشتر به او توصیه می‌کند که هرگز بخیل را در مشورت خود دخالت ندهد که او را به ترک حق دعوت می‌کند و از تهی دستی و فقر می‌ترساند؛ (لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفُضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ).

داستان‌هایی که از بخیلان و سخاوتمندان در تاریخ مانده دلیل روشنی بر گفتار امام علیه السلام است، هرچند گاهی این داستان‌ها مبالغه آمیز است؛ از جمله درباره «محمد بن یحیی» که بر خلاف باقی برامکه فوق العاده بخیل بود نوشته‌اند که پدرش به یکی از خواص او گفت: تو چگونه از دوستان نزدیک «محمد بن یحیی» هستی در حالی که لباست پاره شده؟ گفت: سوزنی که پارگی لباس را با آن بدوزم ندارم و اگر «محمد بن یحیی» خانه‌ای داشته باشد به وسعت فاصله میان بغداد و نوبه<sup>۱</sup> مملو از سوزن سپس جبرئیل و میکائیل نزد او آیند و یعقوب نبی را به عنوان ضامن حاضر کنند و از او بخواهند سوزنی به عنوان عاریت دهد تا پیراهن پاره شده یوسف را بدوزند او هرگز چنین کاری نخواهد کرد.<sup>۲</sup>

امام علیه السلام در یکی دیگر از این کلمات قصار (حکمت ۳۷۸) سخن بسیار جامعی درباره بخل فرمود آنجا که می‌فرماید: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل تمام عیوب را در بر دارد و انسان را به سوی هر بدی و زشتی می‌کشاند».

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «الْبُخْلُ يُمَرِّقُ الْعَرُوضَ؛ بخل آبروی انسان را بر باد می‌دهد».<sup>۳</sup>

۱. منطقه‌ای است در جنوب مصر و نزدیک حبشه.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۰۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۷.

به همین دلیل در کلام بعضی از بزرگان آمده است: «أَبْخَلَ النَّاسَ بِمَالِهِ أَجْوَدُهُمْ بِعِزِّهِ؛ بخیل ترین مردم در مورد مال خود سخاوتمندترین آنها در مورد آبروی خویش است».<sup>۱</sup>

آنگاه امام به رذیله دوم اخلاقی اشاره کرده می‌فرماید: «ترس مایه نقصان می‌شود»؛ (وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ).

افراد ترسو هرگز نمی‌توانند از قابلیت‌ها، شایستگی‌ها و استعداد‌های خود استفاده کنند و نتیجه آن عقب‌ماندگی در زندگی است. به علاوه هنگامی که دین و جان و ناموس و کشور آنها به خطر بیفتد از جهاد ابا دارند و به جای این‌که در صف مجاهدان باشند در صف قاعدان و بیماران و از کار افتادگان و کودکان قرار می‌گیرند. هرگز هیچ آدم ترسویی به مقامی نرسیده؛ نه کشف مهمی کرده نه پیروزی چشمگیری به دست آورده و نه به قله‌های کمال رسیده است.

از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «لَا يُؤْمَنُ رَجُلٌ فِيهِ الشُّحُّ وَالْحَسَدُ وَالْجُبْنُ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَلَا حَرِيصًا وَلَا شَحِيحًا؛ هیچ یک از کسانی که دارای بخل و حسد و جبن باشند به حقیقت ایمان نمی‌رسند و مؤمن ترسو و بخیل و حریص نخواهد بود».<sup>۲</sup> حتی امیر مؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر توصیه می‌کند «که هرگز افراد ترسو را به حوزه مشاوران خود راه مده»؛ (وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً... وَلَا جَبَانًا) و همان‌گونه که امام علیه السلام در نامه مالک اشتر اشاره فرموده سرچشمه جبن و ترس سوء ظن به ذات پاک پروردگار است، زیرا می‌دانیم خداوند به افراد با ایمان وعده داده که من شما را تنها نمی‌گذارم به جنگ مشکلات بروید و از من یاری بطلبید.

آنگاه امام در سومین جمله اشاره به آثار فقر در زندگی انسان‌ها می‌کند

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۶۴، ح ۶۸.

و می فرماید: «فقر شخص زیرک را از بیان دلیلش گنگ می سازد»؛ (وَ الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ).

اشاره به این که از یک سو افراد فقیر در خود احساس حقارت می کنند و هر اندازه فطین و باهوش باشند بر اثر این احساس حقارت از گفتن حرف حساب خود و دفاع از حقوق خویشتن باز می مانند و از سوی دیگر چون می دانند بسیاری از مردم برای سخنان آنها بهایی قائل نمی شوند چون غالباً دنیاپرستند و برای افراد ثروتمند شخصیت قائلند همین احساس سبب می شود که فقیران نتوانند حرف حق خود را بیان کنند.

درباره آثار سوء فقر و تنگدستی روایات زیادی از معصومین علیهم السلام وارد شده که حتی فقر را در سرحد کفر معرفی کرده اند و این به سبب آن است که پیروان خود را برای مبارزه با فقر تشجیع کنند. در دنیای امروز نیز در مقیاسه‌ای عظیم این حقیقت به چشم می خورد که دولت‌های ثروتمند و زورگو با شجاعت سخنان باطل خود را همه جا مطرح می کنند در حالی که دولت‌های فقیر از رساندن حرف حساب خود به گوش جهانیان عاجزند.

البته این اصل استثنائاتی نیز دارد؛ افراد فقیری را می شناسیم که همچون ابوذر شجاعانه به مبارزه با طاغوت‌های زمان برخاستند و حجت خود را بر آنها تمام کردند هرچند این قیام‌ها گاه به قیمت جان آنها تمام شد؛ ولی این افتخار را در تاریخ برای خود ثبت کردند که در صف اول از صفوف مبارزان راه حق بودند. اگر در بعضی از روایات مدحی از فقر شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را فخر خویش شمرده یا اشاره به فقر الی الله است که قرآن مجید بیان کرده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۱</sup> و یا اشاره به ساده‌زیستی و قناعت است که در ظاهر شباهت با فقر دارد.



حضرت در چهارمین و آخرین جمله که در واقع تکمیل کننده جمله سوم است می‌افزاید: «آن‌کس که فقیر و تنگدست است حتی در شهر خود غریب است»؛ (وَالْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ).

زیرا غریب کسی است که دوست و آشنایی ندارد و احساس تنهایی می‌کند و می‌دانیم دنیاپرستان از افراد فقیر و تنگدست فاصله می‌گیرند و آنها را در شهر خود غریب می‌گذارند و به عکس ثروتمندان حتی در بلاد دوردست از وطنشان غریب نیستند همان‌گونه که شاعر می‌گوید:

منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست

هر جا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت

دیگری می‌گوید:

آن را که بر مراد جهان نیست دسترس

در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناس

بعضی میان فقیر و مُقِلّ این فرق را گذاشتند که فقیر به کسی می‌گویند که در عین فقر، فقر خویش را نیز اظهار می‌کند و مقل کسی است که فقیر است و خویشتن‌دار.

ممکن است این تفاوت را از حدیثی که از معصومین علیهم‌السلام نقل شده است گرفته باشند، زیرا در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام یا امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که کدام صدقه افضل است فرمود: «جُهْدُ الْمُقِلِّ؛ صدقه کسی که کم درآمد باشد (و در عین تنگدستی انفاق کند)» سپس به این آیه تمسک فرمود: «وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ دیگران را بر خود مقدم می‌دارند هرچند در تنگدستی باشند»<sup>۱</sup>.

ریشه «مُقِلّ» که از ماده «قِلت» گرفته شده، نشان می‌دهد که با فقیر متفاوت است.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعَجْزُ آفَةٌ، وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ، وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ،  
وَنِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَى.

امام علیؑ فرمود:

عجز و ناتوانی آفت است و صبر، شجاعت و زهد، ثروت و تقوا و پرهیزگاری  
سپری است (در برابر گناهان و خطرات شیطان و هوای نفس) و رضایت  
و خشنودی (از تقدیرات الهی) بهترین همنشین است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.



## شرح و تفسیر

### قوی و صبور باش

امام در چهارمین کلمه از کلمات قصارش به پنج وصف از اوصاف انسانی اشاره می‌کند که یکی منفی و چهار وصف از آن مثبت است و آثار هر کدام را در جمله بسیار کوتاهی بر می‌شمارد.

نخست می‌فرماید: «عجز و ناتوانی آفت است»؛ (الْعَجْزُ آفَةٌ).

عجز مفهوم وسیعی دارد که هرگونه ناتوانی علمی، جسمی، اقتصادی و فکری را شامل می‌شود و به یقین اینها بزرگترین آفات زندگی انسان است؛ انسان عاجز، ذلیل و خوار عقب مانده و شکست خورده و بی‌ارزش و بی‌مقدار است به همین دلیل اسلام می‌گوید: بکوشید و هرگونه عجز را از خود دور سازید و با قدرت و قوت به اهداف مالی و معنوی خود برسید. البته گاه می‌شود که عجز و ناتوانی بدون اختیار دامن انسان را می‌گیرد، ولی غالباً چنین نیست، بلکه نتیجه کوتاهی‌ها و بی‌برنامگی‌هاست. همان‌گونه که در حدیث جالبی که کلینی در کافی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرد می‌خوانیم: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا از دَوْجَتْ از دَوْجِ الْكَسَلِ وَالْعَجْزِ فَتَبَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که اشیاء با یکدیگر ازدواج کردند تنبلی و ناتوانی نیز به هم پیوستند و فرزند آنها فقر بود».<sup>۱</sup>

سپس در دومین نکته اشاره به آثار مثبت صبر و شکیبایی کرده می‌فرماید:

۱. کافی، ج ۵، ص ۸۶، ح ۸.

«صبر شجاعت است»؛ (وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ).

بدیهی است صبر چه در مقابل عوامل معصیت باشد، چه در مسیر اطاعت پروردگار چه در برابر مصائب روزگار انجام گیرد، نوعی شجاعت محسوب می‌شود و تنها شجاعانند که از عهده شکیبایی در این مراحل سه‌گانه بر می‌آیند. نمونه کامل این سخن همان چیزی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در صدر اسلام از پیغمبر و یاران باوفایش تجربه کرده بود که در برابر انواع مشکلاتی که از سوی دشمنان اسلام هر روز به شکلی انجام می‌شد صبر و استقامت کرده بودند و با شجاعت تمام آنها را پشت سر گذاشتند و اگر این شکیبایی شجاعانه مسلمانان صدر اول در دوران محاصره شعب ابی طالب و هجرت به حبشه و سپس هجرت به سوی مدینه و بعد از آن حضور در میدان‌های جنگ بدر، خیبر، خندق و حنین نبود امروز آیینی به نام اسلام بر بخش عظیمی از جهان سایه نیفکنده بود.

در واقع مسلمانان هم در برابر خواسته‌های دل استقامت و صبر نشان دادند، هم در مسیر اطاعت پروردگار و هم در مقابل مصائب و مشکلات بی در پی. همان‌گونه که در حدیثی در جلد دوم کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که می‌فرماید: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ»<sup>۱</sup>.

در کلمات بزرگان نیز تعبیرات جالبی درباره صبر آمده است از جمله این‌که گفته‌اند: «الصَّبْرُ مَرٌّ لَا يَتَجَرَّعُهُ إِلَّا حُرٌّ؛ صبر تلخ است ولی جز آزادگان این شربت ناگوار را نمی‌نوشند».

نیز گفته‌اند «إِنَّ لِلزَّمَانِ المَحْمُودَةِ وَالمَدْمُومَةِ أَعْمَارًا وَآجَالَ كَأَعْمَارِ النَّاسِ وَآجَالِهِمْ فَاصْبِرْ وَالزَّمَانِ السُّوءِ حَتَّى يَفْنِيَ عُمُرَهُ وَيَأْتِي أَجَلُهُ؛ دوران‌های خوب

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۵.

و بد عمر و اجلی دارند مانند عمر و اجل انسان‌ها؛ به هنگامی که دوران سختی پیش آید صبر کنید تا عمرش پایان گیرد و اجلس فرارسد.

نیز گفته‌اند: «إِذَا تَضَيَّفَتْكَ نَازِلَةٌ فَأَقْرِهَا الصَّبْرَ عَلَيْهَا وَأَكْرِمْ مَثْوَاهَا لَدَيْكَ بِالتَّوَكُّلِ وَالْإِحْتِسَابِ لِتُرْحَلَ عَنْكَ وَقَدْ أَبْقَتْ عَلَيْكَ أَكْثَرَ مِمَّا سَلَبَتْ مِنْكَ؛ هنگامی که حادثه سختی به میهمانی تو آمد با صبر و شکیبایی از آن پذیرایی کن و جایگاه آن را با توکل بر خدا و حساب عند الله گرامی بدار تا زمانی که این میهمان از نزد تو برود در حالی که بیش از آنچه از تو گرفته است برای تو باقی خواهد گذارد».<sup>۱</sup>

آن‌گاه در سومین جمله می‌فرماید: «زهد ثروت است»؛ (وَالزُّهُدُ ثَرَوَةٌ).

اشاره به اینکه انسان از ثروت آیا چیزی جز بی‌نیازی می‌خواهد و آدم زاهد قانع، از همه خلق بی‌نیاز است و چه بسا ثروتمندانی که جزء نیازمندان هستند. زهد همان بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا و مال و منال و شهرت و آوازه است. زاهد کسی نیست که فاقد این امور باشد بلکه زاهد کسی است که دلبسته و وابسته به این امور نباشد؛ خواه آن را داشته باشد یا نه! بلکه می‌توان گفت: زاهدان از ثروتمندان غنی‌ترند، چرا که ثروتمندان از یک سو باید پیوسته ثروت خود را حساب و کتاب کنند و از سوی دیگر مراقب باشند سارق و دشمنی آن را از دست آنها نگیرد در حالی که زاهدان از همه اینها بی‌نیازند. در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که خطاب به علی عليه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةِ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهَا؛ زَيْنَتِكَ بِالزُّهُدِ فِي الدُّنْيَا؛ ای علی خداوند تو را به زینتی آراسته که هیچ بنده‌ای به زینتی بهتر از آن نزد خداوند آراسته نشده است تو را به زهد در دنیا آراسته است».<sup>۲</sup> و در حقیقت چنین است چون آراستگی به زهد انسان را به بسیاری از صفات دیگر از فضایل اخلاقی می‌آراید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۹۰.

۲. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۹۷، ح ۱۰۳.

به همین دلیل در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا... حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی ها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن زهد در دنیا است... سپس فرمود: حلاوت ایمان بر دل و جان شما حرام است تا زمانی که دل هایتان زهد در دنیا پیشه کند».<sup>۱</sup>

آن گاه در چهارمین جمله می فرماید: «تقوا و پرهیزگاری سپری است (در برابر گناهان و خطرات شیطان و هوای نفس)»؛ (وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ).

ورع به معنای تقوا یا حد اعلای تقواست به گونه ای که انسان حتی از شبهات پرهیز کند. این فضیلت انسانی از حالت خداترسی باطنی سرچشمه می گیرد که چون در برابر او گناهی ظاهر شود سدی در میان او و گناه ایجاد کند.

تعبیر به «جنته» تعبیر جالبی است، زیرا سپر وسیله ای دفاعی در مقابل آماج تیرهای دشمن یا شمشیرها و نیزه هاست گویا هوای نفس و شیطان پیوسته قلب انسان را هدف تیرهای خود قرار می دهد و انسان با ورع به وسیله این سپر می تواند از آزار آنها در امان بماند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لِكُلِّ شَيْءٍ أُسٌّ وَأُسُّ الْإِيمَانِ الْوَرَعُ؛ هر چیز اساس و شالوده ای دارد و شالوده ایمان ورع است».<sup>۲</sup>

در حدیثی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در غرالحکم نقل شده می خوانیم: «عَلَيْكَ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ عَوْنُ الدِّينِ وَشَيْمَةُ الْمُخْلِصِينَ؛ بر تو باد به پیشه کردن ورع، زیرا (بهترین) یاور دین و روش مخلصان است».<sup>۳</sup>

سپس در پنجمین و آخرین جمله می فرماید: «رضایت و خشنودی (از

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

۲. کنز العمال، ح ۲۲۸۴.

۳. غرالحکم، ح ۵۹۱۵.



تقدیرات الهی) بهترین همنشین است»؛ (وَنِعْمَ الْقَرِینُ الرَّضِیُّ).

همنشین خوب کسی است که به انسان آرامش بخشد و او را از بی‌تابی در برابر مشکلات باز دارد و در او روح امید بدمد و تمام این آثار در راضی بودن به قضای الهی است.

آنکس که مقدرات را از سوی خداوند حکیم و مهربان می‌داند هرگز از مصائبی که به هر حال در دنیا روی می‌دهد و مشکلاتی که گریبان انسان را ناخواسته می‌گیرد ناراحت نمی‌شود و بی‌تابی نمی‌کند و اعصاب خود را در هم نمی‌کوبد.

البته این بدان معنا نیست که انسان در برابر هر حادثه‌ای تسلیم شود، بلکه به این معناست که تمام کوشش خود را برای پیروزی بر مشکلات به کار گیرد؛ ولی اگر حوادثی خارج از حیطه قدرت او رخ دهد در برابر آن راضی باشد و زبان به ناشکری نگشاید و جزع و بی‌تابی نکند.

در روایتی آمده است که موسی بن عمران علیه السلام به پیشگاه خداوند عرضه داشت: مرا به عملی راهنمایی کن که اگر آن را انجام دهم رضای تو را به دست آورده باشم. خداوند به او وحی فرستاد که رضای من (گاه) در ناخوشنودی توست و طاقت آن را نداری... موسی بر زمین به سجده افتاد عرض کرد خداوندا افتخار سخن گفتنت با من را به من بخشیده‌ای و پیش از من به کس دیگری نداده‌ای و هنوز مرا به عملی راهنمایی نکرده‌ای که با آن رضا و خوشنودی‌ات را به دست آورم «فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي؛ خداوند به او وحی فرستاد که رضای من در این است که تو راضی به قضای من باشی».<sup>۱</sup>

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَالْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ، وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ.

امام علیؑ فرمود:

علم و دانش میراث گرانبهایی است، آداب (انسانی) لباس زیبا  
و کهنگی ناپذیر است و فکر آئینه صافی است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.



## شرح و تفسیر

### علم و ادب و تفکر

امام در این بخش از کلمات قصار اشاره به سه نکته مهم می‌کند نخست می‌فرماید: «علم و دانش میراث گرانبهایی است»؛ (الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ).

اشاره به این‌که گرانبهاترین میراثی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد علم و دانش است و به ارث گذاشتن مواهب مادی افتخاری است. این سخن شبیه روایتی است که از رسول خدا ﷺ نقل شده که می‌فرماید: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ؛ دانشمندان وارثان انبیا هستند چرا که انبیا دینار و درهمی از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علم و دانش به ارث گذاشتند پس هر کس از آن بهره‌ای بگیرد بهره فراوانی برده است».<sup>۱</sup>

نیز شبیه آن چیزی است که در حکمت ۱۴۷ خواهد آمد.

بعضی از شارحان ارث را در اینجا طور دیگری تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: ارث درآمدی است که بی زحمت حاصل می‌آید دانشی را نیز که انسان از استاد فرا می‌گیرد شبیه ارث است؛ ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. در دومین جمله می‌فرماید: «آداب (انسانی)، لباس زیبا و کهنگی ناپذیر است»؛ (وَالْآدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ).

منظور از «آداب» فضایل اخلاقی مخصوصاً چیزهایی است که مربوط به روابط اجتماعی است مانند: تواضع، امانت، صداقت، محبت، خوشرفتاری، فصاحت و بلاغت در بیان.

«حُلَّ» جمع «حُلَّة» به معنای لباس زینتی است.

«مُجَدَّدَةٌ» به معنای چیزی است که پیوسته تجدید و نو می‌شود و هرگز کهنه نخواهد شد.

بر این پایه، مفهوم کلام امام علیه السلام چنین است که این صفات برجسته انسانی همچون لباس‌های زیبایی است که آدمی در تن می‌کند و هرگز فرسوده نمی‌شود بر خلاف لباس‌های ظاهری که هم کهنه می‌شود و هم ممکن است دست سارقان به آن دراز شود و هم جنبه ظاهری دارد و در اعماق وجود انسان تأثیر گذار است.

در روایات اسلامی برای «آدب» تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که در واقع هر کدام اشاره به مصداقی از آن است:

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكَرَّهُهُ مِنْ غَيْرِكَ؛ برای این که ادب داشته باشی همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی دوری کنی».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَدْبُنِي أَبِي علیه السلام بِثَلَاثٍ...؛ پدرم من را به سه چیز ادب کرد» فرمود: «مَنْ يَصْحَبُ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمُ وَمَنْ لَا يُقَيِّدُ الْفَاطِظَةَ يَنْدَمُ، وَمَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السُّوءِ يُتَّهَمُ؛ فرزندم کسی که با رفیق بد همنشین شود از آفات در امان نخواهد بود و کسی که سخنان خود را مهار نکند پشیمان می‌شود و کسی که در محل‌های آلوده وارد گردد متهم و بدنام خواهد شد».<sup>۲</sup>

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۱.

امام صادق علیه السلام به یکی از دوستان خود سفارش کرد که پیام او را به همه شیعیان و علاقه‌مندان برساند و فرمود: من شما را به تقوای الهی و ورع و تلاش برای خدا و راستگویی و ادای امانت... و خوشرفتاری با سایر مسلمانان دعوت می‌کنم و هرگاه کسی از شما در دینش ورع داشته باشد، راست بگوید، ادای امانت کند و با مردم خوش اخلاق باشد می‌گویند: «هَذَا جَعْفَرِيٌّ فَيَسْرُنِي...» و نیز می‌گویند: «هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛ این جعفری است و این سبب سرور و خوشحالی من می‌شود کار اینها ادب جعفر بن محمد است».<sup>۱</sup>

در حدیث کوتاه دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ؛ ادب انسان را از شرافت خانوادگی و فامیلی بی‌نیاز می‌کند».<sup>۲</sup> همان‌گونه که در بالا گفتیم، ادب و آداب مفهوم وسیعی دارد که همه فضایل اخلاقی مخصوصاً آنچه را مربوط به اخلاق اجتماعی است در بر می‌گیرد که بزرگترین افتخار آدمی و مایه آبرومندی او در اجتماع است. سپس امام در سومین جمله می‌فرماید: «فکر آئینه صافی است»؛ (وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ).

منظور از فکر همان اندیشیدن پیرامون مسائل مختلفی است که بر انسان وارد می‌شود و به تعبیر فلاسفه حرکتی ذهنی است به سوی مقدمات و از مقدمات به سوی نتیجه‌ها. هرگاه این اندیشه از هوا و هوس و حجاب‌های معرفت دور بماند، آئینه شفاف خواهد بود که چهره حقایق را به انسان نشان می‌دهد و راه صحیح را در پرتو آن می‌یابد، دوست را از دشمن و صواب را از خطا و حق را از باطل خواهد شناخت.

به همین دلیل برترین عبادت در روایات اسلامی تفکر شمرده شده است:

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۶ (با تلخیص)، ح ۵.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۶۸، ح ۸.

در حدیثی که در امالی شیخ طوسی آمده است می‌خوانیم: «لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ فِي صُنْعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ هیچ عبادتی برتر از اندیشیدن در مخلوقات خداوند متعال نیست».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یک ساعت اندیشیدن بهتر است از عبادت یک سال».<sup>۲</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةً اللَّهِ عَلَيْهِ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ؛ بیشترین عبادت ابوذر اندیشیدن و عبرت گرفتن بود».<sup>۳</sup>

در واقع همه اینها برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛ من فقط شما را به یک چیز اندرز می‌دهم و دعوت می‌کنم و آن این که دسته‌جمعی یا به صورت فردی برای خدا برخیزید و فکر خود را به کار گیرید».<sup>۴</sup>

دلیل آن هم روشن است، زیرا ریشه تمام نیکی‌ها و پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها در تفکر و اندیشه صحیح است.

\*\*\*

۱. امالی صدوق، ص ۱۴۶.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۷، ح ۲۲.

۳. همان، ص ۳۲۳، ح ۶.

۴. سبأ، آیه ۴۶.





## وَقَالَ عَلِيُّ السَّامِرِيُّ

صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمُودَّةِ،  
وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ.

امام عليه السلام فرمود:

سینه عاقل گنجینه اسرار اوست، خوشرویی و بشاشت، دام محبت است  
و تحمل ناراحتی هاگور عیب هاست.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی به دنبال این سه جمله حکمت آمیز اضافه می کند که در  
روایت دیگری از امام تعبیر دیگری در این باره دیده می شود که فرمود:  
«مسالمت جوئی وسیله پوشاندن عیب هاست و آن کس که از خود راضی باشد  
افراد خشمگین بر او بسیار خواهند بود»؛ (وَرُوِيَ أَنَّهُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا  
الْمَعْنَى أَيْضاً: الْمَسْأَلَةُ حِبَاءُ الْعُيُوبِ، وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُ عَلَيْهِ).

---

۱. سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.



## شرح و تفسیر

### حفظ اسرار و حُسن رفتار

امام علیه السلام در این عبارات نورانی و آنچه در ذیل آن آمده بر چهار مطلب تأکید می‌کند: نخست می‌فرماید: «سینهٔ عاقل گنجینهٔ اسرار اوست»؛ (صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ).

یعنی همان‌گونه که صاحبان ثروت اشیاء قیمتی را در صندوق‌های محکم نگاه‌داری می‌کنند، انسان عاقل نیز باید اسرارش را در دل خود پنهان دارد، چرا که اسرار او اگر به دست دوست بیفتد گاه سبب ناراحتی اوست و اگر به دست دشمن بیفتد ممکن است سبب آبروریزی او شود. به علاوه بعضی از اسرار ممکن است با سرنوشت ملتی ارتباط داشته باشد که اگر بی‌موقع فاش شود سبب خسارت عظیمی برای جامعه گردد. به همین دلیل در حالات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: هنگامی که تصمیم بر غزوه و پیکاری با دشمن می‌گرفت کاملاً آن را پنهان می‌داشت. به عنوان نمونه مسئلهٔ فتح مکه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله حد اکثر پنهان‌کاری را در آن به خرج داد که اگر این کار را نمی‌کرد و خبر به اهل مکه می‌رسید آنها بسیج می‌شدند و خون‌های زیادی در حرم امن خدا ریخته می‌شد؛ ولی پرده‌پوشی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این سرّ سبب شد که مکه بدون هیچ‌گونه مقاومت و خون‌ریزی تسخیر شود و فصل تازه‌ای در پیشرفت اسلام و بازگشت مخالفان به سوی حق گشوده گردد.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود به اینجا که می‌رسد نکوهش شدیدی از وضع دنیای امروز می‌کند که انواع اسباب و وسایل برای تجسس و کشف اسرار افراد اختراع شده و به طرز وحشتناکی اسرار همگان فاش می‌گردد.

زمانی مرحوم مغنیه چنین سخنی را گفت که هنوز مسائل امروزی اختراع نشده بود. شرایط امروز چنان است که از طریق شنودها، ماهواره‌ها، دوربین‌ها و وسایلی که مخفیانه در همه جا ممکن است به کار گذاشته شود تقریباً همه اسرار مردم را می‌توان فاش کرد و این ناامنی عجیبی است برای دنیای امروز و برخلاف آنچه شعار داده می‌شود آزادی انسان‌ها را سخت تهدید می‌کند.

در حدیثی که در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «سِرُّكَ أَسِيرُكَ وَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرَّتْ أَسِيرُهُ؛ سرّ تو اسیر توست و هنگامی که آن را افشا کنی تو اسیر آن خواهی شد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مُفْسِدَةٌ لَهُ؛ آشکار کردن چیزی پیش از استوار شدن آن سبب تباهی آن می‌گردد».<sup>۲</sup>

بعضی افراد هستند که می‌گویند ما سرّ خود را فقط به دوستان صمیمی می‌گوییم غافل از این که آن دوستان صمیمی نیز دوستان صمیمی دیگری دارند و به گفته سعدی: رازی که نهان خواهی با کس در میان منه؛ گرچه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را نیز دوستان مخلص باشند همچنین مسلسل:

خامشی به که ضمیر دل خویش      با کسی گفتن و گفتن که مگوی  
ای سلیم! آب ز سر چشمه ببند      که چو پر شد نتوان بستن جوی  
سپس امام در دومین جمله می‌فرماید: «خوشرویی و بشاشت، دام محبت

۱. غررالحکم، ص ۳۲۰، ج ۷۴۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۲۵۴.

است»؛ (وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ).

بدون شک افراد خوشرو و خوش‌برخورد که با چهره‌گشاده و لب‌های پرتبسم با دیگران برخورد می‌کنند، دوستان زیادی خواهند داشت و به عکس، افرادی که با قیافه‌درهم کشیده و عبوس و خشم‌آلود با دیگران روبه‌رو می‌شوند مردم از آنها متنفر می‌گردند.

از آنجا که جلب محبت باعث اتحاد صفوف و وحدت کلمه می‌شود، در روایات اسلامی ثواب‌های زیادی برای خوشرویی و بشاشت نقل شده است؛ از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در بحارالانوار می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا لَقَيْتُمْ إِخْوَانَكُمْ فَتَصَافَحُوا وَأَظْهَرُوا لَهُمُ الْبَشَاشَةَ وَالْبِشْرَ تَفَرَّقُوا وَمَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَوْزَارِ قَدْ ذَهَبَ؛ هنگامی که برادران دینی خود را ملاقات می‌کنید با هم مصافحه کنید و بشاشت و مسرت را در برابر آنها اظهار کنید و در نتیجه هنگامی که از هم جدا می‌شوید گناهان شما بخشوده خواهد شد».<sup>۱</sup>

در روایت معروفی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقَوْمُ بِطَلَقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبِشْرِ؛ شما نمی‌توانید همه مردم را با اموال خود راضی کنید (چرا که نیازها بسیار زیاد و اموال کم است) بنابراین آنها را با چهره‌گشاده و خوشرویی ملاقات کنید (که سرمایه‌ای فنا‌ناپذیر و مایه خوشنودی مردم است)».<sup>۲</sup>

تعبیر به «حباله» (دام) اشاره به این است که حتی افرادی که از انسان‌گریزانند با اظهار محبت و خوشرویی به سوی وی می‌آیند و کینه‌ها از سینه‌ها شسته می‌شود.

در بعضی از کلمات حکما آمده است که سه چیز است که محبت را در دل

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۰، ح ۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۱.

برادران دینی آشکار می‌سازد: با چهره گشاده با آنها روبه‌رو شدن و پیش‌دستی در سلام و جای مناسب را در مجالس برای آنها مهیا ساختن.<sup>۱</sup>

در سومین جمله می‌فرماید: «تحمل ناراحتی‌ها گور عیب‌هاست»؛ (وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرِ الْعُيُوبِ).

اشاره به این‌که بسیار می‌شود انسان از رفتار بعضی از دوستان و آشنایان و یا حتی افراد عادی ناراحت می‌گردد و یا مشکلات و مسائلی در زندگی پیش می‌آید که انسان را نگران می‌سازد. کسانی که این‌گونه ناملایمات را تحمل کنند به فضیلت بزرگی دست یافته‌اند که عیوب انسان را می‌پوشاند و به عکس، افراد ناصبور و بی‌حوصله داد و فریاد بر می‌آورند و به سخنان یا کارهایی آلوده می‌شوند که سر تا پا عیب است.

این احتمال در تفسیر این جمله نیز هست که بسیاری از بی‌تابی‌های انسان بر اثر شکست‌هایی است که در زندگی برای او پیش آمده که اگر بی‌تابی نکند دیگران از این شکست‌ها که بر اثر ندانم‌کاری‌ها به وجود آمده باخبر نمی‌شوند و به این ترتیب عیوب او پوشانیده خواهد شد. در غیر این صورت همه از نقطه‌های ضعف او باخبر می‌گردند.

مرحوم سید رضی به دنبال این سه جمله حکمت‌آمیز اضافه می‌کند که در روایتی از امام علیه السلام تعبیر دیگری در این باره دیده می‌شود که فرمود: «مسالمت جویی وسیله پوشاندن عیب‌هاست»؛ (وَرُوِيَ أَنَّهُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى أَيْضاً: «الْمُسَالِمَةُ خِبَاءُ الْعُيُوبِ»)<sup>۲</sup>.

«خباء» به معنای خیمه است و محلی که چیزی را در آن می‌توان پیدا کرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸ ص ۹۸.

۲. در اکثر نسخه‌های نهج البلاغه «المسالمة» آمده است هرچند در نسخه صبحی صالح «المسئلة» ذکر شده که به نظر می‌رسد خطای چاپی باشد، زیرا معنای مناسبی ندارد.

گرچه تعبیر به «مسالمت» با «احتمال» تفاوت زیادی ندارد ولی «احتمال» اشاره به خویشتن‌داری و «مسالمت» اشاره به خوش‌رفتاری با مردم است. در واقع «احتمال» مفهومی در رابطه با خویشتن دارد و «مسالمت» در رابطه با دیگران.

سپس امام علیه السلام در چهارمین و آخرین نکته می‌فرماید: «آن‌کس که از خود راضی باشد افراد خشمگین بر او بسیار خواهند بود»؛ (وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُ عَلَيْهِ).

دلیل آن روشن است، زیرا فرد از خود راضی انتظار دارد دیگران برای او احترام فراوان قائل شوند، همه به او سلام کنند، در مجالس، صدر مجلس را به او اختصاص دهند، روی حرف او سخنی نگویند و پیوسته زبان به مدح و ثنایش بگشایند. هنگامی که این‌گونه احترامات را نمی‌بیند و مردم او را در جایگاه اصلی‌اش می‌شناسند نه آنچه خودش ادعا دارد نسبت به مردم بدبین می‌شود و زبان به بدگویی می‌گشاید و بی‌اعتنایی پیشه می‌کند و همین امر مردم را به او خشمگین می‌سازد. به دیگر سخن، این صفت زشت هم او را نسبت به مردم خشمگین می‌سازد که به گمانش حق او را ادا نمی‌کنند و قدر او را نمی‌شناسند و هم مردم را نسبت به او.

به عکس، کسانی که خود را در جایگاه نقد و انتقاد قرار می‌دهند متواضعانه با مردم برخورد می‌کنند، هرگز خود را طلبکار نمی‌دانند و پیوسته برای دیگران احترام قائلند و این امر دوستان فراوانی برای آنها جلب می‌کند.

در نامه مالک اشتر خواندیم که فرمود: «إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثِّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْأَطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثِقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ؛ از خودپسندی و تکیه بر نقاط قوت خویش و علاقه

۱. «ی‌محق» به معنای نقصان و کم شدن تدریجی و سرانجام نابود شدن است.

به مبالغه در ستایش (ستایش‌گویان) شدیداً بپرهیز، زیرا این صفات از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است تا کارهای نیک نیکوکاران را محو و نابود کند».

در غررالحکم نیز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبَغْضَاءُ؛ میوهٔ درخت خودپسندی عداوت و دشمنی است».<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید از بعضی از دانشمندان نقل می‌کند که کسی نزد او آمد و از کتابی که نوشته بود بسیار راضی بود. آن عالم به او گفت: مردم چنین ارزشی برای کتاب تو قائل نیستند. گفت: مردم هم جاهلند. او در پاسخ گفت: آیا تو بر ضد آنها هستی؟ گفت: آری. گفت: بنابراین تو به اجماع مردم جاهلی و مردم تنها به قول تو جاهلند (کدام یک اقرب به صواب است).<sup>۲</sup>

زیان‌های خودپسندی بسیار است که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد و این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم فرمود: هنگامی که موسی علیه السلام نشسته بود شیطان نزد او آمد در حالی که جبّهٔ زیبای رنگارنگی بر تن کرده بود. از او پرسید: این لباس را برای چه پوشیده‌ای؟ گفت: برای این که قلوب بنی آدم را بر بایم. موسی گفت: «فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَدْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ؛ به من بگو کدام گناه است که اگر انسان مرتکب آن بشود به یقین بر او مسلط خواهی شد؟ شیطان گفت: «إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْبَرَ عَمَلُهُ وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ؛ هنگامی که از خود راضی باشد و عمل نیک خویش را بسیار بشمرد و گنااهش در نظرش کوچک شود».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ج ۷۱۰۶.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۰۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ،  
نُضْبٌ أَعْيُنُهُمْ فِي آجَالِهِمْ.

امام علیؑ فرمود:

صدقه (کمک به نیازمندان) داروی شفابخشی است و اعمال بندگان در این  
جهان زودگذر در برابر چشمان آنها در آن جهان (پایدار) است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.



## شرح و تفسیر

### آثار صدقه

امام علیؑ در این حکمت (حکمت هفتم) به دو موضوع که در زندگی مادی و معنوی او تأثیر فراوان دارد اشاره کرده نخست می‌فرماید: «صدقه (کمک به نیازمندان) داروی شفابخشی است»؛ (الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ).

در قرآن مجید و در روایات اسلامی اهمیّت و تأثیر انفاق در راه خدا و صدقه بر نیازمندان به طور گسترده وارد شده است و یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین حسنات شمرده شده است.

تعبیر به «دواء» (دارو) و «منجیح» (مؤثر و شفابخش) به طور مطلق نشان می‌دهد که این کار هم درمان‌کننده بیماری‌های فردی و هم بیماری‌های اجتماعی است.

صدقه به هرگونه بخشش گفته نمی‌شود، بلکه بخشش‌هایی است که قصد قربت در آن باشد؛ خواه واجب باشند مانند زکات یا مستحب مانند انفاق فی سبیل الله و خواه جنبه شخصی داشته باشد مانند کمک به یتیم یا محروم یا بیماری یا جنبه عام داشته باشد مانند بنای بیمارستان و دارالایتام که از آن تعبیر به صدقات جاریه نیز می‌شود.

اما چگونه این صدقات داروی شفابخشی است، بخشی از آن جنبه حسی دارد که با چشم خود می‌بینیم؛ بیماران محروم از این طریق درمان می‌شوند، ایتم

سرپرستی می‌گردند و بر آلام مستمندان مرهم نهاده می‌شود و بخشی از آن جنبه معنوی دارد همان‌گونه که در حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: «ذَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَرُدُّوا أَبْوَابَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ؛ بیماران خود را با صدقه درمان کنید و درهای بلا را با دعا ببندید».<sup>۱</sup>

تجربه نیز نشان داده است که پرداختن صدقه برای درمان بیماران بسیار مؤثر است.

این سخن را با حدیثی از امام کاظم علیه السلام پایان می‌دهیم: شخصی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: فرزندان و همسر من ده نفرند که همه بیمارند. فرمود: «ذَاوِهِمْ بِالصَّدَقَةِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنَ الصَّدَقَةِ وَلَا أَجْدَى مَنَفَعَةً عَلَى الْمَرِيضِ مِنَ الصَّدَقَةِ؛ آنها را با صدقه درمان کن، زیرا چیزی سریع‌تر از صدقه نیست».<sup>۲</sup>

سپس در دومین نکته می‌فرماید: «اعمال بندگان در این جهان زودگذر در برابر چشمان آنها در آن جهان (پایدار) است»؛ «وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ، نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجَالِهِمْ».

همان‌گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه تصریح کرده‌اند، این کلام امام اشاره روشنی به تجسم اعمال در قیامت دارد.

منظور از تجسم اعمال این است که اعمال نیک و بد هر یک در روز قیامت به صورت مناسب حسی درمی‌آید. مثلاً نماز در قیافه یک انسان زیبا و صالح و ظلم و ستم به صورت دودی سیاه و خفقان‌آور مجسم می‌شود و انسان‌ها در کنار اعمال مجسم خود خواهند بود و بخشی از پاداش و کیفر آنها از این طریق صورت می‌گیرد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۷، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۶۴۸، ح ۴.

در قرآن مجید نیز آیات فراوانی وجود دارد که ظاهر آن تجسم اعمال است مانند آنچه در آخر سوره «زلزال» آمده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ هرکس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار نیک کند آن را می‌بیند و هرکس به قدر ذره‌ای کار بد کند نیز آن را خواهد دید.<sup>۱</sup>

برای احاطه بیشتر در مورد آیات فراوانی که در قرآن در مورد تجسم اعمال و تفسیر آنها وارد شده به کتاب «پیام قرآن» جلد ششم، بحث تجسم اعمال مراجعه فرمایید.

نکته قابل توجه این‌که تعبیر به (آجالهم) که در نسخه صبحی صالح آمده ظاهراً تعبیر نادرستی است و صحیح آن (آجلهم) است و تقریباً تمام نسخ نهج البلاغه به همین صورت (آجلهم) نوشته شده و قرینه مقابله با (عاجلهم) دلیل روشنی بر این معناست، زیرا (عاجل) به معنای شیء موجود (دنیا) است و (آجل) به معنای شیء مدت‌دار (در اینجا مراد آخرت) است و (آجال) که جمع اجل به معنای سررسید عمر است در اینجا مفهومی ندارد.

\*\*\*





# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ،  
وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ.

امام عليه السلام فرمود:

از این انسان تعجب کنید که با یک قطعه پیه می بیند، با قطعه گوشتی سخن می گوید، با استخوانی می شنود و از شکافی تنفس می کند!

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه از ابن سمعون که واعظ معروفی بود (وفات او سنه ۳۸۷ بود) و ۱۳ سال قبل از تألیف نهج البلاغه چشم از دنیا پوشید، نقل می کند در یکی از سخنان خود می گوید: «سُبْحَانَ مَنْ أَنْطَقَ بِاللَّحْمِ وَبَصَّرَ بِالشَّحْمِ وَأَبْصَرَ بِالْحَرَمِ؛ منزّه است آن خدایی که با یک قطعه گوشت انسان را به نطق درآورد و با یک قطعه پیه بینایی و با قطعه ای استخوان شنوایی را» به او بخشید. نویسنده مصادر چنین نتیجه گیری می کند که «ابن سمعون» این سخن را از کلام مولی اقتباس کرده و بنابراین از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است سپس می افزاید: تنها «ابن سمعون بغدادی» نبود که از خطبه های امیرمؤمنان عليه السلام اقتباس می کرد پیش از او «حسن بصری»، «عبد الحمید بن کاتب» و «عبدالله مقفع» و غیر آنها، بلکه هر خطیب توانایی از سرچشمه کلام آن حضرت سیراب شدند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱).





## شرح و تفسیر

### شگفتی‌های انسان

امام علیؑ در این بخش از سخنان حکمت‌آمیز خود اشارات لطیفی به عظمت آفرینش انسان و تدبیر عظیم خالق بشر می‌کند و مخصوصاً بر این معنا تکیه دارد که یکی از ویژگی‌های خلقت خداوند قادر توانا این بوده که با وسایل کوچکی مسائل مهمی را ایجاد کرده و می‌کند.

در اینجا به چهار قسمت از این شگفتی‌های آفرینش اشاره می‌کند، نخست می‌فرماید: «از این انسان تعجب کنید که با یک قطعه پیه می‌بیند»؛ (اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ).

می‌دانیم بافت‌های بدن انسان عمدتاً از گوشت تشکیل شده؛ گوشتی که استخوان‌ها آن را برپا می‌دارد؛ ولی چشم در واقع یک قطعه پیه شفاف است که ساختمان بسیار عجیب و دقیقی دارد؛ از هفت طبقه که روی هم قرار گرفته‌اند و سه ماده سیال و شفاف که در میان آنها قرار دارند تشکیل شده و یک دنیا نظم و حساب بر آن حاکم است. دقیق‌ترین وسایل فیلم‌برداری هرگز قدرت چشم را ندارد، زیرا بدون این که نیاز به این داشته باشد که فیلمی در آن بنهند گاه هشتاد یا هشتاد سال کار فیلم‌برداری خود را انجام می‌دهد و تمام فیلم‌های او سه بعدی است و در آن واحد می‌تواند خود را بر دور و نزدیک منطبق کند و در جهات چهارگانه با سرعت حرکت می‌کند بی‌آنکه نیاز به تنظیم کردن داشته باشد.

از عجایب چشم این که به طور خودکار خود را برای عکس برداری از صحنه‌های مختلف آماده می‌کند؛ در جایی که نور زیاد باشد مردمک چشم به سرعت تنگ می‌شود تا نور کمتری وارد شود نه چشم آسیب ببیند و نه عکس برداری خراب شود و در جایی که کم باشد مردمک چشم بسیار فراخ می‌شود تا نور بیشتری را وارد چشم کند.

به هنگام عکس برداری از صحنه‌های دور و نزدیک عدسی چشم به وسیله عضلات بسیار ظریفی که در اطراف آن قرار دارد گاه کشیده می‌شود تا صحنه‌های دور را کاملاً تصویربرداری کند و گاه رها می‌شود تا عدسی قطور گشته برای صحنه‌های نزدیک آماده باشد.

بسیار شده است که ناگهان در شب تاریک چراغ‌ها خاموش می‌شود، وقتی به اطراف نگاه می‌کنیم هیچ چیز را نمی‌بینیم؛ ولی پس از چند لحظه چشم خود را بر آن تطبیق می‌کند و کم کم اشیای اطراف خود را می‌بینیم و راه رفت و آمد خود را پیدا می‌کنیم.

از شگفتی‌های دیگر این که همه ذرات چشم موجود زنده‌ای هستند و باید تغذیه شوند و تغذیه از طریق خون صورت می‌گیرد و اگر خون به همان شکلی که وارد اعضا می‌شود وارد چشم بشود همه جا در نظر ما تاریک می‌گردد ولی آفریدگار جهان پیش از آنکه خون وارد یاخته‌های چشم شود آن را چنان تصفیه و زلال می‌سازد که کمترین رنگی از خود نشان نمی‌دهد.

از دیگر عجایب چشم این است که دائماً به وسیله چشمه‌های بسیار کوچک اشک و حرکت پلک‌ها نرم و مرطوب نگهداری می‌شود که اگر نباشد چشم می‌خشکد و کارایی خود را از دست می‌دهد چشمه‌های اشک این آب زلال را تدریجاً روی چشم می‌فرستد و از مجرای دیگری که به منزله فاضلاب است عبور می‌کند و به داخل حلق می‌ریزد و به هنگام گریه فعالیت این چشمه‌ها به

صورت خودکار فزونی می‌یابد. اشک چشم از بیش از بیست ماده ترکیب شده که برای تغذیه چشم و شست و شو و ضد عفونی کردن آن کاملاً مؤثر است و اگر بشر بتواند ماده‌ای مانند اشک چشم بسازد به گفته بعضی یک غذای کامل مقوی خواهد بود و اشک‌های مصنوعی که امروز ساخته‌اند هیچ کدام به پای اشک چشم نمی‌رسند.

شگفتی‌های ساختمان چشم بیش از آن است که در یک کتاب بگنجد و از اینجا به عظمت کلام مولی می‌توان پی برد که می‌فرماید: «انسان با یک قطعه چربی کوچک می‌تواند این همه صحنه‌ها را ببیند».

قرآن مجید نیز به آفرینش چشم‌ها در مسئله خداشناسی اشاره کرده و می‌فرماید: «﴿الَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾؛ آیا برای انسان دو چشم نیافریدیم؟»<sup>۱</sup> این نکته نیز شایان توجه است که در مورد چگونگی بینایی فلاسفه قدیم معتقد بودند که شعاعی از درون چشم انسان بیرون می‌آید و با جسم برخورد می‌کند و انسان آن را می‌بیند در حالی که امروز عکس آن مسلم است درست همان‌گونه که نور از بیرون به دستگاه‌های عکس برداری می‌تابد تا عکس اشیاء را منتقل کند چشم انسان نیز از نور بیرونی برای عکس برداری بهره می‌گیرد.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود به نکته قابل ملاحظه‌ای در اینجا اشاره کرده که با ذکر آن سخن را درباره چشم پایان می‌دهیم او می‌گوید: چشم دو کار مهم می‌کند نخست این که صحنه‌های خارج را به درون دل منتقل می‌سازد و انسان را از آنچه در اطرافش می‌گذرد آگاه می‌کند و دیگر این که آنچه در درون قلب است از محبت و عداوت و هوشیاری و بلاهت و خیر و شر به چشم منتقل می‌سازد و چشم می‌تواند آینه اسرار درون انسان باشد.

آن‌گاه امام دومین شگفتی وجود انسان را بیان می‌فرماید که: «و (تعجب کنید

که انسان) با قطعه گوشتی سخن می‌گوید؛ «وَيَتَكَلَّمُ بِالْحَمِّ». با این‌که سخن گفتن برای ما کار بسیار ساده‌ای به نظر می‌رسد که حتی از کودکی با آن آشنا بوده‌ایم ولی اگر درست بیندیشیم کار بسیار پیچیده‌ای است. به هنگام ادای یک جمله زبان باید با سرعت روی مخارج متعدد حروف بچرخد و مخرج لازم را مثلاً برای حرف «ز» انتخاب کند و بلافاصله به سراغ حرف «ب» برود و آنگاه آرام بگیرد و اجازه دهد حرف «الف» از فضای دهان پخش شود بلافاصله روی مخرج «نون» قرار گیرد تا واژه زبان تلفظ شود. حال فکر کنید و رای خواندن یک مقاله یا بیان سخنرانی این زبان چه جوالانی باید در درون دهان داشته باشد که مسلسل وار جای خود را تغییر دهد که اگر دیر بجنبند کلمه غلطی بر زبان جاری می‌شود و جالب این است که چنان این جابجایی عادت انسان می‌شود که گویی به صورت خودکار در آمده است و انسان می‌تواند همه حوادث عالم هستی را با همین قطعه گوشت بسیار ساده ادا کند و این نکته نیز قابل توجه است که صدها یا هزاران زبان برای تکلم در دنیا وجود دارد و همگی با حرکات زبان‌شان می‌توانند مقاصد خود را بیان کنند.

از آنجا که اگر این زبان دائماً تر و تازه نباشد نمی‌تواند چنین حرکات سریعی از خود نشان بدهد خداوند چشمه‌هایی جوشان در زیر زبان و دهان انسان قرار داده است که مرتباً بزاق از آن تراوش می‌کند و زبان را نرم و فعال نگه می‌دارد و دیده‌ایم به هنگام تشنگی شدید و کم شدن آب دهان انسان بسیار به زحمت سخن می‌گوید.

نکته مهم در مسئله سخن گفتن این است که مطالبی را که انسان می‌خواهد برای دیگران بیان کند نخست به صورت کلی در روح و مغزش حاضر می‌شود و بعد کلمات را برای ادای آن انتخاب می‌کند سپس به زبان فرمان می‌دهد که با استفاده از مخارج حروف، کلمات را تنظیم کند و سپس جمله‌ها را آماده سازد تا

دیگران از مقاصد دورنی او آگاه شوند. حال فکر کنید یک کودک پنج ساله شیرین زبان هنگامی که می‌خواهد سخن بگوید تمام این مراحل پیچیده و بسیار حساس را طی می‌کند تا مقصود خود را به دیگران برساند. بزرگ است خدایی که چنین قدرتی به انسان و مخصوصاً به یک قطعه گوشت ساده در دهان او داده است.

آن‌گاه امام در سومین جمله از حس شنوایی انسان سخن می‌گوید و می‌فرماید: «این مایه تعجب است که) انسان با استخوانی می‌شنود»؛ (وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ). در تفسیر «عظم» (استخوان) بسیاری از شارحان نهج البلاغه به واسطه عدم آشنایی با تشریح بدن انسان و یا عدم پیشرفت این علم در زمان آنها گرفتار مشکلات زیادی شده‌اند در حالی که امروز که این علم پیشرفته است ما به خوبی می‌فهمیم که منظور امام علیه السلام چیست. امواج صوتی از مجاری گوش وارد می‌شود و در آن پیچ و خم تعدیل می‌یابد سپس به پرده گوش می‌رسد. در پشت این پرده دو استخوان ظریف به نام استخوان‌های چکشی و سندان وجود دارد که بی‌شبهت به چکش و سندان نیست. دسته استخوان چکشی به پرده صماخ متکی است و از ارتعاش آن به حرکت در می‌آید. (دانشمندان می‌گویند: علاوه بر دو استخوان چکشی و سندان، استخوان دیگری به نام استخوان رکابی نیز هست که آن نیز نقش مؤثری در شنوایی دارد.) این دو استخوان به حرکت در می‌آیند و عصبی که در پشت آنهاست از این حرکت متأثر شده پیام را به مغز منتقل می‌کند و انسان کلمات و حروفی را که دریافته با آنچه قبلاً آموخته است تطبیق می‌دهد و مفاهیم سخنان را در می‌یابد و گاه زیر و بم ارتعاش صوتی و شدت و ضعف آن پیام‌های خاصی با خود همراه دارد که آن را نیز درک می‌کند مثلاً پیامی که یک ناله ممتد و یا یک فریاد بلند یا نفس‌های سریع و پی در پی با خود دارد همه از طریق این مجرا و این استخوان به درون روح و جان انسان منتقل می‌شود.

این نکته نیز حائز اهمیّت است که بخش مهمی از تعادل بدن به هنگام ایستادن و راه رفتن به وسیله گوش تأمین می‌شود، لذا بعضی از بیماری‌های گوش سبب می‌شود که انسان حالت سرگیجه به خود بگیرد و قدرت بر حفظ تعادل خویش نداشته باشد.

سپس امام علیه السلام در پایان این گفتار حکمت‌آمیز که ناظر به عظمت آفرینش انسان است و قدرت آفریدگار را نشان می‌دهد که با ابزار ساده‌ای آثار مهمی را آفریده، می‌فرماید: «و (عجیب این‌که) انسان از شکافی تنفس می‌کند»؛ (وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرْمٍ).

منظور از شکاف همان شکاف دوگانه بینی است که نفس کشیدن انسان غالباً در بیداری و خواب به وسیله آن انجام می‌شود، هرچند گاه به وسیله دهان نیز تنفس می‌کند؛ ولی دهان مسلماً مجرای اصلی نیست و تنفس از طریق آن گاه آثار نامطلوبی دارد؛ مخصوصاً در هوای سرد ممکن است به ریه‌ها آسیب برساند در حالی که از طریق بینی هوای سرد تدریجاً گرم می‌شود و به داخل ریه‌ها می‌رسد. شایان توجه این‌که این شکاف دارای موهایی است که گرد و غبار را می‌گیرد و در مایه لزجی که از بالا ترشح می‌شود، به صورت آب بینی در آورده تا انسان بتواند آن را به خارج منتقل کند.

خداوند در این شکاف ساده یکی از مهم‌ترین حواس انسان یعنی حس بویایی را آفریده که به وسیله آن می‌تواند خود را از خطراتی حفظ کند یا مطلوب خود را به دست آورد همان‌گونه که در زبان حس ذائقه و چشیدن را قرار داده که بازرس و مراقب بسیار خوبی جهت تشخیص غذاهای سالم از ناسالم است.

خدای متعال وسعت این شکاف را دقیقاً به اندازه نیاز برای تنفس قرار داده است؛ اگر تنگ‌تر بود انسان به تنگی نفس دچار می‌شد و اگر گشادتر بود ممکن بود فزونی هوا به ریه آسیب برساند ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

إِذَا أَقْبَلْتَ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ،  
وَإِذَا أَدْبَرْتَ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران را به او عاریت می‌دهد  
و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی‌های خودش را نیز از او می‌گیرد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه از «مسعودی» نقل می‌کند که «ضرار بن ضمرة» که از یاران نزدیک علیؑ بود روزی بر معاویه وارد شد. معاویه از او خواست تا اوصاف علیؑ را برایش شرح دهد او نیز اوصافی از آن حضرت را بر شمرد (همان چیزی که در حکمت ۷۷ خواهد آمد) آن‌گاه معاویه گفت: بیشتر بگو. او نیز جمله‌های دیگری درباره آن حضرت نقل کرد از جمله گفت: «وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَاتَ يَوْمٍ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا إِذَا أَقْبَلَتْ...» (مسعودی قبل از سید رضی می‌زیسته است) بعد از سید رضی نیز قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحكم و آمدی در غررالحکم و نویسنده الآداب در کتاب خود این جمله را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند (که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲). این جمله نورانی در تحف العقول که قبل از نهج البلاغه تألیف شده است نیز با تفاوتی در ضمن کلمات قصار علیؑ آمده است (تحف العقول، ص ۳۸۲).





## شرح و تفسیر

### اقبال و ادبار دنیا

امام در این کلام عبرت آموز به دگرگونی حال مردم در برابر کسانی که دنیا به آنها روی می کند یا پشت می نماید اشاره کرده می فرماید: «هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی های دیگران را به او عاریت می دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی های خودش را نیز از او سلب می نماید»؛ (إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ).

این یک واقعیت است که شواهد فراوان تاریخی دارد؛ هنگامی که انسان هایی چه در امر حکومت و سیاست و چه در امور اجتماعی و اقتصادی و چه در علوم و دانش ها مشهور و معروف می شدند بسیاری از کارهای خوبی را که دیگران انجام داده بودند به آنها نسبت می دادند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود می گوید: بسیاری از اشعار خوب را دیده ایم که چون گوینده اش ناشناخته بود از او نفی می کردند و به افراد مشهور در شعر نسبت می دادند، بلکه کتاب هایی در فنون و علوم از اشخاص غیر مشهور وجود داشته که آن را به صاحبان نبوغ و شهرت نسبت داده اند.

نیز اشاره به داستان «جعفر برمکی» می کند که در آن زمان که مورد قبول «هارون الرشید» بود و اسم و شهرتش در همه جا پیچید، هارون او را در کیاست، سخاوت، فصاحت و مانند آن از برترین های روزگار می شمرد؛ در فصاحت برتر

از «قُس بن ساعده»، در سیاست بالاتر از «عمر بن خطاب» و در زیبایی زیباتر از «مصعب بن زبیر» و در عفت پاکدامن تر از یوسف و... (در حالی که واقعاً چنین نبود). ولی هنگامی که نظر هارون درباره او تغییر کرد صفاتی را هم که داشت مورد انکار قرار داد.<sup>۱</sup>

چرا چنین است؟ دلیل آن چند چیز است:

نخست این که متملقان و مداحان برای نزدیک شدن به این افراد دروغ‌های زیادی به هم می‌یافند و به آنها نسبت می‌دهند و زبان به زبان نقل می‌شود، کم‌کم اشخاص باور می‌کنند که واقعیتی در کار است و به عکس، کسانی که نسبت به افرادی حسادت دارند و به هنگام قدرت آنها نمی‌توانند چیزی درباره آنها بگویند وقتی قدرتشان از دست رفت هر نسبت ناروایی را به آنان می‌دهند و تمام فضایل‌شان را نیز زیر سؤال می‌برند.

علت دیگر این است که یکی از صفاتی که در بسیاری از افراد به‌طور طبیعی دیده می‌شود قهرمان‌سازی است؛ سعی دارند کسانی را به عنوان قهرمان در فنون و علوم و مسائل مختلف به جهان عرضه کنند و همین امر سبب می‌شود که محاسن دیگران را به حساب آنان بگذارند و در مقابل، عده‌ای به اصطلاح حس ضعیف‌کشی دارند که اگر کسی در جامعه ضعیف و ناتوان شد، هر بلایی بتوانند به سرش می‌آورند.

به یقین یک جمعیت مؤمن و سالم و با انصاف از این امر برکنارند. اقبال و ادبار دنیا نسبت به افراد در نظر آنها تأثیرگذار نیست همیشه حق را می‌گویند و از حق طرفداری می‌کنند.

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

خَالَطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيَّكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ.

امام علیؑ فرمود:

آن‌گونه با مردم معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق ورزند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم صدوق پیش از سید رضی این حکمت را ضمن وصیتی که امام امیرالمؤمنین علیؑ به فرزندش «محمد بن حنفیه» کرده است آورده و «سبط بن جوزی» که بعد از سید رضی می‌زیسته آن را در کتاب تذکره خود با سند متصلی به «ابو حمزه ثمالی» ذکر کرده که نشان می‌دهد آن را از جای دیگر گرفته، زیرا سید رضی اشاره‌ای به سند این حدیث ننموده است همچنین شیخ طوسی در کتاب امالی از امام باقرؑ آن را نقل نموده و می‌نویسد هنگامی که امام امیر مؤمنانؑ در حال احتضار بود فرزندانش حسن و حسین و محمد بن حنفیه و فرزندان خردسال خود را نیز دعوت کرد و وصیت‌هایی به آنها کرد و در آخرش جمله‌ای فرمود که شباهت با حکمت مورد بحث دارد و از آن نیز استفاده می‌شود که شیخ طوسی آن را از منبع دیگری به دست آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲).



## شرح و تفسیر

### روش معاشرت با مردم

می‌دانیم اسلام دینی اجتماعی است و آیات قرآن و روایات اسلامی به‌طور گسترده از معاشرت خوب با مردم سخن گفته است و روایات متواتری در این باره در منابع حدیث وارد شده. کلام امام علیه السلام در اینجا نیز ناظر به همین معناست می‌فرماید: «آن‌گونه با مردم معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مر شما اشک ریزند و اگر زنده مانید به شما عشق ورزند»؛ (خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ).

اشاره به این‌که پیوند محبت و دوستی را از طریق برخورد خوب و نیکی و خدمت کردن به مردم آنچنان محکم کنید که شما را به منزله نزدیک‌ترین عزیزان خود بدانند؛ هرگاه از دست بروید جای شما در میان آنها خالی باشد؛ ولی در دل همواره از شما یاد کنند و بر عواطف و محبت‌هایی که نسبت به آنها داشتید اشک بریزند و در حال حیات پروانه‌وار گرد شما بگردند و از معاشرت با شما لذت ببرند.

در واقع امام علیه السلام در اینجا مسئله محبت و نیکی کردن به مردم را با دلالت التزامی و ذکر لوازم بیان فرموده است، زیرا اشک ریختن بعد از مر و عشق ورزیدن در حال حیات از لوازم قطعی محبت با مردم است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حسن معاشرت با مردم، نشانه اسلام شمرده

شده می فرماید: «أَحْسِنُ مُصَاحَبَةَ مَنْ صَاحَبَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا؛ با کسی که همنشین توست خوش رفتاری کن تا مسلمان باشی».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «صَاحِبِ الْإِخْوَانَ بِالْإِحْسَانِ وَتَعَمَّدْ ذُنُوبَهُمْ بِالْغُفْرَانِ؛ با برادران نیکی کن و گناهانشان را ببخش».<sup>۲</sup>  
 امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحْسِنْ صُحْبَةَ مَنْ صَحِبَهُ وَمُرَافَقَةَ مَنْ رَافَقَهُ؛ آن کس که با دوستانش خوشرفتاری نکند و با رفیقش رفاقت نداشته باشد از ما نیست».<sup>۳</sup>

این دستورات که نمونه‌های فراوان دیگری نیز در روایات دارد بر خلاف چیزی است که در دنیای مادی امروز معمول است؛ نه در زندگی با دوستان خود عشق می ورزند و نه بعد از مرگشان بر آنها اشک می ریزند، زیرا در دنیای مادی عواطف را درک نمی کنند و همواره دنبال منافع مادی خویشند.  
 در تاریخ اسلام نمونه‌های زیادی برای آنچه در بالا آمد دیده می شود که بعد از مرگ افراد نیکوکار شهر آنها یکپارچه عزا شد و در حیاتشان دوستان پروانه وار گرد آنها بودند.<sup>۴</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۶۸، ح ۴.

۲. غرر الحکم، ص ۴۱۵، ح ۹۴۸۶.

۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۱، ح ۲۱.

۴. مرحوم علامه شوشتری و ابن ابی الحدید نمونه‌هایی را در اینجا آورده اند که برای پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر آنها خودداری شد.

# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

امام عليه السلام فرمود:

هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده.<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که پیش از سید رضی این سخن حکمت آمیز را نقل کرده‌اند ابوعثمان جاحظ است که یکصد جمله از کلمات امام گردآوری کرده و این سخن را یکی از آنها قرار داده است و راغب اصفهانی در کتاب محاضرات آن را با تفاوتی که نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ کرده آورده است و گروه دیگری نیز بعد از سید رضی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند، گاه با تفاوت‌هایی که دلیل بر تعدد منبع است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳ با تلخیص) و از آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده چنین استفاده می‌شود که این جمله حکمت آمیز بخشی از نامه‌ای است که امام عليه السلام برای فرزندش امام حسن مجتبی عليه السلام نوشت و در بخش نامه‌ها در نامه ۳۱ در نهج البلاغه آمده است، هرچند مرحوم سید رضی این جمله و بعضی از جمله‌های دیگر را در آن نامه نیاورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۶).





## شرح و تفسیر

### شکر قدرت

می‌دانیم هر نعمتی شکری دارد که اگر انجام گیرد موجب بقای نعمت و افزایش آن است و اگر انجام نگیرد نعمت به مخاطره خواهد افتاد؛ ممکن است کم یا نابود شود.

نیز روشن است که شکر تنها شکر زبانی نیست، بلکه باید با عمل مناسبی نعمت را شکر گفت؛ آن‌کس که خدا اموال و ثروت فراوانی به او داده شکرش آن است که دیگران را نیز در آن سهم سازد و آن‌کس که خدا مقامی به او بخشیده شکرش آن است که به وسیله آن مشکلات نیازمندان را حل کند.

در مورد پیروزی بر دشمن، بهترین شکر آن عفو و گذشت است همان‌گونه که امام در اینجایی فرماید: «هنگامی که بر دشمن پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده»؛ (إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ).

آری عفو و گذشت سیره کریمان است و انتقام روش لئیمان.

در تاریخ زندگی پیغمبر اسلام ﷺ و امامان اهل بیت علیهم السلام جلوه‌های فراوانی از این مطلب دیده می‌شود. در جریان فتح مکه هنگامی که پیغمبر اکرم ﷺ بر دشمنانی که یک عمر خون به دل او کرده بودند و یارانش را کشته و مثله کرده بودند پیروز شد جمله تاریخی «أَذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»<sup>۱</sup> را فرمود و همه

جنایتکاران را مورد عفو قرار داد و شعار «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ؛ امروز روز بخشش است» در مکه طنین انداز شد.

توصیه‌های امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قاتلش «عبد الرحمان بن ملجم مرادی» نشانی از گذشت کریمانه آن حضرت است و همچنین در جریان جنگ صفین بعد از آن که یارانش بر شریعه فرات مسلط شدند اجازه نداد به عنوان انتقام آب را به روی آنها ببندند، بلکه آب را برای همه آزاد ساخت. همچنین در مورد فرزندان آن حضرت و امامان معصوم.

اضافه بر این، تبدیل انتقام به عفو اثر مهم اجتماعی دارد و آن این است که انتقام به صورت تصاعدی پیش می‌رود و دائماً قتل و کشتار و ناامنی می‌آفریند و هرگز اجازه نمی‌دهد صلح و صفا و آرامشی در جامعه پدید آید در حالی که عفو و گذشت به خشونت‌ها پایان می‌دهد و سبب آرامش جامعه است. بنابراین افزون بر این‌که عفو فضیلتی اخلاقی و مهم است، تدبیر پر ارزش اجتماعی است.

لذا در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصَلُّ مَنْ قَطَعَكَ وَالْإِحْسَانُ إِلَيَّ مِنْ أَسَاءِ إِلَيْكَ وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ؛ آیا شما را از بهترین اخلاق دنیا و آخرت خبر ندهم؛ عفو و گذشت از کسی که به تو ستم کرده و پیوند محبت با کسی که از تو بریده و نیکی به کسی که با تو بدی کرده و بخشیدن کسی که تو را محروم کرده است (اینها با ارزش‌ترین اخلاق است)».<sup>۱</sup>

و در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «الْعَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ؛ عفو تاج اخلاق والای انسانی است».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۱.

۲. غررالحکم، ص ۲۴۵، ح ۵۰۰۱.

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «تَغَاْفُوا تَسْقُطُ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید تا کینه‌ها برچیده شود».<sup>۱</sup>

قرآن مجید نیز خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».<sup>۲</sup>

از آثار و برکات مهم عفو از دشمنان و خطاکاران آن است که در بسیاری از موارد ناگهان منقلب می‌شوند و عداوت آنها تبدیل به دوستی صمیمانه‌ای می‌شود که تاریخ نمونه‌های فراوانی از آن به یاد دارد.

البته این دستور یک استثنای مهم دارد و آن اینکه در آنجا که دشمن عفو را نشانه ضعف ببیند یا سبب جسارت و ادامه خصومت او شود، عفو کردن غلط و شبیه ترحم بر پلنگ تیزدندان است. در این‌گونه موارد هیچ کس عفو را فضیلت نمی‌شمرد، بلکه نوعی بی‌تدبیری و رضایت به ادامه خشونت محسوب می‌شود. به همین دلیل در اجرای حدود اسلامی در جایی به قاضی اجازه عفو داده شده است که آثار توبه و صلاح در شخص جانی آشکار گردد.

\*\*\*

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۳، ح ۷۰۰۴.

۲. نور، آیه ۲۲.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ  
مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.

امام علیؑ فرمود:

عاجزترین مردم کسی است که از به دست آوردن دوستان عاجز باشد و از او  
عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده از دست بدهد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که پیش از سید رضیؑ این کلمه حکمت آمیز را از علیؑ نقل کرده اند، ابوعلی قالی در ذیل الامالی است که جمله بالا را بدون هیچ گونه تغییری از آن حضرت نقل کرده است و ابن ابی الحدید آن را با تفاوتی در الحکم المنتوره نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴).

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز را در لایه لای نامه ۳۱ که امام امیرالمؤمنینؑ برای فرزندش امام مجتبیؑ نوشته نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۶).



## شرح و تفسیر

### ناتوان ترین مردم

شک نیست که یکی از مهم ترین سرمایه انسان در زندگی دوستان صمیمی است؛ این سرمایه نه تنها برای یاری کردن انسان در برابر مشکلات، بلکه برای انس گرفتن و از تجربه ها و نظرات آنها بهره گیری کردن ضروری است و جالب این که به دست آوردن دوستان خوب کار آسانی است؛ نه همچون به دست آوردن مال است که احتیاج به تلاش و کوشش فراوان و گاه نیاز به سرمایه گذاری های کلان دارد و نه همچون مقام است که به دست آوردنش نیاز به روابط اجتماعی قوی دارد، بلکه با سرمایه ای که در اختیار هر کس هست به دست می آید و آن سرمایه گشاده رویی، ادب و حسن معاشرت است. بر همین اساس امام علیه السلام می فرماید: «عاجزترین مردم کسی است که از به دست آوردن دوست عاجز باشد»؛ (أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ).

حدیث معروفی است از امیر مؤمنان علی علیه السلام که خطاب به مردم فرمود: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ»؛ (ای مردم) شما نمی توانید مردم را با اموال خود راضی نگه دارید، از این رو ایشان را با خوشرویی و رفتار خوب راضی نگه دارید، زیرا من از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: شما نمی توانید خشنودی مردم را با اموال (محدودتان) به دست

آوردید بنابراین با اخلاق نیکتان خشنودی آنها را به دست آورید.<sup>۱</sup>  
 آنگاه امام می‌افزاید: «و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده از دست بدهد»؛ (وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ).  
 زیرا ممکن است به دست آوردن چیزی مقداری زحمت داشته باشد؛ ولی نگه داشتن آن آسان‌تر است، بنابراین کسی که دوستان خود را با بی‌مهری یا بی‌اعتنایی از دست دهد عاجزتر از کسی است که نتوانسته دوستی به دست آورد.

در اینجا سؤالی مطرح است که اگر امام در جمله اول می‌فرماید: «از همه مردم عاجزتر کسی است که...» چگونه بعد از آن می‌فرماید: «و از او عاجزتر کسی است که دوستانش را از دست دهد» اگر جمله اول عمومیت دارد، با جمله دوم سازگار نیست.

ولی پاسخ این سؤال روشن است و آن اینکه جمله اول عمومیت نسبی دارد و عمومیت نسبی با وجود بعضی از استثناها منافات ندارد و شبیه این تعبیر در کلمات روزانه مردم نیز زیاد است؛ مثلاً مردم می‌گویند: بدبخت‌ترین مردم کسی است که آبروی خود را از دست دهد و از او بدبخت‌تر کسی است که ایمان خود را از دست دهد و هیچ‌گاه در عرف مردم تناقضی در میان این دو دیده نمی‌شود. در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ لَا ذُخْرَ لَهُ؛ کسی که دوست ندارد ذخیره‌ای ندارد».<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَقَدْ عَظُمَتْ مَنَزِلَةُ الصَّادِقِ حَتَّىٰ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ يَسْتَعِيثُونَ بِهِ وَيَدْعُونَ بِهِ فِي النَّارِ قَبْلَ الْقَرِيبِ الْحَمِيمِ قَالَ اللَّهُ مُخْبِرًا عَنْهُمْ (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ)؛ مقام دوست بسیار برجسته است تا آنجا که

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۴، ح ۲۲.

۲. غررالحکم، ح ۹۴۶۰.



دوزخیان نیز با فریاد خود از او - پیش از آنکه از نزدیکان کمک بخواهد - سخن می‌گویند همان‌گونه که خداوند در قرآن از آنها چنین خبر داده که می‌گویند: امروز نه شفاعت‌کننده‌ای داریم نه دوست گرم و پر محبتی».<sup>۱</sup>

اصولاً دوستان خوب بهترین زینت انسانند همان‌طور که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الرَّجُلِ أَوْدَانُهُ؛ هر چیزی زینتی دارد و زینت انسان دوستان اوست».<sup>۲</sup>

در اهمیّت دوستان همین بس که از بعضی از بزرگان سؤال شد: آیا برادر بهتر است یا دوست خوب. گفت: برادری خوب است که دوست انسان باشد.



۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۱۲.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که مقدمات نعمت‌ها به شما روی آورد ادامه آن را به واسطه کمی  
شکرگذاری از خود دور نسازید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

پیش از مرحوم سید رضی ابوعثمان جاحظ عین همین عبارت را در کلمات خود آورده و بعید نیست که سید رضی از او روایت کرده باشد و از کسانی که بعد از مرحوم سید رضی بوده‌اند جماعتی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم و زمخشری در ربیع الأبرار. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵).  
در کتاب تمام نهج البلاغه این سخن حکمت‌آمیز در لا به لای دستوری که امام علیؑ به یارانش درباره آداب دین و دنیا تعلیم داده آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۹).



## شرح و تفسیر

### راه تداوم نعمت‌ها

امام علیؑ در این سخن حکمت آمیز به نکته دیگری درباره آثار شکر نعمت و آثار کفران بیان می‌کند و می‌فرماید: «هنگامی که مقدمات نعمت‌ها به شما روی می‌آورد دنباله آن را به واسطه کمی شکرگزاری از خود دور نسازید»؛ (إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ).

نعمت‌ها غالباً به صورت تدریجی بر انسان وارد می‌شود و وظیفه انسان هوشیار این است که به استقبال نعمت برود و استقبال از آن راهی جز شکرگزاری ندارد. هرگاه با آغاز روی آوردن نعمت به شکر قلبی و زبانی و عملی پردازد ادامه خواهد یافت و تا پایان آن نصیب انسان می‌شود و به تعبیر دیگر به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه، نعمت‌ها مانند گروه‌های پرندگان است که وقتی تعدادی از آنها بر شاخه درختی نشستند بقیه تدریجاً به دنبال آنها می‌آیند و شاخه‌ها را پر می‌کنند؛ ولی اگر گروه اول صدای ناهنجار و حرکت ناموزونی بشنوند یا ببینند فرار می‌کنند و بقیه هم به دنبال آنها می‌روند و صحنه از وجودشان خالی می‌شود.

همچنین بسیاری از نعمت‌ها به صورت تدریجی زوال می‌پذیرند؛ هرگاه

---

۱. «أطراف» جمع «طرف» در اینجا به معنای آغاز هر چیزی است به قرینه «أقضاها» که در جمله بعد آمده، و به معنای انتهای چیزی است.

انسان در آغاز زوالش هوشیار باشد و به شکر قلبی و زبانی و عملی بپردازد مانع بازگشت و زوال تدریجی آن می‌شود.

این سخن در اصل برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ به خاطر بیاورید زمانی که پروردگارتان اعلام داشت اگر شکرگزاری کنید (نعمت خویش را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی مجازاتم شدید است».<sup>۱</sup>

قرآن مجید سرگذشت بسیار عبرت‌آموزی از قوم سبأ نقل می‌کند که خداوند نعمت بسیار وافری به آنها داد و فرمود: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ»؛ از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید؛ شهری پاک و پاکیزه در اختیار شماست و پروردگاری آمرزنده».<sup>۲</sup> ولی آنها به کفران پرداختند و سد عظیمی که سبب آبادی کشور آنها شده بود بر اثر سیلاب و عوامل دیگر در هم شکست و تمام آبادی و باغ‌ها و مزارع ویران شد به گونه‌ای که نتوانستند در آنجا بمانند و ناچار در اطراف متفرق شدند.

قرآن در اینجا می‌افزاید: «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ»؛ این کیفر را بر اثر کفرانشان به آنها دادیم و آیا جز کفران‌کننده را کیفر می‌دهیم».<sup>۳</sup> روایات فراوانی درباره اهمیت شکر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به دست ما رسیده که اهمیت این فضیلت انسانی را آشکار می‌سازد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَيَّ قَوْمٍ بِالْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا وَابْتَلَى قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً»؛ خداوند متعال به گروهی از مردم نعمت داد، اما آنها شکرش را به جا

۱. ابراهیم، آیه ۷.

۲. سبأ، آیه ۱۵.

۳. سبأ، آیه ۱۷.

نیاوردند در نتیجه آن متاع مایه و بالشان شد و گروهی از مردم را به مصائبی گرفتار کرد لکن آنها صبر کردند و (شکرگزار بودند) در نتیجه مصیبت‌ها به نعمت‌ها تبدیل شد.<sup>۱</sup>

در اینجا دو سؤال باقی می‌ماند:

نخست این‌که حقیقت شکر چیست؟

شکر سه مرحله دارد: مرحله قلبی که انسان از نعمت‌های خدا خشنود و راضی و سپاسگزار باشد و مرحله زبانی که آنچه را درون قلب اوست بر زبان جاری سازد؛ ولی از همه مهم‌تر مرحله عملی شکر است و آن به طور شفاف این است که از نعمت‌های الهی درست بهره‌برداری کند و اهداف این مواهب را در نظر گیرد و به سوی آن اهداف حرکت کند؛ اگر خدا عقلی برای درک نیک و بد به او داده از این عقل در مسیر شیطنت استفاده نکند و اگر او را مشمول موهبت آزادی کرده از این آزادی برای پیشرفت و تکامل بهره‌گیرد نه در مسیر بی‌بند و باری و گناه و فساد همچین در مورد اعضای بدن که هر کدام موهبتی عظیم است و در مورد مال و ثروت و فرزند و همسر. بسیارند کسانی که شکر قلبی و زبانی دارند؛ ولی در مرحله شکر عملی مقصرند.

اگر در مفهوم شکر به آن‌گونه که در بالا گفته شد دقت کنیم فلسفه آن نیز روشن می‌شود، زیرا این مواهب مال ما نیست از سوی دیگری است و آن را برای اهداف خاصی آفریده و اگر در غیر آن اهداف به کار گرفته شود خیانت در آن نعمت است.

از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می‌شود که خدا چه نیازی به تشکر و سپاسگزاری ما دارد. ممکن است انسان‌ها با سپاسگزاری تشویق شوند و آرامش روحی پیدا کنند. خدا که نیازی به اینها ندارد.

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۱، ح ۳۱.

ولی از آنچه در بالا گفته شد فهمیدیم که سخن از نیاز خدا در میان نیست؛ سخن از نیاز من است که اگر نعمت‌ها و مواهب الهی را که برای اهداف خاصی است در غیر آن به کار گیرم طبیعی است که از آن محروم خواهم شد، زیرا خداوند حکیم است و حکیم این مواهب را به افراد لایق و وظیفه‌شناس می‌دهد. اضافه بر این کسانی که نعمت‌های الهی را ضایع می‌کنند و در غیر اهداف آن مصرف می‌نمایند در واقع اهانتی به ساحت قدس پروردگار کرده‌اند و از این جهت درخور عقوبتی هستند.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که نزدیکانش او را رها سازند آنهاکه دورند برای (حمایت از او و یاری اش) آماده می شوند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب نهج البلاغه الارب این جمله را در ضمن چند جمله دیگر به عنوان کلام علیؑ نقل کرده است که نشان می دهد به صورت مجموعی از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. میدانی نیز در مجمع الامثال آن را در کتاب خود آورده است. درست است که نویسنده نهج البلاغه الارب بعد از سید رضی می زیسته ولی نقل آن با جمله های دیگر نشان می دهد منبعی غیر از نهج البلاغه داشته است همچنین میدانی هر چند بعد از مرحوم شریف رضی بوده ولی در آغاز کتاب خود منابع کتاب را ذکر کرده و نهج البلاغه جزء منابع آن نیست. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این جمله ضمن بیان مشروحی که امام علیؑ برای مالک اشتر بیان کرده است آمده و این بیان مشروح در نهج البلاغه نیامده و در آن کتاب منابع دیگری برای آن ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۴۰).



## شرح و تفسیر

### نتیجه بی‌مهری بستگان

امام علیه السلام در این جمله به کسانی که بستگان نزدیکش نسبت به او بی‌مهری می‌کنند و رهایش می‌سازند دل‌داری و امیدواری می‌دهد که نباید از این جریان مایوس گردند؛ خداوند راه دیگری به روی او می‌گشاید و می‌فرماید: «کسی که نزدیکانش او را رها سازند آنها که دورند برای (حمایت از او و یاری‌اش) آماده می‌شوند»؛ (مَنْ ضَيَعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيَحَ لَهُ الْأَبْعَدُ).

در واقع این حکمت و رحمت الهی است که انسان‌ها به وسیله بستگان و دوستان نزدیک حمایت شوند؛ ولی اگر آنها به وظیفه خود عمل نکردند و به صلهٔ رحم و مسئولیت‌های دوستی پشت‌پا زدند این مسئولیت را بر عهدهٔ دیگران می‌گذارد تا بنده‌اش در میان توفان حوادث تنها نماند.

مثلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طائفهٔ قریش که نزدیک‌ترین نزدیکان او بودند نه تنها حمایتش نکردند بلکه به دشمنی او برخاستند؛ اما خداوند دورافتاده‌ترین قبائل را از قبیلهٔ قریش یعنی اوس و خزرج را به حمایت او برانگیخت که از جان و دل او را حمایت کردند و آئین او را پیش بردند و جالب این‌که اوس و خزرج با هم عداوت و دشمنی دیرینه‌ای داشتند ولی در حمایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متحد و متفق بودند و امثال این موضوع در طول تاریخ بسیار دیده شده است.

در حدیث پر معنایی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که برای دل‌داری و تسلی

خاطر می فرماید: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛ نسبت به آنچه امیدی به آن نداری از آنچه امید به آن داری امیدوارتر باش» و جالب این که در ذیل این حدیث اشاره به داستان موسی علیه السلام شده و می فرماید: «موسی برای به دست آوردن شعله آتشی به دنبال نوری که از درخت برمی خواست روان شد ولی در آنجا پیام نبوت را دریافت داشت».<sup>۱</sup>

احتمال دیگری که در تفسیر این کلمه حکمت آمیز وجود دارد این است که امام می خواهد بفرماید: در صورتی که نزدیکان و بستگان از نیروهای یکدیگر استفاده نکنند و نسبت به هم بی اعتنا باشند ای بسا دورافتادگان آنها را می ربایند و از وجود آنان بهره می گیرند.

نمونه این مطلب مسئله ای است که در این ایام کشور ما و بسیاری از کشورها با آن روبرو هستند که به نام فرار مغزها معروف است؛ هنگامی که ما از مغزهای لایق و آماده و افکار بلند و استعدادهای سرشار جوانانمان استفاده نکنیم آنها از میان ما فرار کرده و دورافتادگان از نیروهای آنها استفاده می کنند که این ضایعه ای است بزرگ و غیر قابل جبران.

در واقع تفسیر اول دلداری و تسلی خاطری است به تضييع شدگان و تفسیر دوم سرزنبشی است نسبت به تضييع کنندگان.

البته تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، هرچند جمع میان دو تفسیر نیز امکان پذیر است.

«أُتِيحَ» از ماده «تِيحَ» (بر وزن شَىء) در اصل برای مهیا شدن برای انجام کاری است و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای مهیا کردن است و گاه به معنای مقدر ساختن نیز آمده که آن هم نوعی مهیا کردن است.

\*\*\*

# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ.

امام عليه السلام فرمود:

هر شخص گرفتاری را نمی‌توان سرزنش کرد (چه بسا بی‌تقصیر باشد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: امام این سخن را به «سعد بن ابی وقاص»، «محمد بن مسلمه»، «اسامه بن زید» و «عبدالله بن عمر» فرمود در آن زمان که آنها از همراهی امام برای جنگ با شورشیان جمل امتناع کردند. (و این نشان می‌دهد که ابن ابی‌الحدید آن را از جای دیگری گرفته است). اضافه بر این مرحوم شیخ مفید در کتاب خود به نام الجمل از کتاب جمل ابی مخنف (متوفای ۱۷۵) داستان مفصلی نقل می‌کند که چون علی عليه السلام می‌خواست به سوی بصره برای خاموش کردن آتش فتنه طلحه و زبیر حرکت کند باخبر شد که سه نفر فوق با این‌که با امام بیعت کرده بودند حاضر به همراهی امام در این مسیر نشدند. (ولی در بعضی از روایات آمده است که هیچ‌یک از این سه نفر با امام بیعت نکردند) امام عليه السلام فرمود: من شما را مجبور نمی‌کنم که با من بیایید ولی مگر با من بیعت نکرده‌اید؟ گفتند: بیعت کرده‌ایم. فرمود: پس چرا همراه من نمی‌آیید؟ هر کدام از آنها عذری برای خود بیان کردند (عذرهایی ناموجه) امام در اینجا فرمود: «لَيْسَ كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ»؛ هر شخص گرفتاری را نباید سرزنش کرد. سپس فرمود: برگردید خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد ساخت. جمع دیگری نیز این جمله حکمت‌آمیز را در کتاب‌های خود از امام عليه السلام نقل کرده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶ با تلخیص).



## شرح و تفسیر

### سرزنش گرفتاران چرا؟

امام علیؑ در این کلام نورانی اش می فرماید: «هر شخص گرفتاری را نمی توان سرزنش کرد (چه بسا بی تقصیر باشد)»؛ (مَا كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ).

سرچشمه گرفتاری ها و مشکلات و مصائبی که دامن گیر انسان می شود کاملاً مختلف است؛ گاه نتیجه مستقیم اعمال انسان است که بر اثر ندانم کاری ها، سستی ها، تنبلی ها و استفاده نکردن به موقع از فرصت ها دامن او را گرفته است. به یقین چنین شخصی درخور سرزنش است؛ ولی گاه می شود که این مشکلات کفاره گناهان انسان است و خداوند می خواهد او را به این وسیله در دنیا پاک کند. چنین کسی گرچه به سبب گناهش درخور سرزنش است ولی چون مشمول لطف الهی شده سزاوار ملامت نیست و گاه سرچشمه آن آزمایش های الهی است که خدا می خواهد با آن مشکل و گرفتاری بنده خود را پرورش دهد که همچون فولاد آبدیده در کوره حوادث مقاوم سازد و یا همچون طلای ناخالصی را که به کوره می برند تا خالص گردد او را خالص سازد در اینجا نیز جای سرزنش نیست، بنابراین همه گرفتاران و بلا دیدگان را نمی توان سرزنش کرد و حتی در آنجایی که انسان خود سرچشمه آن گرفتاری باشد باز گاهی جاهل قاصر است و گاه مقصر؛ تنها اگر مقصر باشد در خور سرزنش است.

این سخن تفسیر دیگری نیز دارد و آن این که «مفتون» از ماده «فتن» و «فتنه»

در اصل به معنای آزمایش کردن است؛ مثلاً هنگامی که می‌خواهند طلا را آزمایش کنند آن را به کوره می‌برند تا وضع آن روشن شود و به همین جهت هر نوع فشار و گرفتاری و مشکلات و گمراهی به عنوان فتنه از آن یاد می‌شود و مفتون در عبارت بالا به معنای فریب‌خورده باشد؛ همان‌گونه که دربارهٔ شخص گرفتار اشاره شد این حالت گاهی بر اثر تقصیر و گاه بر اثر قصور و گاه بدون اختیار دامان انسان را می‌گیرد به همین منظور امام می‌فرماید: تمام کسانی که مفتون هستند سزاوار سرزنش نیستند.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ.

امام علیؑ فرمود:

حوادث و امور، تسلیم تقدیرهاست تا آنجا که گاه مرگ انسان در تدبیر  
(و هوشیاری او) است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این سخن حکمت‌آمیز را پیش از مرحوم سید رضی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند مرحوم شیخ مفید در ارشاد و ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در کتاب تحف العقول و جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب المائة است که با تفاوتی آن را نقل کرده‌اند. و در حکمت ۴۵۹ عبارتی نزدیک به آن خواهد آمد و بعد از سید رضی هم بسیاری که آن را به همین عبارت یا شبیه آن نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷).



## شرح و تفسیر

### پیشی گرفتن تقدیر و تدبیر

امام علیؑ در اینجا به نکته مهمی اشاره می‌فرماید و آن این‌که چنان نیست که همیشه انسان‌های مدیر و مدبر پیروز گردند؛ گاه تقدیرات همه تدبیرات آنها را برهم می‌زند. می‌فرماید: «حوادث و امور، تسلیم تقدیرهاست تا آنجا که گاه مر انسان در تدبیر (و هوشیاری او) است»؛ (تَدُلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ).

هدف از بیان این نکته آن است که گرچه انسان باید در همه امور هوشیارانه و مدبرانه عمل کند؛ اما چنین نیست که از لطف خدا بی‌نیاز باشد. خداوند برای بیدار ساختن انسان و شکستن غرور و غفلت او گهگاه اموری مقدر می‌کند که بر خلاف تمام تدبیرها و پیش‌بینی‌ها و مقدمه‌چینی‌های انسان است تا به او بفهماند در پشت این دستگاه، دست نیرومندی است که هیچ‌کس بی‌نیاز از لطف و محبت او نیست.

در طول تاریخ گذشته و در زندگی خود بسیاری از این صحنه‌ها را دیده‌ایم که گاه افراد بسیار هوشیار و قوی و صاحب تدبیر ضربه‌هایی از تدبیر و هوشیاری خود خورده‌اند و دست تقدیر مسیری جز آنچه آنها می‌خواستند برایشان فراهم ساخته است.

تنها مطلبی که در اینجا تذکر آن لازم است این است که هرگز مفهوم این

سخن آن نیست که انسان دست از تدبیر و دقت و بررسی لازم در کارها بردارد و همه چیز را به گمان خود به دست تقدیر بسپارد، بلکه شعار «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ بهره انسان تنها با سعی و تلاش او ارتباط دارد<sup>۱</sup> را نباید هرگز فراموش کند و به تعبیر دیگر انسان نباید از اراده و تقدیرات الهی و این که همه چیز به دست اوست غافل شود و نیز نباید دست از تلاش و کوشش بردارد.

\* \* \*

وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ وَالِدَيْنُ قُلٌّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ،  
وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَأَمُرُوهُ وَمَا اخْتَارَ.

از امام عليه السلام درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که فرموده است: «موهای سفید خود را تغییر دهید (و آن را رنگ و خضاب کنید) و خود را شبیه یهود نسازید».

امام عليه السلام در پاسخ فرمود:

این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند اما امروز که اسلام گسترش یافته و آرامش و امنیت برقرار گشته (و دین استقرار یافته است) هر کسی مختار است (که رنگ و خضاب بکند یا نه).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این جمله حکمت آمیز را ابوبکر باقلانی (متوفای ۳۷۲) که قبل از مرحوم سید رضی می زیسته است در کتاب اعجاز القرآن آورده است و همچنین عبدالله بن معتز نیز در کتاب بدیع آن را ذکر کرده و بعد از سید رضی، زمخشری در ربع البرار و بسیاری از نویسندگان کتاب مسانید صدر آن را در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹).



## شرح و تفسیر

### تغییر حکم یا تغییر شرایط

این سخن حکمت‌آمیز در واقع پاسخی است به سؤالی که بعضی از یاران امام درباره تفسیر یکی از سخنان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرده‌اند به این ترتیب که: «از امام درباره این گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد که فرموده است: موهای سفید خود را تغییر دهید (رنگ و خضاب کنید) و خود را شبیه یهود نسازید»؛ (وَسُئِلَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: غَيِّرُوا الشَّيْبَ، وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ).

امام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «این سخن را پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند اما امروز که اسلام گسترش یافته و آرامش و امنیت برقرار گشته (و اسلام استقرار یافته است) هر کسی مختار است (که رنگ و خضاب بکند یا نه)»؛ (فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ وَالِدَيْنِ قُلٌّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ، وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَاْمُرُوْهُ وَمَا اخْتَارَ).

«نطاق» در اصل به معنای کمربند و یا کمربندهای خاصی است که زنان به کمر می‌بستند؛ ولی در اینجا به معنای محدوده و قلمرو است، بنابراین جمله «اتَّسَعَ نِطَاقُهُ» یعنی قلمرو اسلام گسترش یافته است.

«جِرَان» به معنای قسمت پایین گردن شتر است که به هنگام استراحت آن را به زمین می‌نهد و تعبیر به «ضَرَبَ بِجِرَانِهِ» کنایه از حاکمیت امنیت بر محیط اسلام است.

در آغاز اسلام که عدد مسلمانان کم بود و در میان آنها گروهی از پیران نیز وجود داشتند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار داشت که پیران چهره جوان به خود بگیرند تا مایه ترس و وحشت دشمن شوند و نشانی از ضعف در آنها دیده نشود به همین دلیل دستور خضاب و رنگ کردن صادر شد. متنها برای این که دشمنان اعم از یهود و مشرکان، از نکته این کار باخبر نشوند و دوستان نیز احساس ضعف نکنند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دستور را مستند به عدم شباهت با یهود کرد که این کار را به خود اجازه نمی دادند.

امام علیه السلام به این نکته دقیق اشاره می کند که هر حکمی تابع موضوع خود است؛ اگر موضوع تغییر یابد آن حکم نیز عوض می شود، همان گونه که اگر شراب سرکه شود و یا کافر مسلمان گردد حکم آن تغییر پیدا می کند.

امام علیه السلام می فرماید: موضوع این حکم رعب افکندن در دل دشمنان از طریق جوان نمایی پیران بوده و این مربوط به زمانی است که عدد مسلمانان کم بود اما در عصر امام که اسلام سراسر منطقه را فرا گرفته بود و حکومت اسلامی تثبیت یافته بود نه ترسی از مشرکان وجود داشت و نه خوفی از یهود، دیگر موضوعی برای رعب افکندن در دل دشمن از طریق رنگ کردن موهای سفید باقی نمانده بود.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

سؤال اول این که ما معتقدیم: «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ حلال و حرام اسلام تا دامنه قیامت تغییر ناپذیر است»<sup>۱</sup> و این اصل با آنچه در این حدیث آمده چگونه سازگار است؟

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود پاسخ خوبی به این سؤال داده است که با توضیحی آن را می آوریم: احکام شرع دو گونه است: احکامی که بر اساس



موضوعات ثابت و فطری تشریح شده مانند نماز و روزه و حج و... که تغییرپذیر نیست، همچون قوانین ثابتی که در جهان آفرینش حکمفرماست و احکامی که بر اساس موضوعات متغیر وارد شده است که با تغییر موضوع، حکم عوض می‌شود؛ مثلاً ما می‌دانیم خرید و فروش خون و اعضای بدن انسان در سابق جزء محرّمات بود، زیرا هیچ فایده مباحی نداشت ولی امروز که برای نجات جان مصدومان یا پیوند اعضا آثار حیات بخش دارد کاملاً قابل خرید و فروش به قیمت‌های بالاست. امثال این احکام در میان احکام اسلامی کم نیست.

مسئله رنگ‌آمیزی موهای سفید که در این کلام نورانی به آن اشاره شده است نیز از همین قبیل بوده، زیرا پیغمبر اکرم در زمانی که یارانش کم و در میان این عده کم جمعی از ریش سفیدان بودند این دستور را صادر کرد تا چهره پیرمردان جوان شود و سبب ترس دشمن گردد. (علاوه بر این که در روحیه خود آنها نیز اثر می‌گذارد و روح جوانی در آنها جوانه می‌زند). ولی هنگامی که شرایط عوض شد و جمعیت مسلمانان آن اندازه فزونی یافت که وجود پیرمردان محاسن سفید در میان آنها تأثیری در قوت و قدرت مسلمانان نداشت، طبعاً حکم هم عوض می‌شود.<sup>۱</sup>

واضح است که حدیث «حَالُلٌ مُّحَمَّدٌ» اشاره به بخش اول است. شبیه این موضوع چیزی است که در بعضی از روایات آمده است که از امام باقر علیه السلام سؤال شد که ما شنیده‌ایم پیغمبر (و یارانش) در طواف با سرعت و شبیه دویدن حرکت می‌کردند آیا ما هم این‌گونه عمل کنیم و یا به طور معمولی راه برویم؟ آن بزرگوار

۱. منظور از تغییر موضوع این نیست که خون یا اعضا عوض می‌شود و یا این که خضاب تبدیل به چیز دیگری می‌شود، بلکه مقصود آن است که شرایط و ملاک و فلسفه حکم تغییر می‌یابد؛ فلسفه‌ای که به منزله قید موضوع است. مثلاً خون بی‌فایده و مفید دو موضوع است و خضاب زمان ضعف مسلمانان و خضاب زمان قوت دو موضوع محسوب می‌شود.

پاسخ دقیقی به این سؤال دادند، فرمودند: پیغمبر اکرم این دستور را در ماجرای حدیبیه داد تا قریش چابکی آن حضرت و یارانش را ببینند (و بترسند) ولی جمعی از عامه به سبب غفلت از این موضوع که این یک حکم موقت و در شرایط خاصی بوده است هنوز این کار را ادامه می‌دهند ولی من و پدرم در طواف راه می‌رویم.<sup>۱</sup>

سؤال دوم این‌که می‌دانیم خضاب یکی از مستحبات است چگونه امام می‌فرماید: امروز هر کس مخیر است بین خضاب و ترک آن؟  
پاسخ این سؤال این است که در آن زمان پیغمبر اکرم به یاران مسن خود الزام کرده بود که خضاب کنند و امام علیه السلام می‌فرماید: آن الزام اکنون بر طرف شده و هرکس آزاد است و این امر منافاتی با استحباب خضاب ندارد، زیرا آثار دیگری در روحیه خود انسان و همسر و فرزندان و اطرافیان او ممکن است داشته باشد.<sup>۲</sup>



۱. وسائل الشیعه، ج ۹ باب ۲۹ از ابواب طواف ح ۲. (با کمی تلخیص و اقتباس)؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲. بهج الصباغه، ج ۲ ص ۴۸۳.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

فِي الَّذِينَ اعْتَزَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ: خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ.

امام علیؑ در مورد کسانی که از جنگ در رکاب حضرت کناره گیری کردند فرمود: حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردند!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) در کتاب امالی خود این جمله حکمت آمیز را با تفاوتی و در ضمن حدیث مشروح تری آورده است که ابوبکر هذلی می گوید: حارث بن حوط لیشی به امیرمؤمنان علیؑ عرض کرد: ای امیرمؤمنان من فکر می کنم طلحه و زبیر و عایشه بر حق بودند (به ملاحظه سوابق آنها) امام علیؑ فرمود: ای حارث! تو پایین پای خود را نگاه کردی و بالای سرت را ندیدی (اشاره به اینکه تنها به بعضی از حوادث گذشته قناعت کردی و حوادثی که بعد از آن و امروز رخ داده است را نمی بینی) سپس امام افزود: حق و باطل را به وسیله اشخاص نمی توان شناخت، باید نخست حق را بشناسی و سپس پیروان آن را و باطل را بشناسی، آن گاه کسانی را که از آن پرهیز کردند. حارث گفت: چه مانعی دارد که من مانند «عبدالله بن عمر» و «سعد بن مالک» باشم (که نه با تو در جنگ جمل همراه شدند و نه مخالفت کردند)؟ امیر مؤمنان فرمود: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ سَعْدًا خَذَلَا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرَا الْبَاطِلَ مَتَى كَانَا إِمَامَيْنِ فَيَتَّبِعَانِ؛ عبدالله بن عمر و سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) دست از یاری حق برداشتند و باطل را نیز یاری کردند. آنها کی پیشوا بوده اند که از آنها پیروی شود». نویسنده مصادر نهج البلاغه بعد از ذکر این داستان می گوید: جماعتی از دانشمندان مانند جاحظ، یعقوبی و ابن جوزی بخش هایی از این ماجرا را در کتاب های خود آوردند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز داستانی قریب به همین مضمون با ذکر کلام مشروحی از امام آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۴۲۶).



## شرح و تفسیر

### بی طرف‌های منفی

همان‌گونه که در سند این حکمت آمد، این سخن حکیمانه امام مربوط به بعضی افراد سرشناس از مسلمانان مانند «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» است که در جنگ جمل و صفین با امام همراهی نکردند و به دشمنان او نیز پیوستند، بلکه بی طرف ماندند و به عذرهای واهی متوسل شدند. امام درباره آنها می‌فرماید: «حق را تنها گذشتند و باطل را یاری نکردند»؛ (خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ). اشاره به این که گرچه آنها به یاری باطل نشتافتند و در صف مقابل ما قرار نگرفتند؛ ولی چون به یاری حق برخاستند و به پیام قرآن که می‌گوید: «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ به آن گروه ظالمی که بر ضد پیروان حق (و امام مسلمین) برخاسته بجنگید تا به فرمان گردن نهند<sup>۱</sup> عمل نکردند درخور هر گونه سرزنش و ملامتند.

در این که آیا این گروه با علی علیه السلام بیعت کرده بودند ولی در مسئله مبارزه با اصحاب جمل و جنایتکاران شام کوتاه آمده بودند یا از ابتدا زیر بار بیعت نرفته بودند، در میان مورخان اختلاف نظر است. در بعضی از نقل‌ها آمده که اینها بیعت را پذیرفتند ولی به فرمان امام در مبارزه با اهل باطل عمل نکردند و مطابق برخی دیگر از نقل‌ها از ابتدا زیر بار بیعت با آن حضرت نرفتند و جزء اقلیت

۱. حجرات، آیه ۹.

ناچیزی بودند که بر خلاف جمهور مسلمین از بیعت با امام سر باز زدند. مرحوم علامه شوشتری معتقد است که اکثر روایات حاکی از آن است که این گروه بیعت نکردند.<sup>۱</sup>

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر آنها بیعت نکردند چگونه امام انتظار داشت که به لشکر او پیوندند و با باطل مبارزه کنند.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا اولاً جمهور مسلمانان و اکثریت قاطع مهاجران و انصار بیعت کرده بودند و این حجت برای همه مردم بود و ترک بیعت گناه بزرگی بود که از آنها سر زد. ثانیاً به فرض که آنها بیعت نکرده باشند ولی وظایف یک مسلمان را باید انجام دهند و به آیات قرآن باید عمل کنند یعنی همان‌گونه که نماز و روزه و حج را باید انجام دهند، به آیه شریفه *﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾* نیز باید گردن نهند. این یک وظیفه اسلامی است که به بیعت ربطی ندارد.

به خصوص این که در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: *«السَّاكِتُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أَخْرَسٌ»*؛ کسی که نسبت به حق بی طرف و بی تفاوت بماند و سکوت اختیار کند شیطان گنگی است.<sup>۲</sup> به ویژه این که کناره‌گیری این‌گونه افراد که به عنوان شخصیت‌های معروف جامعه اسلامی شناخته می‌شدند ضربات شدیدتری بر پیکر حق وارد می‌کرد.

قابل توجه این که ابن عبدالبر در کتاب استیعاب در شرح حالات «عبدالله بن عمر» می‌نویسد که به هنگام وفات می‌گفت: هیچ چیزی ناراحت کننده‌ای در دلم از امر دنیا نیست جز این که که من با آن گروه ستمگر همراه علی بن ابی طالب پیکار نکردم.<sup>۳</sup>

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم تستری، ج ۹، ص ۵۷۷.

۲. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۲۲۷.

۳. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که در مسیر آرزوهایش گام بردارد در (دام) مرگ خواهد افتاد!<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت آمیز در کتاب المائة ابو عثمان جاحظ که قبل از سید رضی می‌زیسته آمده است و در کتاب طراز به صورت فصیح‌تری: «مَنْ أَرَى عِنَانَ أَمَلِهِ» دیده می‌شود و از عبارت فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین استفاده می‌شود که امیر مؤمنان این جمله را در لابه‌لای چندین جمله حکمت‌آمیز دیگر بیان فرموده. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۰) و در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جمله را در لابه‌لای خطبه سی و پنجم نهج‌البلاغه آورده در حالی که مرحوم سید رضی آن را در این خطبه نیآورده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۴۷۶).





## شرح و تفسیر

### نتیجه تسلیم در برابر آرزوها

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکمت‌آمیز خود به مسئله طول آرزوها و سرنوشتی که دامان انسان را می‌گیرد اشاره کرده می‌فرماید: «کسی که در مسیر آرزوها گام بردارد در (دام) مر خواهد افتاد»؛ (مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَشْرَ بِأَجَلِهِ<sup>۱</sup>).

أمل به معنای هر نوع آرزو است؛ خواه آرزوی معقول باشد یا نامعقول، از این رو این واژه در مورد معصومان و اشخاص برجسته نیز به کار رفته آنها را کعبه آمل می‌نامند و حتی خداوند به عنوان «منتهی الأمل» شمرده شده که همان آخرین نقطه آرزو است. در مناجات مفتقرین از مناجات پانزده‌گانه امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «يَا مُنْتَهَى أَمَلِ الْآمِلِينَ» و در حدیث نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا؛ آرزو مایه رحمت برای امت من است و اگر آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی درختی نمی‌کاشت».<sup>۲</sup> زیرا آرزوهاست که انسان را به تلاش و کوشش برای رسیدن به اهداف برتر و بالاتر و می‌دارد.

۱. «با» در «بأجله» همان‌گونه که جمعی از محققان گفته‌اند به معنای «فی» است؛ یعنی چنین شخصی که اختیار خود را به دست آرزوها سپرده در مرگش سقوط می‌کند در حالی که عمل مثبتی انجام نداده است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

ولی همین آرزو هرگاه به صورت نامعقول درآید و تبدیل به آرزوهای دور و دراز و دست نیافتنی شود انسان را چنان به خود مشغول می‌دارد که از همه چیز حتی خداوند و مر و معاد غافل می‌شود و چنان سرگرم می‌گردد که ناگهان مرگش فرا می‌رسد در حالی که دستش از همه چیز تهی است.

تعبیر به «مَنْ جَرَى...» (مطابق برخی نقل‌ها) «مَنْ أَرْخَى عِنَانَ أَمَلِهِ» (کسی که لجام آرزو را سست و رها کند) اشاره به همین آرزوهاست و به تعبیر دیگر، آرزو تشبیه به مرکب سرکشی شده که اگر عنان و زمام او را رها کنند طغیان می‌کند و انسان را در پرتگاه می‌افکند.

درباره طول امل و درازی آرزوها و پیامدهای سوء آن بحث گسترده‌ای در روایات معصومان آمده است که به چند نمونه آن اشاره می‌شود.

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْأَمَلُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ وَيُفْنِي الْأَجَلَ؛ آرزوهای دراز اعمال انسان را تباه می‌کند و مر را به فراموشی می‌افکند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَي قُلُوبِ الْغَافِلِينَ؛ آرزوی دور و دراز مایه سلطه شیاطین بر دل‌های غافلان است».<sup>۲</sup> باز در حدیثی از همان حضرت آمده است: «الْأَمَلُ كَالسَّرَابِ يُغَرُّ مَنْ رَأَهُ وَيَخْلِفُ مَنْ رَجَاهُ؛ آرزوهای دور و دراز همچون سراب است بیننده را می‌فریبد و آن کس را که بر آن دل ببندد مأیوس می‌سازد».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۷۲۵۲.

۲. همان، ح ۷۲۰۶.

۳. همان، ح ۷۲۰۷.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِمِ

أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ  
إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

از لغزش‌های افراد با شخصیت (و جوانمرد) چشم‌پوشی کنید، چراکه هیچ  
کس از آنها گرفتار لغزش نمی‌شود مگر این‌که دست خدا به دست اوست  
و او را بلند می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در کتاب کافی این حدیث را از امام صادق عليه السلام با تفاوتی نقل کرده است (که قاعدتاً از اجدادش از امیرمؤمنان علی عليه السلام دریافت داشت) و ابن قتیبه در عیون الاخبار آن را آورده است و ابن ابی‌الحدید نیز در شرح نهج البلاغه خود آن را با سند خود نقل کرده است و آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱).  
در کتاب تمام نهج البلاغه در ضمن یکی از وصایای مشروح امیر مؤمنان ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۴).



## شرح و تفسیر

### چشم پوشی از لغزش جوانمردان

امام علیه السلام در این کلمه حکمت آمیز به لغزش هایی اشاره دارد که گاه از اشخاص با شخصیت سر می زند و همگان را توصیه می کند از آن چشم بپوشند. می فرماید: «از لغزش های افراد با شخصیت (و) جوانمرد چشم پوشی کنید، چرا که هیچ کس از آنها گرفتار لغزش نمی شود مگر این که دست خدا به دست اوست و او را بلند می کند»؛ (أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُنَّ عَائِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ).

«اقیلوا» از ماده «اقاله» در اصل به معنای باز پس گرفتن معامله در جایی است که خریدار، پشیمان می شود، سپس به هر نوع چشم پوشی اطلاق شده است. «مروءات» جمع «مروءه» به معنای شخصیت و جوانمردی است. «عثرات» جمع «عثره» به معنای لغزش و خطاست.

روشن است که هر انسانی - به جز معصومان علیهم السلام - در زندگی خود گرفتار لغزش یا لغزش هایی می شوند. اگر آنها افراد با شخصیت و نیکوکاری باشند باید به موجب حسن اعمال و رفتارشان از این لغزش ها چشم پوشی کرد؛ هر گونه نقل آن برای دیگران یا سرزنش یا بزر نمایی کاری است خطا و بر خلاف انصاف و جوانمردی، زیرا خدا هم مدافع این گونه افراد است. امام می فرماید: هرگاه یکی از این افراد نیکوکار و با شخصیت به زمین بخورند خداوند فوراً وی

را از زمین بلند می‌کند و اجازه نمی‌دهد آبروی او برود.

از این جمله حکمت آمیز دو نتیجه می‌توان گرفت: نتیجه اول که در متن جمله آمده این است که لغزش‌های نیکوکاران و افراد پاک و با تقوا را باید نادیده گرفت و حسن ظن به آنها را نباید با این لغزش‌ها به سوء ظن مبدل کرد. این همان چیزی است که در روایت معروف که به صورت ضرب المثل در آمده می‌خوانیم: «الْجَوَادُ قَدْ يَكْبُؤُ» یا «قَدْ يَكْبُؤُ الْجَوَادُ» (اسب ارزشمند و کارآمد گاه ممکن است گرفتار لغزشی شود) و در بعضی از عبارات این جمله به آن افزوده شده که «الضَّارِمُ قَدْ يَنْبُؤُ؛ شمشیر برنده نیز گاهی کارگر نمی‌شود».

نتیجه دومی که می‌توانیم از آن بگیریم این است که اگر راه تقوا و نیکوکاری و جوانمردی را پیش گیریم خداوند به هنگام لغزش‌ها ما را تنها نمی‌گذارد و دست ما را می‌گیرد و از زمین بلند می‌کند و آبروی ما را حفظ می‌نماید.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قُرِنَتْ الْهَيْبَةُ بِالْخَيِّبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ،  
فَإِنْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.

امام علیؑ فرمود:

ترس (نابجا) با ناامیدی مقرون است و کمرویی با محرومیت همراه، فرصت‌ها  
همچون ابر در گذرند؛ از این رو، فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید  
(و پیش از آنکه از دست برود، از آن استفاده کنید).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمعی از دانشمندان اسلامی این حدیث را پیش از سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله ابن عبد  
ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) در عیون الاخبار و ابن شعبه (متوفای ۳۳۲)  
در تحف العقول البته با تفاوتی. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱).  
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای معروف به خطبه الوسيلة با  
تفاوت‌هایی نقل کرده است که با این جمله شروع می‌شود «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَسْأَلَ  
وُجُودَهُ». (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).





## شرح و تفسیر

### نتیجه ترس و کم‌رویی

امام علیؑ در این سخن پرمعنای خود به سه نکته مهم اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «ترس (نابجا) با ناامیدی مقرون است»؛ (قُرْنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ).

بدون شک ترس از عوامل و اشیای خطرناک، حالتی است که خداوند در انسان برای حفظ او آفریده است. هنگامی که حادثه خطرناکی رخ می‌دهد یا موجود خطرناکی به انسان حمله می‌کند و خود را قادر بر دفاع نمی‌بیند ترس بر او غالب می‌شود و خود را به سرعت از صحنه دور می‌سازد این‌گونه ترس منطقی و موهبت الهی برای حفظ انسان از خطرات است. هرگاه سیلاب عظیمی حرکت کند و انسان خود را در مسیر آن ببیند و بترسد و با سرعت خود را کنار بکشد چه کسی می‌گوید این صفت مذموم است؟ ترس بجا سپری است در برابر این‌گونه حوادث.

ولی ترس نابجا که ناشی از توهم یا ضعف نفس یا عدم مقاومت در مقابل مشکلات باشد به یقین مذموم و نکوهیده است و این‌گونه ترس هاست که انسان را از رسیدن به مقاصد عالی‌تر باز می‌دارد. به همین دلیل از قدیم گفته‌اند: شجاعان اند که به موفقیت‌های بزرگ دست می‌یابند.

شاعر می‌گوید:

مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ مَاتَ هَمًّا      وَنَالَ بِاللَّذَةِ الْجَسُورُ

«کسی که ملاحظه سخنان این و آن کند (و از آن بترسد) از غصه می میرد؛ ولی افراد جسور و شجاع به لذات و کامیابی ها می رسند».

واژه «هیبه» گاه به معنای شکوه و جلال آمده که موجب خوف دیگران می شود و گاه به معنای ترس است و در جمله بالا معنای دوم اراده شده است آن هم ترس بیجا، و واژه «خبیته» به معنای خسران و شکست و ناکامی و محرومیت است و این دو همواره با هم قرین اند و به این ترتیب امام می خواهد پیروان خود را به شجاعت در تمام امور دعوت کند.

در جمله کوتاه و پرمعنای دوم می فرماید: «کم رویی با محرومیت همراه است»؛ (وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ).

حیاء مانند هیبت دو معنای باارزش و ضد ارزش دارد؛ حیای ارزشمند آن است که انسان از هر کار زشت و گناه و آنچه مخالف عقل و شرع است بپرهیزد و حیای ضد ارزش آن است که انسان از فراگرفتن علوم و دانش ها و یا سؤال کردن از چیزهایی که نمی داند یا احقاق حق در نزد قاضی و جز او اجتناب کند، همان چیزی که در عرف، از آن به کم رویی ناشی از ضعف نفس تعبیر می شود. منظور امام علیه السلام در گفتار بالا همان معنای دوم است که انسان را گرفتار محرومیت ها می سازد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْحَيَاءُ حَيَاءٌ اِنْ حَيَاءٌ عَقْلٍ وَحَيَاءٌ حُمْقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَحَيَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ؛ شرم و حیا دو گونه است حیای عاقلانه و حیای احمقانه؛ حیای عاقلانه از علم سرچشمه می گیرد و حیای احمقانه از جهل»<sup>۱</sup>.

در حدیثی نیز از امام صادق آمده است که فرمود: «الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ ضَعْفٌ وَمِنْهُ قُوَّةٌ وَإِسْلَامٌ وَإِيمَانٌ؛ حیا بر دو گونه است قسمی از آن ضعف

و ناتوانی و قسمی دیگر، قوت و اسلام و ایمان است.<sup>۱</sup>  
 در حدیث دیگری در غررالحکم از علی علیه السلام آمده است: «مَنِ اسْتَحْيَى مِنْ قَوْلِ  
 الْحَقِّ فَهُوَ أَحْمَقُّ؛ کسی از گفتن حق شرم کند احمق است».<sup>۲</sup>  
 بعضی از علما در تعریف حیا چنین گفته‌اند: «حیا ملکه‌ای نفسانی است که  
 سبب انقباض و خودداری نفس از انجام کارهای قبیح و انزجار از اعمال خلاف  
 آداب به سبب ترس از ملامت می‌شود». البته این همان حیای ممدوح و باارزش  
 است.

در تفسیر حیای مذموم گفته‌اند: «همان انقباض نفس و خودداری از انجام  
 کارهایی است که قبیح نیست، بلکه لازم است انسان بر اثر کم‌رویی آن را ترک  
 می‌کند».<sup>۳</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره می‌خوانیم: «مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ؛  
 افراد کم‌رو کم دانش‌اند».<sup>۴</sup>

آن‌گاه امام در سومین جمله حکمت‌آمیز به اهمیّت استفاده از فرصت‌ها  
 پرداخته می‌فرماید: «فرصت‌ها همچون ابر در گذرند، از این‌رو فرصت‌های نیک  
 را غنیمت بشمارید (و پیش از آن که از دست برود از آنها استفاده کنید)؛  
 (وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ<sup>۵</sup>، فَأَنْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ).

منظور از فرصت، آماده شدن کامل اسباب کار خوب است مثل این‌که تمام  
 مقدمات جهت تحصیل علم برای کسی فراهم گردد؛ هم تن سالم دارد، هم

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۲.

۲. غررالحکم، ح ۹۸۸.

۳. سفینه البحار، ماده حیا.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۳.

۵. «السحاب» به گفته لسان العرب جمع «سحابة» به معنای ابر است و جمع الجمع آن «سُحُب» بر وزن «كُتُب» است.

هوش و استعداد، هم استاد لایقی آماده تدریس او و هم فضای آموزشی خوبی در اختیار اوست که در عرف نام آن را فرصت می‌گذارند و از آنجایی که فرصت‌ها ترکیبی از عوامل متعددی است و هر کدام از این عوامل ممکن است بر اثر تغییراتی زایل شود از این رو فرصت‌ها زودگذرند.

لذا در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفُوتِ بِطَبِئَةِ الْعُودِ؛ فرصت با سرعت از دست می‌رود و به زحمت به دست می‌آید».<sup>۱</sup> به همین دلیل روایات فراوانی در باب «اغتنام فرصت» آمده است و به ما دستور داده‌اند فرصت‌ها را غنیمت بشمریم، چرا که ترک آن اندوه‌بار است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه در ضمن وصایایی که به فرزند دلبندش امام مجتبی علیه السلام می‌کند می‌فرماید: «بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً؛ به سراغ استفاده از فرصت برو (پیش از آنکه از دست برود و) مایه اندوه گردد». به هر حال تمام مواهب الهی که در دنیا نصیب انسان می‌شود فرصت‌های زودگذرند؛ جوانی، تندرستی، امنیت، آمادگی روح و فکر، بلکه عمر و حیات انسان همگی فرصت‌های زودگذری هستند که اگر آنها را غنیمت نشمریم و بهره کافی نگیریم نتیجه‌ای اندوه‌بار خواهد داشت.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی      اسباب، جمع داری و کاری نمی‌کنی  
چوگان حکم در کف و گویی نمی‌زنی      بازِ ظفر به دست و شکاری نمی‌کنی  
ترسم کزین چمن نبری آستین گل      کز گلشنش تحمل خاری نمی‌کنی

\*\*\*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَجَبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السُّرَى.

امام علیؑ فرمود:

ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) و الا (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هر چند زمانی طولانی این سیر در تاریکی بگذرد.<sup>۱</sup>

سید رضی در ادامه این سخن می‌گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح

۱. سند گفتار حکیمانه:

طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود در حوادث سنه ۲۳ آن را ضمن خطبه‌ای از امام نقل کرده است و از هری در کتاب تهذیب اللغة نیز آن را آورده است. مورخان نوشته‌اند این سخن جزء خطبه ۷۴ بوده است که امام در روز شوری بعد از مرگ عمر و اجتماع شش نفر برای انتخاب خلیفه فرموده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۳۳).

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را ضمن خطبه ۳۸ (طبق شمارش همان کتاب) نقل می‌کند. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۹۷). در بعضی از نقل‌ها آمده است که امیر مؤمنان علیؑ این سخن را درباره ماجرای سقیفه فرمود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۲۵۲).

امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَفَصِيحِهِ وَمَعْنَاهُ أَنَّا إِن لَّمْ نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا أَدْلَاءُ وَذَلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجْزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا).

\*\*\*

## شرح و تفسیر

### اگر حق ما را بگیرند...

این جمله حکمت‌آمیز خواه مقارن ایام سقیفه گفته شده باشد یا در شورای شش نفره عمر برای انتخاب خلیفه پس از او، اشاره به مسئله خلافت دارد که حق مسلم اهل بیت و امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. می‌فرماید: «ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) وگرنه (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هرچند زمانی طولانی این سیر در تاریکی بگذرد؛ **وَقَالَ علیه السلام: لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السَّرِيُّ.**

با توجه به این که «اعجاز» جمع «عَجَز» به معنای پشت و «سری» به معنای سیر شبانه است مفسران در این که منظور از این تشبیه چیست، احتمالاتی داده‌اند: مرحوم سید رضی می‌گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی‌مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می‌شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها؛ **(قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَفَصِيحِهِ وَمَعْنَاهُ أَنَّا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا أَذِلَّةً وَذَلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجَزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا).**

تفسیر دیگر اینکه منظور این است اگر حق ما را به ما ندهند به زحمت

و مشقت فراوان خواهیم افتاد همان‌گونه که شخص ردیف دوم به هنگام سوار شدن بر شتر چنین حالی را خواهد داشت.

تفسیر سوم این‌که اگر ما به حقمان نرسیم مخالفان ما برای مدتی طولانی ما را به عقب خواهند انداخت و ما هم طبق فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صبر می‌کنیم و برای گرفتن حق خویش دست به شمشیر نخواهیم برد.

این احتمال نیز بعید نیست که هر سه تفسیر در مفهوم کلام امام جمع باشد به این معنا که اگر ما را از حق خود محروم سازند هم ما را به خواری می‌کشاند و هم به زحمت و مشقت می‌افکنند و هم مدت طولانی ما را از حقمان محروم می‌دارند و به فرمان پیغمبر اکرم ناچاریم صبر کنیم.

هر یک از این تفسیرهای سه‌گانه را انتخاب کنیم اشاره به این نکته است که مخالفان ما افراد بی‌رحمی هستند که تنها به غصب حق ما قناعت نمی‌کنند، بلکه اصرار دارند ما را به ذلت و زحمت بیفکنند و هرچه بیشتر رسیدن ما را به حقمان تأخیر بیندازند، همان‌گونه که تاریخ این واقعیت را نشان داد که دشمنان امام هفتاد سال بر فراز تمام منابر در سراسر جهان اسلام آن حضرت را لعن می‌کردند و فرزندان او را در کربلا به خاک و خون کشیدند و خاندان او را به اسارت کشاندند و آنچه از دستشان بر می‌آمد از ظلم و ستم بود روا داشتند ولی آنها صبر کردند، تا این شب تاریک و سیاه و ظلمانی برطرف شود و البته باور ما این است که پایان این شب سیاه و ظلمانی همان ظهور مهدی موعود خواهد بود که در آن زمان حق به صاحب حق می‌رسد و جهان دگرگون می‌شود و عالم دیگری جای این عالم ظلمانی را خواهد گرفت.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که عملش او را (از پیمودن مدارج کمال) کند سازد  
نسبش به او سرعت نخواهد بخشید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابن اثیر در کتاب نه‌ایه همین کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی نقل کرده که نشان می‌دهد آن را از جای دیگری گرفته است و نیز ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و آمدی در غررالحکم آن را از علیؑ نقل کرده‌اند در حالی که فخر رازی در تفسیر خود آن را (ذیل آیه ۸۱ سوره بقره) از رسول خدا ﷺ نقل نموده (و این دو منافاتی با هم ندارد، زیرا امیر مؤمنان باب مدینه علم النبی است و علوم زیادی را از پیامبر فرا گرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴).

قابل توجه این‌که مرحوم سید رضی در حکمت ۳۸۹ عین این جمله را آورده و نسخه دیگری با کمی تفاوت برای آن ذکر کرده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز را نیز در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسيلة» آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۹).



## شرح و تفسیر

### مرد عمل باش!

امام علیه السلام در این سخن پربار و حکمت‌آمیز به اهمیت عمل صالح و نیک در سرنوشت انسان اشاره دارد و تلویحاً کسانی را که بر نسب خود تکیه می‌کنند در خطا می‌شمرد و می‌فرماید: «کسی که عملش او را (از پیمودن مدارج کمال) کند سازد نَسَبِش به او سرعت نخواهد بخشید»؛ (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ). قرآن مجید و روایات اسلامی در جای جای خود بر فرهنگ عمل تکیه کرده است و آن را مقدم بر هر چیز می‌شمرد و این آیه شریفه قرآنی که به صورت شعار برای مسلمانان در آمده شاهد این گفتار است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ﴾<sup>۱</sup>.

درست است که نسب عالی یکی از مزایای اجتماعی افراد محسوب می‌شود ولی در واقع جنبه تشریفاتی دارد؛ آنچه به حقیقت و واقعیت مقرون است اعمال خود انسان است و بسیار دیده‌ایم افرادی که از خانواده‌های پایین بودند به سبب جد و جهد و تلاش و کوشش به مقامات عالی رسیده‌اند در حالی که افراد دیگری با نسب‌های عالی بر اثر سستی و تنبلی خوار و بی‌مقدار شدند. از آنچه گفتیم روشن می‌شود که عمل در اینجا - بر خلاف آنچه ابن ابی‌الحدید نگاشته - به معنای عبادت نیست بلکه هرگونه عمل مثبت معنوی

۱. حجرات، آیه ۱۳.

و مادی را شامل می‌شود.

در حدیث معروف و مشروحی این حقیقت در لباس دیگری از امام سجاد نقل شده است و خلاصه حدیث چنین است که «اصمعی» می‌گوید: شبی در مکه بودم که شبی مهتابی بود هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می‌کردم صدای زیبا و غم‌انگیزی گوش مرا نوازش داد. به دنبال صاحب صدا می‌گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود. دست در پرده خانه کعبه افکنده و با جمله‌های پرمعنا و تکان دهنده‌ای با خدا مناجات می‌کند. مناجات او مرا سخت تحت تأثیر قرار داد. آن قدر ادامه داد و گفت و گفت که مدهوش شد و به روی زمین افتاد. نزدیک رفتم و سرش را به دامن گرفتم و به صورتش خیره شدم دیدم امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. سخت به حال او گریستم. قطره اشکم بر صورتش افتاد و به هوش آمد و فرمود: «مَنْ الَّذِي أَشْعَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَوْلَايَ؛ کیست که مرا از یاد مولایم به خود مشغول داشته» عرض کردم: «اصمعی» هستم ای سید و مولای من این چه گریه و چه زاری است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی. مگر خدا در مورد شما نفرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۱</sup> امام برخاست و نشست و فرمود: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَأَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَادًا قُرَشِيًّا؛ هیهات هیهات خداوند بهشت را برای مطیعان و نیکوکاران آفریده، هرچند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده، هرچند فرد بزرگی از قریش باشد مگر این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: هنگامی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد نسب‌ها به درد نمی‌خورد و کسی از آن سؤال نمی‌کند»<sup>۲</sup>.

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. بحر المحبة غزالی، ص ۴۱-۴۴ (با تلخیص). علاقه‌مندان می‌توانند برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه،

ج ۱۴، ذیل آیه ۱۰۱ سوره «مؤمنون» مراجعه کنند.

شبهه همین داستان در بحارالانوار، جلد ۴۶، صفحه ۸۱، از طاووس یمانی نقل شده است.

تنها مسئله معاد و نجات یوم‌القیامة نیست که نسب‌ها در آن تأثیری ندارد بلکه در گرو اعمال آدمی است، در دنیا نیز افرادی را می‌شناسیم که از نسب‌های برجسته‌ای برخوردار بودند؛ اما بر اثر سستی و تنبلی عقب ماندند و راه به جایی نبردند و افرادی را سراغ داریم که از نظر نسب از یک خانواده به ظاهر پایین اجتماعی بودند؛ ولی لیاقت و کاردانی و تلاش و کوشش آنها را به مقامات بالا رساند.

سعدی حال این دو گروه را در شعر خود به خوبی سروده است و می‌گوید:  
 وقتی افتاد فتنه‌ای در شام هرکس از گوشه‌ای فرا رفتند  
 روستا زادگان دانشمند به وزیری پادشا رفتند  
 پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند  
 در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ما در روایات اسلامی درباره فضیلت سادات و فرزندان پیامبر مطالب زیادی داریم و در نامه مالک اشتر، علی علیه السلام به او توصیه می‌کند که فرماندهان لشکرش را از خانواده‌های اصیل برگزیند (ثُمَّ الصِّقِّ بِدَوَى الْأَحْسَابِ ...) و در دستورات مربوط به انتخاب همسر نیز آمده است که همسران خود را از خانواده‌های اصیل برگزینید و اینها نشان می‌دهد که نسب و اصالت خانوادگی نیز مؤثر است.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که منظور امام از نسب، نسب‌های تشریفاتی دنیوی است که فلان کس شاهزاده است یا پدرانش از مالکان بزرگ و ثروتمندان معروف شهر بوده‌اند؛ و اما نسب‌های معنوی که بر اساس ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی بنا شده به یقین مؤثر و در عین حال باز هم اصالت با عمل است و این‌گونه نسب‌ها نیز در درجات بعد قرار دارد.

به همین دلیل افرادی از خانواده‌های اصیل بوده‌اند، همچون فرزندان نوح و جعفر کذاب که بر اثر سوء عمل به اشقیای پیوستند و برعکس افرادی از خانواده‌های فاسد بودند که بر اثر حسن عمل در صف سعدا جای گرفتند.

در حدیثی در حالات «سعد بن عبدالملک» که از خاندان بنی‌امیه بود آمده است که نزد امام باقر علیه السلام آمد و همچون زنان مصیبت‌زده گریه و ناله می‌کرد. امام علیه السلام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: چگونه نگریم در حالی که من از همان طایفه‌ای هستم که به عنوان شجرهٔ ملعونه در قرآن از آنها نام برده شده! امام علیه السلام فرمود: تو از آنها نیستی؛ گرچه از بنی‌امیه‌ای؛ ولی از ما اهل بیتی. آیا این آیه را نشنیدی که خداوند از زبان ابراهیم در قرآن فرموده: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ آن کس که از من پیروی کند او از من (و از خانوادهٔ من) است. (از این رو سعد را به موجب اعمال نیکش سعد الخیر می‌نامیدند).<sup>۱</sup>



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.

امام علیؑ فرمود:

از جمله کفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن  
و تسلی دادن به افراد غمگین است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این سخن حکمت‌آمیز را ابو حیان توحیدی که پیش از سید رضی می‌زیسته در البصائر و الذخائر و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم، سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص آورده است. با توجه به اینکه ابن جوزی در کتاب خود تصریح می‌کند این کلمات را که با سندهای معتبری نزد من ثابت شده در کتاب خود آورده‌ام، نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این جمله‌های حکمت‌آمیز در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسيلة» آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸).





## شرح و تفسیر کفّارهٔ گناهان بزرگ

امام علیؑ در این سخن نورانی اش اشاره به بعضی از کفّارات گناهان بزرگ می‌کند؛ کفّاره‌ای که می‌تواند آن گناه را جبران نماید. می‌فرماید: «از جمله کفّاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن و تسلی دادن به افراد غمگین است»؛ (مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ). «ملهوف» معنای وسیعی دارد که هر فرد مظلوم و بیچاره‌ای را شامل می‌شود؛ خواه بیمار باشد یا گرفتار طلبکار و یا فقیر نادار و یا زندانی بی‌گناه. کسی که به کمک این‌گونه افراد بشتابد می‌تواند عفو الهی را در برابر گناهی که انجام داده به خود متوجه سازد.

«مکروب» به هر شخص غمگین گفته می‌شود؛ خواه غم او در مصیبت عزیزش باشد یا غم بیماری یا فقر یا شکست در امر تجارت و یا هر غم دیگر. «تنفیس» همان زدودن غم است. در جایی که ممکن است عامل غم برطرف شود زدودنش از این طریق خواهد بود؛ مانند زدودن فقر از طریق کمک مالی و آنجا که نمی‌توان عامل آن را برطرف کرد می‌توان از طریق تسلی دادن، غم و اندوه را سبک نمود مانند کسی که عزیزش را از دست داده با تسلیت گفتن و دلداری دادن به وسیلهٔ دوستان، غم و اندوهش کاهش می‌یابد یا برطرف می‌شود. اینها همه مصداق تنفیس است.

در یک جمله کمک‌های مردمی در اسلام به هر شکل و به هر صورت اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ هم موجب برکت در زندگی و هم سبب برطرف شدن بلاها و هم کفاره گناهان است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این سخن حکمت‌آمیز با اضافاتی آمده است. می‌فرماید: «مِنْ كَفَارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، إِقْرَاءُ الضُّيُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْفَضَائِلِ اصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ، وَبَثُّ الْمَعْرُوفِ؛ از جمله کفارات گناهان بزرگ کمک به مظلوم و از برترین فضایل اخلاقی برطرف ساختن غم اندوهگین و پذیرایی از مهمانان و از افضل فضایل، نیکی کردن و نشر کارهای پسندیده است»<sup>۱</sup>.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «مَنْ أَعَانَ مُؤْمِنًا نَفْسَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ثَلَاثًا وَسَبْعِينَ كُرْبَةً وَاحِدَةً فِي الدُّنْيَا وَثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً عِنْدَ كُرْبَةِ الْعُظْمَى قَالَ حَيْثُ يَتَشَاغَلُ النَّاسُ بِأَنْفُسِهِمْ؛ کسی که انسان باایمانی را یاری دهد خداوند متعال هفتاد و سه اندوه را از او زایل می‌کند؛ یکی در دنیا و هفتاد و دو اندوه به هنگام اندوه بزرگ (در قیامت) در آنجا که همه مردم مشغول به خویشند»<sup>۲</sup>.

کفاره - چنان‌که از نامش پیداست - چیزی است که امر دیگری را می‌پوشاند. در روایات اسلامی امور زیادی به عنوان کفاره گناه ذکر شده است؛ از جمله: فقر، بیماری، ترس از حاکم ظالم، خسارات مالی، غم و اندوه، ترس و وحشت، سجده‌های طولانی، انجام حج و عمره، زیارت قبور معصومان علیهم السلام مخصوصاً زیارت امام حسین علیه السلام و صلوات بر محمد و آل محمد.<sup>۳</sup>

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۲.

۳. برای آگاهی از روایات مربوط به این موضوع می‌توانید به میزان الحکمه، ح ۶۶۶۱-۶۶۹۹ (باب مکفرات الذنوب) مراجعه نمایید.

این سخن را با کلامی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می‌دهیم که می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا؛ کسی که توانایی ندارد کفاره‌ای برای گناهان خود فراهم سازد فراوان بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد که گناهان را نابود می‌کند».<sup>۱</sup>

\*\*\*



# وَقَالَ عَلَيْكَ السَّامِرُ

يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ  
وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَأَحْذَرُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! هنگامی که می بینی پروردگارت نعمت هایش را پی در پی بر تو  
می فرستد در حالی که تو معصیت او را می کنی از او بترس  
(مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را آمدی در غرر الحکم با تفاوتی آورده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است  
و همچنین ابن جوزی در تذکرة الخواص. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).  
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز ضمن کلام مبسوطی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شخص  
نیازمندی فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۵۶).



## شرح و تفسیر

### از مهلت الهی بترس

امام علیؑ در این سخن حکمت آمیزش به گنهکاران مغرور هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «ای فرزند آدم! هنگامی که می‌بینی پروردگارت نعمت‌هایش را پی در پی بر تو می‌فرستد در حالی که تو معصیت او را می‌کنی از او بترس (مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد)»؛ (يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاخْذِرْهُ).

گنهکاران سه دسته‌اند: گروهی آلودگی کمی دارند و یا اعمال نیک بسیار توأم با صفای دل. خداوند این گروه را در همین جهان گرفتار مجازات‌هایی می‌کند تا پاک شوند و پاک از جهان بروند.

گروه دیگری گناهان سنگین‌تر و مجازات بیشتری دارند که خداوند به آنها فرمان توبه داده و اگر توبه نکنند در آخرت گرفتارند.

گروه سوم هستند که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده‌اند خداوند آنها را در همین دنیا گرفتار عذاب استدراج می‌کند. منظور از عذاب استدراجی این است که لطف و رحمت خود را از آنها می‌گیرد و توفیق را از آنها سلب می‌کند، میدان را برای آنها باز می‌گذارد، بلکه هر روز نعمت بیشتری به آنها می‌دهد تا پشت آنها از بار گناه سنگین گردد. ناگهان مجازات سنگین و دردناکی به سراغشان می‌آید و آنها را در هم می‌کوبد و به یقین مجازات در این حالت که

در ناز و نعمت به سر می‌برند بسیار دردناک‌تر است. این درست به آن می‌ماند که شخصی ساعت به ساعت از شاخه‌های درختی بالا برود و هنگامی که به انتهای آن برسد ناگهان تعادل خود را از دست بدهد و فرو افتد و تمام استخوان‌هایش در هم بشکند.

قرآن مجید بارها به عذاب استدراجی اشاره می‌فرماید؛ درباره گروهی از امت‌های پیشین می‌گوید: ما آنها را گرفتار رنج و ناراحتی ساختیم شاید بیدار شوند و تسلیم گردند... «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ هنگامی که آنچه را به آنها تذکر داده شده بود به فراموشی سپردند درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و به آن دل بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) و در این هنگام همگی مایوس شدند.<sup>۱</sup>

در سوره اعراف آیه ۱۸۲ و ۱۸۳ نیز می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ \* وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»؛ و آنها که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد \* و به آنها مهلت می‌دهیم (تا مجازاتشان دردناک‌تر باشد) زیرا تدبیر من قوی (و حساب‌شده) است.»

در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِقْمَةٍ وَيَذْكُرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتَمَادَىٰ بِهَا؛ هنگامی که خداوند نیکی بندگی را بخواهد، به هنگامی که گناهی انجام می‌دهد او را گوشمالی می‌دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که بدی برای بنده‌ای (بر اثر اعمالش بخواهد) هنگامی که گناهی



می‌کند نعمتی به او می‌بخشد تا استغفار را فراموش کند و به کار خود ادامه دهد و این همان چیزی است که خداوند متعال می‌فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» بِالنَّعَمِ عِنْدَ الْمُعَاصِي؛ ما آنها را تدریجا از آنجا که نمی‌دانند (به سوی عذاب) می‌بریم با بخشیدن نعمت به هنگام گناه.<sup>۱</sup>

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که کار خداوند هدایت و بیدار ساختن است نه غافل کردن و گرفتار نمودن. در پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه داشت که توفیقات الهی بر اثر لیاقت‌هاست؛ گاه افرادی چنان مست و مغرور و سرکش می‌شوند که هرگونه شایستگی هدایت را از دست می‌دهند و در واقع اعمال آنهاست که آنها را آن‌قدر از خدا دور کرده که حتی لیاقت هشدار ندارند، بلکه به عکس مستحق مجازات‌های سنگین‌اند.

\*\*\*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.

امام علیؑ فرمود:

هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنان  
بی‌اندیشه‌ای که از او صادر می‌شود و در صفحه صورتش،  
آشکار می‌گردد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی و پر معنا را ابوعمران جاحظ در کتاب المائة المختارة من کلامه علیؑ پیش از سید رضی آورده است و بعد از سید رضی نیز قاضی قاضی در کتاب دستور معالم الحکم و همچنین گروه دیگری نیز در کتاب‌های خود آن را آورده‌اند. منصور دوانیقی (خلیفه عباسی) از این کلمه حکمت‌آمیز در یکی از خطبه‌های خود به نفع خویش بهره‌برداری کرده است آنجا که می‌گوید: «مَعَشَرَ النَّاسِ لَا تُضْمِرُوا عَشَّ الْأَيْمَةِ فَإِنَّهُ مَنْ أَضْمَرَ ذَلِكَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَى سَقَطَاتِ لِسَانِهِ، وَفَلَتَاتِ أَقْوَالِهِ، وَسَحْنَةِ وَجْهِهِ؛ ای مردم خیانت نسبت به پیشوایانتان را در دل پنهان نکنید، زیرا هر کس نیتی در دل داشته باشد خداوند آن را در سخنانی که از او صادر می‌شود و اشتباهات لفظی و صفحه صورتش ظاهر خواهد ساخت.» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز آن را لابه‌لای اندرزهای امام به فرزندگرامی اش امام حسن مجتبیٰ علیؑ آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۸۳).



## شرح و تفسیر

### برای همیشه پنهان نمی ماند

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه اش به یکی از اصول مهم روان شناسی اشاره کرده می فرماید: «هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر این که در سخنان بی اندیشه ای که از او صادر می شود و در صفحه صورتش، آشکار می گردد»؛ (مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ).

این نکته مسلم است که اعمال انسان بازتاب نیات، خواسته ها و سجایای اوست که به صورت طبیعی ظاهر می گردد؛ بخشی از آن اختیاری است مثل این که به هنگام ترسیدن از چیزی تصمیم به فرار می گیرد و بخش دیگری غیر اختیاری است که مثلاً در پریدن رنگ از صورت او احساس می شود یا به هنگام غضب صورتش بی اختیار برافروخته می گردد و گاه اندامش می لرزد و نیز عکس العمل هایی در افعال و اعمال خود ظاهر می سازد.

اما گاه می شود انسان چیزی در درون دارد که نمی خواهد آن را آشکار کند در این صورت سعی می کند دوگانگی در میان سخن و کردار خود با آنچه در درون دارد ایجاد کند این دوگانگی در آنجا که انسان هشیار و مراقب باشد ممکن است ظاهر نشود، اما به هنگام غفلت و عدم توجه، آنچه در درون است خود را در عمل یا سخن های نیندیشیده ظاهر می کند. به علاوه پنهان کردن بخش غیر

---

۱. «فَلْتَاتِ» جمع «فَلْتَةٌ» به معنای کار یا سخنی است که بدون فکر از انسان صادر می شود.

اختیاری مانند آثاری که در چهره انسان نمایان می شود کار آسانی نیست. این پدیده قانونی در روان شناسی است که به وسیله آن بسیاری از مجرمان را به اعتراف وامی دارند و مطالبی را که اصرار بر اخفایش دارند آشکار می سازند. امیر مؤمنان علی علیه السلام این قانون مهم را در عبارتی کوتاه و بسیار پرمعنا در بالا بیان فرموده است.

در قرآن مجید درباره منافقان می خوانیم: «**أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَنَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ**»؛ آیا کسانی که در دل هایشان بیماری (نفاق) است گمان کردند خداوند کینه هایشان را آشکار نمی سازد \* و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هرچند می توانی آنها را از طرز سخنانشان شناسایی کنی و خداوند اعمال شما را می داند.<sup>۱</sup>

همان گونه که منافقان و مجرمان را می توان از سخنان ناسنجیده و اشتباه آلود یا از رنگ رخساره آنها شناخت، نیکوکاران و مؤمنان راستین را هم می توان از این طریق شناسایی کرد، لذا قرآن درباره یاران صدیق پیامبر می فرماید: «**سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ**»<sup>۲</sup> این اثر سجده لازم نیست که حتماً به صورت پینه های پیشانی باشد، بلکه نورانیت درون سبب نورانیت برون می شود.

این اصل کلی نه تنها در کلمات حکما و اندیشمندان و روان شناسان آمده، بلکه در اشعار شعرا نیز بازتاب گسترده ای دارد. بسیاری از ادیبان عرب و عجم در این زمینه اشعاری سروده اند «ابن معتنز» شاعر عرب می گوید:

تَفَقَّدَ مَسَاقِطَ لَحْظِ الْمُرِيبِ      فَإِنَّ الْعُيُونَ وَجُوهَ الْقُلُوبِ  
وَطَالِعَ بِوَادِرِهِ فِي الْكَلَامِ      فَإِنَّكَ تَجْنِي ثَمَارَ الْعُيُوبِ

۱. محمد، آیه ۲۹ و ۳۰.

۲. فتح، آیه ۲۹.

«از نگاه کردن مشکوک و خطرناک حال او را بشناس - زیرا چشم‌ها صورت  
دل‌ها است.

و به سخنان نسنجیده‌اش دقت کن، زیرا این سخنان میوه‌های عیوب را  
می‌چیند. (و در اختیار تو می‌گذارد)».

سعدی نیز در شعر معروفش می‌گوید:

گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون

پنهان نمی‌ماند که خون از آستانم می‌رود

در جای دیگر می‌گوید:

ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر

به کمند تو گرفتار و به دام تو اسیر

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست

رنگ رخساره نشان می‌دهد از سرّ ضمیر

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

امش بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ.

امام علیؑ فرمود:

با بیماری ات همراهی کن مادامی که با تو همراهی می کند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکمت آمیز را در کتاب خود نقل کرده اند مرحوم آمدی در غررالحکم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).  
همچنین قطب الدین راوندی در کتاب الدعوات آن را ذکر کرده است و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله با چند جمله مناسب آن در ضمن اندرزنامه امام به فرزندش امام حسن مجتبیؑ آمده ولی این کتاب مدرکی برای آن ذکر نکرده است.



## شرح و تفسیر

### مدارا کردن با بیماری

امام علیؑ در این گفتار حکمت آمیز خود به یک اصل مهم بهداشتی و درمانی اشاره می کند می فرماید: «با بیماری ات بساز مادامی که با تو همراهی می کند»؛ (امشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ).

اشاره به این که تا زمانی که بیماری فشار شدید نیاورده بگذار بدنت بدون نیاز طبیبان و دارو آن را دفع کند.

این مسئله شاید در آن روز که امام این را می فرمود روشن نبود؛ اما امروز روشن است که بدن خود دارای نیروی دفاعی است و هرگاه بیماری با استفاده از قدرت دفاعی بدن از بین برود هم زیان های دارو و درمان را ندارد و هم بدن را تقویت کرده و برای آینده بیمه می کند. البته هرگاه نیروی دفاعی بدن عاجز بماند باید با استفاده از طبیب و دارو به کمک او شتافت تا بیماری را دفع کند.

اضافه بر این بسیاری از بیماری ها دورانی دارد که با پایان دورانش خود به خود دفع می شود. از این گذشته انسان وقتی در مقابل بیماری تسلیم می شود و با مختصر ناراحتی در بستر می خوابد به خودش تلقین بیماری می کند، تلقین خود اثر تخریبی دارد. به عکس اگر برخیزد و کار روزانه خود را ادامه دهد عملاً تلقین سلامت کرده و در روح او بسیار مؤثر است.

این نکته امروز بر همه روشن است که هر دارو هرچند اثر درمانی داشته

باشد، زیانی نیز با خود همراه دارد. در حدیثی از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: «لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً وَلَيْسَ شَيْءٌ فِي الْبَدَنِ أَنْفَعَ مِنْ إِمْسَاكِ الْيَدِ إِلَّا عَمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ؛ هیچ دارویی نیست مگر این که دردی را تحریک می کند و هیچ چیز در بدن سودمندتر از امساک جز نسبت به چیزی که به آن نیاز دارد نیست».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «ادْفَعُوا مُعَالَجَةَ الْأَطِبَّاءِ مَا اندَفَعِ الْمُدَاوَاةُ عَنْكُمْ؛ از معالجه طبیبان پرهیز کنید تا زمانی که بیماری به شما فشار نیاورده است».<sup>۲</sup>

این سخن به بیان دیگری نیز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که می فرماید: «لَا تَضْطَجِعْ مَا اسْتَطَعْتَ الْقِيَامَ مَعَ الْعِلَّةِ؛ تا زمانی که می توانی با داشتن بیماری سرپا باشی در بستر نخواب».<sup>۳</sup> و نظیر این روایت روایات دیگری نیز هست. تکرار می کنیم: مفهوم این سخنان این نیست که انسان با طبیب و دارو خود را معالجه نکند بلکه مفهومش آن است که در مراجعه به طبیب و استفاده از داروها - که معمولاً آثار زیان باری دارد - عجله ننماید.

بعضی از شارحان، برای این حدیث به جای این معنای طبی و درمانی مفهوم اخلاقی ذکر کرده اند و گفته اند: انسان باید در برابر حوادث و مشکلات و بیماری ها خویشتن دار باشد و تا می تواند با مشکلات بسازد و زبان به شکایت نگشاید که با روح رضا و تسلیم سازگار نیست.

ولی این معنا با ظاهر جمله و روایات مشابهی که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

۱. بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۶۸، ح ۱۸.

۲. همان، ص ۶۳، ح ۴.

۳. همان، ج ۷۸، ص ۲۰۴، ح ۷.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ.

امام علیؑ فرمود:

برترین نوع پارسایی مخفی داشتن پارسایی است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این جمله حکمت‌آمیز را قبل از سید رضی مرحوم کلینی در کتاب روضة کافی آورده است (البته ما آن را در روضة کافی نیافتیم) و سبط بن جوزی (متوفای ۵۹۷) در کتاب تذکرة الخواص آن را با تفاوتی نقل کرده است به این صورت: «أفضل الزهد إخفاءه». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶).

در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۶، باب استحباب الزهد فی الدنيا، آن را با اضافه جمله‌های دیگری ذکر کرده و در بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۶، ح ۲۳ به نقل از روضة الواعظین این جمله حکمت‌آمیز، با جمله‌های دیگری ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته‌اند.

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت‌آمیز را در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسيلة» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۴۸).



## شرح و تفسیر

### برترین زهد

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه و گهربارش می فرماید: «برترین نوع پارسایی مخفی داشتن پارسایی است»؛ (أَفْضَلُ الزُّهْدِ اخْفَاءُ الزُّهْدِ).

این سخن اشاره به برنامه‌ای است که زاهدان ریایی در آن عصر و این عصر برای جلب قلوب مردم انتخاب می‌کردند؛ لباس‌های ساده و مندرس و گاه از کرباس و خانه‌ای محقر و طعامی بسیار ساده برای خود برمی‌گزیدند تا مردم به آنها اقبال کنند و گاه آنها را مستجاب الدعوه پندارند و از این طریق مقامی در اجتماع پیدا کنند و یا اموالی را پنهانی گرد می‌آوردند. بسیار می‌شد که زندگانی درونی و بیرونی آنها با هم بسیار متفاوت بود و با توجه به این‌که ریاکاری نوعی شرک و خودپرستی است آنها گرچه ظاهراً زاهد ولی در باطن مشرک بودند و گاه سرچشمه خطراتی برای جامعه می‌شدند.

زاهد واقعی آن کس نیست که به سراغ دنیا رفته، ولی چون آن را به چنگ نیاورده ناچار لباس زهد به خود پوشیده است. زاهد واقعی کسی است که دنیا به سراغش آمده و او آن را نپذیرفته و زندگی زاهدانه را بر نعیم دنیا ترجیح داده است. همان‌گونه که امیر مؤمنان علیؑ در خطبه ۳۲ از خطب نهج البلاغه می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤْلَةُ نَفْسِهِ وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعَةِ وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الرَّهَادَةِ وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي

مَرَّاحٌ وَلَا مَعْدَى؛ بعضی از آنها کسانی هستند که ناتوانی اشان آنها را از رسیدن به جاه و مقام بازداشته و دستشان از همه جا کوتاه شده آنگاه خود را به زیور قناعت آراسته و به لباس زاهدان زینت بخشیده‌اند در حالی که در هیچ زمان نه در شب و نه در روز در سلک زاهدان راستین نبوده‌اند.

بسیاری از بنیان‌گذاران مذاهب باطله نیز در سلک همین زاهدان ریایی بودند. به تعبیری دیگر: زاهد کسی است که وابسته به دنیا و اسیر آن نباشد نه آن‌کس که دستش از همه چیز تهی است. همان‌گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر زهد از آیه شریفه **﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾**<sup>۱</sup> استفاده کرده است و می‌فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند سبحان می‌فرماید: بر گذشته تأسف نخورید و نسبت به آنچه به شما داده است دل‌بند و شاد نباشید».<sup>۲</sup>

امام علیه السلام در روایت دیگری که در غررالحکم آمده تعبیر جالب دیگری دارد و می‌فرماید: **«الزُّهْدُ أَقَلُّ مَا يُوجَدُ وَأَجَلُّ مَا يَعْهَدُ وَيَمْدَحُهُ الْكُلُّ وَيَشْرِكُهُ الْجُلُّ؛** زهد و پارسایی کمیاب‌ترین چیزها و ارزشمندترین آنهاست همگان آن را می‌ستایند ولی اکثر مردم به آن عمل نمی‌کنند».<sup>۳</sup>

درباره اهمیت زهد و پارسایی و مراتب و درجات آن بحث مشروحی ذیل خطبه ۸۱ از همین کتاب آمده است.

این سخن را با ذکر دو نکته پایان می‌دهیم: نخست این‌که اگر سؤال شود چگونه می‌توان زاهد بود و زهد را پنهان کرد در پاسخ می‌گوییم: شخص زاهد باید در مجامع مانند دیگران رفتار کند؛ مثلاً اگر سر سفره‌ای است که غذاهای

۱. حدید، آیه ۲۳.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۳۹.

۳. غررالحکم، ح ۶۰۵۴.



مختلف در آن است مقداری از هر کدام تناول کند نه این که همه غذاها را کنار بزند مثلاً به نان و پنیری قناعت نماید و از نظر لباس، لباس ساده معمولی بپوشد نه لباس غیر متعارف زاهدانه و به این ترتیب می تواند در باطن زاهد باشد و در ظاهر فردی معمولی.

نکته دیگر این که هر گاه زاهد به زهدش افتخار کند و آن را اظهار نماید در واقع زاهد نیست، چرا که دل بستگی به زهد و افتخار به آن و جلب نظر مردم از این طریق خود عین رغبت در دنیا و بر ضد زهد است.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالِ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى.

امام علیؑ فرمود:

در حالی که تو به زندگی پشت می کنی و مرگ به تو روی می آورد ملاقات  
(با یکدیگر) چه سریع خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را جمعی از دانشمندان در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله آمدی در غررالحکم، قاضی قضاعی در کتاب الدستور و ابن جوزی در تذکره. شایان توجه این‌که فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین این جمله را با آنچه در حکمت هجدهم آمده (نوزدهم طبق نوشته ما) با هم ذکر کرده و همه را جزء خطبه ۳۸ می‌داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰ و ۲۶).  
در کتاب تمام نهج البلاغه، این جمله را مانند بسیاری از جملات دیگر جزء مجموعه نصایح علیؑ به امام مجتبی آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۲).



## شرح و تفسیر

### ملاقات سریع!

امام علیه السلام در این جمله حکمت‌آمیز در مورد سرعت گذشت عمر و فرارسیدن لحظات مر به همگان هشدار می‌دهد می‌فرماید: «در حالی که تو به زندگی پشت می‌کنی و مر به تو روی می‌آورد ملاقات (با یکدیگر) چه سریع خواهد بود!»؛ (إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى).

نکته مهمی در این سخن پر محتوای امام علیه السلام است که نخست همه انسان‌ها را در حال حرکت به سوی پایان عمر معرفی می‌کند و این یک واقعیت است. از لحظه‌ای که انسان متولد می‌شود و هر ساعتی که بر او می‌گذرد بخشی از سرمایه عمر او کاسته و هر نفسی که می‌زند یک گام به پایان زندگی نزدیک می‌گردد، زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و اگر هیچ مشکلی هم برای او پیش نیاید روزی پایان می‌پذیرد. درست مانند چراغی که ماده اشتعال‌زایش تدریجاً کم می‌شود و روزی تمام و سرانجام خاموش خواهد شد. این حرکت سریع بدون یک لحظه توقف ادامه دارد و به این ترتیب، از این سو همه انسان‌ها شتابان به سوی مر حرکت می‌کنند.

از سوی دیگر، پیوسته عوامل مر به سوی انسان در حرکت اند خواه این عوامل از طریق حوادث ناگهانی، زلزله‌ها، طوفان و سیلاب، تصادف‌ها و مانند آن باشد یا به صورت بیماری‌هایی که با گذشت عمر و ضعف و ناتوانی اعضا

خواه ناخواه دامان انسان را می‌گیرد و بدین ترتیب دو حرکت از دو سو رو به روی یکدیگر دائماً در حال انجامند از یکسو، انسان به سوی نقطه پایان زندگی و از آنسو، حوادث به سوی انسان در حرکت است و در چنین شرایطی ملاقات با یکدیگر سریع خواهد بود؛ مانند دو وسیله نقلیه‌ای که از دو طرف روبروی یکدیگر با سرعت در حرکت‌اند و چیزی نمی‌گذرد که به هم می‌رسند.

قرآن مجید خطاب به قوم یهود می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ بگو آن مرگی که (به پندار خود) از آن فرار می‌کنید به یقین با شما ملاقات خواهد کرد سپس به سوی کسی باز می‌گردید که از پنهان و آشکار باخبر است و شما را از آنچه انجام می‌دادید باخبر می‌سازد.<sup>۱</sup>

در این زمینه روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام نقل شده است از جمله در همین کلمات قصار، امام علیه السلام (در کلمه ۷۴) فرموده است: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ نَفْسُ هَايَ انْسَانِ گام‌های او به سوی مر اوست».

در نامه ۲۷ از بخش نامه‌های امام علیه السلام خواندیم که می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ الزَّمْ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ، الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالْدُنْيَا تُطْوَىٰ مِنْ خَلْفِكُمْ؛ شما رانده شدگان و تعقیب‌شدگان مر هستید (و صید شدگان به وسیله آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مر از سایه شما به شما همراه‌تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می‌شود (و پایان عمر دور نیست)».

هدف از تمام این هشدارها این است که زندگی دنیا غفلت‌زاست و هنگامی که انسان به آن سرگرم شود گاه همه چیز را فراموش می‌کند و چنان گام برمی‌دارد

که گویی زندگی دنیا ابدی است نه خبری از آخرت نه توشه‌ای برای آن سفر و نه اندوخته‌ای برای آن دیار تهیه می‌کند این هشدارها برای این است که انسان را تکانی دهد و از این خواب غفلت بیدار کند و پیش از آنکه فرصت‌ها از دست برود او را به تهیه‌ی زاد و توشه‌ی او دارد.

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ.

امام علیؑ می فرماید:

(از مجازات الهی) برحذر باش، برحذر باش، به خدا سوگند آن قدر  
پرده پوشی کرده، که گویی آمرزیده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این سخن حکمت آمیز را از امیر مؤمنان علیؑ نقل کرده اند جاحظ در کتاب مائة المختارة است و قبلا در ذیل حکمت شماره نوزده از فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین آوردیم که او این جمله و چند جمله دیگر را یکجا از امیر مؤمنان علیؑ نقل کرده است که نشان می دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷).  
اضافه بر آنچه گفته شد در کتاب غرر الحکم، آمدی با بعضی از اضافات و در مناقب خوارزمی نیز ذکر شده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز را جزو خطبه ای نقل کرده که در زمانی که امیر مؤمنان علیؑ وارد کوفه شد آن را ایراد فرمود. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۶۲).



## شرح و تفسیر

### از پرده پوشی خداوند مغرور مباش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش به همه معصیت کاران هشدار می دهد که از صبر الهی در مقابل معاصی شان مغرور نشوند. می فرماید: «(از مجازات الهی) برحذر باش برحذر باش، به خدا سوگند آن قدر پرده پوشی کرده که گویی آمرزیده است»؛ (الْحَذَرُ الْحَذَرُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرْتُ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ).

اشاره به این که یکی از صفات پروردگار، ستار العیوب بودن است. با رحمت و اسعه اش گناهان پنهانی بندگان را افشا نمی کند تا آبروی آنها در نزد دوست و دشمن ریخته نشود شاید بیدار شوند به سوی خدا باز گردند و از گناهان خویش توبه کنند و دست بردارند. اما بسیار می شود که افراد از این لطف و رحمت الهی سوء استفاده می کنند و گمان دارند گناهی نکرده اند یا اگر گناهی مرتکب شده اند خداوند بدون توبه آنها را مشمول عفو خود قرار داده است. امام علیه السلام در اینجا هشدار می دهد که از این لطف و عنایت الهی مغرور نشوید به خصوص این که ممکن است این از قبیل نعمت های استدراجی باشد یعنی خداوند گروهی از گنهکاران را لایق عفو و بخشش نمی بیند؛ آنها را به حال خود رها می کند تا مجازاتشان را به تأخیر بیندازد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و آنگاه به شدت آنها را گرفته و مجازات می کند.

در ضمن این سخن درسی است برای بندگان که آنها هم ستار العیوب باشند

و به محض اطلاع از گناهان پنهانی کسی، به افشاگری برنخیزند و آبرویش را نریزند و به او مجال اصلاح خویشتن و توبه دهند.

اضافه بر این کمتر کسی است که عیب و خطایی در پنهان نداشته باشد اگر باب افشاگری گشوده شود، همگان نسبت به یکدیگر بی اعتماد می شوند و سرمایه اصلی جامعه که اعتماد است از دست می رود.

\*\*\*

وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

### بخش اول

الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ.  
 وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشُّوقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، وَالْتِرَقُّبِ:  
 فَمَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ  
 الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَمَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ  
 سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ. وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ،  
 وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ. فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ  
 تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ  
 فَكَانَتْ كَانَتْ فِي الْأَوَّلِينَ. وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَايِصِ الْفَهْمِ،  
 وَغُورِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ، فَمَنْ فَهَمَ عِلْمَ غُورِ الْعِلْمِ؛ وَمَنْ  
 عِلْمَ غُورِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛ وَمَنْ حَلِمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ  
 فِي النَّاسِ حَمِيدًا. وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ،  
 وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصَّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَسَانِ الْفَاسِقِينَ: فَمَنْ أَمَرَ

بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَنْوْفَ الْكَافِرِينَ؛  
وَمَنْ صَدَّقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَمَنْ سَنَى الْفَاسِقِينَ وَغَضِبَ لِلَّهِ،  
غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

### ترجمه

از امام علیه السلام درباره ایمان سؤال شد فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است: بر «صبر» و «یقین» و «عدالت» و «جهاد».

صبر از میان آنها، بر چهار شعبه استوار است؛ بر اشتیاق، ترس، زهد و انتظار. آن‌کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می‌سپارد و آن‌کس که از آتش جهنم بیمناک باشد از گناهان دوری می‌گزیند و کسی که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد مصیبت‌ها را ناچیز می‌شمرد و آن‌کس که انتظار مر را می‌کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می‌گیرد.

یقین نیز بر چهار شاخه استوار است: بر بینش هوشمندانه و عمیق و پی بردن به دقایق حکمت و پند گرفتن از عبرت‌ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح). کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرا می‌گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است.

عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن و حلم و بردباری راسخ. کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می‌کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمه احکام، سیراب می‌گردد و آن‌کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی‌شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد.

جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در

معرکه‌های نبرد، و دشمنی با فاسقان. آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته و آن کس که نهی از منکر کند بینی کافران (و منافقان) را به خاک مالیده و کسی که صادقانه در میدان‌های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آنها) بایستد وظیفه خود را (در امر جهاد) انجام داده و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خداوند به خاطر او خشم و غضب می‌کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می‌نماید) و روز قیامت وی را خشنود می‌سازد.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه، سند این گفتار مبسوط و حکیمانه امام علیه السلام را در ذیل کلمه حکمت‌آمیز ۲۶۶ آورده است، زیرا آن کلمه در واقع مقدمه‌ای است برای این بیان و در این‌که سؤال کننده چه کسی بوده که امام این جواب را بیان فرمود طبق گفته غزالی در احیاء العلوم، «عمار یاسر» و طبق نوشته کلینی در کافی «ابن الکواء» بود. (احتمال اول نزدیک‌تر به نظر می‌رسد). سپس می‌افزاید: این سخن به طور متواتر از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعضی آن را به صورت مسند و بعضی به صورت مرسل آورده‌اند، سپس نام عده کثیری را ذکر می‌کند که قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند؛ مانند: مرحوم کلینی در اصول کافی، ابن شعبه حرانی در تحف العقول، صدوق در خصال و جمعی دیگر. آن‌گاه می‌افزاید: گروهی نیز بعد از سید رضی آن را با تفاوت روشنی آورده‌اند که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته‌اند از جمله کتاب مناقب خوارزمی و کتاب دستور معالم الحکم را نام می‌برد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام مشروح حکمت‌آمیز را در لابه لای خطبه مشروح دیگری آورده است که با جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ابْتَدَأَ الْأُمُورَ بِعِلْمِهِ فِيهَا» آغاز می‌شود. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۸۰).





## شرح و تفسیر

### ارکان ایمان

امام علیه السلام در این کلام جامع، تفسیری برای ایمان ذکر کرده که در هیچ منبع دیگری به این گستردگی و وضوح دیده نمی‌شود؛ ایمان را فراتر از جنبه‌های عقیدتی، از جنبه‌های عملی و رفتاری نیز مورد توجه قرار داده است و تمام ریزه‌کاری‌ها و نکات دقیقی را که در تشکیل ایمان مؤثر است برشمرده است. نخست ایمان را بر چهار پایه و هر یک از پایه‌ها را بر چهار پایه دیگر استوار دانسته که مجموعاً شانزده اصل از اصول ایمان (عقیدتی و عملی) را تشکیل می‌دهد و به یقین اگر کسی بتواند این اصول شانزده‌گانه را در خود زنده کند در اوج قله ایمان قرار خواهد گرفت و چنین ایمانی است که می‌تواند دنیا را به سوی امنیت و آرامش و عدل و داد رهبری کند و انسان را به مقام قرب پروردگار و اوج افتخار انسانی برساند.

همان‌گونه که در ذیل این حدیث شریف خواهد آمد، امام برای کفر هم چهار ستون قائل شده است و همچنین برای شک و از کلام مرحوم سید رضی استفاده می‌شود که این حدیث شریف دارای ذیل قابل ملاحظه‌ای بوده که سید رضی آن را از بیم طولانی شدن سخن حذف کرده و مطابق آنچه بعضی نقل کرده‌اند امام علیه السلام در ذیل، پایه‌های نفاق را نیز مشروحا بیان فرموده است.

همان‌گونه که در شرح مصدر این کلام حکمت‌آمیز آمد در این‌که سؤال‌کننده

از امام علیه السلام درباره حقیقت ایمان چه کسی بوده اختلاف است؛ بعضی آن را یکی از بهترین یاران آن حضرت یعنی «عمار یاسر» و بعضی آن را یکی از دشمنان سرسخت آن حضرت یعنی «ابن کواء» می دانند که احتمال اول به ذهن بسیار نزدیک تر است. ولی در هر حال در بعضی از روایات آمده که امام علیه السلام از دادن پاسخ شخصی به او امتناع ورزید و چون سؤال و جواب را بسیار مهم می دانست فرمود: برو فردا بیا تا در جمع اصحاب و یاران به تو پاسخ گویم، تا اگر تو فراموش کنی دیگری آن را حفظ کند، زیرا این گونه سخنان همچون مرکبی فراری است که یکی آن را نمی تواند بگیرد و دیگری آن را می گیرد.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام در آغاز، برای ایمان چهار ستون قائل می شود و در پاسخ سؤال پیش گفته می فرماید: «ایمان بر چهار پایه استوار است: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ فَقَالَ علیه السلام: الْإِيْمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که این پایه های چهارگانه همان اصول چهارگانه اخلاق است که در مبانی اخلاق ارسطو آمده است، وی می گوید: اصول علم اخلاق چهار چیز است: حکمت، عفت، شجاعت و عدالت. بسیاری از علمای اخلاق اسلامی نیز اخلاق اسلام را بر پایه آن تفسیر کرده اند.

آنها معتقدند که روح انسان دارای سه قوه است: قوه ادراک، جاذبه و دافعه؛ قوه ادراک حقایق را تشخیص می دهد و انسان را به تعالی علمی می رساند. قوه جاذبه، همان قوه جلب منافع است که از آن به قوه شهوت تعبیر می شود. البته نه فقط شهوت جنسی، بلکه هرگونه خواسته ای به معنای وسیع کلمه مراد است. قوه دافعه همان است که از آن به غضب تعبیر می کنند و حافظ زیانها از انسان است.

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۷۶.

آنها بر این عقیده‌اند که این سه قوه دارای حد وسط و حد افراط و تفریط است، حد وسط آنها فضایل اخلاقی را تشکیل می‌دهد و منظور از «عدل» همان بهره‌گیری از حد وسط است، بنابراین هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک قرار گیرد و عدالت حاصل شود، اخلاق آدمی به کمال رسیده است.<sup>۱</sup> ولی تطبیق کلام امام بر تقسیم ارسطویی در اخلاق بعید به نظر می‌رسد، زیرا همان‌گونه که در شرح این چهار اصل خواهد آمد امام اموری را ذکر می‌کند که فراتر از آنهاست مثلاً صبر بر مصیبت را به زحمت می‌توان در مسئله شجاعت یا عفت جای داد و امر به معروف و نهی از منکر را به سختی می‌توان در این دو موضوع وارد دانست و همچنین موارد دیگری از شاخه‌هایی که امام برای این چهار اصل شمرده است، بنابراین سزاوار است ما آن را تحلیل و ارزیابی کنیم و سخن مستقلی درباره تفسیر ایمان و فضایل انسانی بدانیم که از سرچشمه قرآن و علم امام علیه السلام جوشیده است.

از آنجا که هدف امام علیه السلام در این پاسخ به سؤال، شرح و بیان ایمان از نظر اعتقاد قلبی و آثار لسانی و جنبه‌های عملی به طور کامل است برای هر یک از این پایه‌های چهارگانه، چهار شاخه بیان فرموده که در عمق حقیقت ایمان پیش رفته است.

### پایه اول ایمان: صبر

می‌فرماید: «صبر از میان آنها، بر چهار شعبه استوار است؛ اشتیاق، ترس، زهد و انتظار»؛ **«وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشُّوقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، وَالتَّرَقُّبِ»**. «شوق» به معنای علاقه و اشتیاق به چیزی و «شفق» در اصل به معنای آمیخته شدن روشنایی روز به تاریکی شب است، سپس به ترس آمیخته با علاقه به کسی

۱. شرح بیشتر در این باره را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۹۹ به بعد مطالعه فرمائید.

یا چیزی به کار رفته است و «زهد» عدم وابستگی به دنیا و زخارف دنیاست و «ترقب» به هرگونه انتظار گفته می‌شود.

سپس به ریشه‌های هر یک از این چهار شاخه که از آن منشعب می‌شود پرداخته می‌فرماید: «آن‌کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می‌سپارد و آن‌کس که از آتش جهنم بیمناک شد از گناهان دوری می‌گزیند و کسی که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد مصیبت‌ها را ناچیز می‌شمرد و آن‌کس که انتظار مرگ را می‌کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می‌گیرد؛ (فَمَنْ أَشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَمَنْ اِزْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ). «سلا» به معنای فراموش کردن چیزی است.

در واقع صبر و شکیبایی گاه در مقابل شهوت و در مسیر اطاعت خداست و گاه در مقام پرهیز از گناهان و گاه در مقابل مصائب و درد و رنج‌های دنیوی است و گاه در مقابل پایان عمر و مرگ.

برای این‌که انسان بتواند مواضع خود را در مقابل این امور چهارگانه روشن سازد باید متکی به عقاید صحیح گردد؛ عشق به بهشت و نعمت‌های بی‌پایانش او را از غلطیدن در شهوات سرکش دنیا حفظ می‌کند و این همان صبر بر طاعت است و ایمان به عذاب الهی در آخرت و خوف از دوزخ او را از گناهان باز می‌دارد، چرا که گویی آتش دوزخ را با چشم خود می‌بیند.

از آنجا که بی‌تابی در برابر مصائب به دلیل دلبستگی‌های دنیوی است آن‌کس که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد و از این دلبستگی‌ها و ازهد مصیبت در برابر او کوچک می‌شود و صبر در برابر آن آسان می‌گردد.

امام علیه السلام علاوه بر سه شاخه معروف صبر شاخه چهارمی هم در اینجا بیان فرموده و آن صبری است که از انتظار مرگ ناشی می‌شود کسی که در هر لحظه

احتمال می‌دهد پرونده حیاتش بسته شود و پنجه مرگ گلویش را بفشارد، با سرعت به سوی کارهای خیر می‌دود تا در فرصت باقی‌مانده کفه عمل صالح خود را سنگین سازد و این نیاز به صبر و استقامت فراوان دارد.

از آنچه در بالا آمد روشن شد که امام تمام شاخه‌های چهارگانه صبر را مرتبط به اعتقادات قلبی می‌شمارد؛ اعتقاد به بهشت، دوزخ، به بی‌اعتباری دنیا و مرگ. توجه به این نکته نیز لازم است که چون ایمان دارای درجاتی است و مطابق بعضی از روایات، ده درجه دارد، صبر و شوق به بهشت و ترس از دوزخ و زهد در دنیا و انتظار مرگ نیز در افراد مختلف است؛ بعضی در اعلا درجه ایمان قرار دارند و این شاخه‌ها به طور کامل در باغستان روح آنها نمایان است و بعضی در ادنا درجه ایمانند و از هر کدام از این امور بهره کمی دارند.

### پایه دوم ایمان: یقین

سپس امام علیه السلام از شاخه‌های یقین سخن می‌گوید و می‌فرماید: «یقین بر چهار شاخه استوار است: بر بینش هوشمندانه و عمیق و پی بردن به دقایق حکمت و پند گرفتن از عبرت‌ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح)»؛ «وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ، وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ». ممکن است این چهار شاخه اشاره به چهار رشته از علوم انسانی باشد: نخست علوم تجربی است که از «تبصرة الفطنة» سرچشمه می‌گیرد و دوم علوم نظری است که از «تأویل الحکمه» به دست می‌آید سوم علوم نقلی است که از سنن نصیب انسان می‌شود و مایه عبرت اوست و چهارم علوم نقلی است که از سنن پیشینیان به دست می‌آید. هنگامی که انسان این چهار رشته علمی را پیگیری کند و از آنها بهره کافی ببرد به مقام یقین می‌رسد.

مثلاً درباره خدانشناسی نخست چشم باز کند و به خوبی آثار پروردگار را در

جهان هستی بیند سپس با اندیشه عمیق رابطه آن را با مبدأ آفرینش قادر و حکیم درک کند آن‌گاه از حوادث تاریخی عبرت بگیرد و خدا را از لابه‌لای آن بشناسد و پس از آن بر آنچه از پیشینان صالح و عالم به دست آمده مرور کند و علوم آنها را به علم خود بیفزاید تا یک خداشناس کامل گردد. همچنین در مورد خودسازی و عوامل تقرب به پروردگار.

آن‌گاه امام علیه السلام میوه‌های هر یک از این شاخه‌های چهارگانه را بیان می‌کند و می‌فرماید: «کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرا می‌گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است»؛  
(فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفُطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَانَ مَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ).<sup>۱</sup>

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که یک پایه مهم ایمان، بر یقین حاصل از علم استوار است؛ علمی که از مبدهای متعدد سرچشمه می‌گیرد و روح را سیراب می‌کند و اعتقاد انسان را به مبدأ و معاد محکم می‌سازد و آثارش در اخلاق و عمل ظاهر می‌گردد.

### پایه سوم ایمان: عدل

سپس امام علیه السلام به سراغ شاخه‌های عدالت می‌رود و شاخه‌های این پایه مهم را

۱. از بسیاری از نسخه‌های این حدیث شریف استفاده می‌شود که در کلام مرحوم سید رضی سقط و حذفی وارد شده و صحیح آن چنین بوده است: «وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ عَرَفَ السُّنَّةَ وَمَنْ عَرَفَ السُّنَّةَ فَكَانَ مَا كَانَ مَعَ الْأَوَّلِينَ» که ترجمه آن چنین می‌شود: آن‌کس که درس عبرت بیاموزد بر سنت‌ها آگاهی پیدا می‌کند و کسی که سنت‌های پیشینان را فراگیرد (و از تجربیات آنها استفاده کند) گویا همیشه در میان آنها و با آنها بوده است. (کافی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۱).

از جمله اموری که گواهی می‌دهد عبارت مرحوم سید رضی سقط و حذفی دارد این است که مطابق نقل او یقین سه شاخه پیدا می‌کند در حالی که تمام پایه‌های چهارگانه ایمان هر کدام دارای چهار شاخه است.

چنین شرح می‌دهد: «عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن و حلم و بردباری»؛ (وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَايِصِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْجَلْمِ).

در واقع کسی که بخواهد حکم عادلانه‌ای کند نخست باید از قابلیت و استعداد شایسته‌ای در فهم موضوع برخوردار باشد تا هرگونه خطا در تشخیص موضوع موجب خطا در نتیجه حکم نشود. سپس آگاهی لازم را در ارتباط با حکم پیدا کند و آن را دقیقاً منطبق بر موضوع نماید، آن‌گاه حکم نهایی را به طور واضح و روشن و خالی از هرگونه ابهام بیان کند و در این مسیر، موانع را با حلم و بردباری برطرف سازد.

گرچه فهم به معنای مطلق دانستن و پی بردن به حقیقت است و با علم چندان تفاوتی ندارد؛ ولی چون در اینجا در مقابل علم قرار گرفته مناسب است که فهم ناظر به موضوع و علم ناظر به حکم باشد.

چه بسا ممکن است ارباب دعوا با سخنان خشن و حرکات ناموزون و اصرارهای بی‌جا، روح قاضی را آزرده سازند. حلم و بردباری راسخ او نباید اجازه دهد این‌گونه امور در روحش اثر بگذارد و کمترین تغییری در حکم ایجاد کند.

اینها اموری است که امام علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر درباره قضاوت، با اضافاتی به آن اشاره کرده می‌فرماید: «ثُمَّ اخْتَرْتُ لِحُكْمِ بَيْنِ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتِمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَخْصِرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَبَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخِصْمِ وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشِفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأَوْلَيْكَ قَلِيلٌ؛ سپس از میان رعایای خود

برترین فرد را در نزد خود برای قضاوت در میان مردم برگزین. کسی که امور مختلف آنها را در تنگنا قرار ندهد و برخورد مخالفان و خصوم با یکدیگر او را به خشم و لجاجت و ندارد و در لغزش و اشتباهاتش پافشاری نکند و هنگامی که خطایش بر او روشن شود بازگشت به سوی حق بر او مشکل نباشد و نفس او به طمع تمایل نداشته باشد و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نکند و تا پایان پیش رود و در شبهات از همه محتاطتر باشد و در تمسک به حجت و دلیل از همه بیشتر پافشاری کند و با مراجعه مکرر اطراف دعوا کمتر خسته شود و در کشف حقایق امور شکیباتر باشد و به هنگام آشکار شدن حق در انشای حکم از همه قاطعتر باشد. او باید از کسانی باشد که ستایش فراوان، او را مغرور نسازد (و فریب ندهد) و مدح و ثنای بسیار او را به ثنا خوان و مدح کننده متمایل نکند و البته این گونه افراد کم اند».

البته این تفسیر را درباره جمله‌های فوق نمی‌توان از نظر دور داشت که این جمله‌ها تنها مربوط به مقام قضاوت نیست، بلکه ناظر به تمام قضاوت‌های اجتماعی و زندگی مادی و معنوی است همه جا باید برای تشخیص موضوع دقت کرد؛ همه جا باید دقیقاً احکام را بر موضوعات منطبق نمود؛ همه جا باید تصمیم قاطع و شفاف داشت و همه جا در برابر ناملايمات و خشونت نابخردان و نسبت‌های ناروای آنها حلم و بردباری نشان داد.

آن‌گاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری حکیمانه، آثار هر یک از این شاخه‌های چهارگانه عدالت را بیان می‌کند، می‌فرماید: «کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می‌کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمه احکام، سیراب باز می‌گردد و آن‌کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی‌شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد»؛ (فَمَنْ فِيهِمْ عَلِمَ غَوَرَ الْعِلْمِ؛ وَمَنْ عَلِمَ غَوَرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛



وَمَنْ حَلَمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً.<sup>۱</sup>

آری دقت در فهم، انسان را به ژرفای علم و دانش می‌رساند و آن‌کس که به ژرفای علم و دانش برسد احکام الهی را به خوبی درک می‌کند و هرکس احکام خدا را دقیقاً بداند هرگز گمراه نخواهد شد و کسانی که در مقابل نابخردان حلم و بردباری داشته باشند و به گفته قرآن: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ عداوت نسبت به قومی شما را مانع از اجرای عدالت نشود<sup>۲</sup> از حق و عدالت دور نخواهد شد و چنین انسانی قطعاً محبوب القلوب مردم است.

در روایات اسلامی درباره اهمیت حلم و بردباری و نقش آن در پیروزی انسان در زندگی روایات فراوانی وارد شده است از جمله در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمود: «كَأَدَّ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا؛ آدم بردبار نزدیک است به مقام نبوت برسد».<sup>۳</sup>

امیر مؤمنان علی عليه السلام می‌فرماید: «تَعَلَّمُوا الْحِلْمَ فَإِنَّ الْحِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَوَزِيرُهُ؛ حلم و بردباری را بیاموزید (و آن را تمرین کنید) زیرا دوست مؤمن و وزیر اوست».<sup>۴</sup>

امام صادق عليه السلام نیز در صفات مؤمن می‌فرماید: «لَا يُرَىٰ فِي حِلْمِهِ نَقْصٌ وَلَا فِي رَأْيِهِ وَهْنٌ؛ نه در بردباری او کاستی است و نه در اندیشه‌اش سستی».<sup>۵</sup>

۱. با توجه به این‌که امام شاخه‌های عدالت را چهار امر شمرده و بعد آثار یک یک آنها را بیان فرموده روشن می‌شود که عبارت مرحوم شریف رضی نیز سقط و حذفی دارد، چرا که فقط اثر سه شاخه در آن بیان شده و از یک شاخه دیگر خبری نیست در کتاب تمام نهج البلاغه به نقل از امالی شیخ طوسی و تحف العقول این جمله محذوف ذکر شده است و بعد از شرایع الحکم چنین آمده «وَمَنْ عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ لَمْ يَضِلَّ» یعنی «کسی که از سرچشمه احکام سیراب گردد هرگز گمراه نمی‌شود».

۲. مائده، آیه ۸.

۳. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۰، ح ۶۱.

۴. همان، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۰.

۵. همان، ج ۶۴، ص ۲۹۵، ح ۱۸.

### پایه چهارم ایمان: جهاد

سپس امام (علیه السلام) از چهارمین پایه ایمان یعنی جهاد دم می زند و برای آن مانند سه پایه گذشته چهار شاخه ذکر می کند و می فرماید: «جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه های نبرد، و دشمنی با فاسقان»؛ (وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشَتَائِنِ الْفَاسِقِينَ).

در واقع امام جهاد را به معنای وسیع کلمه تفسیر فرموده نه تنها جهاد نظامی در میدان جنگ با دشمنان که نتیجه همه آنها عظمت اسلام و مسلمانان و دفع شر کافران و فاسقان و منافقان است و به تعبیر دیگر امام به هر چهار محور جهاد: جهاد با قلب، با زبان، با عمل و با اسلحه در میدان نبرد اشاره می کند که جهادی است فراگیر و شامل تمام مصداق ها.

آن گاه آثار هر یک از این شاخه های چهارگانه را به روشنی برمی شمرد و می فرماید: «آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته»؛ (فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ).

«و آن کس که نهی از منکر کند بینی کافران (منافقان) را به خاک مالیده»؛ (وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُتُوفَ الْكَافِرِينَ).<sup>۱</sup>

«و کسی که صادقانه در میدان های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آنها) بایستد وظیفه خود را (در امر جهاد با دشمن) انجام داده است»؛ (وَمَنْ صَدَّقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ).

«و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خدا نیز به خاطر او خشم می کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می نماید و روز قیامت وی را خشنود می سازد)»؛ (وَمَنْ شَنَّى الْفَاسِقِينَ غَضِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

۱. در بسیاری از نسخ به جای «کافرین»، «منافقین» آمده است که با مسئله نهی از منکر تناسب بیشتری دارد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: «قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ اساس شریعت و دین امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از آن حضرت در همان کتاب آمده است: «الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْخَلْقِ؛ امر به معروف برترین اعمال بندگان خداست».<sup>۲</sup>

در روایت دیگری آمده است: «كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا مَرَّ بِجَمَاعَةٍ يَخْتَصِمُونَ لَا يَجُوزُهُمْ حَتَّى يَقُولَ ثَلَاثًا اتَّقُوا اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ؛ امام صادق علیه السلام هنگامی که از کنار گروهی عبور می‌کرد که با یکدیگر در حال پرخاش بودند می‌ایستاد و با صدای بلند فریاد می‌زد: از خدا بترسید، از خدا بترسید، از خدا بترسید (تا شرمند شوند و دست از نزاع بردارند)».<sup>۳</sup>

قرآن مجید صادقان را در سوره بقره آیه ۱۷۷ چنین معرفی می‌کند: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ نیکی (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق یا مغرب کنید (و تمام در فکر تغییر قبله باشید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا ایمان داشته باشد... و در برابر مشکلات و بیماری‌ها و در میدان جنگ استقامت به خرج دهد. آنها کسانی هستند که راست می‌گویند و آنها پرهیزگارانند».

تعبیر به «مواطن» ممکن است اشاره به میدان‌های نبرد باشد، همان‌طور که در قرآن مجید آمده است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»<sup>۴</sup> و ممکن است معنی گسترده‌ای داشته باشد که هرگونه مقابله با دشمنان را چه در میدان نبرد و چه در

۱. غررالحکم، ح ۷۶۳۹.

۲. همان، ح ۷۶۳۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۲.

۴. توبه، آیه ۲۵.

غیر آن شامل شود.

منظور از غضب برای خدا این است هنگامی که حدی از حدود الهی شکسته شود یا مظلومی گرفتار ظالمی گردد انسان خشمگین شود و به دفاع برخیزد. در حدیثی می خوانیم هنگامی که موسی علیه السلام از خداوند سؤال کرد: چه کسانی را روز قیامت که سایه ای جز سایه تو نیست در سایه عرش قرار می دهی؟ خداوند به او وحی فرمود و گروهی را برشمرد از جمله فرمود: «وَالَّذِينَ يَعْضُبُونَ لِمَحَارِمِي إِذَا اسْتُحِلَّتْ مِثْلَ النَّمْرِ إِذَا حَرِدَ؛ کسانی که به سبب حلال شمردن محارم الهی خشمگین می شوند همچون پلنگی که مجروح شده است».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است هنگامی که دو فرشته مأمور شدند شهری از معصیت کاران را زیر و رو کنند پیرمردی را دیدند که به دعا و تضرع در پیشگاه الهی مشغول است یکی از آن دو فرشته به دیگری گفت: مگر این پیرمرد دعا کننده را نمی بینی؟ بار دیگر از خدا کسب تکلیف کنیم خطاب آمد که بروید و دستور مرا انجام دهید و در بیان علت آن فرمود: «فَإِنَّ ذَا رَجُلٌ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهَهُ غَيْظًا لِي قَطُّ؛ این مردی است که هرگز چهره اش به دلیل خشم بر معصیتِ معصیت کاران دگرگون (و سرخ) نمی شد».<sup>۲</sup>

منظور از جمله «عَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این است که اگر ستمی به او برود و حقی از او ضایع شود خداوند به سبب آن خشمگین می شود و اگر در دنیا جبران نکند در قیامت او را خشنود خواهد ساخت.

## نکته

### اصول موفقیت در کارها

آنچه امام علیه السلام در این بخش از سخنان پرمعنایش درباره ارکان ایمان

۱. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۱، ح ۴۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۸.

و شاخه‌های آن بیان فرموده، علاوه بر این‌که راه رسیدن به ایمان کامل را برای تمام رهپویان این راه نشان داده، در واقع اصول موفقیت و پیشرفت برای هر کار است؛ خواه جنبه معنوی داشته باشد یا جنبه مادی. و آن اصول چنین است:

۱. علم و آگاهی کافی برای انجام آن کار.
  ۲. جهاد و تلاش و کوشش در راه رسیدن به مقصود.
  ۳. صبر و شکیبایی در برابر موانع راه و هر گونه کارشکنی از سوی مخالفان.
  ۴. غوطه‌ور نشدن در هوا و هوس‌ها و عدم وابستگی و ترک اسارت در چنگال آنها.
- حال اگر بر این ارکان چهارگانه اصول شانزده‌گانه نیز افزوده شود و نتایج هر یک به دقت مورد بررسی قرار گیرد برنامه کاملی را تشکیل می‌دهد که صراط مستقیم برای رسیدن به پیروزی‌هاست.

\*\*\*



## بخش دوم

وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى التَّعَمُّقِ، وَ التَّنَازُعِ، وَ الزَّيْغِ، وَ الشَّقَاقِ: فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يَنْبِ إِلَى الْحَقِّ؛ وَ مَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ؛ وَ مَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَ سَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ؛ وَ مَنْ شَاقَّ وَ عُرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَ أَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَ ضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ. وَ الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي، وَ الْهَوْلِ، وَ التَّرَدُّدِ، وَ الْإِسْتِسْلَامِ: فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ؛ وَ مَنْ هَالَه مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ؛ وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَ طِنَّتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ؛ وَ مَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا.

قال الرّضوي: وَ بَعْدَ هَذَا كَلَامٌ تَرَكْنَا ذِكْرَهُ خَوْفَ الْإِطَالَةِ وَ الْخُرُوجِ عَنِ الْغَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هَذَا الْبَابِ.

## ترجمه

امام علیه السلام فرمود: کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان کنجکاوی از اسرار) و ستیزه جویی و جدال، و انحراف از حق (به سبب هوا و هوس ها و تعصب ها) و شقاق (و دشمنی با حق و لجاجت در برابر آن). آن کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق باز نمی گردد. آن کس

که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او نسبت به حق پایدار خواهد ماند و کسی که از راه حق منحرف شود (و به دنبال هوس‌ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوبی جلوه می‌کند و گرفتار مستی گمراهی می‌شود و آن کس که به عناد و لجاج پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می‌گردد و کارها بر او سخت و پیچیده می‌شود و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد.

شک نیز بر چهار پایه استوار است: بر «مراء» (گفت و گوی بی حاصل)، ترس (از کشف حقیقت) تردید (در تصمیم‌گیری)، و تسلیم (خودباختگی). آن کس که مراء و گفت و گوی بی حاصل را عادت خود قرار دهد ظلمت و تاریکی شب‌های شک او را به روشنایی روز یقین نمی‌رساند و آن کس که از حقایق پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم‌گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز می‌گردد و آن کس که در تردید و دودلی باشد (و در تصمیم‌گیری وسواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له می‌شود و کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه بر نخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد.

مرحوم سید رضی پس از پایان این حدیث می‌گوید: بعد از این کلام، سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطالۀ سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب، از آنها صرف نظر کردیم.<sup>۱</sup>

۱. این بخش از کلام امام علیه السلام در کتاب کافی و خصال شیخ صدوق و تحف العقول به صورت کاملاً متفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است ذکر شده و بعید به نظر نمی‌رسد که مرحوم سید رضی تلخیص کاملی در اینجا انجام داده و به صورتی که در نهج البلاغه است در آورده و آنچه در نهج البلاغه آمده شباهت زیادی با متنی که در روضة الواعظین آمده است دارد.



## شرح و تفسیر

## ارکان کفر و شک

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود نیز داد سخن را درباره تبیین پایه‌های کفر داده و می‌فرماید: «کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان کنجکاوی از اسرار) و ستیزه‌جویی (جدال و مرء) و انحراف از حق (به سبب هوا و هوس‌ها و تعصب‌ها) و دشمنی با حق (به سبب لجاجت)»؛ (وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ: دَعَائِمَ عَلَى التَّعَمُّقِ، وَ التَّنَازُعِ، وَ الزَّيْغِ، وَ الشَّقَاقِ).

امام در واقع موانع شناخت و عوامل انحراف از حق و حجاب‌هایی که در برابر فکر انسان قرار می‌گیرد و مانع از مشاهده حقایق می‌گردد را بیان فرموده، زیرا هر یک از عوامل چهارگانه بالا به تنهایی کافی است انسان را از معرفت حق باز دارد و در بیراهه‌ها سرگردان سازد تا چه رسد به این‌که چهار عامل جمع شود.

آن‌گاه در ادامه این سخن می‌فرماید: «آن‌کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق باز نمی‌گردد»؛ (فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ). منظور از «تعمق» جستجوگری بیش از حد است مخصوصاً در اموری که رسیدن به کنه آن مشکل یا غیر ممکن است.

در روایات اسلامی آمده است که درباره ذات خدا فکر نکنید، بلکه در صفات و خلق او بیندیشید (زیرا ذات او نامتناهی از هر جهت است و فکر هیچ انسانی به کنه ذات او نمی‌رسد).

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویند (و بیندیشید) و درباره ذات او سخن مگویند (و بیندیشید) زیرا بحث و گفت و گو در این‌باره چیزی جز بر حیرت

انسان نمی‌افزاید».<sup>۱</sup>

چه بسیار افرادی که بر اثر این تفکر ممنوع در بیراهه گرفتار شده یا وجود خدا را انکار نموده‌اند و یا قائل به وحدت وجود (به معنای وحدت وجود) شده‌اند.

نیز در کلمات قصار (کلمه ۲۸۷) آمده است که وقتی از امام علیه السلام درباره قضا و قدر سؤال کردند فرمود: «وَسُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَسِرٌّ لِلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ؛ راه تاریکی است در آن پانهدید و دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و سرّ الهی است، برای پی بردن به آن خود را به زحمت نیفکنید».

البته در این‌گونه موارد به مقداری که از طریق وحی یا در کلمات معصومان علیهم السلام وارد شده، انسان می‌تواند وارد شود و بیش از آن نباید خود را گرفتار سازد. در روایتی از علی بن الحسین علیه السلام آمده است که درباره توحید از حضرتش سؤال کردند در پاسخ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ؛ خداوند متعال می‌دانست در آخر الزمان اقوامی می‌آیند که در مسائل (مربوط به ذات و صفات خدا) تعمق و دقت می‌کنند، از این رو سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید» تا (عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) را نازل فرمود. پس هرکس ماورای آن را بطلبد هلاک می‌شود».<sup>۲</sup> از این حدیث استفاده می‌شود که این آیات، حداکثر معرفت ممکن را به تشنه‌کامان می‌دهد.

تعمق و سؤال بیش از اندازه حتی در مورد تکالیف شرعی نیز مورد نهی واقع

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱.

۲. همان، ص ۹۱، ح ۳.

شده است؛ قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»؛ از اموری سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را به زحمت می‌افکند و ناراحت می‌کند.<sup>۱</sup>

می‌دانیم بنی‌اسرائیل در داستان معروف ذبح گاو که در اوایل سوره «بقره» آمده بر اثر کثرت سؤال و تعمق در بیان تکلیف، خود را به زحمت فوق‌العاده‌ای افکندند.

آن‌گاه امام درباره‌ی تنازع می‌فرماید: «آن‌کس که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او نسبت به حق پایدار خواهد ماند»؛ (وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ).

منظور از تنازع در اینجا همان جدال و نزاع در مباحث مختلف است که هرگاه ادامه یابد و هر یک از دو طرف بخواهند سخن خود را به کرسی بنشانند و نسبت به دیگری برتری‌جویی کنند تدریجاً حق در نظر آنها پنهان می‌شود و خودخواهی‌ها و برتری‌جویی‌ها مانع مشاهده‌ی حق می‌گردد و چه بسیار هیچ‌کدام در آغاز بحث به گفته‌ی خود چندان مؤمن نباشد؛ ولی با ادامه‌ی جدال و نزاع کم‌کم باور می‌کند که آنچه می‌گوید عین حق و سخن طرف مقابل عین باطل است.

حال هرگاه این جداع و نزاع در مسائلی مربوط به خداشناسی و سایر عقاید دینی صورت گیرد، سبب می‌شود که از راه راست منحرف گردد و گاه منجر به کفر گردد و گاه می‌شود که نسبت به عقاید اصیل شک و تردید به خود راه می‌دهد، زیرا هنگامی انسان می‌تواند در راه راست گام بگذارد که این‌گونه حجاب‌ها را از خود دور سازد و مخلصانه بیندیشد و به مصداق «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۲</sup> به سرمنزل مقصود برسد.

۱. مائده، آیه ۱۰۱.

۲. عنکبوت، آیه ۶۹.

قرآن مجید می‌فرماید: «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»؛ همانان که در آیات الهی بی‌آنکه برای آنها آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند بار می‌آورد، این‌گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد.<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام درباره‌ی زیغ که از موانع معرفت و حجاب شناخت است و سبب شک و انحراف از حق می‌گردد می‌فرماید: «کسی که از راه حق منحرف شود (وبه دنبال هوس‌ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوب جلوه می‌کند و گرفتار مستی گمراهی می‌شود»؛ (وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ).

می‌دانیم هرگاه انسان از حق منحرف شود و در شهوات و هوا و هوس‌ها غوطه‌ور گردد تدریجاً به بدی‌ها خو می‌گیرد و بر اثر تمایلات باطنی، زشتی‌ها را زیبایی می‌پندارد و بر اثر فاصله گرفتن از خوبی‌ها، خوبی‌ها در نظر او زشت و ناپسند می‌شود و همان‌طور که امام علیه السلام فرموده در مستی گمراهی فرو می‌رود و چنین کسی ممکن است حتی در بدیهی‌ترین امور مانند وجود خدا که آثارش در تمام پهنه آفرینش نمایان است شک و تردید به خود راه دهد و حتی او را منکر شود.

قرآن مجید می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوْاِیَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند.<sup>۲</sup>

حدیث معروفی هم در کلمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و هم در سخنان علی علیه السلام

۱. غافر، آیه ۳۵.

۲. روم، آیه ۱۰.

که می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛ خطرناک ترین چیزی که بر شما از آن بیمناکم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، زیرا پیروی از هوا انسان را از حق باز می دارد و آرزوهای دور و دراز سبب فراموشی آخرت می گردد»<sup>۱</sup> نیز اشاره به همین است.

به عکس، تقوا و پرهیزگاری سبب روشن بینی و به مقتضای «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»<sup>۲</sup> موجب درک حقایق می شود.

آن گاه امام علیه السلام از پیامدهای شقاق (دشمنی لجوجانه با حق) سخن می گوید و می فرماید: «آن کس که به عناد و لجاج پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می شود و کارها بر او سخت و پیچیده می گردد و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد»؛ (وَمَنْ شَاقَّ وَعُرْتُ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ).

با توجه به این که «وَعُرْتُ» از ماده «وَعَرَّ» به معنای زمین ناهموار و سنگلاخ است و این که «أَعْضَلَ» از ماده «عَضَلَ» به معنای مشکل شدن و ممنوع گشتن است روشن می شود که این گونه افراد در چه تنگنایی قرار می گیرند.

می دانیم یکی از موانع شناخت همان حجاب خطرناک لجاجت و دشمنی با حق است. این گونه افراد در پیمودن راه خداشناسی یا معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام به کسی می ماند که در سنگلاخ خطرناکی گرفتار شده و هرگز نمی تواند خود را به مقصد برساند. لجاجت به او اجازه نمی دهد که از پیش داوری های غلط و تعصب های بی جا دست بردارد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲. همچنین این حدیث در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

۲. انفال، آیه ۲۹.

قرآن مجید از گروهی خبر می‌دهد که برای ایمان آوردن خود شرایط عجیب و غریبی قائل شدند و حتی با آن شرایط نیز تسلیم حق نگشتند: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا \* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا \* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا \* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»؛ و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این‌که چشمه‌ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی \* یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرها در لابلای آن به جریان اندازی \* یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن‌چنان که می‌پنداری بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری \* یا خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا روی، حتی به آسمان رفتنت ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه نامه‌ای بر ما نازل کنی که آن‌را بخوانیم. بگو منزه است پروردگارم (از این سخنان بی‌ارزش) مگر من جز بشری هستم فرستاده خدا؟!»<sup>۱</sup>

به این ترتیب امام علیه السلام، کافران را گروهی محجوب از حق می‌شمرد و حجاب آنها را عمدتاً در چهار چیز خلاصه می‌کند: تعمق و کنجکاوی ناصواب، ستیزه‌جویی با حق، انحراف به سبب هواپرستی و عناد و لجاج و تعصب.

### شاخه‌های شک

سپس امام علیه السلام به سراغ بیان شاخه‌های شک می‌رود و می‌فرماید: «شک نیز بر چهار پایه استوار است: بر مرء (گفت و گوی بی‌حاصل)، ترس (از کشف حقیقت) و تردید (در تصمیم‌گیری)، تسلیم (خودباختگی)»؛ «وَالشُّكُّ عَلَىٰ أَرْبَعٍ

۱. اسراء، آیه ۹۰-۹۳.

شُعْبٍ<sup>۱</sup>: عَلَى التَّمَارِ، وَالْهَوْلِ، وَالتَّرْدُدِ، وَالْإِسْتِسْلَامِ).

در واقع کسانی که به حق نمی‌رسند و در کفر می‌مانند و غوطه‌ور می‌شوند دارای این ضعف‌ها هستند.

منظور از «مراء» گفت و گو کردن در چیزی است که شک و تردید در آن وجود دارد و به جایی نمی‌رسد در حالی که «جدال» به معنای گفت و گو کردن توأم با برتری‌جویی بر طرف مقابل است.

منظور از «هول» ترس و وحشت از روشن شدن حقایق و تصمیم‌گیری بر طبق آن است.

«تردد» اشاره به نوعی از وسواس است که به انسان اجازه نمی‌دهد حق را بشناسد و بر آن استوار بماند.

«استسلام» همان خودباختگی است که هر کس هر چه می‌گوید، در برابر آن تسلیم می‌شود و به همین دلیل نمی‌تواند حق را از میان آنها برگزیند و بر آن استوار بماند.

بدین ترتیب، امام علیه السلام سرچشمه‌های شک را در چهار چیز خلاصه می‌فرماید: عادت کردن به بحث و گفت و گوهای بی‌حاصل و آمیخته با لجاجت، ترس از جستجوگری و تحقیق، وسواس و دودلی، و تسلیم شدن در برابر شبهات و در حالت انفعالی فرو رفتن.

آن‌گاه امام علیه السلام به شرح آثار هر کدام از این صفات سوء چهارگانه می‌پردازد و می‌فرماید: «آن‌کس که مراء و گفت و گوی بی‌حاصل را عادت خود قرار دهد

۱. نسخهٔ مرحوم سید رضی با بسیاری از نسخ دیگر این روایت که در کافی، تحف العقول و خصال، بحارالانوار و تمام نهج‌البلاغه آمده است تفاوت دارد؛ در آن نسخه‌ها «شک» به صورت یک امر مستقل ذکر نشده بلکه یکی از پایه‌ها و ارکان کفر ذکر شده و آن‌گاه به ذکر شاخه‌های آن پرداخته شده است در حالی که در نسخهٔ مرحوم سید رضی، شک در مقابل کفر و ایمان قرار گرفته که به نظر می‌رسد «اربع شعب» به معنای «اربع دعائم» بوده باشد.

ظلمت و تاریکی شبِ شک او را به روشنایی روزِ یقین نمی‌رساند؛ «فَمَنْ جَعَلَ  
الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ».

زیرا این عادت زشت و شوم مانع از رسیدن به علم و یقین است و در واقع،  
حجاب خطرناکی میان او و یقین ایجاد می‌کند و بارها کسانی را از نویسندگان یا  
گویندگان که گرفتار این حالتند دیده‌ایم که عمر خود را به شک و تردید  
گذرانده‌اند.

دربارهٔ دومین صفت ذمیمهٔ این‌گونه اشخاص می‌فرماید: «آن‌کس که از حقایق  
پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم‌گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز  
می‌گردد؛ (وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ)».

انسان محقق، مخصوصاً در مسائل اعتقادی و آنچه مربوط به مبدأ و معاد  
است باید حقایقی را که پیش روی او قرار دارد به رسمیت بشناسد و بدون ترس  
و وحشت به جستجوگری برخیزد تا حرکت به پیش را آغاز کند و اگر در این  
مورد کوتاهی کند عقب‌گرد خواهد کرد و آنچه را دارد نیز از دست می‌دهد.

دربارهٔ سومین مانع برطرف ساختن شک می‌فرماید: «آن‌کس که در تردید  
و دودلی باشد (و در تصمیم‌گیری وسواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له  
می‌شود؛ (وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ)».

«سَنَابِكُ» جمع «سُنْبُكُ» به معنای قسمت پیشین سم اسب است و از آنجایی  
که اسب به هنگام شتاب، بیشتر در حرکت خود روی این قسمت تکیه می‌کند  
این واژه را به هنگام شدت عمل به کار می‌برند و به این ترتیب امام علیه السلام و وسواس  
و دودلی بی‌جا را امری شیطانی شمرده که صاحب آن را به نابودی می‌کشاند  
و این معنا را نیز در افراد وسواسی آزموده‌ایم که گاه آنها تا آخر عمرشان  
نتوانسته‌اند دربارهٔ مسئلهٔ واضحی مثل خداپرستی تصمیم بگیرند و عقیده‌ای  
اختیار کنند.



آن‌گاه امام علیه السلام درباره چهارمین رذیله اخلاقی این‌گونه افراد می‌فرماید: «کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه بر نخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد»؛ (وَمَنْ اسْتَسَلَّمَ لِهَلَاكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا).

می‌دانیم شیاطین جن و انس سعی دارند از طریق شبهه‌افکنی، افراد را در عقاید دینی خود به شک و تردید بکشانند. اگر انسان در مقابل آنها حالت تهاجم منطقی بگیرد بر آن شبهات غالب می‌شود و عقاید حق را می‌پذیرد؛ اما افراد ترسو و بزدل در حالت انفعالی قرار می‌گیرند و همچون پر کاهی که در مقابل تندباد قرار گیرد هر روز به سویی کشیده می‌شوند و نمی‌توانند عقیده حق را برگزینند.

مرحوم سیّد رضی پس از پایان این حدیث می‌گوید: «بعد از این کلام سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطاله سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب از آنها صرف نظر کردیم»؛ (قال الرضی: وَبَعْدَ هَذَا كَلَامٌ تَرَكْنَا ذِكْرَهُ خَوْفَ الإِطَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنِ الْعَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هَذَا الْبَابِ).

همان‌گونه که در آغاز این گفتار حکیمانه آوردیم در منابع دیگر، این حدیث با اضافات فراوانی نقل شده است.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: بسیاری از عارفان اسلامی تعلیمات خود را از این سخن امام علیه السلام گرفته‌اند و در گفتار جمعی از آنها که می‌نگریم می‌بینیم که کلمات امام علیه السلام در این حدیث شریف مانند ستاره‌های پرنوری در سخنان آنان می‌درخشد.

در شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری می‌خوانیم که در کتاب التنبیه الکبری

۱. برای آگاهی بیشتر به کتاب کافی، ج ۲، ص ۵۰ و تحف العقول، ص ۱۶۲ و خصال، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۷۴ مراجعه فرمائید.

آمده است هنگامی که امام علیه السلام ایمان را در پاسخ سؤالی به این صورت جالب و جاذب و مشروح تفسیر فرمود به قدری در حاضران اثر گذاشت که مردی از آن میان برخاست و سر مبارک امام را بوسید.<sup>۱</sup>

## نکته

### ارکان نفاق

در بخش دیگری از این روایت مهم که در کتاب کافی و بعضی منابع دیگر ذکر شده، ارکان نفاق و صفات منافقان مشروحاً آمده است و در آغاز آن می‌فرماید: «نفاق (نیز) بر چهار پایه استوار است: بر هوای نفس، سستی و تهاون، تعصب و طمع»؛ (وَالنَّفَاقُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الْهَوَى وَالْهُوَيْنَا وَالْحَفِيظَةِ وَالطَّمَعِ).

سپس برای هوا چهار شعبه: (بغی، عدوان، شهوت و طغیان) و برای سستی و تهاون چهار شعبه: (مغرور شدن، آرزوهای دور و دراز، ترس از غیر خدا و ممانده و سستی) و برای حفیظة (تعصب) چهار شعبه ذکر شده: «کبر، تفاخر، خودبزر بینی و عصیبت» و برای طمع نیز چهار شاخه آمده است: (شادی از زر و زیور دنیا)، خودباختگی، لجاجت و فزون‌طلبی).<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغة علامة شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

۲. برای توضیح بیشتر می‌توانید به مرآة العقول (شرح کافی)، ج ۱۱ مراجعه فرمائید.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ.

امام علیؑ فرمود:

انجام دهنده کار نیک از کارنیکش بهتر است و انجام دهنده کار بد از کار بدش بدتر.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است: جمعی از دانشمندانی که بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند آن را در کتاب خود - گاه با تغییراتی - آورده اند از جمله زمخشری در ربیع الأبرار در باب «الخير و الصلاح» و آمدی در غررالحکم در حرف فاء و از کسانی که قبل از سید رضی می زیسته اند و آن را در کتاب خود نقل کرده اند ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز به عنوان جزیی از خطبه «الوسیله» ذکر شده که در نهج البلاغه نیامده آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۷).



## شرح و تفسیر

### بهتر از خوب و بدتر از بد

امام علیؑ در این جمله کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «انجام دهنده کار نیک از کارنیکش بهتر است و انجام دهنده کار بد از کار بدش بدتر»؛ (فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ).

در اینکه چگونه فاعل خیر بهتر از فعل خود است و فاعل شر بدتر از فعل خود؛ وجوهی به نظر می‌رسد:

نخست اینکه همواره فاعل از فعل قوی‌تر است به همین دلیل اگر کار نیک باشد آن فاعل از کارش قوی‌تر و اگر کار بد باشد از کارش بدتر است.

دیگر اینکه شخصی که کاری انجام می‌دهد غالباً دارای ملکه آن است و آن ملکه می‌تواند سرچشمه کارهای فراوانی بشود، بنابراین اگر کسی را ببینیم که مثلاً یتیمی را نوازش می‌کند و دست افتاده‌ای را می‌گیرد می‌دانیم که او دارای صفتی است درونی که می‌تواند سرچشمه ده‌ها و گاه صدها و هزاران از این‌گونه کارها شود و به همین دلیل از کارش بهتر است.

سوم اینکه کسانی که کار نیکی انجام می‌دهند بسیار می‌شود که آرزو دارند بهتر از آن را انجام دهند ولی امکانات آن در اختیارشان نیست و به تعبیر دیگر همتشان از آنچه انجام می‌دهند بسیار بالاتر است و گاه به زبان جاری کرده می‌گویند: افسوس که بیش از آن توان نداریم و اگر می‌توانستیم چنین و چنان

می‌کردیم. همین‌گونه، شروران بسیار می‌شود که دارای چنین باطنی هستند؛ یعنی اگر قدرت و توانی داشتند شرارت را به مرتبه بالاتری می‌رساندند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ؛ نیت مؤمن از عملش بهتر است، زیرا کارهای خیری در دل دارد که نمی‌تواند آنها را انجام دهد و نیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا کارهای بدی در سر دارد که توان آن را ندارد»<sup>۱</sup>.

وجه چهارمی نیز بعضی برای این تفاوت ذکر کرده‌اند که هر کس کار خیری انجام می‌دهد معمولاً عوامل بازدارنده‌ای از جمله هوا و هوس‌ها را در دل دارد و در برابر آنها مقاومت می‌کند و آن عوامل را به عقب می‌راند و کار خیر را انجام می‌دهد به همین دلیل از کارش با ارزش‌تر است و به عکس کسی که کار بدی انجام می‌دهد نیز عوامل بازدارنده از قبیل فطرت الهی، اوامر و نواهی آسمانی در برابر اوست ولی پشت پا به همه آنها می‌زند و به سراغ شر می‌رود. به همین دلیل از عملش بدتر است.<sup>۲</sup>

البته منافاتی میان این وجوه چهارگانه نیست و همه آن ممکن است در معنای حدیث جمع باشد.

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۰.

۲. راه روشن، ج ۱، ص ۱۵۳.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

كُنْ سَمَحًا وَلَا تَكُنْ مُبَدِّرًا، وَكُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقَتِّرًا.

امام علیؑ فرمود:

سخاوتمند باش و در این راه اسراف مکن و در زندگی حساب‌گر باش  
و سخت‌گیر مباش.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف کاف آورده است و از روایت فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضة الواعظین استفاده می‌شود که این جمله در ذیل حکمت شماره ۲ بوده است و این نشان می‌دهد از مصدری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱).  
در کتاب تمام نهج البلاغه آن را در لابه‌لای وصیت‌نامه مشروح امام به فرزندش امام حسن مجتبیؑ آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۷).





## شرح و تفسیر

### افراط و تفریط ممنوع!

امام علیؑ در این سخن کوتاه و پرمعنا دعوت به اعتدال در بذل و بخشش‌های مالی می‌کند و می‌فرماید: «سَخَاوَتَمَنْد بَاش وَ دَر اَیْن رَاهِ اسْرَافِ مَکْن وَ دَر زَنْدَگِی حَسَابِ گَر بَاش وَ سَخْتِ گِیر مَبَاش»؛ «کُنْ سَمْحاً وَ لَا تَکُنْ مُبْذِراً، وَ کُنْ مُقَدِّراً وَ لَا تَکُنْ مُقْتَرّاً».

می‌دانیم بسیاری از علمای اخلاق اسلامی، تمام فضایل اخلاقی را حد وسط در میان افراط و تفریط می‌دانند. این مسئله هرچند عمومیت ندارد؛ ولی در مورد بسیاری از صفات از جمله فضیلت سخاوت صادق است که در میان دو صفت رذیله قرار گرفته: اسراف و تبذیر، و بخل و تقتیر.

مُبْذِرٌ از مادهٔ «تبذیر» از ریشهٔ «بذر» (بر وزن نذر) در اصل به معنای پاشیدن دانه است؛ ولی چون این واژه در مورد اموال به کار رود به کار کسانی اطلاق می‌شود که اموال خود را به صورت نادرست مصرف کرده و آن را حیف و میل می‌کنند. معادل آن در فارسی امروز ریخت و پاش است و تفاوت آن با اسراف این است که اسراف مصرف بی‌رویه و تبذیر اتلاف بی‌رویه است. البته این در صورتی است که این دو واژه در مقابل هم قرار گیرند؛ ولی هرگاه جداگانه استعمال شوند ممکن است مفهوم عامی داشته باشند.

«مُقْتَرٌّ» از مادهٔ «تقتیر» در اصل به معنای تنگ گرفتن است و هنگامی که در

مورد اموال به کار رود به معنای بخیل و خسیس بودن است. «مقدّر» از ماده تقدیر به معنای مدیریت صحیح اموال است که حد وسط در میان تبذیر و تقتیر است.

قرآن مجید درباره مبذّرین می‌فرماید: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا \* إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ\*؛ حق خویشاوندان و مستمندان و واماندگان در راه را ادا کن و تبذیر مکن، چرا که تبذیر کنندگان برادران شیطانند».<sup>۱</sup>

در جای دیگر درباره صفات والای بندگان برگزیده و عباد الرحمن می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا\*؛ آنها کسانی هستند که هنگامی که انفاق می‌کنند نه اسراف می‌کنند و نه بخل و سخت‌گیری دارند و در میان این دو، حد اعتدال را رعایت می‌کنند».<sup>۲</sup>

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) با ذکر مثال روشن و جالبی این حد اعتدال بیان شده است. راوی می‌گوید: «فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصَىٰ وَقَبْضَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ هَذَا الْإِفْتَارُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً أُخْرَىٰ فَأَرَخَىٰ كَفَّهُ كُلَّهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا الْإِسْرَافُ ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَىٰ فَأَرَخَىٰ بَعْضَهَا وَأَمْسَكَ بَعْضَهَا وَقَالَ هَذَا الْقَوَامُ؛ امام مشتی از سنگریزه برداشت و محکم در دست خود گرفت سپس فرمود: بخل و اقتار که خداوند فرموده همین است. آن‌گاه مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن روی زمین ریخت و فرمود این اسراف است آن‌گاه مشت دیگری برداشت و آن را به طوری گشود که مقداری در کف دست باقی ماند و مقداری از لابه‌لای انگشتان فرو ریخت و فرمود این همان قوام است (که در قرآن مجید آمده است)».<sup>۳</sup>

۱. اسراء، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. فرقان، آیه ۶۷.

۳. کافی، ج ۴، ص ۵۴، ح ۱.

در شأن نزول آیه ۲۹ سوره «اسراء» نیز آمده است که شخص سائلی از پیغمبر اکرم ﷺ تقاضای پیراهن کرد. پیامبر پیراهن خود را به او بخشید و همین امر سبب شد که آن روز نتواند برای نماز به مسجد برود. این جریان سبب شد که زبان منافقان باز گردد و بگویند محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی شده و نمازش را به فراموشی سپرده است. (ولی هنگامی که از جریان کار باخبر شدند شرمنده گشتند) آیه فوق نازل شد و به پیامبر چنین دستور داد: «وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ دست خود را بر گردن خویش زنجیر مکن (و انفاق و بخشش را ترک منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای که خانه نشین شوی و مورد سرزنش قرارگیری و از کار خود فرو مانی».

در اینجا این سؤال پیش می آید که تاکید در میانه روی در انفاق چگونه با ایثار (مقدم داشتن دیگران بر خویشتن) که در حالات بسیاری از پیشوایان آمده سازگار است مثل آنچه در شأن نزول سوره «دهر» و داستان مسکین و یتیم و اسیر آمده و به دنبال آن آیه شریفه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» نازل شد.

پاسخ این سؤال روشن است، مسئله اعتدال حکمی عام است و ایثار حکمی خاص که مربوط به موارد معینی است. به عبارت دیگر: اصل بر اعتدال در مسئله انفاق و ایثار یک استثناست. به علاوه، دستور به ایثار مربوط به جایی است که بخشش فراوان، نابسامانی فوق العاده ای در زندگی انسان ایجاد نکند و «ملوم» و «محسور» نگردد در غیر این صورت باید از دستور اعتدال پیروی کرد.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَشْرَفُ الْغِنَى تَرَكَ الْمُنَى.

امام علیؑ فرمود:

برترین غنا و بی‌نیازی، ترک آرزوهاست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌خوانیم: این گوهر گرانبها بخشی از خطبه‌ای است معروف به خطبه «وسیله» که بسیاری از علما قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند (هرچند این خطبه در نهج البلاغه نیامده است) از جمله: صاحب کتاب تحف العقول این خطبه را در کتاب خود نقل کرده و جمله مورد بحث عیناً در آن است و نیز مرحوم کلینی پیش از سید رضی آن را در روضه کافی آورده است و اما بعد از سید رضی عده زیادی آن را نقل کرده‌اند که نیازی به ذکر نام آنها نمی‌بینم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱).  
 اضافه بر این مرحوم شیخ صدوق نیز آن را در کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۹ به علاوه عین این جمله در ادامه کلمات قصار در لابه‌لای جمله ۲۱۱ ذکر شده است.



## شرح و تفسیر

### برترین غنا

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پربارش درس بزرگی به همه طالبان غنا و بی‌نیازی می‌دهد، می‌فرماید: «برترین غنا و بی‌نیازی، ترک آرزوهاست»؛  
(أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى).

«مُنَى» جمع «أمنية» به معنای آرزو است و در این عبارت نورانی امام علیه السلام، منظور آرزوهای دور و دراز و دور از منطق عقل و شرع است. بدیهی است این‌گونه آرزوها غنا و بی‌نیازی را از انسان سلب می‌کند، زیرا از یک سو چون همه آنها به وسیله خود انسان دست نیافتنی است او را وادار به متوسل شدن به این و آن می‌کند و باید در مقابل هر انسانی خواه شریف باشد یا ضعیف، با ارزش باشد یا بی‌ارزش، دست حاجت دراز کند و این با غنا و بی‌نیازی هرگز سازگار نیست.

از سوی دیگر برای رسیدن به چنین آرزوهایی باید در مصرف کردن ثروت خود بخل ورزد و همه آن را ذخیره کند و عملاً زندگی فقیرانه‌ای داشته باشد. از سوی سوم چنین کسی آرامش روح و فکر خود را باید برای رسیدن به این آرزوها هزینه کند. در روایتی در غررالحکم آمده است: «أَنْفَعُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى؛ سودمندترین دارو (ی اضطراب و نگرانی) ترک آرزوهای دور و دراز است».<sup>۱</sup>

تمام این وابستگی‌ها زاینده آرزوهای دور و دراز است؛ هرگاه آن آرزوها از صفحه فکر انسان پاک شود، انسان به غنا و بی‌نیازی پرارزشی دست می‌یابد و به همین دلیل امام علیه السلام ترک این آرزوها را برترین و بهترین غنا شمرده است. در تعبیر دیگری که در حکمت ۳۷۱ آمده است امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا كَنْزَ أُغْنِي مِنَ الْقَنَاعَةِ؛ هیچ گنجی بی‌نیازکننده تر از قناعت نیست (همان قناعتی که نقطه مقابل آرزوهای طولانی محسوب می‌شود)».

امام هادی علیه السلام طبق روایتی که علامه مجلسی آن را از درة الباهرة نقل کرده است، فرمود: «الْغِنَى قِلَّةُ تَمَنِّيكَ وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ وَالْفَقْرُ شِرَّةُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقُنُوطِ؛ غنا و توانگری آن است که دامنه آرزو را کم کنی و به آنچه خدا به تو داده است خرسند باشی و فقر آن است که نفس آدمی سیری ناپذیر و شدیداً (از رسیدن به همه آرزوها) نومید باشد».<sup>۱</sup>

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که در نسبت دادن کارهای بد به مردم شتاب کند، مردم (نیز)  
نسبت‌های ناروایی به او می‌دهند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف میم آورده است سپس می‌افزاید: رشید الدین وطواط (متوفای ۵۷۳) در الغرر و العرر علاوه بر جمله‌ای که مرحوم سید رضی نقل کرده این جمله را نیز افزوده است: «وَمَنْ تَتَّبَعَ مَسَاوِيَّ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ؛ کسی که از بدی‌ها و زشتی‌های مردم جستجو کند آبروی خود را به آنها بخشیده» همین مضمون با تفاوتی در کلمات امام زین العابدینؑ آمده است آنجا که فرمود: «مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ؛ کسی که عیوبی را که در مردم است (برای تحقیر) به آنها نسبت دهد، اموری را به او نسبت می‌دهند که در او نیست». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت‌آمیز به اضافه جملات دیگری در ضمن خطبه «الوسيله» که از جمله خطب امیرالمؤمنین است که در نهج البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۰).



## شرح و تفسیر

### اثر نسبت‌های ناروا

امام علیؑ در این سخن پربار می‌فرماید: «کسی که در نسبت دادن اموری که مردم ناخوش دارند به آنها شتاب کند، مردم نسبت‌های ناروایی به او می‌دهند؛ (مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ).

عیب‌جویی و ذکر عیوب مردم هرچند آشکار باشد کاری است بسیار ناپسند و اگر کسی نیت امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد نباید منکراتی را که از بعضی سر زده آشکارا و در ملاء عام بگوید، بلکه این‌گونه تذکرات باید خصوصی و مخفیانه باشد؛ ولی به هر حال از آنجا که مردم از گفتن عیوب و کارهای زشتشان به صورت آشکارا ناراحت می‌شوند و در مقام دفاع از خود بر می‌آیند یکی از طرق دفاع این است که گوینده را متهم به اموری می‌کنند که چه بسا واقعیت هم نداشته باشد تا از این طریق ارزش سخنان او را بکاهند و بگویند: فرد آلوده حق ندارد دیگران را به آلوده بودن متهم کند.

بنابراین اگر انسان بخواهد مردم احترام او را حفظ کنند و نسبت‌های ناروا به او ندهند و حتی عیوب پنهانی او را آشکار نسازند باید از تعبیراتی که سبب ناراحتی مردم می‌شود بپرهیزد و در یک کلمه، باید احترام مردم را حفظ کرد تا آنها احترام انسان را حفظ کنند و لذا در ذیل این جمله در خطبه «وسیله» آمده است: «وَمَنْ تَتَّبَعَ مَسَاوِيَّ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ. وَمَنْ سَعَى بِالتَّمِيمَةِ حَذِرَهُ

الْبَعِيدُ وَمَقْتَهُ الْقَرِيبُ؛ کسی که در جستجوی عیوب مردم باشد آبروی خود را به آنها بخشیده و کسی که سخن چینی کند افراد دور از او اجتناب می‌کنند و نزدیکانش او را دشمن می‌دارند.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۲ بحار الانوار در باب «تَتَّبِعُ عُيُوبَ النَّاسِ وَافْشَاءُهَا» روایت جالبی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَهُمْ عُيُوبٌ فَسَكَتُوا عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ فَأَسْكَتَ اللَّهُ عَنْ عُيُوبِهِمُ النَّاسَ فَمَاتُوا وَلَا عُيُوبَ لَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ وَكَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَا عُيُوبَ لَهُمْ فَتَكَلَّمُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَظْهَرَ اللَّهُ لَهُمْ عُيُوبًا لَمْ يَزَالُوا يُعْرِفُونَ بِهَا إِلَى أَنْ مَاتُوا؛ در مدینه اقوامی دارای عیوبی بودند آنها از ذکر عیوب مردم سکوت کردند، خداوند هم مردم را از ذکر عیوب آنها ساکت کرد. آنها از دنیا رفتند در حالی که مردم آنها را از هرگونه عیب پاک می‌دانستند و (به عکس) در مدینه اقوام (دیگری) بودند که عیبی نداشتند ولی درباره عیوب مردم سخن گفتند خداوند برای آنها عیوبی آشکار ساخت که پیوسته به آن شناخته می‌شدند تا از دنیا رفتند.<sup>۲</sup>

در تواریخ داستان‌های بسیاری در این زمینه ذکر شده که بعضی از افراد جسور در مجلسی ابتدا به ساکن با فرد دیگری شوخی اهانت‌آمیزی کردند و آنها پاسخ کوبنده‌ای دادند که آبروی او را برد و گاه نام زشتی از این رهگذر بر او ماند از جمله در تاریخ آمده است که «مغیره بن اسود» (یکی از شعرای عرب) معروف به لقب «اقیشر» بود. او از این لقب سخت خشمگین می‌شد. (زیرا اقیشر به معنای کسی است که صورتش سرخ شده و پوست آن ریخته است) روزی یک نفر از قبیله «بنی عبس» او را صدا زد «یا اقیشر» او ناراحت شد و پس از چند لحظه سکوت، این شعر را درباره او انشا کرد:

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۳، ح ۴.

أَتَدْعُونِي الْأَقْبَشِرَ ذَاكَ اسْمِي      وَأَدْعُوكَ ابْنَ مُطَفِّئَةِ السَّرَاجِ  
تُنَاجِي خِدْنَهَا بِاللَّيْلِ سِرًّا      وَرَبُّ النَّاسِ يَعْلَمُ مَا تُنَاجِي

«تو به من اقبشر می‌گویی آری این اسم من است ولی من به تو می‌گویم: «ابنِ مُطَفِّئَةِ السَّرَاجِ» یعنی فرزند زنی که چراغ را نیمه شب خاموش کرد، زیرا با دوست فاسقش شبانه آهسته سخن می‌گفت و خدا می‌داند چه سخنانی می‌گفت»<sup>۱</sup>.

از آن به بعد این لقب زشت بر آن مرد و فرزندانش باقی ماند. و نیز نقل شده مرد عربی نزد معاویه سخنی گفت که معاویه ناراحت شد. معاویه گفت: دروغ گفתי. مرد اعرابی گفت: به خدا سوگند دروغ‌گو کسی است که در لباس‌های توست. معاویه گفت: این جزای کسی است که در قضاوتش عجله می‌کند.

ابن ابی‌الحدید از کامل مبرد نقل می‌کند: هنگامی که «قتیبه بن مسلم» سمرقند را فتح کرد اثاث و وسایلی در کاخ‌های آنجا دید که امثال آن دیده نشده بود تصمیم گرفت بار عام دهد و مردم بیایند و موفقیت‌هایی را که نصیب او شده بینند. مردم از هر سو به آنجا آمدند و به ترتیب مقاماتشان در آن مجلس نشستند. از جمله پیرمردی بود به نام «حُضَيْن». هنگامی که وارد شد برادر قتیبه گفت به من اجازه بده سخن درشتی به او بگویم. قتیبه گفت: این کار را نکن او جواب‌های تند و بدی می‌دهد. برادر قتیبه اصرار کرد و رو به حُضَيْن کرد و گفت: ای ابو ساسان آیا از در وارد شدی یا از دیوار؟ حُضَيْن گفت: آری (من از در وارد شدم زیرا) عمویت (اشاره به خودش کرد) سنش بیش از آن است که بتواند از دیوار وارد شود (و این اشاره به عمل زشتی بود که برادر قتیبه قبلاً انجام داده بود و از دیوار خانه زنی بالا رفته بود و به او تجاوز کرده بود)<sup>۲</sup>.

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۸۷.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۵۲.

امثال این داستان‌ها فراوان است و همه گواهی است بر آنچه امام علیه السلام بیان فرموده که هرگاه کسی به مردم چیزی بگوید که ناخوش دارند آنها نیز به او نسبت‌های ناروا می‌دهند (یا اعمال زشت مخفیانه آنها را آشکار می‌کنند).

\*\*\*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که آرزویش را طولانی کند اعمال بد انجام می دهد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت‌آمیز در منابع بسیاری آمده است از جمله در فروع کافی با مختصر تفاوتی و در تحف العقول و خصال شیخ صدوق و در المائة کلمه جاحظ اینها کسانی هستند که قبل از سید رضی این سخن حکمت‌آمیز را در کتاب‌های خود آورده‌اند و در کتاب‌های بعد از آن مانند تذکرة الخواص ابن جوزی و تنبیه الخاطر نوشته ورام بن ابی‌فراس آن را با تفاوت‌هایی ذکر کردند که نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۲).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جمله حکمت‌آمیز در ضمن خطبه «الوسيلة» که از جمله خطب امیرالمؤمنین است و در نهج‌البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۵۱).





## شرح و تفسیر

### آرزوهای طولانی و سوء عمل

امام علیؑ در این سخن کوتاه و حکمت آمیز می فرماید: «کسی که آرزویش را طولانی کند اعمال بد انجام می دهد»؛ (مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ).

شک نیست که آرزوها انگیزه حرکت انسان برای هرگونه فعالیت است؛ جوانی که آرزو دارد به مقامات عالیۀ علمی برسد تلاش و کوشش را در فراگیری علم افزایش می دهد، کشاورزی که آرزو دارد مزارع پر بار و باغ های سرشار از برکات مادی داشته باشد در امر کشاورزی فعالیت می کند و مادری که آرزو دارد جوان برومندی در سنین آخر عمر در کنار او باشد در حفظ و تربیت فرزندش می کوشد.

همین معنا در حدیث معروف پیغمبر اکرم آمده است که فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا؛ آرزو برای امت من مایه رحمت است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری کودک خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی نشاند».<sup>۱</sup>

ولی هرگاه آرزو از حد اعتدال خارج شود و انسان به سراغ امور دست نیافتنی و یا غیر ضروری و خارج از حد نیاز برود، طبیعی است که باید تمام تلاش و کوشش خود را برای رسیدن به آن بگذارد و همه چیز جز آن را فراموش کند

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

و شب و روز به دنبال آن بدود. چنین کسی از یک سو آخرت را به کلی به دست فراموشی می سپارد و از سوی دیگر برای رسیدن به هدف خود هر وسیله‌ای را مباح می‌شمرد و از سوی سوم در مقابل هر کس خضوع ذلیلانه می‌کند و سرانجام گرفتار «سوء العمل» می‌شود که امام در جمله حکمت‌آمیز بالا به آن اشاره فرمود.

در حالی که اگر دامنه آرزو را کوتاه می‌کرد و به آنچه مورد نیازش بود قناعت می‌نمود، وقت کافی برای رسیدن به وظایف الهی و اندوختن ذخیره‌های آخرت پیدا می‌کرد و از آلوده شدن به حرام در امان می‌ماند و عزت و کرامت خود را بر باد نمی‌داد.

در حدیثی قدسی که در کتاب شریف کافی آمده می‌خوانیم: خداوند به موسی بن عمران فرمود: «يَا مُوسَى لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَقْسُوَ قَلْبُكَ وَالْقَاسِي الْقَلْبِ مَنِّي بَعِيدٌ؛ آرزوهایت را در دنیا طولانی مکن که مایه قساوت قلب تو می‌شود و شخص قسّی القلب سنگدل از من دور خواهد بود».<sup>۱</sup>

روشن است، قساوت و سنگدلی ناشی از فراموش کردن ذکر خدا و یاد مر و قیامت است و افرادی که گرفتار آرزوهای دراز هستند هم خدا را فراموش می‌کنند و هم مر و قیامت را.

اولیای خدا به قدری آرزوهایشان کوتاه بود و آماده سفر آخرت بودند که هر لحظه احتمال می‌دادند فرمان رحیل و کوچ کردن از دنیا صادر شود.

در حدیث پر معنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا طَرَفْتُ عَيْنَيَّ إِلَّا ظَنَنْتُ أَنَّ شُفْرِي لَا يَلْتَفِيَانِ حَتَّى يَقْبِضَ اللَّهُ رُوحِي؛ قسم به آن کسی که جان محمد به دست اوست هرگز پلک‌های چشم من به هم نخورد مگر این که گمان می‌بردم که پیش از آنکه پلک‌ها به روی هم بیایند قبض روح شوم».<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، ح ۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۶، ح ۲۷.

منظور از گمان داشتن همان آماده بودن است.

حدیث معروفی است که هم از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم از امیر مؤمنان علی عَلِيٍّ نقل شده که فرمودند: خطرناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسیم پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز است، زیرا پیروی از هوای نفس انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دراز موجب نسیان آخرت می‌شود؛ (أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَأْتِيهِ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ).<sup>۱</sup>

قرآن مجید هم می‌گوید: یکی از دام‌های مهم شیطان همین طول امل است: «وَقَالَ لَا تَخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا \* وَلَا ضَلَّيْنَهُمْ وَلَا مَنِّيَنَّهُمْ وَلَا مَرَنَّهُمْ... يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيَنَّهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛ شیطان چنین گفته که از بندگان خود سهم معینی خواهم گرفت؛ آنها را گمراه می‌کنم و به آرزوها سرگرم می‌سازم و به آنها فرمان می‌دهم... شیطان به آنها وعده‌های دروغین می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها فرمان نمی‌دهد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳.

۲. نساء، آیه ۱۱۸-۱۲۰.



وقال ﷺ وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينَ الْأَنْبَارِ، فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ.

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟ فَقَالُوا: خُلِقْنَا مِنْ عَظْمٍ بِهِ أَمْرَانَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًا وَكُمُ! وَإِنَّكُمْ لَتَشْفُونَ عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشْفُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ. وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ.

این سخن را امام ﷺ زمانی بیان فرمود که در مسیر حرکتش به شام کشاورزان و دهبانان شهر «انبار» با او ملاقات کردند (و به عنوان احترام) از مرکب پیاده شده و با سرعت پیش روی او حرکت کردند (و این مراسمی را که نشانه خضوع فوق العاده در برابر امرای ستمگر بود انجام دادند).

امام ﷺ فرمود:

«این چه کاری بود که کردید؟» عرض کردند: این رسوم و آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می‌داریم. امام ﷺ فرمود: به خدا سوگند زمامداران شما از این عمل بهره‌ای نمی‌برند و شما با این کار در دنیا مشقت زیاد بر خود

هموار می‌سازید و در قیامت بدبخت می‌شوید. چه زیان بار است مشقتی که به دنبال آن عقاب الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از آتش دوزخ فراهم گردد.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفین آن را با تفاوت‌هایی (که بعداً اشاره خواهیم کرد) ذکر کرده است ولی مضمون هر دو یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴).

اضافه بر این ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴) که قبل از سید رضی می‌زیسته نیز آن را در کتاب فتوح آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۵۱).

## شرح و تفسیر

### تشریفات زشت و زیان آور

«این سخن را امام زمانی بیان فرمود که در مسیر حرکتش به شام کشاورزان و دهبانان شهر انبار با او ملاقات کردند (و به عنوان احترام به امام) از مرکب پیاده شده و با سرعت پیش روی او حرکت کردند (و این مراسم را که نشانه خضوع فوق العاده در برابر امرای ستمگر بود انجام دادند) امام علیه السلام فرمود: این چه کاری بود که کردید؟»؛ (وَقَالَ علیه السلام: وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَائِينَ الْأَنْبَارِ، فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا<sup>۲</sup> بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ).

«عرض کردند این رسوم و آدابی است که ما امیران خود را با آن بزر می‌داریم»؛ (فَقَالُوا: خُلُقٌ مِمَّا نَعْظُمُ بِهِ أُمَّرَاءَنَا).

«امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند زمامداران شما از این عمل بهره‌ای نمی‌برند و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار می‌سازید و در قیامت بدبخت می‌شوید»؛ (فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَّرَأُكُمْ! وَإِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشْقُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ).

سپس افزود: «چه زیان‌بار است مشقتی که به دنبال آن عقاب الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از آتش دوزخ فراهم گردد»؛ (وَمَا أَحْسَرَ

۱. «تَرَجَّلُوا» به معنی پیاده شدن از مرکب است.

۲. «اشْتَدُّوا» به معنی دویدن و راه رفتن با سرعت است.

الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ).

«تَشَقُّونَ» از ماده «شقاء» به معنای مشقت و «تَشَقُّونَ» از ماده شقاوت به معنای بدبختی است و «دَعَا» همان آرامش است

در کتاب صفین بعد از این جمله چنین آمده که امام علیه السلام فرمود: «این کار را دیگر تکرار نکنید؛ فَلَا تَعُودُوا لَهُ».

در زمان‌های گذشته معمول بوده - و هم اکنون نیز در بعضی از نقاط جهان معمول است - که اهل یک کشور یا اهل یک شهر برای تعظیم امرا و سلاطین اعمالی انجام می‌دادند که نشانه نهایت ذلت بود. آنها نیز از این رفتار خشنود می‌شدند، چراکه علاقه داشتند همواره شهروندانشان خود را ذلیل و خوار و بی‌مقدار در برابر آنها بدانند تا فکر قیام در مغزشان خطور نکند و سلطه آنان باقی بماند. ولی اسلام که به انسان‌ها شخصیت داده و آدمی را مسجود فرشتگان و اشرف مخلوقات می‌داند و جهان را مسخر او می‌شمرد، اجازه نمی‌دهد افراد با ایمان برای بزرگداشت امرا تن به کارهای ذلیلانه بدهند. به یقین اگر به جای علی علیه السلام معاویه بود آنها را به این کار تشویق می‌کرد ولی امام به آنها هشدار داد و به سه دلیل آنان را بر حذر داشت.

نخست این‌که امرا هیچ‌گونه نفع عاقلانه‌ای از این کار نمی‌برند، بلکه ممکن است باعث غرور و کبر آنها شود و شخصیت خود را گم کنند.

دیگر این‌که زحمت فوق العاده‌ای بر دوش توده‌های مردم می‌افتد و گاه ممکن است در چنین شرایطی افرادی ضعیف زیر دست و پا بمانند.

سوم این‌که این عمل ناصالح مایه گرفتاری در آخرت می‌شود، زیرا نوعی شرک محسوب می‌شود.

به عکس، اگر آنها به احترامات معقول قناعت کنند و به جای این مشقت، آرامش را برای خود بپذیرند، آرامشی که امان از آتش دوزخ را نیز به همراه دارد،



هم امرا گرفتار کبر و غرور نمی‌شوند و هم مردم مشقت توأم با ذلت را نمی‌بینند و هم در آخرت سربلند خواهند بود.

قابل توجه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: روزی امیر مؤمنان به سراغ اصحابش آمد در حالی که بر مرکب سوار بود. گروهی پشت سر حضرت به راه افتادند. امام نگاهی به آنها کرد و فرمود: با من کاری دارید؟ عرض کردند: نه یا امیرالمؤمنین ولی دوست داریم همراه تو راه برویم. امام به آنها فرمود: «انصروا فان مشی الماشی مع الراكب مفسدة للراكب ومذلة للماشی؛ برگردید، زیرا راه رفتن پیاده در کنار سوار موجب مفسده (غرور و خودبرتربینی) برای شخص سوار و سبب ذلت برای پیاده است».

سپس امام صادق علیه السلام افزود: دفعه دیگری باز امام سوار بود و جمعی پشت سر او پیاده به راه افتادند. امام علیه السلام فرمود: «انصروا فان خفق النعال خلف اعقاب الرجال مفسدة لقلوب النوكی؛ بازگردید، زیرا صدای کفش‌ها پشت سر انسان‌ها موجب فساد دل‌های احمقان می‌شود (نوک‌ی جمع آنوک بر وزن احمق و به معنای احمق است)»<sup>۱</sup>.

باید توجه داشت که هدف از این سخنان این نیست که مردم، بزرگان را احترام نکنند، بلکه منظور این است که احتراماتی که نسبت به شاهان و مانند آنها داشتند و نشانه ذلت و بدبختی احترام‌کنندگان بوده و مایه غرور و نخوت احترام‌شوندگان ترک شود.

## نکته

### روایت «نصر بن مزاحم»

از آنچه «نصر بن مزاحم» در کتاب صفین آورده استفاده می‌شود که

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۵، ح ۲.

دهقان‌های شهر انبار علاوه بر این کار اسب‌ها و غذاهای خوب برای امام و لشکریان و علف بسیار برای مرکب‌های آنها را به عنوان هدیه آورده بودند و امام افزون بر این که مراسم ذلت‌بار آنها را تخطئه کرد افزود: اما این چهارپایانی که آورده‌اید ما می‌پذیریم؛ ولی به عنوان خراجتان قبول می‌کنیم و غذاهایی را هم که آورده‌اید در صورتی می‌پذیریم که قیمت آن را از ما بگیرید.<sup>۱</sup>

البته پذیرفتن هدیهٔ مسلمان نه تنها عیب نیست، بلکه سنتی است و حتی در روایات گفته شده که از پذیرش هدیهٔ برادران مسلمان خودداری نکنید، ولی هدف امام این بوده که این سنت نادرست را بشکند که برای در امان ماندن از شر امرا برای آنان هدایایی می‌بردند و روشن سازد که حکومت اسلامی همچون حکومت سلاطین جبار نیست.

\*\*\*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ، احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا، وَأَرْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ: إِنَّ أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَأَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحَمَقُ، وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ، وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ. يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ: يُقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به فرزندش امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

فرزندم! چهار چیز: و چهار چیز را، از من حفظ کن که با حفظ آن هر کار کنی به تو زیان نخواهد رسید: بالاترین سرمایه‌ها عقل است و بزرگ‌ترین فقر حماقت و نادانی است، بدترین وحشت خودپسندی است و برترین حسب و نسب اخلاق نیک است. فرزندم از دوستی با احمق برحذر باش، چراکه او می‌خواهد به تو منفعت رساند ولی زیان می‌رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی‌دهد) و از دوستی با بخیل دوری کن، زیرا به هنگامی که شدیدترین نیاز را به او داری تو را رها می‌سازد و از دوستی با انسان فاجر

بپرهیز، چراکه تو را به اندک چیزی می‌فروشد و از دوستی با دروغ‌گو برحذر باش، چراکه او مثل سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می‌سازد (و حقایق را به تو وارونه نشان می‌دهد).<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

قسمتی از این گفتار پرمایه حکمت‌آمیز را جاحظ قبل از سید در کتاب المائة المختارة آورده و قاضی قضاعی هم که بعد از سید رضی می‌زیسته آن را با سخنان دیگری از امیر مؤمنان تحت عنوان «وصیت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن هنگامی که ابن ملجم فرق مبارکش را با شمشیر شکافت» بیان کرده است و اضافات آن به خوبی نشان می‌دهد که آن را از منبع دیگری گرفته است. زمخشری نیز آن را در جزء اول از ربیع الابرار آورده و ابن عساکر مورخ معروف نیز در تاریخ خود آن را با اضافاتی ذکر نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶).

در کتاب تمام نهج البلاغه، این سخن به عنوان بخشی از اندرزنامه امام به فرزندش آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۴).

## شرح و تفسیر

### چهار نکته سرنوشت ساز

امام علیه السلام در این گفتار پربار حکمت آمیزش خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام و در واقع خطاب به همه انسان ها می فرماید: «فرزندم! چهار چیز و چهار چیز را از من حفظ کن که با آن هر کار کنی به تو زیان نخواهد رسید»؛ (قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام: يَا بُنَيَّ، احْفَظْ عَنِّي اَرْبَعًا، وَارْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ). در اینجا این سؤال پیش می آید که امام علیه السلام چرا نفرمود من هشت چیز را به تو توصیه می کنم، بلکه فرمود: چهار چیز و چهار چیز.

پاسخ سؤال این است که امام می خواهد بدین وسیله مخاطب را متوجه تفاوت این دو را با هم سازد، زیرا چهار قسمت اول ناظر به صفات «اخلاقی» است و چهار قسمت دوم ناظر به امور «رفتاری» و اضافه بر این چهار قسمت اول از باب اوامر است و چهار قسمت دوم از باب نواهی.

امام در چهار قسمت اول نخست می فرماید: «(فرزندم) بالاترین سرمایه ها عقل است»؛ (إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ).

انسانی که دارای عقل کافی است هم از نظر معنوی غنی است و هم از نظر مادی؛ از نظر معنوی عقل، او را به سوی خدا و اعتقاد صحیح و فضایل اخلاقی و اعمال صالحه دعوت می کند، زیرا عواقب شوم رذایل اخلاقی را به خوبی درک می نماید و او را از آن باز می دارد و در امور مادی با حسن تدبیر و همکاری

صحیح با دیگران و تشخیص دوست و دشمن و درک فرصت‌ها و استفاده صحیح از نیروی دیگران به فواید و برکات مادی می‌رساند، بنابراین سرمایه پیروزی در دنیا و آخرت عقل است.

استثنایی که بعضی از شارحان به این اصل کلی زده‌اند که منظور از عقل، آنجاست که از طریق مشورت نتوان کاری کرد صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا در مورد مشورت نیز عقل است که انسان را به استفاده از افکار دیگران و عمل کردن به نتیجه مشورت دعوت می‌کند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ اساس کار انسان عقل اوست و آن‌کس که عقل ندارد دین ندارد».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان می‌خوانیم: «الْعَقْلُ مَرْكَبُ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ مَرْكَبُ الْحِلْمِ؛ عقل مرکب علم و دانش و علم مرکب حلم (و اخلاق) است».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِإِعْبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَتَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ؛ خداوند چیزی برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده، لذا خواب عاقل برتر از بیداری (و شب‌زنده‌داری) جاهل است».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی «اصبغ بن نباته» از علی علیه السلام نقل می‌کند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: من مامورم تو را در میان سه چیز مخیر سازم که یکی را برگزینی و آن دو را رها سازی. آدم گفت: آن سه چیز کدام است؟ جبرئیل گفت: عقل و حیا و دین است. آدم گفت: من عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت: شما برگردید و عقل را رها کنید. آنها گفتند: ای

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۴، ح ۲۹.

۲. غرر الحکم، ص ۵۲، ح ۴۳۷ و ص ۴۴، ح ۱۱۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۱.

جبرئیل «إِنَّا أَمْرُنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ؛ ما ماموریم هر جا که عقل است با او باشیم. جبرئیل گفت پس به ماموریت خود عمل کنید و به آسمان رفت»<sup>۱</sup>. البته منظور از عقل در اینجا کمال عقل است، زیرا آدم دارای عقل بود که در این گزینش آن را برگزید.

نقطه مقابل جمله اول چیزی است که امام علیه السلام در دومین جمله از گفتار حکیمانه خود بیان کرده است. می فرماید «بزرترین فقر حماقت و نادانی است»؛ «وَأَكْبَرَ الْفَقْرِ الْخُمُؤُ».

زیرا آدم احمق هم آخرت خود را به باد می دهد و هم دنیایش را. او منافع زودگذر را بر سعادت جاویدانش مقدم می دارد و لذت ناپایدار را بر سعادت پایدار. به همین دلیل روز رستاخیز دستش از حسنات تهی است و پشتش از بار سیئات سنگین. در دنیا نیز بر اثر ندانم کاری ها دوستان خود را از دست می دهد و منافع آنی را بر درآمدهای آینده مقدم می شمرد. بخل و تنگ نظری که لازمه حماقت است مردم را به او بدبین می کند و تدبیر لازم برای تمشیت امور مادی را از دست می دهد و به همین دلیل فقر عقل باعث فقر در زندگی مادی او نیز می شود. یکی از مشکلات مهم کار احمق نیز مشکل بودن درمان اوست، زیرا او مانند بیماری است که نه دارو می خورد و نه پرهیز می کند. مطابق آنچه مرحوم مفید در کتاب اختصاص آورده در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ قَالَ: دَاوَيْتُ الْمَرَضَى فَشَفَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأْتُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَالَجْتُ الْمَوْتَى فَأَحْيَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَالَجْتُ الْأَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ؛ حضرت عیسی بن مریم گفت: من بیماران (غیر قابل علاج) را مداوا کردم و آنها را به اذن خدا بهبودی بخشیدم. نابینای مادرزاد و مبتلا به بیماری برص را به اذن خدا شفا دادم حتی مردگان را به اذن خدا زنده کردم؛ ولی به سراغ معالجه احمق

رفتم و نتوانستم او را اصلاح کنم.<sup>۱</sup>

در ذیل حدیث بالا تفسیری برای احمق غیر قابل علاج آمده؛ هنگامی که از آن حضرت سؤال کردند احمق کیست گفت: احمق کسی است که تنها به رأی خود و شخص خود عقیده دارد و تمام فضیلت را برای خود روا می‌داری و چیزی بر ضد خود قائل نیست، حق را به طور کامل برای خود می‌شمرد و هیچ حقی برای دیگری بر خود روا نمی‌داند. این همان احمقی است که راهی برای درمان او نیست.

در این‌که احمق چه کسی است نیز روایات متعددی از معصومان علیهم السلام وارد شده است. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلمات قصار می‌خوانیم: «مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ؛ کسی که عیوب مردم را می‌بیند و آن را بد می‌شمرد سپس آن را برای خود می‌پذیرد، او عیناً آدم احمقی است».<sup>۲</sup>

از تفسیرهایی که برای احمق در بالا ذکر شد روشن می‌شود که چرا احمق هم دین خود را از دست می‌دهد و هم دنیای خود را.

در تواریخ داستان‌های زیادی از افراد احمق نقل شده که نشان می‌دهد تا چه اندازه آنها از نظر اعتقاد و مسائل اجتماعی ناتوان هستند. در شرح نهج البلاغه علامه شوشتری آمده است که روزی یکی از خلفا در عید فطر یا قربان به سوی مصلاً می‌رفت، طبل‌ها در مقابل او مشغول به زدن بودند و پرچم‌ها در بالای سر او در اهتزاز مرد نادانی حضور داشت سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «اللَّهُمَّ لَا طَبْلَ إِلَّا طَبْلُكَ؛ خداوندا طبل تنها طبل توست!» کسی به او گفت: این سخن را نگو. خدا طبل ندارد. گریه کرد و گفت: پس فکر می‌کنید او هنگامی که می‌آید

۱. میزان الحکمه، ماده احمق، ح ۴۴۱۸؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۳، ح ۳۵.

۲. کلمات قصار، حکمت ۳۴۹.



تک و تنهاست نه طبلی جلوی او می نوازند و نه پرچمی بالای سر اوست. در این صورت او از خلیفه زمان ما هم پایین تر است.

در عیون الاخبار «ابن قتیبه دینوری» طبق نقل علامه شوشتری آمده است شخص احمقی می گفت من اسم گرگی که یوسف را خورد می دانم؛ اسمش فلان بود. به او گفتند: یوسف را گر نخورد. گفت: پس این اسم، اسم همان گرگی است که یوسف را نخورد.<sup>۱</sup>

سپس در سومین جمله از این کلمات نورانی می فرماید: «بدترین تنهایی و وحشت خودبینی و خودپسندی است»؛ (وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ).

«وحشت» در لغت هم به معنای تنهایی آمده است و هم به معنای ترس و ناراحتی ناشی از آن و به یقین، افراد خودبزر بین دوستان خود را به زودی از دست می دهند، زیرا مردم حاضر نیستند زیر بار چنین افراد خودبین و خودخواهی بروند و به این ترتیب در زندگی تنهای تنها می مانند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام که در غرالحکم آمده می خوانیم: «آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ؛ آفت عقل خودبینی و خودپسندی است».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت در همان منبع آمده است: «إِزْرَاءُ الرَّجُلِ عِلَّةٌ نَفْسِهِ بُرْهَانُ رِزَانَةِ عَقْلِهِ وَ عِنْوَانُ وَفُورِ فَضْلِهِ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ بُرْهَانُ نَقْصِهِ وَ عِنْوَانُ ضَعْفِ عَقْلِهِ؛ خورده گیری انسان نسبت به خویشتن (و کارهای خود) دلیل بر قوت عقل او و گواه فزونی فضل اوست و خودپسندی انسان دلیل بر نقص او و گواه ضعف عقل اوست».<sup>۳</sup>

سرانجام در چهارمین دستور انسان ساز می فرماید: «برترین حسب و نسب

۱. بهج الصباغه، ج ۱۳ ص ۴۱۷.

۲. غرالحکم، ج ۸۴۸.

۳. همان، ج ۴۸۱۴.

اخلاق نیک است»؛ (وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ).

حسب در لغت هم به شرافت‌های ذاتی و صفات برجسته اطلاق شده و هم به شرافت پدران و اجداد، بنابراین منظور امام این است که بالاترین شرافت ذاتی و اکتسابی از پدران و اجداد دارا بودن حسن خلق است، زیرا بیش از هر چیز جاذبه دارد و قلوب را متوجه انسان می‌کند و شرافت‌های دیگر تا این حد توان ندارند.

درباره اهمیت حسن خلق آیات و روایات فراوانی وارد شده تا آنجا که قرآن حسن خلق را یکی از عوامل مهم پیروزی پیغمبر می‌شمرد و می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ پس تو به لطف و رحمت الهی با آنان نرمخو شدی و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی بی‌شک از گرد تو پراکنده می‌شدند» و در جای دیگر خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ تو اخلاق بسیار برجسته‌ای داری.<sup>۱</sup> تأثیر این اخلاق در پیشرفت پیغمبر به اندازه‌ای بود که بعضی آن را به عنوان معجزه اخلاقی پیغمبر می‌شمردند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب دوستی را (با مردم) تثبیت می‌کند».<sup>۲</sup>

در فواید حسن خلق از امیر مؤمنان در غررالحکم چنین آمده است: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَدْرُ الْأَرْزَاقَ وَيُؤْنِسُ الرَّفَاقَ؛ حسن خلق روزی انسان را فراوان می‌سازد و به دوستان آرامش می‌بخشد».<sup>۳</sup>

ما خود می‌بینیم که افراد صاحب حسن خلق در زندگی مادی خویش نیز

۱. قلم، آیه ۴.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۰، ح ۷۱.

۳. غررالحکم، ح ۵۳۸۲.

بسیار موفق‌اند، همان‌گونه که در بحارالانوار از علی علیه السلام نقل شده: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ در حسن خلق گنج‌های روزی نهفته شده است».<sup>۱</sup> امام علیه السلام بعد از ذکر این چهار جمله حکمت‌آمیز درباره عقل و حمق و عجب و حسن خلق به چهار نکته دیگر درباره ترک دوستی با چهار گروهی که صفات زشتی دارند می‌پردازد.

نخست می‌فرماید: «فرزندم از دوستی با احمق برحذر باش، چرا که او می‌خواهد به تو منفعت برساند ولی زیان می‌رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی‌دهد)»؛ «يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ».

«مصادقت» به معنای دوستی است و می‌دانیم دوستی افراد با یکدیگر سرنوشت آنها را به هم پیوند می‌زند و هر یک در زندگی دیگری تأثیر می‌گذارد. احمق کسی است که بر اثر نادانی گرفتار اشتباهات بزرگ می‌شود؛ خوب را بد و بد را خوب می‌پندارد. تنها به ظاهر امور قضاوت می‌کند غافل از این‌که گاه آنچه ظاهرش زیان‌آور است باطنی پرسود دارد و یا آنچه آغازش ضرر دارد پایانش بسیار پرفایده است.

به همین دلیل گاه با اصرار، دوست خود را وادار به انجام کاری می‌کند که عاقبت دردناکی دارد و به عکس از کاری باز می‌دارد که سرانجامش بسیار قرین موفقیت و سعادت است و چون وسوسه‌های چنین فرد احمقی خواه ناخواه ممکن است در انسان اثر بگذارد، امام می‌فرماید پیوند دوستی خود را با چنین افرادی قطع کن.

در بعضی از روایات آمده است که با احمق مشورت نکنید: امام صادق علیه السلام مطابق آنچه در کتاب تحف‌العقول آمده است می‌فرماید: «لَا تُشَاوِرِ الْأَحْمَقَ؛ با فرد

۱. غررالحکم، ج ۵۳۸۳.

نادان مشورت نکن (که از آن زیان خواهی دید).<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق از پیغمبر می‌خوانیم: چهار چیز قلب انسان را می‌میراند از جمله گفت و گوی با احمق است (و مُمَا زَاةُ الْأَحْمَقِ).<sup>۲</sup>

سپس در جمله حکمت‌آمیز دوم می‌فرماید: «از دوستی با بخیل برحذر باش، زیرا به هنگامی که شدیدترین نیاز را به او داری تو را رها می‌سازد»؛ (وَ إِیَّكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَفْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ).

بخیل انواع و اقسامی دارد. ساده‌ترین آن این است که حاضر نیست از مواهبی که خدا به او داده در اختیار دیگران بگذارد، هرچند بسیار بیش از نیاز در اختیار دارد و نوع دیگر از بخیل این است که خودش هم حاضر به مصرف آن مواهب نیست؛ یعنی نسبت به خود بخل می‌ورزد و بدترین انواع بخل کسی است که از استفاده کردن مردم از مواهب یکدیگر ناراحت می‌شود.

امام در اینجا می‌فرماید: دوستان گاه به یکدیگر نیازمند می‌شوند و حتی گاهی به قدری نیاز شدید است که سرنوشت انسان را رقم می‌زند و اگر دوست، بخیل باشد در چنین حالتی نیز انسان را رها می‌سازد. اما اگر خودش نیازمند شود انتظار هرگونه کمک را دارد.

در روایات مشورت، از شور با بخیل نیز نهی شده است؛ در عهدنامه مالک اشتر قبلاً خواندیم که امام به مالک دستور می‌دهد: «لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ؛ هرگز بخیل را در مشاوران خود داخل مکن، زیرا از کمک کردن به دیگران مانع می‌شود و وعده فقر به تو می‌دهد».<sup>۳</sup>

سومین کسی را که امام فرزندش را از دوستی با او نهی می‌کند افراد فاجر

۱. تحف العقول، ص ۳۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۹.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

و فاسق و بی‌بند و بار اند. می‌فرماید: «از دوستی با انسان فاجر بپرهیز، چرا که تو را به اندک چیزی می‌فروشد»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ<sup>۱</sup>).

این‌گونه افراد پیوسته به دنبال هوا و هوس خویش اند؛ نه وجدان بیداری دارند و نه شخصیت و شرف و نه دین و ایمان درستی. به همین دلیل هر زمان هوا و هوس آنها اقتضا کند به دنبال آن می‌روند و دوستان خود را به اندک چیزی می‌فروشند.

در آخرین و چهارمین جمله پرنور و حکمت‌آمیزش می‌فرماید: «از دوستی با دروغ‌گو برحذر باش، چرا که او مثل سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می‌سازد (و همچون سراب، حقایق را به تو وارونه نشان می‌دهد)»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ: يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ).

آدم‌کذاب و بسیار دروغ‌گو خواه این رذیله اخلاقی اش ناشی از بی‌بند و باری و ضعف ایمان باشد یا بر اثر علاقه به منافع زودگذر خود، دوستی با او خطرناک است. گاه عوامل پیروزی برای رسیدن به یک هدف فراهم می‌شود؛ اما او با دروغ‌هایش رسیدن به آن را غیر ممکن و محال می‌شمرد و فرصت‌ها از این طریق از دست می‌رود و گاه به عکس، کارهایی پیش روی انسان است که شرایط آن فراهم نشده و ورود در آن مایه شکست است؛ اما این دروغ‌گوی بی‌بند و بار چنان سخن می‌گوید که گویی فردا انسان به مقصود می‌رسد.

می‌دانیم سراب منظره‌ای است که در بیابان به هنگام گرمای هوا پیدا می‌شود و از دور چیزی شبیه آب به چشم می‌خورد (در حالی که بر اثر اختلاف فشردگی طبقات در آن هوای گرمای آفتاب عکس‌گوشه‌ای از آسمان آبی به روی زمین می‌افتد که انسان آن را آب می‌پندارد) ولی هنگامی که نزدیک می‌رود اثری از آب

۱. «تافه» به معنای چیز بی‌ارزش است.

در آنجا نمی‌بیند. کسانی که واقعیت‌ها را در نظر انسان وارونه جلوه می‌دهند شباهت زیادی به سراب دارند و امیر مؤمنان علی علیه السلام مخصوصاً روی این مطلب تکیه فرموده که دورغگویان، دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌سازند و این نوعی تغییر واقعیت است.

در احادیث اسلامی از مشاورت با کذاب هم نهی شده است: در غررالحکم از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «با کذاب مشورت مکن که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور می‌سازد؛ لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيَبْعُدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «لَا يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاخِيَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ؛ سزاوار نیست افراد با ایمان با فاجران و افراد احمق و دروغ‌گویان طرح برادری بریزند».<sup>۲</sup>

در روایت دیگری از امام علی بن الحسین آمده است که فرزند دلبندش امام باقر را از همنشینی و رفاقت و گفت و گو و همسفر شدن با پنج گروه نهی فرموده است؛ چهار گروهش با آنچه در بالا آمد مشترک است و گروه پنجم شخص قاطع رحم است، همان کسی که پیوند خویشاوندی را با بستگانش می‌گسلد، فرمود: «إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ؛ از رفاقت و همنشینی با شخصی که قاطع رحم است (پیوند خویشاوندی‌اش را با بستگانش بریده) بپرهیز، زیرا من او را در سه جا از قرآن مجید مورد لعن دیدم».<sup>۳</sup> (اشاره به آیات: سوره‌های «محمد»، آیه ۲۲ و ۲۳، «بقره»، آیه ۲۷ و «رعد»، آیه ۲۵).

۱. غررالحکم، ج ۱۰۰۹۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۵.

۳. همان، ص ۳۷۷، ح ۷.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ السَّائِرِ

لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ.

امام علیؑ فرمود:

هرگاه کارهای مستحب به واجبات زیان برساند موجب قرب به خدا نمی شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه، آمدی که بعد از سید رضی می زیسته در کتاب غرر الحکم این حکمت را چنین نقل کرده است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْضُوهَا؛ هنگامی که نوافل به فرائض ضرر برساند آن را رها کنید». این تفاوت نشان می دهد که آمدی آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۷).

ولی گویا مرحوم خطیب صاحب مصادر از این موضوع غفلت کرده که در کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۲۷۹ عین این عبارت «آمدی» آمده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این دو جمله با اضافات دیگری که همه مربوط به همین مضمون و محتواس است در ضمن وصیت نامه ای که برای اصحابش در زمینه تعلیم آداب دین و دنیا بیان فرموده ذکر شده است. عبارات آن چنین است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْضُوهَا لَا تَقْضُوا النَّافِلَةَ فِي وَقْتِ الْفَرِيضَةِ لَكِنْ ائِدُّوْا بِالْفَرِيضَةِ ثُمَّ صَلُّوا مَا بَدَأَ لَكُمْ فَإِنَّهُ لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ وَلَا يُصَلِّي الرَّجُلُ نَافِلَةً فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ، وَلَا يَتْرُكُهَا إِلَّا مِنْ عُدْرٍ، وَلَكِنْ يَقْضِي بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَمْكَنَهُ الْقَضَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ) يَعْنِي الَّذِينَ يَقْضُونَ مَا فَاتَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَمَا فَاتَهُمْ مِنَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ...» (تمام نهج البلاغه، ص ۷۲۸).





## شرح و تفسیر

### مستحبات بی ارزش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه می فرماید: «کارهای مستحب اگر به واجبات زیان برساند موجب قرب به خدا نمی شود»؛ (لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضَرَّتْ بِالْفَرَائِضِ).

روشن ترین تفسیری که برای این گفتار حکیمانه امام علیه السلام به نظر می رسد این است که هرگاه کارهای مستحب ضرری به واجبات بزند ارزش آن کاسته می شود و ثواب آن کم می گردد، مثل این که کسی از سر شب تا بعد از نیمه شب مشغول عزاداری باشد ولی خواب بماند و نماز صبح او قضا شود. همه می گویند آن مستحبی که به این فریضه لطمه زد کم ارزش است. یا این که به سراغ کارهای خیر و کمک به مستمندان برود؛ ولی در ادای دیون خود و یا حج واجب کوتاهی کند.

دلیل آن هم روشن است فرائض و واجبات مصالحتی دارد که اگر ترک شود به انسان لطمه جدی می زند در حالی که مستحبات چنین نیست و به این می ماند که کسی داروی اصلی درد خود را رها کرده و به داروهای اضافی و غیر ضروری پردازد. در حدیثی که در غررالحکم از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده می خوانیم: «يَسْتَدَلُّ عَلَىٰ إِدْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعِ تَضْيِيعِ الْأُصُولِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ وَ تَقْدِيمِ الْأَرَادِلِ وَ تَأْخِيرِ الْأَفْاضِلِ؛ چهار چیز است که دلیل بر سقوط دولت ها می شود:

ضایع ساختن اصول، و چسبیدن به فروع و مقدم داشتن اراذل و مؤخر داشتن افاضل»<sup>۱</sup>.

تفسیر دیگری که برای این گفتار حکیمانه است این که در بعضی از عبادات اگر واجبات را رها کنند و به مستحبات بپردازند مستحب اساساً باطل است؛ مانند کسی که روزه قضای واجب بر اوست اگر روزه مستحب بگیرد از اساس باطل است و یا این که حج واجب را رها کند و به سراغ حج مستحب برود که به عقیده جمعی حج مستحب او باطل است.

احتمال سوم نیز در تفسیر این سخن این است که اشاره به مسئله ضدین که در علم اصول آمده باشد، زیرا جمعی معتقدند که امر به شی نهی از ضدّ خاص آن می‌کند و بر این اساس معتقدند کسی که بدهکاری فوری داشته باشد اگر در وسعت وقت نماز بخواند نماز او باطل است، زیرا انجام نماز در وسعت وقت به واجب فوری لطمه زده و چون امر به شی نهی از ضد می‌کند این نماز قابل تقرب نیست و باطل است؛ ولی اخیراً محققان این مطلب را نپذیرفته‌اند و امر به شی را سبب نهی از ضد خاص نمی‌دانند.

البته جمع میان همه این تفسیرها نیز منعی ندارد؛ ولی مناسب‌تر همان تفسیر اوّل است.

\*\*\*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ.

امام علیؑ فرمود:

زبان عاقل پشت قلب او قرار دارد در حالی که قلب احمق پشت زبان اوست!<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر بعد از ذکر این گفتار حکیمانه و حکمت ۴۱ می‌گوید: هر دو را جاحظ (متوفای ۲۵۵) عیناً در کتاب المائة المختارة آورده است ولی مدرک دیگری برای آن ذکر نکرده جز این که می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز در خطبه ۱۷۶ نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸).  
 اضافه بر این خوارزمی در کتاب مناقب می‌گوید: از امیر مؤمنان علیؑ یکصد کلمه حکمت‌آمیز نقل شده که هر کدام از آنها معادل هزار جمله از بهترین جمله‌های عرب است و در لابه‌لای آن حکمت ۴۰ و ۴۱ را نقل کرده است. (مناقب خوارزمی، ص ۳۷۶)، در غررالحکم نیز این کلام حکمت‌آمیز با تفاوتی ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ کرده است.



## شرح و تفسیر

### فرق جایگاه زبان عاقل و احمق

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان فرموده کنایه زیبایی است درباره کسانی که سنجیده یا نسنجیده سخن می گویند می فرماید: «زبان عاقل پشت قلب او قرار دارد در حالی که قلب احمق پشت زبان اوست»؛ (لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ).

اشاره به این که انسان عاقل نخست اندیشه می کند سپس سخن می گوید در حالی که احمق نخست سخن می گوید و بعد در اندیشه فرو می رود به همین دلیل سخنان عاقل حساب شده، موزون، مفید و سنجیده است؛ ولی سخنان احمق ناموزون و گاه خطرناک و بر زبان خود او.

همین عبارت با شرح جالبی در خطبه ۱۷۶ آمده است و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان انسان با ایمان پشت قلب (و فکر) او است، لذا هنگامی که می خواهد سخنی بگوید نخست در آن تدبّر می کند سپس بر زبانش جاری می سازد، ولی زبان منافق جلو قلب او است، لذا هنگامی که تصمیم به چیزی می گیرد بدون هیچ گونه تدبّر بر زبانش جاری می سازد».<sup>۱</sup>

از آنجا که علی علیه السلام باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله است این سخن را از او آموخته است. امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را با عبارت لطیف دیگری بیان فرموده: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَفَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب (و فکر) احمق در دهان او و دهان شخص حکیم در قلب اوست!». <sup>۱</sup>

\*\*\*

مرحوم سید رضی پس از ذکر این کلام حکمت آمیز می گوید: «این سخن از مطالب شگفت انگیز و پرارزش است و منظور این است که عاقل زبانش را به کار نمی گیرد مگر بعد از مشورت با عقل خویش و فکر و دقت؛ ولی احمق سخنانی که از زبانش می پرد و حرف هایی که بدون دقت می گوید بر مراجعه به فکر و اندیشه و دقت رأیش پیشی می گیرد، بنابراین گویا زبان عاقل پشت قلب او قرار گرفته و قلب احمق پشت زبان اوست»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنَ الْمَعَانِي الْعَجِيبَةِ الشَّرِيفَةِ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يُطْلَقُ لِسَانَهُ، إِلَّا بَعْدَ مُشَاوَرَةِ الرَّوِيَّةِ وَمُؤَامِرَةِ الْفِكْرَةِ. وَالْأَحْمَقُ تَسْبِقُ حَذَفَاتِ لِسَانِهِ وَفَلَتَاتِ كَلَامِهِ مُرَاجَعَةَ فِكْرِهِ وَمُخَاضَةَ رَأْيِهِ فَكَانَ لِسَانُ الْعَاقِلِ تَابِعٌ لِقَلْبِهِ، وَكَانَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ تَابِعٌ لِّلِسَانِهِ).

\*\*\*

# وَقَدْ رُوي عَنْ عَلِيٍّ (سَلَامُهُ)

هَذَا الْمَعْنَى بِلَفْظٍ آخَرَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ،  
وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ. وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ.

همان جمله (پر مایه) قبل، از امام علیه السلام به تعبیر دیگری بدین صورت نقل شده است که فرمود: قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در درون قلبش! و هر دو یک معنا را بازگو می کنند.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مدارک این جمله که شباهت زیادی با جمله حکیمانه گذشته دارد قبلاً ذکر شد.





## شرح و تفسیر

### باز هم فرق عاقل و احمق

مرحوم سید رضی در آغاز این سخن حکیمانه می‌گوید: «همان جمله پرمایه قبل از امام علیه السلام به تعبیر دیگری بدین صورت نقل شده است: «قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در درون قلبش قرار دارد»؛ (وَقَدْ رُويَ عَنْهُ عليه السلام هَذَا الْمَعْنَى بِلَفْظٍ آخَرَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ). سپس می‌افزاید: «و هر دو یک معنا را بازگو می‌کنند»؛ (وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ).

تفاوت این دو تعبیر آن است که در تعبیر اول می‌فرماید: زبان عاقل پشت قلب (عقل) اوست. در اینجا می‌فرماید: در درون قلب اوست و در آنجا می‌فرمود: قلب احمق پشت زبان اوست و در اینجا می‌فرماید: در دهان اوست. به یقین هر دو بیان تعبیری کنایی زیبا و صحیحی است و هر دو اشاره به یک حقیقت دارد و آن این‌که افراد عاقل بی مطالعه، فکر و دقت سخن نمی‌گویند؛ حسن و قبح، سود و زیان، مناسبت و عدم مناسبتِ گفتار خود را به دقت بررسی‌ده و سپس آن را بر زبان جاری می‌کنند در حالی که افراد نادان به عکس آن هستند؛ سخنی را بی مطالعه می‌گویند و بعد که به آثار زیانبارش برخورد کردند در فکر فرو می‌روند که آیا صلاح بود ما چنین سخنی را بگوییم؟

در کتاب محجة البیضاء همین مضمون کلام امام علیه السلام با شرح بیشتری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که می‌فرماید: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ

يَتَكَلَّمُ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان مؤمن در پشت قلب (عقل) اوست و هنگامی که اراده کند سخنی بگوید نخست با عقل خود آن را بررسی می کند سپس بر زبانش جاری می سازد ولی زبان منافق جلو قلب (عقل) اوست هنگامی که تصمیم به چیزی بگیرد بدون مطالعه بر زبانش جاری می سازد».

در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم: «يَسْتَدِلُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرِئٍ بِمَا يَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ؛ سخنانی که بر زبان هر انسانی جاری می شود دلیل بر میزان عقل اوست».<sup>۱</sup>

نیز در همان کتاب در عبارت کوتاه تری آمده است: «كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ؛ سخن انسان معیار عقل اوست».<sup>۲</sup>

در ادامه همین کلمات قصار در جمله ۳۹۲ خواهد آمد: «تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید؛ زیرا شخصیت انسان زیر زبان او پنهان شده است».

هرگاه در مورد عبادات و طاعات و گناهان و سیئات دقت کنیم می بینیم قسمت عمده طاعات با زبان و قسمت مهم گناهان نیز با زبان است، بنابراین زبانی که در اختیار صاحبش نباشد بلای بزرگی است و به عکس، زبانی که در اختیار عقل انسان باشد منبع برکات و طاعات فراوانی است.

## نکته

### مفهوم واقعی عقل و حمق

در اینجا این سؤال پیش می آید که عقل و حماقت در انسانها ذاتی ایشان

۱. غررالحکم، ص ۲۰۹، ج ۴۰۳۳.

۲. همان.

است؛ نه عاقل را می‌توان بر عقلش ستایش کرد و نه احمق را بر حماقتش نکوهش.

پاسخ سؤال این است که منظور در اینجا عقل و حماقت اکتسابی است. کسی که ذاتاً احمق است در واقع نوعی بیماری دارد که در صورت امکان باید به وسیله دیگران معالجه شود؛ ولی گاه انسان حماقت را با اراده خود فراهم می‌سازد؛ با نیکان و پاکان و عاقلان و خردمندان معاشرت نمی‌کند و بر عکس به دنبال هوای نفس می‌رود و با افراد نادان و شرور طرح دوستی می‌ریزد، تحصیل علم را رها می‌کند و با اختیار خود در وادی جهل گام بر می‌دارد و هنگامی که مسئله سرنوشت‌سازی پیش آید با این‌که می‌تواند تأمل کند، به مشورت پردازد و از این و آن نظر بخواهد همه اینها را ترک کرده و بی‌گدار به آب می‌زند و گرفتار غرقاب می‌شود. نکوهش حضرت از چنین حماقتی است.

همان‌گونه که امام علیه السلام در غررالحکم می‌فرماید: «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِاَلْعِلْمِ بِالتَّجَارِبِ؛ عقل غریزه‌ای است که با علم و تجربه افزون می‌شود. (و در نقطه مقابل با ترک علم و عدم بهره‌گیری از تجارب ضایع می‌گردد)»<sup>۱</sup>.  
در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَثْرَةُ النَّظْرِ فِي الْحِكْمَةِ تَلْقَحُ الْعَقْلَ؛ نگاه کردن در حکمت باعث باروری عقل انسان است»<sup>۲</sup>.

\*\*\*

۱. غررالحکم، ص ۵۳، ح ۴۴۳.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۷، باب ۲۳.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةِ اعْتَلَّهَا:

جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ، فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَلَكِنَّهُ  
يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ، وَيَحْتُّهَا حَتَّ الْأُورَاقِ. وَإِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ،  
وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَقْدَامِ، وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ  
وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ.

امام علیؑ هنگامی که یکی از یاران خود را بیمار می‌بیند (ضمن احوال‌پرسی) به او می‌فرماید:

«خداوند این درد و بیماری تو را سبب ریزش گناهانت قرار داد، زیرا بیماری پاداشی در آن نیست؛ ولی گناهان را می‌ریزد همچون ریزش برگ درختان، اجر و پاداش، تنها در گفتار به زبان و عمل با دست و قدم (و اعضا) است و خداوند سبحان کسانی را از بندگانش که بخواهد (و لایق بداند)، به موجب صدق نیت و پاکی باطن (نیز) داخل بهشت می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ معروف خود آورده‌اند. عیاشی نیز در تفسیر خویش با کمی تفاوت و شیخ طوسی در کتاب امالی ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۹).

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام حکمت‌آمیز نیاز به توضیح دیده و با عبارات شیوایی آن را شرح می‌دهد و می‌گوید: آنچه امام علیه السلام در اینجا فرموده راست و درست است؛ بیماری اجر و پاداش ندارد، هر چند از قبیل اموری است که استحقاق عوض دارد (نه اجر و ثواب) زیرا انسان عوض را در مقابل کارهای خداوند نسبت به بندگان مانند بیماری‌ها و مانند آن مستحق می‌شود؛ اما اجر و ثواب، در مقابل فعل بندگان است، بنابراین بین این دو فرق است؛ فرقی که امام علیه السلام با آن علم نافذ و نظریه صائب خود به آن اشاره فرموده است؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَأَقُولُ: صَدَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِنَّ الْمَرَضَ لَا أُجْرَ فِيهِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْعَوْضُ، لِأَنَّ الْعَوْضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْعَبْدِ، مِنَ الْأَلَامِ وَالْأَمْرَاضِ، وَمَا يَجْرَى مَجْرَى ذَلِكَ. وَالْأَجْرُ وَالثَّوَابُ يُسْتَحَقَّانِ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ الْعَبْدِ، فَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَدْ بَيَّنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَمَا يَقْتَضِيهِ عِلْمُهُ الثَّاقِبُ وَرَأْيُهُ الصَّائِبُ).

## شرح و تفسیر

### بیماری و ریزش گناهان

مطابق این روایت، امام علیه السلام هنگامی که یکی از یاران خود را بیمار می‌بیند (ضمن احوال‌پرسی) به او می‌فرماید: «خداوند این درد و بیماری تو را سبب ریزش گناهانت قرار داد»؛ (وَقَالَ علیه السلام: لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةِ اعْتَلَّهَا: جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ).

این بشارت بزرگی بود که امام علیه السلام به آن یار بیمار داد که قطعاً سبب شادی او شد، و فشار درد و بیماری را برای او کاست و روحیه‌ای را که بیمار برای مبارزه با مرض باید پیدا کند در او دمید.

می‌دانیم درد و رنج‌ها و بلاها و حوادث ناگوار فلسفه‌ها متعددی دارد؛ یکی از آن فلسفه‌ها آمرزش گناهان است؛ یعنی خداوند می‌خواهد بنده صالحش را که لغزشی داشته در همین دنیا پاک کند تا حساب او به قیامت نیفتد.

اضافه بر این، انسان در حال بیماری توجه خاصی به خدا پیدا می‌کند و گاه به یاد می‌آید و از گناهان خود توبه می‌کند و همین بیداری و آگاهی و توبه نیز سبب دیگری برای ریزش گناهان اوست.

قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره یونس می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا»؛ هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی و بیماری) برسد ما را (در هر حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است

می خواند»، هر چند برای بعضی این بیداری موقتی است و با تغییر احوال و اوضاع و برطرف شدن آن ناراحتی به حال سابق باز می گردند، همان گونه که قرآن در ادامه این آیه می فرماید: «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ صُرَّهُ مَرَكَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ صُرِّ مَسَّهُ»؛ اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف ساختیم چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده بود نخوانده است».

آن گاه امام راز این نکته را که چرا فرمود: بیماری سبب سقوط گناهان است و نفرمود: پاداش و اجر دارد، بیان می کند و می فرماید: «زیرا بیماری پاداشی در آن نیست؛ ولی گناهان را می ریزد، همچون ریزش بر درختان»؛ (فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَلَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ، وَيَحْتُهَا حَتَّ الْأُورَاقِ).

«حط» به معنای هرگونه ریزش و پایین آوردن است و «حت» در اصل به معنای ریزش بر از درختان است.

سپس برای توضیح بیشتر می فرماید: «اجر و پاداش، تنها در گفتار به زبان و عمل با دست و پا است»؛ (وَإِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ، وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَقْدَامِ).

روشن است که پاداش مربوط به عمل است؛ خواه با زبان انجام گیرد و یا با اعضای بدن انسان؛ ولی یک بیماری ناخواسته که به انسان عارض می شود کاری نیست که او انجام داده باشد تا خداوند اجر و پاداشی برای او قرار دهد.

البته اگر این بیماری بر اثر اعمال و طاعاتی باشد؛ مثلاً سرباز مجاهدی که به سوی میدان جنگ می رود، خسته و ناتوان و بیمار گردد این بیماری که زائیده اطاعات اوست ممکن است اجر داشته باشد، همان طور که قرآن درباره مجاهدان فی سبیل الله می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ»؛ این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی رسد... مگر این که به خاطر آن، عمل



صالحی برای آنها نوشته می‌شود.<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این سخن می‌افزاید: «خداوند سبحان کسانی را از بندگانش که بخواهد (و لایق بداند)، به موجب صدق نیت و پاکی باطن داخل بهشت می‌کند»؛ (وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النَّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ).

اشاره به این‌که خداوند به نیت خوب و اراده اعمال صالح به انسان پاداش می‌دهد، زیرا نیت و اراده، عملی است باطنی که در بسیاری از روایات برای آن پاداش ذکر شده است. سریره صالح و باطن نیکو نیز مولود اعمال صالحی است که در گذشته انجام داده و آن هم دارای پاداش نیک است. گاه کسانی هستند که تصمیم بر کارهای نیک گسترده‌ای دارند؛ ولی دستشان به جایی نمی‌رسد و یا در سایه خودسازی دارای سریره صالحه شده‌اند. خداوند به لطف و کرمش، این‌گونه افراد را وارد بهشت می‌کند.<sup>۲</sup>

مرحوم سیّد رضی در ذیل این کلام حکمت‌آمیز (گویا نیاز به توضیح دیده و با عبارات شیوایی آن را شرح می‌دهد و) می‌گوید: «آنچه امام علیه السلام فرموده راست و درست است؛ بیماری اجر و پاداش ندارد، چرا که از قبیل اموری است که استحقاق عوض دارد (نه اجر و ثواب) زیرا عوض و پاداش را انسان در مقابل کارهای خداوند نسبت به بندگانش مانند بیماری‌ها و مانند آن مستحق می‌شود؛ اما اجر و ثواب، در مقابل فعل بندگان است، بنابراین بین این دو فرق است؛ فرقی که امام با آن علم نافذ و نظریه صائب خود به آن اشاره فرموده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَأَقُولُ: صَدَقَ علیه السلام، إِنَّ الْمَرَضَ لِأَجْرٍ فِيهِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْعَوْضُ، لِأَنَّ الْعَوْضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْعَبْدِ،

۱. توبه، آیه ۱۲۰.

۲. درباره آثار نیت خوب و بد در ذیل حکمت ۳۲ بحث کرده‌ایم.

مِنَ الْأَلَامِ وَالْأَمْرَاضِ، وَمَا يَجْرِي مَجْرَى ذَلِكَ، وَالْأَجْرُ وَالْثَوَابُ يُسْتَحِقَّانِ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ الْعَبْدِ، فَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَدْ بَيَّنَّهُ (علیه السلام)، كَمَا يَقْتَضِيهِ عِلْمُهُ الثَّاقِبُ وَرَأْيُهُ الصَّائِبُ).

در واقع مرحوم سید رضی به نکته تازه‌ای اشاره می‌کند و آن فرق میان عوض با اجر و پاداش است؛ یکی را مربوط به فعل خدا می‌داند و دیگری را مربوط به فعل بندگان خدا. این شبیه چیزی است که متکلمان در علم کلام گفته‌اند که خداوند حکیم اگر گروهی را گرفتار آفات و بلاها می‌کند حکمتش ایجاب می‌کند که در برابر آن عوضی به آنها بدهد وگرنه با حکمت خدا سازگار نیست. آنچه در کلام حکمت‌آمیز بالا آمد بیان یکی از آثار بیماری است در حالی که در حدیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دو اثر دیگر نیز برای بیماری ذکر شده است آنجا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عیادت سلمان فارسی فرمود: «يَا سَلْمَانَ إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اِعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَنْتَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِذِكْرٍ وَدَعَاؤِكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ وَلَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ؛ ای سلمان برای تو به هنگام بیماری سه فایده (بزرگ است) تو به یاد خدا می‌افتی و دعای تو در این حالت مستجاب است و بیماری هیچ گناهی بر تو نمی‌گذارد مگر این که آن را فرو می‌ریزد»<sup>۱</sup>.

بدیهی است انسان در مشکلات بیش از هر زمان دیگر به یاد خداست مخصوصاً در حال بیماری که افزون بر یاد خدا به فکر مرگ و معاد و قیامت نیز می‌افتد و از گناهان خود توبه می‌کند و سعی دارد مسیر زندگی نادرست خویش را اصلاح کند و روشن است که در چنین حالتی دعا به استجابت مقرون‌تر است. مجموعه این جهات سبب می‌شود که گناهان انسان به سبب بیماری فرو بریزد. این نکته نیز شایان توجه است که در بعضی از روایات اجر و ثواب‌هایی برای بیماری ذکر شده که منظور از آن همان فرو ریختن گناهان و یا تفضلات الهی به

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۵.

بیماران با ایمانی است که تقصیری در ابتلای به بیماری نداشتند. از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که عباداتی که انسان در حالت سلامت انجام می‌داد اگر بر اثر بیماری ترک شود خداوند از باب تفضل ثواب آنها را برای او می‌نویسد.<sup>۱</sup>

## نکته

### یک داستان آموزنده

در کتاب صفین نصر بن مزاحم چنین نقل شده است هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام از صفین باز می‌گشت و گروهی همراه او بودند به «نخيله» (اردوگاهی نزدیک کوفه) رسیدند و خانه‌های کوفه از دور نمایان بود. امام پیرمردی را دید که در سایه دیواری نشسته و آثار بیماری در چهره‌اش نمایان است. به او فرمود: چرا چهره تو را این‌گونه درهم و منقلب می‌بینم؟ آیا از بیماری است؟ عرض کرد: آری. فرمود: شاید از این بیماری ناراحت شده باشی؟ عرض کرد: دوست نمی‌داشتم که چنین بیماری‌ای به من عارض شود. فرمود: آیا این بیماری را تقدیر نیک الهی نمی‌دانی؟ عرض کرد: آری می‌دانم. امام علیه السلام فرمود: بشارت باد بر تو به رحمت پروردگار و آمرزش گناهانت. سپس فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: صالح بن سلیم فرمود: از کدام قبیله؟ عرض کرد: اصل من از «سلامان بن طی» و زندگی من در کنار «بنی سلیم بن منصور» است. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله چه اسم خوبی تو داری و چه نام خوبی پدرت دارد و چه اسم خوبی قبیله‌ات. (تمام آنها سلامت است و صلاح). آن‌گاه امام علیه السلام از او سؤال کرد: تو در میدان صفین با ما بودی؟ عرض کرد: والله نبودم ولی دلم می‌خواست شرکت می‌کردم! این بیماری و آتش سوزان تب مرا باز داشت. امام علیه السلام آیه شریفه «كَيْسٍ

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۱۳، ح ۱.

عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى...»<sup>۱</sup> را تلاوت فرمود که دلیل بر معذور بودن این‌گونه افراد از شرکت در میدان جهاد است. سپس فرمود: بگو بینم مردم درباره آنچه میان ما و اهل شام اتفاق افتاد چه می‌گویند؟ عرض کرد: گروهی خوشحال‌اند (که این جنگ به نتیجه نهایی منتهی نشد) آنها افراد نادان و کودنی هستند؛ ولی گروهی دیگر تأسف می‌خورند و آنها خیرخواهان تو در برابر مردم‌اند. آن مرد می‌خواست از خدمت امام مرخص شود که امام به او فرمود: «صَدَقْتَ جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ...» راست گفتی خداوند این بیماری تو را سبب ریزش گناهان تو قرار داد... (تا پایان عبارتی که در بالا آمد)»<sup>۲</sup>.



۱. توبه، آیه ۹۱.

۲. صفین، ص ۵۲۸. مرحوم علامه شوشتری نیز در جلد ۱۴، صفحه ۵۱۸ آن را از صفین نقل کرده است.

## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذِكْرِ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ:  
يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابَ بْنَ الْأَرْتِّ، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِباً، وَهَاجَرَ طَائِعاً، وَقَنِعَ  
بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَعَاشَ مُجَاهِداً.

امام علیه السلام به هنگام ذکر نام «خاباب بن ارت» فرمود:  
خدا رحمت کند خباب بن الارت را او از روی رغبت اسلام آورد و برای  
اطاعت خداوند هجرت کرد، به زندگی ساده قناعت نمود، از خدا خشنود و در  
تمام دوران عمرش مجاهد بود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

طبق بعضی از روایات، امام علیه السلام این جمله حکمت آمیز و جمله ۴۴ را یک جا بیان فرمود و آن زمانی بود که از صفین باز می‌گشت. هنگامی که به دروازه کوفه رسید هفت قبر در طرف راست دروازه مشاهده فرمود و گفت: این قبرها چیست؟ عرض کردند: ای امیر مؤمنان بعد از آنی که شما به سوی میدان صفین حرکت کردید «خاباب بن ارت» (که از یاران قدیمی پیغمبر اکرم بود از دنیا رفت و وصیت کرده بود که او را در بیرون دروازه کوفه دفن کنند در حالی که در آن زمان مردم، مردگان خود را در اطراف خانه خویش دفن می‌کردند (بعضی دیگر نیز که چنین دیدند مردگان خود را در کنار قبر خباب دفن کردند) آن‌گاه امام علیه السلام جمله بالا را بیان فرمود و سپس روبرو به سوی قبرهای آنان کرد و جمله معروف: «السلام علیکم یا اهل الدیار...» را بیان فرمود. به هر حال این گفتار حکیمانه را پیش از سید رضی، نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ معروف خود و جاحظ در البیان و التبیان و ابونعیم در حلیة الاولیاء و گروه دیگر نقل کرده‌اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰ با تلخیص).



## شرح و تفسیر

### مجاهدی وارسته

امام علیه السلام در این گفتار پرمایه خود تعریف و تمجیدی از یکی از مجاهدان اسلام و مسلمانان راستین به نام «خَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ» دارد، اوصافی که می‌تواند برای همه الگو باشد و از آن پند و اندرز گیرند.

آن حضرت علیه السلام به هنگام ذکر نام «خَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ» چنین فرمود: «خدا رحمت کند خباب بن الارت را او از روی رغبت اسلام آورد و برای اطاعت خداوند هجرت کرد، به زندگی ساده قناعت نمود، از خدا خشنود و در تمام دوران عمرش مجاهد بود»؛ (وَقَالَ عليه السلام: فِي ذِكْرِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ: يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَّابَ بْنَ الْأَرْتِّ، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا، وَهَاجَرَ طَائِعًا، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَعَاشَ مُجَاهِدًا).

امام علیه السلام در اینجا پنج وصف مهم برای خَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ به دنبال طلب رحمت الهی، برای او ذکر می‌کند:

نخست اسلام وی از روی عشق و علاقه و رغبت است نه از روی ترس و نه از روی طمع و نه به سبب تقلید کورکورانه. آری او اسلام را به خوبی شناخت و به آن عشق ورزید و مسلمان شد و بهترین دلیل برای عشق و علاقه او به اسلام این بود که بارها مشرکان او را شکنجه کردند که دست از اسلام بر دارد، شکنجه‌ها را تحمل کرد و دست از دامان پیامبر نکشید.

وصف دوم اینکه او جزء مهاجران بود و مهاجرتش برای اطاعت خدا صورت گرفت. شاید هجرت بعضی از مکه به مدینه برای ترس از مشرکان یا طمع در آینده اسلام بود؛ ولی این مرد مجاهد تنها به موجب اطاعت خداوند هجرت کرد و می‌دانیم هجرت مهاجران فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، زیرا آنها با انصار مدینه دست به دست هم داده لشکر نیرومندی برای اسلام فراهم شد که در سایه آن توانست در مبارزات خود با دشمنان پیروز گردد و حکومت اسلامی به کمک آنها تحقق یابد. جالب این‌که در حالات خبّاب نوشته‌اند که او در میدان بدر و تمام غزواتی که بعد از آن صورت گرفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا نشد.

سوم اینکه او مرد قانعی بود و زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشت و می‌دانیم افراد قانع افرادی عزیز و سربلندند و در برابر ثروتمندان از خدا بی‌خبر هرگز سر تعظیم فرود نمی‌آورند. در حقیقت او در این کار از پیغمبر گرامی اسلام الگو می‌گرفت.

در چهارمین جمله خشنودی او را از تقدیرات الهی بیان می‌کند با این‌که او دوران‌های سخت و طوفانی اسلام را از نزدیک مشاهده کرد و زجر بسیار کشید و تحمل شدائد نمود؛ اما با این حال همیشه از خدا راضی بود؛ راضی از مقدرات الهی و به پاداش‌های نیک. قرآن مجید درباره گروهی از مؤمنان راستین می‌فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»؛ هم خدا از آنها راضی بود و هم آنها از خدا<sup>۱</sup> و درباره صاحبان نفس مطمئنه می‌فرماید: «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»؛ هم آنها از خدا خشنود بودند و هم خدا از آنها خشنود<sup>۲</sup>.

در پنجمین و آخرین توصیف می‌فرماید: او در تمام عمر مجاهد بود؛ در مکه

۱. مائده، آیه ۱۱۹.

۲. فجر، آیه ۲۸.



جهادی آمیخته با شکنجه داشت. مشرکان آتش افروختند، او را به پشت بر آتش خواباندند به گونه‌ای که قسمت زیادی از پشت او سوخت؛ ولی هرگز از اسلام باز نگشت. در دوران مدینه که دوران جهادهای سخت و سنگین اسلامی بود در تمام میدان‌های نبرد حضور داشت و می‌جنگید و در دوران حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام گفته‌اند در جنگ صفین و نهروان حضور داشت، هرچند بعضی از مورخان معتقدند او در اواخر عمرش بیمار بود و نتوانست در صفین شرکت کند و پیش از جنگ نهروان از دنیا چشم پوشید.

صفات بالا نشان می‌دهد چه کسانی می‌توانند محبوب اولیاء الله باشند و چه صفاتی انسان را به خدا و معصومان علیهم السلام نزدیک می‌کند.

## نکته

### خباب بن ارت که بود؟

«خاباب بن ارت» که کنیه او ابو عبدالله یا ابو محمد یا ابو یحیی بود از سابقین در اسلام و بزرگان صحابه. او از طایفه بنی تمیم بود. در زمان جاهلیت او را اسیر کردند و به مکه آوردند و فروختند و سپس آزاد شد. در عصر جاهلیت کار او آهنگری و ساختن شمشیر بود.

بعضی می‌گویند: ششمین نفری است که اسلام را پذیرفت و بعضی معتقدند پس از چند نفری به افتخار اسلام درآمد و همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم او شکنجه‌های سختی از مشرکان مکه دید. در بعضی از تواریخ آمده است که خلیفه دوم در ایام خلافتش از او سؤال کرد: مشرکان مکه با تو چه کردند؟ پشت خودش را نشان داد و گفت: نگاه کن. هنگامی که خلیفه آثار آتشی را که بر پشت او افروخته بودند مشاهده کرد که پس از سال‌ها باقی بود گفت: تا امروز پشت کسی را این‌چنین ندیده بودم و همان‌گونه که در بالا اشاره شد، او در جنگ بدر

و تمام غزوات اسلامی بعد از آن شرکت داشت. در اواخر عمرش به کوفه رفت و در سال ۳۷ و بعضی گفته‌اند ۳۹ هجری چشم از جهان بر بست. بعضی گفته‌اند در جنگ صفین و نهروان در لشکر علی علیه السلام بود در حالی که از بعضی از روایات استفاده می‌شود هنگامی که امیر مؤمنان از صفین بازگشت قبری را در بیرون دروازه کوفه دید. از صاحب آن پرسید عرض کردند: قبر خباب است.

او فرزندی داشت، که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متولد شده و حضرت نام «عبدالله» را بر او نهاد. به این ترتیب او هم جزء صحابه محسوب می‌شد. او مردی پارسا و از شیعیان مخلص علی علیه السلام بود که خوارج وی و همسرش را به طرز بسیار بی‌رحمانه‌ای کشتند؛ او را ذبح و شکم همسرش را که باردار بود پاره کردند. امیر مؤمنان هنگامی که جنایات خوارج را برمی‌شمرد، شهادت عبدالله را مطرح فرمود و آنها را مسئول خون او دانست.<sup>۱</sup>



۱. استیعاب و أسد الغابه در شرح حال «خباب بن الارت» و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۷۱.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ.

امام علیؑ فرمود:

خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند. به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

همان‌گونه که در شرح مدرک حکمت ۴۳ آمد، جمعی آن جمله حکمت‌آمیز را جمله ۴۴ یک‌جا آورده‌اند و مدرک آن را در یک‌جا ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰ و ۴۱).



## شرح و تفسیر

### خوشا به حال چنین کسان

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود به چهار جمله اشاره می‌کند و آن را مایه خوشبختی انسان می‌داند که جمله سوم و چهارم آن با حکمت ۴۳ مشترک است. در جمله اول و دوم می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند»؛ (طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ). هنگامی که واژه معاد گفته می‌شود دنیایی در برابر انسان مجسم می‌گردد که در آن موازین سنجش اعمال برپاست و نامه‌های اعمال به دست افراد است؛ گروهی (نیکوکاران) به دست راست و گروهی (بدکاران) به دست چپ؛ همان نامه عملی که «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»؛ هیچ عمل کوچک و بزرگی از صاحب آن سر نزده مگر این که در آن احصا شده است»<sup>۱</sup> همه از سرنوشت خود نگرانند و اضطراب بر همه حاکم است. تمام اعضای بدن انسان در آن دادگاه بزرگ گواه بر اعمال او هستند و نیازی به گواهی فرشتگان ثبت اعمال نیست، هرچند آنها نیز گواهی می‌دهند.

آن کس که چنین دادگاهی را باور داشته باشد و به یاد آن بیفتد به یقین به سراغ گناه و ظلم و فساد نمی‌رود، زیرا چنین ایمانی انگیزه عمل است؛ عملی پاک و خالی از هرگونه آلودگی و اگر لغزشی از او سرزند به زودی توبه می‌کند و به

سراغ جبران می‌رود. ممکن نیست ایمان به چیزی در دل انسان راسخ باشد و عملی هماهنگ آن انجام ندهد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در کتاب شریف کافی آمده است که شخصی از او سؤال کرد «أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِيْمَانِ أَقْوَلُ هُوَ وَعَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ؛ عرض کرد آیا به من خبر نمی‌دهی که ایمان اعتقاد و عمل هر دو است یا فقط اعتقاد است» امام در پاسخ فرمود: «الْإِيْمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ؛ تمام ایمان عمل است و ایمان بعضی از آن عمل است. (اشاره به این‌که رکن اصلی ایمان عمل است)»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه در سومین و چهارمین جمله می‌فرماید: «به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد»؛ (وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ).

منظور از قانع بودن به مقدار کفایت این است که حداقل لازم زندگی را داشته باشد، زیرا بالاتر از آن خالی از مسئولیت نیست و کمتر از آن خالی از ذلت.

قانع بودن به مقدار کفایت به قدری اهمیت دارد که در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که با یارانش از بیابانی می‌گذشت، ساربانی در آنجا بود، حضرت برای رفع عطش یا برای نیاز به غذا مقداری شیر از او طلب کردند (البته در برابر وجه) و او بخل ورزید و گفت: آنچه از شیر در پستان و یا در ظرف‌هاست همه برای صبحانه و شام قبیله است و به دیگری نمی‌رسد. پیامبر در حق او دعا کرد: خداوندا مال و فرزندانش را افزایش ده. بعدا به چوپان دیگری رسید و همین درخواست را نمود. چوپان نه تنها شیری را که در ظرف داشت بلکه آنچه در پستان گوسفند بود را نیز دوشید و به عنوان هدیه، با احترام به نزد پیامبر آورد و به آن حضرت تقدیم کرد. پیغمبر در حق او نیز دعا کرد؛ ولی چنین عرضه داشت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الْكُفَافِ؛ خداوندا به حد کفاف به او مرحمت

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۱.

کن» بعضی از یاران تعجب کردند که چگونه در حق آن بخیل پیغمبر اکرم دعای فزونی مال و فرزند کرد ولی درباره این مؤمن سخاوتمند دعایی کمتر از آن فرمود. از این مطلب سؤال کردند و پیامبر در جواب فرمود: «إِنَّ مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِّمَّا كَثُرَ وَاللَّهِ؛ مقدار کم که برای زندگانی انسان کافی باشد بهتر از مقدار فراوانی است که آدمی را از خدا غافل سازد».<sup>۱</sup>

منظور از رضایت پروردگار که در سخن پربار بالا به آن اشاره شده همان رضایت از مقدرات خداست چه مطابق میل انسان باشد و چه بر خلاف میل او همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛ برترین طاعت الهی صبر و شکیبایی و رضایت و خشنودی از خداست؛ چه در اموری که بنده او دوست دارد یا دوست ندارد و هیچ بنده‌ای از مقدرات الهی در آنچه دوست دارد یا دوست ندارد راضی نمی‌شود مگر این‌که در هر دو صورت خیر اوست».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۴ با تلخیص.

۲. همان، ص ۶۰، ح ۱.





## وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

لَوْ ضَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي؛ وَلَوْ صَبَبْتُ  
الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي. وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَاَنْقَضِيَ  
عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ؛ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر با شمشیرم بر بنِ بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت! و اگر تمام دنیا را بر منافق بریزم که مرا دوست بدارد دوست نمی‌دارد! چرا که مقدر شده و بر زبان پیامبر درس نخوانده جاری شده که فرمود: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی‌دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی و پر معنا بخشی از خطبه‌ای است که «رفیق بن فرقد» آن را از امام علیه السلام نقل کرده است و گروه زیادی از مورخان و راویان شیعه و اهل سنت قبل از سید رضی و بعد از او آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله: ابو جعفر طبری در کتاب بشارة المصطفی و شیخ طوسی در امالی و زمخشری در ربیع الابرار و مسلم در صحیح خود (در کتاب الایمان، باب ۳۳، ح ۱۳۱) و امام احمد در مسند و نسایی در سنن و ابن عبدالبر در استیعاب و ابو نعیم اصفهانی در حلیة و متقی هندی در کنز العمال و حاکم در مستدرک بخش اخیر این کلام حکمت‌آمیز که از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده است را با تفاوت‌هایی آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۲ با تلخیص).



## شرح و تفسیر

### دوستان و دشمنان واقعی من

امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیزش به حقیقتی قابل توجه اشاره می کند که آثارش در طول تاریخ زندگی امام علیه السلام دیدنی است. می فرماید: «اگر با این شمشیرم بر بن بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا را بر منافق بریزم که مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت»؛ (لَوْ صَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي؛ مَا أَبْغَضَنِي؛ وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي).

آن گاه امام علیه السلام به گفتاری از پیغمبر اکرم در این زمینه استناد می جوید و می فرماید: «این به دلیل آن است که مقدر شده و بر زبان پیامبر اُمّی و درس نخوانده جاری شده که فرمود: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت»؛ (وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضِي عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ).

جمله «قُضِيَ فَأَنْقَضِي عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ...» اشاره به این است که این حقیقت که مؤمنان هرگز علی را مبعوض نمی دارند و منافقان هرگز او را دوست نخواهند داشت نخست در علم الهی گذشته و مقدر گشته سپس بر لسان پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جاری شده است.

از این حدیث شریف استفاده می شود که وجود مبارک امیرمؤمنان علی بن

ابی طالب علیه السلام با آن معرفت بالا و آن صفات والا، معیار سنجش مؤمن و منافق بود. مؤمنان که صفات خود را پرتوی از صفات آن بزرگوار می‌دیدند به مناسبت تجانس روحی و اعتقادی و اخلاقی به آن حضرت عشق می‌ورزیدند و منافقان که صفات و اعتقاد خود را در تضاد با صفات و معارف اعتقادی علی علیه السلام مشاهده می‌کردند بغض و کینه او را در دل می‌پروراندند.

راستی شگفت‌انگیز است که عالمان معروف اهل سنت این حدیث را در اکثر منابع خود آورده‌اند و در عین حال، غیر علی علیه السلام را بر او ترجیح داده‌اند. اینکه امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر خیشوم مؤمن (خیشوم به معنای نقطه بالای بینی است که اگر قطع شود در واقع تمام بینی قطع شده) را با شمشیر بزنم مرا مبعوض نخواهد داشت» برای این است که مؤمن می‌داند به یقین در آن مصلحتی بوده و نیز اینکه می‌فرماید: «لَوْ صَبَّيْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ...» مفهومش این است که منافقان به قدری تعصب و کینه و عداوت دارند که تمام دنیا را هم اگر به آنها بدهند دست از راه و روش زشت و انحرافی خود بر نمی‌دارند.

امام علیه السلام به کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله استناد می‌جوید و حدیث معروف آن حضرت را بازگو می‌کند، زیرا همه مدعی‌اند که سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آنها قول فصل و آخرین سخن است.

این سخن ادعا نیست بلکه واقعیت است و در طول تاریخ زندگی امام علیه السلام نمونه‌های زنده‌ای دارد از جمله مرحوم «کلینی» در کتاب کافی از «حارث بن حصیره» (یکی از یاران علی علیه السلام) نقل می‌کند که در اطراف مدینه مرد سیاه‌پوستی از اهل حبشه را دیدم که مشغول آبیاری است و انگشتان یک دستش قطع شده است. به او گفتم: چه کسی انگشتان تو را قطع کرده؟ گفت: بهترین مردم دنیا.

۱. «جَنَات» جمع «جَنَّة» به معنای محل تجمع آب است.

سپس افزود: ما هشت نفر بودیم که دست به سرقتی زدیم. ما را دستگیر کردند و خدمت علی بن ابی طالب بردند و ما به گناه خود اقرار کردیم. امام علیه السلام فرمود: از حرام بودن سرقت با خبر نبودید؟ گفتیم: می دانستیم. دستور داد چهار انگشت ما را (به عنوان حد سرقت) قطع کردند. سپس دستور داد در خانه ای از ما پذیرایی کنند و روغن و عسل (و مواد غذایی مقوی) به ما بدهند تا جای زخم ها خوب شود سپس ما را از آن خانه بیرون آورند و لباسی نو بر ما پوشاند و فرمود: اگر توبه کنید و راه صلاح را پیش گیرید به نفع شماست و انگشتان شما به شما در بهشت باز می گردد و اگر چنین نکنید در دوزخ به شما باز می گردد.<sup>۱</sup>

در داستان ابن ملجم قاتل امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیز می خوانیم: هنگامی که ضربه ای بر سر مبارک آن حضرت وارد ساخت او را خدمت علی آوردند. به او فرمود: ای دشمن خدا مگر من به تو نیکی نکردم؟ گفت: آری به من نیکی کردی. فرمود پس چه چیزی باعث شد که این جنایت را انجام دهی؟ گفت: چهل روز شمشیر خود را تیز کردم و از خدا خواستم که به وسیله آن بدترین خلق خدا را به قتل برسانم (و چنین شد). امام علیه السلام فرمود: «فَلَا أَرَاكَ إِلَّا مَقْتُولًا بِهِ وَمَا أَرَاكَ إِلَّا مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (دعای تو مستجاب شده است زیرا) تو را با همین شمشیر خواهند کشت و تو بدترین خلق خدایی.<sup>۲</sup>

جالب توجه این که روایات فراوانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت درباره شناختن مؤمنان با محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و منافقان با بغض و کینه او در کتب معروف اهل سنت و شیعه به طور گسترده نقل شده است. از جمله «بلاذری» در انساب الاشراف (ج ۲، ص ۹۶) و «ترمذی» در سنن (ج ۵، ص ۶۳۵) در باب مناقب علی بن ابی طالب از «ابوسعید خدری» نقل کرده اند که می گفت: «كُنَّا

۱. کافی، ج ۷، ص ۲۶۴، ح ۲۵.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۷، ص ۴۳۵.

لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْصَارِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ ما جمعیت انصار، منافقان را به سبب بغضشان به علی بن ابی طالب می شناختیم».

این بیان را با سخنی از ابن ابی الحدید پایان می دهیم. او می گوید: استاد من «ابوالقاسم بلخی» می گفت: «قَدْ اتَّفَقَتِ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ الَّتِي لَا رَيْبَ فِيهَا عِنْدَ الْمُحَدِّثِينَ عَلَيَّ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ وَلَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ؛ اخبار صحیحی که اتفاق بر این در نزد راویان اخبار شکی در آن نیست متفق است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: دشمن نمی دارد تو را جز منافق و دوست نمی دارد تو را جز مؤمن».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۳.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ.

امام علیؑ فرمود:

کار بدی که تو را ناراحت (و پشیمان) می‌سازد نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله نورانی را صاحب کتاب عقد الفرید و همچنین سبط بن جوزی در تذکره آورده‌اند. ابن ابی الحدید نیز در الحکم المنتوره آن را با تفاوتی ذکر کرده (که نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص، ۴۶).  
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله با جمله‌های پرمعنای مشابه دیگری به عنوان جزئی از وصیت‌نامه امام علیؑ به فرزندش امام مجتبی آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۳).





## شرح و تفسیر

### بلای عجب

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پرمحتوا به نکته مهمی اشاره می‌فرماید که در سیر و سلوک انسان به سوی خدا بسیار تأثیرگذار است. می‌فرماید: «کار بدی که تو را ناراحت (و پشیمان) می‌سازد نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور می‌کند»؛ (سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ).

دلیل آن روشن است، زیرا انسان معصیت‌کاری که از عمل زشت خود ناراحت می‌شود به سوی پشیمانی و توبه و جبران آن گام بر می‌دارد حال آنکه آن‌کس که از کار نیک خود مغرور می‌گردد گامی به سوی ریاکاری بر می‌دارد. توبه آثار شوم آن معصیت را می‌شوید در حالی که غرور عجب و ریا از کارهای نیک، انسان را به پرتگاه گناهان کبیره می‌کشاند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم می‌خوانیم: «مَنْ رَأَى أَنَّهُ مُسِيءٌ فَهُوَ مُحْسِنٌ؛ کسی که خود را بدکار می‌داند او نیکوکار است».<sup>۱</sup>

به گفته مرحوم مغنیه در فی ظلال نهج البلاغه عکس این مطلب نیز صادق است و آن اینکه گفته شود «مَنْ رَأَى أَنَّهُ مُحْسِنٌ فَهُوَ مُسِيءٌ؛ کسی که خود را نیکوکار بداند بدکار است» زیرا عجب و غرور احسانش را تباه کرده و چه بسا سخنانی که ایمان را نیز از اساس متزلزل سازد.<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۷، ح ۶۴۱.

۲. فی ظلال، ج ۴، ص ۲۴۵.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «خداوند متعال به داود وحی فرستاد: «بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ؛ گنهگاران را بشارت ده و صدیقین (والا مقام) را بیم ده» (داود تعجب کرد و) عرض کرد: ای پروردگار چگونه چنین چیزی ممکن است؟ خداوند فرمود: گنهگاران (پشیمان و نادم) را بشارت ده که من توبه آنها را می پذیرم و از گناهانشان صرف نظر می کنم و صدیقین را بیم ده که از اعمالشان عجب به خود راه ندهند»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از آن حضرت چنین آمده است که می فرماید: دو نفر وارد مسجد شدند یکی عابد بود و دیگری فاسق اما هنگامی که از مسجد خارج می شدند فاسق، جزء صدیقان شده بود و عابد از فاسقان. سپس فرمود: این بدان رو است که چون عابد وارد مسجد شد به عبادت خود می بالید و در این فکر بود و فاسق هنگامی که وارد شد فکرش در پشیمانی بود و پیوسته از گناهان خویش استغفار می کرد.<sup>۲</sup>

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که بعضی از بندگان من در مسیر عبادت تلاش می کند و شب از خواب خوش و بستر لذت بخش بر می خیزد و مشغول عبادت می شود و خود را در عبادت من به سختی و تعب می اندازد. گاه من او را یک شب یا دو شب گرفتار خواب می کنم تا در مسیر صحیح گام بردارد، زیرا هنگامی که به خواب می رود و صبح بیدار می شود نسبت به خود خشمگین است و خود را سرزنش می کند و اگر او را در آنچه از عبادت من می خواهد آزاد بگذارم، چه بسا عجب و خودپسندی به او عارض شود و از این راه حالتی به او دست دهد که هلاکش در آن است.<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.

۲. همان، ح ۶.

۳. همان، ص ۶۰، ح ۴.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوعَتِهِ، وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ انْفَاتِهِ، وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

ارزش هر کس به اندازه همت او و راستگویی و صداقت هر کس به اندازه شخصیت اوست و شجاعت هر کس به اندازه بی‌اعتنایی وی (به ارزش‌های مادی) است و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمله اول از این چهار جمله حکمت‌آمیز را میدانی در مجمع الامثال و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل آورده ولی نویسندۀ الغرر با تفاوتی آن را ذکر کرده و نوشته است: «قَدْرُ الْمَرْءِ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِ» و جمله دوم را به این صورت: «صِدْقُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ مُرُوعَتِهِ» و جمله سوم و چهارم را به صورت: «شُجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ غَيْرَتُهُ عَلَى قَدْرِ حَمِيَّتِهِ» و این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۶). در کتاب تمام نهج البلاغه، این چند جمله در ضمن نامه امام به فرزندش امام حسن مجتبیؑ نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۴).



## شرح و تفسیر

### چهار فضیلت مهم اخلاقی

امام علیه السلام در این چند جمله حکیمانه به رابطه چهار موضوع مهم با چهار موضوع دیگر از صفات انسانی اشاره فرموده است.

نخست می فرماید: «ارزش هر کس به اندازه همت اوست»؛ (قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ).

منظور از همت تصمیماتی است که انسان برای انجام کارهای مهم می گیرد و به دنبال آن تلاش می کند. هر اندازه این تصمیمات والاتر و این تلاش ها گسترده باشد همت انسان بلندتر است و این که امام می فرماید: ارزش هر کسی به اندازه همت اوست برای آن است که اشخاص والا همت معمولاً تلاش می کنند تا به مقامات عالی برسند پس نباید ارزش وجودی ظاهری آنها را امروز ملاحظه کرد بلکه آن نیروی نهفته در درون آنها که نامش همت است باید مقیاس و معیار شمرده شود.

در کتاب غررالحکم از امام همین معنا به صورت دیگری بیان شده است، می فرماید: «مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ کسی که همت عالی داشته باشد قیمت و ارزش او زیاد است».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت و در همان کتاب می خوانیم: «مَا رَفَعَ

۱. غررالحکم، ص ۴۴۸، ج ۱۰۲۷۸.

أَمْرٌ كَهَمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز انسان را به مانند همت او بلندمقام نمی‌کند و هیچ چیز، او را مانند شهوتش پست نمی‌سازد.<sup>۱</sup>  
به گفته شاعر:

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند  
در دومین جمله پرمعنای خود می‌فرماید: «راستگویی و صداقت هر کس به  
اندازه شخصیت اوست»؛ (وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ).

زیرا انسان با شخصیت این کار را برای خود ننگ می‌داند که به دیگران دروغ  
بگوید. اضافه بر این، غالباً دیده شده است که دروغ‌ها بعد از مدتی فاش  
می‌گردد؛ انسان با شخصیت حاضر نمی‌شود کاری انجام دهد که در آینده آبروی  
او را ببرد.

در احادیث دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الصِّدْقُ عِزٌّ؛ راستگویی  
سبب عزت است» و در حدیث دیگری می‌افزاید: «الصِّدْقُ صَلاَحُ كُلِّ شَيْءٍ  
وَالْكَذِبُ فَسَادُ كُلِّ شَيْءٍ».

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام ابو کهمس خدمت آن حضرت رسید  
و عرض کرد: (یار وفادار شما) ابن ابی یعفر به شما سلام فرستاده است فرمود:  
سلام بر تو و بر او. هنگامی که نزد او رفتی سلام مرا به او برسان و بگو: جعفر بن  
محمد به تو می‌گوید: «أَنْظُرُ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيُّ علیه السلام عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَالزَّمَهُ فَإِنَّ  
عَلِيًّا علیه السلام إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه  
کن ببین علی علیه السلام با چه صفاتی آن مقام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا کرد آن صفات  
را داشته باش، زیرا علی تنها به این سبب به آن مقام نزد پیغمبر رسید که در سخن  
گفتن، صادق بود و در ادای امانت امین».<sup>۲</sup>

۱. غررالحکم، ح ۱۰۲۷۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۵.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم، فرمود: «الْجَمَالُ صَوَابُ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَالْكَمَالُ حُسْنُ الْفِعَالِ بِالصِّدْقِ؛ جمال، به سخن حق گفتن است و کمال، به انجام کارهای نیک توأم با صدق».<sup>۱</sup>

باید توجه داشت که «مروءة» به معنای جوانمردی، مردانگی، و فتوت و مجموعه‌ای از شایستگی‌هاست که در یک انسان با ارزش جمع می‌شود که شخصیت او را تشکیل می‌دهد.

سپس در سومین سخن حکمت‌آمیز خود می‌فرماید: «شجاعت هر کس به اندازه بی‌اعتنایی او (به ارزش‌های مادی) است»؛ «وَشَجَاعَتُهُ عَلَيَّ قَدْرُ أَنْفَتِهِ».

روشن است وابستگی‌های انسان به مقام و مال و شهوات دنیا از شجاعت او می‌کاهد و او را به اسارت می‌کشاند؛ اما هنگامی که خود را از این امور آزاد سازد، با شجاعت حرف خود را می‌زند و راه خود را می‌پیماید و در برابر کسی ذلیلانه سر تعظیم فرو نمی‌آورد و با توکل بر خدا در برابر حوادث سخت می‌ایستد.

در لسان العرب آمده است که «أَنْفٌ» (بر وزن هدف) به معنای کراهت داشتن چیزی و خود را برتر از آن دانستن است، بنابراین «أَنْفٌ» در جمله بالا می‌تواند اشاره به بی‌اعتنایی نسبت به ارزش‌های مادی باشد.

آن‌گاه امام عَلَيْهِ السَّلَام در چهارمین و آخرین سخن حکیمانه‌اش می‌فرماید: «عَفْتُ هِرَّ كَسٍ بِهٖ اِنْدَاةُ غَيْرِ اَوْسْتٍ»؛ «وَعَفَّتُهُ عَلَيَّ قَدْرُ غَيْرَتِهِ».

«غیرت» به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه عبارت از انزجار طبیعی انسان نسبت به تصور شرکت دیگران در اموری است که مورد علاقه اوست و به تعبیر دیگر غیرت به معنای حفظ ارزش‌های مربوط به خود و جلوگیری از تجاوز دیگران به حریم اوست که غالباً در عرف ما در امور ناموسی به کار می‌رود. بدیهی است کسی که نسبت به نوامیس خود غیرت دارد هرگز حاضر نمی‌شود به

۱. کنز العمال طبق نقل میزان الحکمه ماده «صدق».

نوامیس دیگران چشم خیانت بدوزد، بنابراین هر اندازه غیرت انسان بیشتر باشد عفت او هم بیشتر خواهد بود.

گرچه عفت و غیرت هر دو غالباً در عرف امروز ما بیشتر در مسائل ناموسی به کار می‌رود؛ ولی از نظر ارباب لغت و علمای اخلاق، هر دو معنایی وسیع دارند: «عفت» به معنای خودداری و حالت انزجار از ملاحظهٔ صحنه‌های زشت و «غیرت» هرگونه اهتمام و دفاع از حقوق الهی و انسانی خویش است و بعید نیست که منظور از امام علیه السلام از جملهٔ بالا همان معنای وسیع کلمه در هر دو مورد باشد.

از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام در کتاب کافی می‌خوانیم: «إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عِفَّةَ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ؛ برترین عبادت پاک بودن از نظر تغذیه و امور جنسی است».<sup>۱</sup>

نیز از همان امام نقل شده که فرمود: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ؛ هیچ‌کس خدا را عبادتی بهتر از این نداشته که عفت را در مورد شکم و امور جنسی رعایت کند».<sup>۲</sup> لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَا زَنَى عَيْوُرٌ قَطُّ؛ شخص با غیرت هرگز زنا نمی‌کند».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۲.

۲. همان، ح ۱.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۰۵.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ.

امام علیؑ فرمود:

پیروزی در گرو تدبیر است، حزم و دوراندیشی در گرو به کار گرفتن فکر،  
و تفکر صحیح در گرو نگه‌داری اسرار است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب نه‌ایة الارب (شهاب الدین نویری) این کلام حکمت‌آمیز را با تفاوت‌هایی ذکر کرده می‌گوید: علی (رضی الله عنه) فرمود: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ السَّرِّ» این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که او این کلام را از نهج البلاغه نگرفته بلکه از منبع دیگری اخذ نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷). در کتاب تمام نهج البلاغه، این جمله حکمت‌آمیز در ضمن نامه امام به فرزندش امام حسن مجتبیؑ نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۲).



## شرح و تفسیر

### راه پیروزی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و پرمایه در سه جمله کوتاه رمز پیروزی را در کارها بیان می‌کند. نخست می‌فرماید: «پیروزی در گرو تدبیر است»؛ (الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ).

«حَزْم» که به معنای دوراندیشی و مطالعه عواقب کار است، یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی است، زیرا افراد سطحی‌نگر که گرفتار روزمرگی هستند در برابر حوادث پیش‌بینی نشده به زودی به زانو در می‌آیند و رشته کار از دستشان بیرون می‌رود و شکست می‌خورند.

در حدیث دیگری در غررالحکم امام می‌فرماید: «مَنْ أَخَذَ بِالْحَزْمِ اسْتَبْطَهَرَ وَمَنْ أَضَاعَ الْحَزْمَ تَهَوَّرَ؛ کسی که حزم و دوراندیشی برگیرد پیروز می‌گردد و کسی که آن را ضایع کند به هلاکت می‌افتد».<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام در جمله دوم می‌فرماید: «حزم و دوراندیشی در گرو به کار گرفتن فکر است»؛ (وَ الْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ).

«إِجَالَة» به معنای جولان دادن و «رأی» به معنای فکر است و منظور از جولان دادن فکر این است که انسان همچون اسب سواری که در تمام اطراف میدان نبرد، قبل از شروع گردش می‌کند تا از نقاط ضعف و قوت با خبر شود، باید در

۱. غررالحکم، ص ۴۵۷، ج ۱۰۸۷.

مسائل مهم نیز چنین کند و تمام جوانب یک مسئله را از خوب و بد بدون اغماض بررسی کند تا بتواند تصمیم صحیح بگیرد.

شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! به من سفارشی کن. فرمود: اگر بگویم می پذیری؟ عرض کرد: آری! پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد و در هر سه بار آن مرد گفت: آری ای رسول خدا! پیامبر فرمود: «فَأَيُّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرَ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَاْمُضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ؛ من به تو سفارش می کنم هنگامی که تصمیم بر انجام کاری گرفتی در عاقبت آن بیندیش اگر کار صحیحی بود انجام ده و اگر گمراهی بود از آن خودداری کن».<sup>۱</sup>

به یقین حزم و دوراندیشی ایجاب می کند که انسان افزون بر استفاده از فکر خویش، از افکار دیگران نیز بهره بگیرد، همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند حزم و دوراندیشی چیست؟ فرمود: مشورت با صاحب نظران و پیروی از آنها».<sup>۲</sup>

گاه برای رسیدن به پیروزی باید از نقشه پیچیده و مختلفی استفاده کرد که آگاهی دشمن بر آن سبب نابود شدن وی است، از این رو امام علیه السلام در سومین و آخرین جمله حکمت آمیز فوق می فرماید: «تفکر صحیح در گرو نگه داری اسرار است»؛ (وَ الرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ).

در حدیث دیگری که از امام علیه السلام در غررالحکم نقل شده می خوانیم: «سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرَّتْ أَسِيرَهُ؛ راز تو اسیر توست؛ اما اگر آن را افشا کردی تو اسیر آن می شوی».<sup>۳</sup>

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۴۹، ح ۱۳۰.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۰، ح ۱۶.

۳. غررالحکم، ص ۳۲۰، ح ۷۴۱۵.

در حدیث دیگری از امام جواد علیه السلام آمده است: «إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ؛ اظهار کردن چیزی (سری از اسرار) پیش از آنکه مستحکم شود و به نتیجه برسد موجب فساد آن است».<sup>۱</sup>

از بعضی روایات معصومین استفاده می‌شود که اسرارشان را حتی به همه دوستان هم نگویند، زیرا احتمال تغییر حالت در آنان وجود دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا تُطْلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوُّكَ يَوْمًا مَا؛ اسرار را حتی به دوست مگو مگر در آنجا که اگر دشمن تو بر آن سر آگاه شود ضرری به تو نمی‌رساند، زیرا دوست ممکن است روزی به صورت دشمن درآید».<sup>۲</sup>

گفتنی است که انسان گاهی سر خود را برای دوست مطمئن بیان می‌کند غافل از آنکه آن دوست نیز ممکن است دوست مطمئن دیگری داشته باشد و سومی نیز به همین صورت، ناگاه متوجه می‌شود که اسرارش همه جا بر سر زبان‌هاست.

از این رو شاعر پرمایه، سعدی شیرازی می‌گوید:

به دوست گرچه عزیز است راز دل مگشای

که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز!

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۷۱، ح ۱۳.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۵.



# وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

احْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ.

امام عليه السلام فرمود:

بترسید از حمله افراد با شخصیت به هنگام نیاز و گرسنگی،  
و از حمله افراد پست به هنگام سیری! <sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

دانشمند معروف آمدی در غررالحکم این کلام حکیمانه را با تفاوتی نقل کرده که نشان می‌دهد از جای دیگری گرفته و همچنین ابن ابی الحدید در الحکم المنثورة آن را با تفاوتی نقل کرده و آن نیز نشان می‌دهد که منبع ابن ابی الحدید غیر از نهج البلاغه بود. هر چند نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه بعد از ذکر کلام این دو نفر می‌گوید: مرحوم سید رضی روایتش موثق تر و آشنایی اش به لحن کلام جدش بیشتر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت‌آمیز در خطبة «الوسيلة» که در نهج البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۶).





## شرح و تفسیر

### حمله‌های خطرناک

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیزش به یکی از تفاوت‌های میان افراد با شخصیت و بزرگوار و افراد پست و بی ارزش اشاره می‌کند و می‌فرماید: «بترسید از حمله افراد با شخصیت به هنگام نیاز و گرسنگی و از حمله افراد پست به هنگام سیری»؛ (اخذُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ).

در این‌که منظور از گرسنگی و سیری در این عبارت حکیمانه معنای کنایی آن مراد است یا معنای حقیقی در میان مفسران نهج البلاغه گفت و گو است؛ جمعی گرسنگی را کنایه از هرگونه نیاز و یا تحت فشار و ظلم واقع شدن دانسته‌اند بدین ترتیب معنای جمله چنین می‌شود: افراد بزرگوار و با شخصیت تنها هنگامی دست به حمله می‌زنند که به آنها ستم شود و یا نیاز مبرم برای ادامه حیات پیدا کنند که در این صورت برای گرفتن حق خود و دفاع در مقابل ظالمان غیرت آنها به جوش می‌آید و حمله جانانه‌ای می‌کنند؛ ولی لئیمان هنگامی که به نوایی برسند و بر مراد خویش سوار گردند طغیان می‌کنند و افراد بی‌گناه را مورد حمله قرار می‌دهند همچون حیوانات درنده‌ای که پس از سیری، مست می‌شوند. در حالی که بعضی دیگر معتقدند «جوع» در اینجا به همان معنای حقیقی یعنی گرسنگی است و «شبع» به معنای سیری است و آن را اشاره به این نکته می‌دانند که افراد شجاع و با شخصیت پیش از رفتن به میدان نبرد کمتر غذا

می خوردند مبادا ضربه‌ای بر شکم آنها وارد شود و غذا بیرون ریزد و موجب سرافکندگی آنان شود؛ ولی لئیمان چنین نیستند و در هر حال تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

شاعر عرب می‌گوید:

لَا يَصْبِرُ الْحُرُّ تَحْتَ ضَيْمٍ      وَإِنَّمَا يَصْبِرُ الْجِمَارُ

آزادمرد در زیر ستم صبر نمی‌کند. این الاغ است که صبر می‌کند!

شاعر دیگری نیز می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ      وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

اگر شخص کریم را اکرام و احترام کنی مالک او می‌شوی ولی اگر لئیم را اکرام کنی (بیشتر) سرپیچی می‌کند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۷۹.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِيفٍ

قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحَشِيَّةٌ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ.

امام علیؑ فرمود:

دل های انسان ها و حشی و رمنده است، هرکس با آنها انس گیرد  
رو به سوی او می کنند!

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز را زمخشری (متوفای ۵۳۸) در جزء اول ربیع الابرار و طرطوشی (متوفای ۵۲۰) در کتاب سراج الملوک آورده اند و بعید به نظر می آید که آنها از نهج البلاغه سید رضی گرفته باشند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).  
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را جزء خطبه ای دانسته است که امام آداب دین و دنیا را به اصحابش فرمود. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۷).



## شرح و تفسیر

### راه تسخیر دل‌ها

امام در این کلام حکمت‌آمیز درس مهمی برای صید دل‌ها و جلب و جذب دوستان می‌دهد. می‌فرماید: «دل‌های انسان‌ها وحشی و رمنده است هرکس با آنها انس گیرد رو به سوی او می‌کنند»؛ (قُلُوبُ الرَّجَالِ وَحْشِيَّةٌ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ).

اشاره به اینکه انسان، نسبت به کسانی که نمی‌شناسد نوعی احساس بیگانگی می‌کند؛ ولی اگر طرف مقابل از طریق محبت وارد شود در برابر او رام می‌شود. به گفته بعضی از شارحان نهج‌البلاغه این مطلب برای انسانی که تازه در شهر یا در محله‌ای وارد می‌شود و سکنا‌گزیند کاملاً محسوس است او حتی از همسایگان نزدیکش فاصله می‌گیرد اما اگر چند بار با او سلام و علیک کنند و به دیدارش بروند و هدیه‌ای برایش بفرستند رابطه دوستی آنها مستحکم می‌شود.

آنچه بعضی پنداشته‌اند که این کلام حکمت‌آمیز با اصل مدنی بالتبع بودن انسان سازگار نیست اشتباه بزرگی است. درست که انسان ذاتاً روح اجتماعی دارد و نمی‌تواند تنها زندگی کند و تمام پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها بشر در سایه همین روح اجتماعی است؛ ولی این بدان معنا نیست که در برابر هر فرد ناشناخته‌ای اظهار محبت و دوستی کند و با او الفت بگیرد؛ الفت گرفتن احتیاج به مقدمات دارد همان‌گونه که عداوت و دشمنی نیز مقدماتی می‌خواهد و نظر

امام علیه السلام به این حقیقت است که در روایات دیگری نیز وارد شده و در گفتار معروف: «الْإِنْسَانُ عَيْبِدُ الْإِحْسَانِ؛ انسان بنده احسان است» منعکس است.

شاعر عرب نیز می گوید:

وَإِنِّي لَوْ حَشِيْتُ إِذَا مَا زَجَرْتَنِي      وَإِنِّي إِذَا أَلْفَتَنِي لَأَلُوفُ

هنگامی که از من دوری کنی من از تو رمیده می شوم ولی هنگامی که از در الفت در آیی با تو الفت می گیرم.

این که در بعضی از شروح به واسطه حل نشدن مشکل «مدنیّ بالطبع» بودن انسان یا وحشی بودن قلوب این تفسیر را پذیرفته اند که منظور از «رجال» همه انسان ها نیستند بلکه افراد بزرگ و قدرتمند اجتماع اند، تفسیر نادرستی به نظر می رسد، زیرا ظاهر عبارت اشاره به همه یا اغلب انسان هاست نه گروه اندکی.

شاهد این سخن حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ يُضْفَيْنَ وَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهُ وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ؛ سه چیز است که محبت انسان را نسبت به برادر دینی اش صفا می بخشد با چهره گشاده با او روبرو شود و در مجلس جای مناسب به او دهد و او را به محبوب ترین نام هایش صدا بزند»<sup>۱</sup>.

\*\*\*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ.

امام علیؑ فرمود:

عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد!

(همین که دنیا پشت کند عیوب تو آشکار می‌شود).<sup>۱</sup>

## ۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که نویسنده کتاب مصادر برای این جمله حکیمانه امام به جز نهج البلاغه ذکر کرده ربیع الابرار دانشمند معروف اهل سنت زمخشری است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکیمانه در لابه‌لای خطبه وسیله ذکر شده است (این خطبه در نهج البلاغه نیامده است و در کتاب تمام از جلد هشتم کافی نقل شده در حالی که با مراجعه به کافی روشن می‌شود که این جمله در آنجا نیست، هر چند جمله‌های بعد از آن ذکر شده است و معلوم نیست کتاب تمام نهج البلاغه آن را از کجا آورده است). (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۶). جمله حکیمانه پیش گفته علاوه بر کتاب ربیع الابرار زمخشری در کتب دیگری از دانشمندان هم عصر زمخشری یا بعد از او نیز آمده است.





## شرح و تفسیر

### عیوب پنهان

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه‌اش اشاره به نکته مهمی کرده می‌فرماید: «عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد» (عَيْبُكَ مَسْهُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ).

«جَدُّ» در لغت معانی زیادی دارد از جمله: عظمت، که آیه شریفه ﴿إِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا﴾ به آن ناظر است و به معنای بهره، نصیب، نعمت و بخت. در جمله بالا اشاره به همان بهره و نصیب دنیوی است که گاهی از آن به بخت و شانس تعبیر می‌شود.

امام در واقع در این عبارت کوتاه به چند نکته اشاره فرموده است: نخست هنگامی که دنیا به کسی اقبال کند تمام عیوب او را به فراموشی می‌سپارند، بلکه گاهی عیب را حُسن معرفی می‌کنند و به عکس، هنگامی که دنیا به کسی پشت کند صفات برجسته او را نادیده می‌گیرند، بلکه گاهی عیب می‌شمرند و این اشتباه بزرگی است که بسیاری از مردم گرفتار آن‌اند. دیگر این‌که انسان باید تنها نگاه به سخنان مردم نکند و بکوشند عیوب خویش را که از چشم آنها به سبب اقبال دنیا پنهان شده، دریابد و نیز محاسن و صفات نیک خود را که به دلیل پشت کردن دنیا به او در نظر مردم ناچیز شمرده می‌شود کم نشمرد.

دیگر این که از زوال نعمت‌ها نگران نشود شاید خداوند می‌خواهد بدین وسیله عیوب او را روشن سازد تا برای برطرف کردن آن بکوشد که این خود نعمتی از سوی پروردگار محسوب می‌شود.

این گفتار حکیمانه امام پیام دیگری نیز دارد و آن این که به هنگام اقبال دنیا به انسان، مغرور نشود و خود را بری از عیوب نداند، چرا که مردم عیوب او را نادیده می‌گیرند و ای بسا از وی چنان تمجید کنند که سبب غرور او گردد.

شبهه این گفتار سخن حکیمانه‌ای است که در حکمت نهم آمده بود که امام فرموده بود: *«إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ»*؛ هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران را به او عاریت می‌دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی‌های خودش را نیز از او سلب می‌نماید).

در زبان عرب - و احتمالاً زبان‌های دیگر - نیز ضرب‌المثل‌های جالبی در این زمینه آمده است از جمله در یک ضرب‌المثل عربی می‌خوانیم: *«إِذَا أَقْبَلَ الْبَيْحُتُ لِبَاضَتِ الدُّجَاجَةِ عَلَى الْوَتْدِ، وَإِذَا أَدْبَرَ الْبَيْحُتُ أَسْعَرَ الْهَآوْنَ فِي الشَّمْسِ»*؛ هنگامی که دنیا به انسان اقبال کند مرغ روی نوک میخ تخم می‌گذارد و هنگامی که دنیا به انسان پشت کند هاون در برابر آفتاب آتش می‌گیرد.<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۱.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ.

امام علیؑ فرمود:

شایسته ترین مردم به عفو، قادر ترین آنها به مجازات است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب نه‌ایه الادب این جمله حکمت آمیز به همین صورت آمده است؛ ولی بعد از آن حکمت یازدهم را که قبلاً گذشت با تفاوتی نقل می‌کند و از مجموع آن چنین برداشت می‌شود که دسترسی به منبع دیگری غیر از نهج البلاغه داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).



## شرح و تفسیر رابطه عفو و قدرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود، همان مطلبی را که در حکمت یازدهم آمده بود به شکل دیگر بیان می‌کند و می‌فرماید: «شایسته‌ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ).

می‌دانیم یکی از عوامل ادامه نزاع‌ها و درگیری‌ها که گاه در میان دو قبیله یا فرزندان یک خانواده ده‌ها سال ادامه پیدا می‌کند، روح انتقام جویی و عدم گذشت است که هرچه جلوتر می‌رود مانند سیلاب شدیدتر می‌شود در حالی که اگر در همان مراحل آغازین یکی از دو طرف بزرگواری و گذشت کند نزاع برای همیشه پایان می‌یابد.

به علاوه، عفو و گذشت، شخص خطاکار را به تجدید نظر در کار خود و جبران خطا و می‌دارد که برکات آن بر کسی پوشیده نیست.

مطالعه تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و سایر امامان علیهم السلام معصوم نشان می‌دهد که آنها با استفاده از این روش، دشمنان سرسخت را به زانو در آوردند و یا آنها را به دوستان فداکار بدل کردند.

عفو و گذشت عجیب پیامبر در داستان فتح مکه و عفو امیر مؤمنان بعد از پیروزی در جنگ جمل و عفو امام حسن مجتبی در برابر آن مرد شامی و همچنین سایر مواردی که در تاریخ زندگی آن بزرگواران ثبت شده نمونه‌های

روشنی از این معناست.

اما این که می‌فرماید: شایسته ترین مردم به عفو قادرترین آنها بر مجازات است به دلیل این است که هر چه قدرت بر مجازات بیشتر باشد عفو و گذشت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند بگوید این عفو بر اثر ضعف و ناتوانی از مجازات بوده است.

جالب این است که در قرآن مجید آنجا که عفو از قاتل عمد را مطرح می‌کند با تعبیر به «برادر» از او یاد می‌نماید؛ «﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند».

در کتاب کنز العمال این حدیث کوتاه و پرمعنا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید تا دشمنی‌ها در میان شما از میان برود».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مَرْوَةَ تَنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ ما خاندانی هستیم که شخصیت ما ایجاب می‌کند کسی را که ستمی در حق ما روا داشته عفو کنیم.

در حالات امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم که هشام بن اسماعیل (والی مدینه از طرف عبد الملک بن مروان) آن حضرت را زیاد آزار می‌داد ولی هنگامی که «ولید بن عبد الملک» بر سر کار آمد (بر اثر شکایات زیاد مردم) او را عزل کرد و دستور داد او را در برابر مردم حاضر کنند که هر کس از او ستمی دیده انتقام گیرد. او می‌گفت: من بیش از همه از علی بن الحسین بیم دارم (زیرا بیش از همه به او آزار رساندم) امام با یارانش از آنجا می‌گذشت، به آنها سفارش فرموده بود که حتی یک کلمه به او بدگویی نکنند. هنگامی که امام از

۱. کنز العمال مطابق نقل میزان الحکمه، ماده «عفو».

آنجا گذشت «هشام» صدا زد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ؛ خدا آگاه‌تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد».<sup>۱</sup>

آیات و روایات اسلامی درباره اهمیت عفو بسیار زیاد است. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم.

«عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاذُوا بِعِزِّكُمْ اللَّهُ؛ بر شما باید به عفو و بخشش، زیرا چیزی جز عزت به انسان نمی‌افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزت دهد».<sup>۲</sup>

بدیهی است - همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شده - دستور عفو شامل کسانی نمی‌شود که از عفو و گذشت سوء استفاده کرده و بر جسارت خود می‌افزایند. آنها را جز کیفر و عقوبت اصلاح نمی‌کند.

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۸.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ.

امام علیؑ فرمود:

سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد، اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی «حیا» است و یا برای فرار از «مذمت».<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: در تاریخ ابن عساکر این چنین آمده است: به امام عرض کردند: «ما السخاء؟؛ سخاوت چیست؟» در پاسخ فرمود: «مَا كَانَ عَنْهُ ابْتِدَاءٌ وَ أَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَكَرُّمٌ» این سخن را سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نقل کرده است. این تفاوت تعبیر با آنچه در نهج البلاغه آمده نشان می‌دهد که ابن عساکر منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. همچنین این کلام حکمت‌آمیز در کتاب أدب الدین و الدنيا مارودی و در کتاب روض الاخبار با تفاوتی که نشان دهنده تعدد منبع است ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).



## شرح و تفسیر سخاوت واقعی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته دقیق و آموزنده‌ای اشاره کرده، می‌فرماید: «سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد؛ اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی حیاست و یا برای فرار از مذمت»؛ (السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ).

سخاوت را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: حالت و فضیلتی درونی است که انسان را به بذل مال به مستحقان و نیازمندان بدون عوض وای می‌دارد.

بر این اساس اگر کسی درخواستی کند و از آبروی خود به وسیله درخواست مایه بگذارد، آنچه سخاوتمندانه می‌بخشد در واقع عوض آبروی اوست و به راحتی نمی‌توان نام آن را سخاوت گذاشت و نیز بخشش که پس از درخواست صورت می‌گیرد ممکن است بدین سبب باشد که اگر بخشش نکند، درخواست کننده و یا مردمی که از آن آگاهی می‌یابند او را نکوهش و مذمت کنند، بنابراین بخشش در برابر نجات از مذمت مردم واقع شده است و بدون عوض نیست و به تعبیر عموم مردم برای رودر بایستی است. بنابراین سخاوت خالص و حقیقی آن است که انسان پس از آگاهی بر نیازمندی افراد آبرومند، در حل مشکل آنها به صورت پنهانی بکوشد و نیازی به سؤال نباشد.

قرآن مجید در سوره «بقره» هنگامی که سخن از اهمیت انفاق و آثار و برکات آن به میان می‌آورد بر انفاق به کسانی تأکید می‌کند که روی سؤال ندارند و به دلیل عفت و مناعت طبع مردم آنها را در زمره اغنیا می‌دانند، می‌فرماید: «يَحْسَبُهُمْ

الْجَاهِلُ أَغْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا»<sup>۱</sup>.

درباره اهمیت سخاوت در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث‌های زیادی آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ؛ سخاوت صفت بزر خداست»<sup>۲</sup>.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «السَّخَاءُ مِنَ اخْتِلَافِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا؛ سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است و هیچ مؤمنی نیست مگر این‌که صاحب سخاوت است»<sup>۳</sup>.

بی‌شک، سخاوت هر قدر بیشتر و در مورد مناسب‌تر و بدون هیچ‌گونه عوض مادی و معنوی و کاملاً به صورت ابتدایی باشد پرارزش‌تر است.

این سخن را با حدیثی از کتاب کافی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، فرمود: گروهی از یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و میان آنها مردی بود در مکالمه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درشت‌گو و سرسخت تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و از شدت غضب عرق در پیشانی او آشکار گشت و چهره در هم کشید و چشم از او برداشت و به زمین نگاه کرد. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: پرورگارت به تو درود می‌فرستد و می‌گوید: این مرد سخاوتمندی است که پیوسته اطعام می‌کند. خشم پیامبر صلی الله علیه و آله فرو نشست سر را بلند کرد و فرمود: اگر جبرئیل از سوی خداوند متعال به من خبر نداده بود که تو مرد سخاوتمندی هستی و پیوسته اطعام طعام می‌کنی تو را طرد می‌کردم تا عبرتی برای دیگران باشی. آن مرد گفت: آیا پرورگارت تو سخاوت را دوست دارد؟ پیامبر فرمود: آری. آن مرد شهادتین بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و گفت: به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرده هرگز کسی را از مالم محروم نساختم»<sup>۴</sup>.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. کنز العمال، مطابق نقل میزان الحکمه، ماده سخاء.

۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۵، ح ۱۷.

۴. کافی، ج ۴، ص ۳۹، ح ۵.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا غِنَى كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ؛  
وَلَا ظَهِيرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ.

امام علیؑ فرمود:

هیچ ثروت و بی‌نیازی همچون عقل، و هیچ فقری همچون جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی همچون مشورت نیست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این چهار جمله حکمت آمیز در کتاب تحف العقول به صورت پراکنده ذکر شده، و در بعضی از موارد تفاوت‌هایی دارد (که نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه است) اضافه بر این، همین تعبیرات با مختصر تفاوتی در حکمت ۱۱۳ که از این جمله‌های حکمت‌آمیز نیز مشروح‌تر است به چشم می‌خورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).



## شرح و تفسیر

### چهار جمله پربار

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و پرمایه خود در ضمن چهار جمله کوتاه به چهار مطلب مهم اشاره کرده، می فرماید:

«هیچ ثروت و بی نیازی چون عقل»؛ (لَا غِنَى كَالْعَقْلِ)؛

«و هیچ فقری همچون جهل»؛ (وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ)؛

«و هیچ میراثی چون ادب»؛ (وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ)؛

«و هیچ پشتیبانی چون مشورت نمی باشد»؛ (وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ).

درباره اهمیت عقل همین بس که اگر عقل و تدبیر باشد همه چیز به دنبال آن خواهد آمد مال و ثروت را با عقل و تدبیر به دست می آورند، مقام و شخصیت نیز زاییده عقل است و آسایش و آرامش و سعادت دو جهان با عقل حاصل می شود.

به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه در قرآن مجید واژه عقل و علم و مشتقات آنها ۸۸۰ مرتبه آمده است و این نشانه اهمیت فوق العاده قرآن و اسلام به مسأله عقل است.<sup>۱</sup>

روایات اسلامی نیز درباره اهمیت عقل فوق حد احصا و شمارش است. مرحوم کلینی در جلد اول کافی در کتاب العقل والجهل احادیث بسیار فراوان

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹.

و پرمایه‌ای درباره اهمیت عقل از پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است.

ابن ابی‌الحدید بخشی از آن را در شرح خود ذیل همین کلام حکمت‌آمیز از کتاب کامل مبرد نقل کرده از جمله این‌که رسول خدا فرمود: «مَا قَسَمَ لِلْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَفِطْرُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَحَتَّى يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛ خداوند هیچ نعمتی را برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده است. خواب عاقل از شب زنده‌داری جاهل (و عبادت شبانه او) برتر و روزه نگرفتنش از روزه (مستحبی) جاهل برتر و توقفش از سفر جاهل (برای اطاعت پروردگار یا جهاد) مهم‌تر است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این‌که عقلش کامل شد و عقل او برتر از عقول تمام امتش بود.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «صَدِيقُ كُلِّ امْرِءٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ؛ دوست هر کس عقل اوست و دشمنش جهل اوست».

در نقطه مقابل عقل جهل و نادانی بدترین فقر و تنگدستی است، زیرا انسان جاهل و نادان هم ثروتش را از دست می‌دهد و هم آبرو و حیثیتش را و در یک کلمه دین و دنیایش را تباه می‌کند.<sup>۱</sup>

البته منظور از عقل، همان‌گونه که در روایات اسلامی آمده همان هوش و فراستی است که انسان را به خدا و اطاعت او نزدیک می‌کند و از زشتی‌ها دور می‌سازد. در دنیای دیروز و امروز افراد ظاهراً عاقلی بوده‌اند که سال‌ها بر کشورهایی حکومت کرده‌اند ولی بسیاری از آنها فاقد عقل به معنایی که در بالا آمد بوده‌اند. هوش و ذکاوت آنها نوعی شیطنت بوده است، همان‌گونه که در

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۵ به بعد.



حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت دربارهٔ عقل از محضرش سؤال کردند فرمود: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجِنَانُ؛ عقل چیزی است که انسان به وسیلهٔ آن خدا را پرستش می‌کند و بهشت را به دست می‌آورد». راوی عرض کرد می‌گویند معاویه عاقل است؟ فرمود: این نوعی شیطنت شبیه عقل است و عقل نیست.<sup>۱</sup>

اما در مورد ادب همین بس که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی که در غررالحکم آمده می‌فرماید: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْاَبَاءُ لِلْاَبْنَاءِ الْاَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می‌گذارند ادب است». و در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می‌خوانیم: «قَلِيلُ الْاَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ کمی ادب بهتر از برجستگی بسیار نسب است».

منظور از ادب حسن معاشرت با مردم و تواضع در برابر خلق و خالق و برخورد پسندیده با همهٔ افراد است.

معنی اصلی واژهٔ ادب دعوت کردن است و از آنجایی که اخلاق نیک و برخورد شایسته مردم را به خوبی‌ها دعوت می‌کند آن را ادب نامیده‌اند.

جمله زیبایی نیز از حکیم ایرانی بزرگمهر در این زمینه نقل شده است که می‌گوید: بهترین میراثی که پدران برای فرزندان گذارده‌اند ادب است، زیرا کسی که دارای ادب باشد به وسیلهٔ آن می‌تواند اموال فراوانی کسب کند؛ ولی اگر پدر مال فراوانی بدون ادب برای فرزند گذاشته باشد فرزند با بی‌ادبی و نادانی همه را تلف کرده و از مال و ادب تهی دست می‌شود.

آنچه امام علیه السلام دربارهٔ مشورت در اینجا بیان فرموده و آن را بهترین پشتیبان شمرده است مطلبی است که به تعبیرات دیگر در سایر سخنان امام علیه السلام وارد شده است.

حقیقت این است که اسلام دین استبداد به رای نیست؛ اسلام می‌گوید: خداوند تمام علم و دانش و عقل را به یک یا چند نفر نداده بلکه در میان بندگان خدا تقسیم کرده است. اگر کسی می‌خواهد به کمال علم و دانش و عقل برسد باید از افکار دیگران استفاده کند و چه بسا یک مشورت، جلوی خطاهای بسیاری را می‌گیرد به خصوص این که کسی که قصد کاری را دارد آنچه را مطابق میل اوست بر غیر آن ترجیح می‌دهد و نمی‌تواند به قضاوت بی‌طرفانه بنشیند و به همین دلیل ممکن است گرفتار اشتباهات وسیعی شود؛ اما افرادی که از محدوده کار او خارجند بهتر و روشن‌تر می‌توانند درباره آن قضاوت و داوری کنند.

همان‌گونه که در روایات متعدد وارد شده باید طرف مشورت عاقل و خداترس و راستگو و رازنگه‌دار و شجاع و خیرخواه باشد تا بتوان از مشورت او بهره گرفت.

درست است که غیر معصومین ممکن است گرفتار خطا شوند؛ ولی ضریب خطا در یک نفر هر قدر باشد در دو نفر نصف می‌شود و در ده نفر به یک دهم می‌رسد و احتمال آن بسیار کمتر می‌شود، از این رو نقل است که مرد عربی می‌گفت: من هرگز مغبون نمی‌شوم مگر این که تمام قبیله من مغبون شوند. به او گفتند: چرا و چگونه؟ گفت: برای اینکه من بدون مشورت آنها کاری انجام نمی‌دهم. اگر همه اشتباه کنند آن‌گاه من هم اشتباه می‌کنم.

شاعر می‌گوید:

مشورت ادراک و هشیاری دهد      عقل‌ها مرعقل را یاری دهد  
گفت پیغمبر بکن ای رای زن      مشورت المُسْتَشَارُ مُؤْتَمَن

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَى مَا تَكَرَّرَ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ.

امام علیؑ می فرماید:

صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری  
و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت آمیز و پربار عیناً در غررالحکم آمده ولی در اصول کافی با تفاوت هایی ذکر شده و در تحف العقول نیز مانند غررالحکم آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).  
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز در ضمن وصایای علیؑ به فرزندش «محمد بن حنفیه» آمده و این اضافه را نیز دارد: «وَأَحْسَنُ مِنْهُ الصَّبْرُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَلَيْكَ». (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۷).



## شرح و تفسیر

### دو شاخهٔ مهم صبر

امام در این گفتار حکیمانه، صبر و شکیبایی را بر دو گونه تقسیم می‌کند. می‌فرماید: «صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری»؛ (الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَىٰ مَا تَكْرَهُهُ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ).

در واقع نوع اول اشاره به صبر در برابر مشکلات عبادت است و نوع دوم اشاره به شکیبایی در مقابل ترک معصیت و آنچه بعضی از شارحان گفته‌اند: نوع اول از نوع دوم سخت‌تر است، گفتار صحیحی به نظر نمی‌رسد، زیرا موارد، کاملاً مختلف است؛ گاه مورد اول مهم‌تر است و گاه مورد دوم تا اطاعت چه اطاعتی باشد و معصیت چه معصیتی.

نیز آنچه بعضی دیگر از آنان گفته‌اند که صبر در این دو مورد از دو مقوله و دو ماهیت است آن هم به نظر درست نمی‌آید، زیرا صبر به معنای کف نفس و خویشتن‌داری و مقاومت در برابر مشکلات است؛ گاه مشکل انجام طاعتی است و گاه مشکل ترک معصیتی.

بر این پایه پیمودن راه حق و رسیدن به مقام قرب پروردگار و حتی رسیدن به اهداف و مقامات مادی در دنیا راه صاف و همواری نیست. در این راه سنگلاخ‌ها، گردنه‌های صعب العبور، پرتگاه‌ها و حیوانات درنده و دزدان

خطرناک وجود دارد. اگر صبر و مقاومت انسان کم باشد، با برخورد به این موانع از راه می ماند و به مقصد نمی رسد. به همین دلیل صبر و استقامت مهم ترین وسیله پیروزی انسان در دنیا و آخرت است، از این رو قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یگانه است سپس استقامت ورزیدند فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند: نرسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است».<sup>۱</sup>

بنابراین نزول و حمایت فرشتگان از مؤمنان در درجه اول مشروط به صبر و استقامت است و در جای دیگر، قرآن مجید می گوید: «فرشتگان بر بهشتیان از هر دری وارد می شوند به آنها به خاطر صبر و استقامتشان درود می گویند. چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان؛ «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. فصلت، آیه ۳۰.

۲. رعد، آیه ۲۳ و ۲۴.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ.

امام علیؑ فرمود:

بی‌نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت!<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی در غررالحکم با تفاوت و اضافاتی نقل شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).

این سخن، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه‌لای خطبه «وسیله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).





## شرح و تفسیر دامنه غنا و فقر

امام در این کلام پربارش اشاره به آثار غنا و فقر می‌کند و می‌فرماید: «بی‌نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت»؛ (الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ).

وطن جایی است که انسان در آنجا متولد شده و چشم به روی خویشاوندان و بستگان و نزدیکان گشوده و مورد علاقه آنها قرار گرفته و در هر گوشه و کنار، آشنایی دارد و غربت جایی است که انسان نه آشنایی دارد و نه دوست مهربانی و نه یار و مددکاری. امام می‌فرماید: شخص غنی هر جا برود به موجب غنایش پیوندهای محبت را با این و آن برقرار می‌سازد و به سبب بذل و بخشش یاران و مددکارانی پیدا می‌کند؛ ولی شخص فقیر حتی در وطن خویش دوستان و بستگان را از دست می‌دهد و گاه به صورت موجودی فراموش شده در می‌آید. پیام امام در این سخن این است که مؤمنان باید بکوشند و بی‌نیاز شوند و به هنگام غنا و بی‌نیازی از مال و ثروت خویش برای جلب و جذب قلوب و کمک به نیازمندان استفاده کنند، از عواقب فقر بترسند، چرا که فقر مایه ذلت و گناه مطابق بعضی از روایات سبب کفر می‌شود. البته این فقر با فقری که در روایات از آن تعریف شده تفاوت آشکاری دارد؛ فقر ممدوح به معنای «ساده زیستن» و یا «فقر الی الله» است.

در این باره در ذیل حکمت سوم شرح بیشتری داشتیم.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام علیؑ فرمود:

قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود.<sup>۱</sup>

سید رضی می‌گوید: این کلام از پیامبر اکرم ﷺ نیز نقل شده است؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن در موارد متعددی از امیر مؤمنان علیؑ به وسیله کسانی که پیش از سید رضی می‌زیستند نقل شده است و چون عین این عبارت در حکمت ۴۷۵ تکرار خواهد شد نقل منابع را به آنجا موکول کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰) و در تحف العقول هم این کلام در ضمن خطبه الوسيله نقل شده است. (تحف العقول، ص ۱۰۰).  
این سخن حکمت‌آمیز، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه‌لای خطبه «وسيله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).



## شرح و تفسیر

### سرمایه بی پایان

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکمت‌آمیز به اهمیت قناعت اشاره کرده می‌فرماید: «قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

در تعریف قناعت می‌توان گفت: حالتی است که انسان با داشتن آن به حداقل ضروریات زندگی می‌سازد و به دنبال زرق و برق و اضافاتی که فکر و وقت انسان را پیوسته به خود مشغول می‌دارد و آلوده انواع محرمات می‌کند نمی‌رود. داشتن این روحیه به منزله ثروت پایان‌ناپذیر است، چرا که انسان را از تمام ثروت‌های دنیا بی‌نیاز می‌سازد؛ همواره سربلند زندگی می‌کند و با عزت و آبرو ادامه حیات می‌دهد. دست‌نیاز به سوی دیگران دراز نمی‌کند و عمر خود را در مسیر تشریفات و تجملات بر باد نمی‌دهد.

در گفتار حکیمانه ۴۴ که قبلاً گذشت امام علیه السلام در فضیلت قناعت‌پیشگان فرمود: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ؛ خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند. به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد».

در خطبه ۱۹۲ نیز امام در میان اوصاف انبیا این وصف برجسته را شمرده بود: «مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غَنَى؛ آنها دارای قناعتی بودند که دل‌ها و چشم‌ها را پر از بی‌نیازی می‌کرد».

در بحارالانوار نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَعْنُوا؛ من در جستجوی توانگری برآمدم ولی آن را جز در قناعت نیافتم (زیرا حرص، غالب توانگران را راحت نمی‌گذارد) بنابراین قناعت پیشه کنید تا غنی شوید»<sup>۱</sup>.

قابل توجه این‌که این گفتار حکیمانه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است همان‌گونه که سید رضی می‌گوید: «وَقَدْ رُويَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله». این حدیث را «متقی هندی» در کتاب کنز العمال که از منابع معروف اهل سنت است آورده است.<sup>۲</sup>

این نکته نیز حائز اهمیت است که سرچشمه بسیاری از نارضایی‌های مردم و شکایت آنها از وضع زندگی کمبودها و فقر نیست، بلکه گاه می‌بینیم همه چیز دارند اما باز ناله و فریاد می‌کنند. عامل اصلی آن عدم قناعت و توقعات بی‌حد و حساب است و اگر همگی به مقدار نیاز قانع باشند آرامش بی‌مانندی در جامعه حاکم می‌شود و بسیاری از پرونده‌های جنایی و تجاوز بر اموال برچیده خواهد شد و کرامت انسانی و پاکی دامان از گناه فراهم می‌شود.

ابن ابی‌الحدید در اینجا گفتار زیبایی از «سقراط» (سقراط) نقل می‌کند که مردی او را در حال خوردن بعضی از سبزی‌های بیابان دید. به او گفت: اگر در خدمت پادشاه بودی نیاز به خوردن این نداشتی. سقراط گفت: اگر تو نیز این‌گونه غذا می‌خوردی نیازمند نوکری پادشاه نبود. شاعر می‌گوید:

گنج آزادگی و گنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۹، ح ۹۱.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۹، ح ۷۰۸۰.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ.

امام علیؑ فرمود:

مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز به عین همین عبارت در کتاب غررالحکم و مجمع الامثال میدانی و مطالب السؤول آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).  
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز را ضمن خطبه «وسيله» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).





## شرح و تفسیر

### ریشه اصلی شهوات

امام علیؑ در این کلام کوتاه و پرمایه اشاره به نکته‌ای درباره رابطه ثروت با شهوت کرده می‌فرماید: «مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است»؛ (الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ).

بدیهی است که منظور از شهوت در اینجا هرگونه علاقه مفراط نفسانی و هوس آلود است. اعم از این که مربوط به شهوت جنسی باشد یا مقام یا تشریفات و زرق و برق دنیا و یا انتقام جویی و امثال آن.

این نکته نیز روشن است که برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی و هوس‌ها مال نقش اصلی را بازی می‌کند و هر قدر فزونی یابد خطر افتادن در شهوات بیشتر است.

اضافه بر این ثروت مایه غرور است و غرور ریشه اصلی بسیاری از گناهان، به علاوه مال هر چه بیشتر شود انسان را به خود مشغول‌تر می‌سازد و طبعاً از یاد خدا و اطاعت حق باز می‌دارد.

روی این جهات سه گانه می‌توان به عمق کلام امام پی برد.

بدیهی است آنچه امام در این گفتار حکیمانه فرموده هشدار است به غالب مردم که در فزونی مال نکوشند، زیرا خطرات زیادی را به دنبال دارد اما چنان نیست که هر ثروتمندی هواپرست و شهوت پرست باشد. این حکم کلی مانند

احکام دیگری نظیر آن استثنائاتی دارد. گروه زیادی راه قارون را پیمودند و اموالشان مایه غرور و کفرشان شد، جمع اندکی نیز از مال برای رسیدن به مهم‌ترین طاعات الهی بهره گرفتند.

این معنا در آیات مربوط به قارون آمده است: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بطلب و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده (به بندگان خدا) نیکی کن و هرگز در جستجوی فساد در زمین مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.<sup>۱</sup>

بر همین اساس است که در بسیاری از آیات قرآن از مال نکوهش شده و در بعضی از آیات از آن مدح و ستایش به عمل آمده و به عنوان خیر (نیکی) از آن یاد شده است.

در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» در مورد وصیت می‌فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...»؛ کسی که اموالی از خود به یادگار گذاشته است...». و در آیه ۸ سوره «عادیات» در مذمت بعضی از طغیانگران می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»؛ اموال را بسیار دوست دارند.

در روایات اسلامی نیز آثار این مذمت و مدح درباره اموال فراوان دیده می‌شود که آوردن آنها ما را از شرح این کلام دور می‌کند.

تنها به ذکر این روایات پرمعنا که از ابن عباس نقل شده و قاعدتاً آن را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شنیده است قناعت می‌کنیم. او می‌گوید: «إِنَّ أَوَّلَ دَرَاهِمٍ وَدِينَارٍ ضُرِبَا فِي الْأَرْضِ ... أَنْ يُحِبُّوْكُمْ»؛ نخستین درهم و دیناری که سکه آن در زمین زده شد شیطان نگاهی به آنها افکند هنگامی که آن را دید

آنها را برگرفت و روی چشم خود گذارد سپس به سینه خود چسباند آن‌گاه فریاد شادی کشید بار دیگر آن را به سینه خود چسباند سپس خطاب به آنها گفت: شما نور چشمان من و میوه دل من هستید هرگاه بنی آدم شما را دوست دارند من به آن قانعم، هر چند بتی را پرستش نکنند (چه بتی بالاتر از شما) برای من همین بس که فرزندان آدم به شما عشق بورزند»<sup>۱</sup>.

کوتاه سخن آنکه مال ابزاری است مشترک مانند انرژی اتم که هم می‌توان از آن بمب ویرانگر ساخت و هم به وسیله آن نیروی برق تولید کرد که دنیا را روشن سازد و کارخانه‌ها را به حرکت درآورد، هر چند این نیرو هنگامی که به دست ناصالحان بیفتد غالباً در جنبه‌های ویرانگر به کار گرفته می‌شود.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که تو را (از چیز خطرناکی) بترساند مانند کسی است که تو را  
(به امر خیری) بشارت دهد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ مصادر نهج البلاغه مرحوم خطیب می‌گوید این جملهٔ حکمت‌آمیز را طرطوشی در کتاب سراج‌الملوک و آمدی در کتاب غررالحکم آورده، هر چند این دو نویسنده بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند ولی آمدی چیزی افزون بر آنچه در نهج البلاغه است آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).



## شرح و تفسیر

### هشدارى كه بشارت است!

امام عليه السلام با هشدارى بجا در اين سخن کوتاه و گرانمايه به اهميت هشدارهاى بجا و سودمند پرداخته مى فرمايد: «كسى كه تو را (از امورى كه خطرناك است) بترساند همچون كسى است كه به تو بشارت دهد (به امورى كه مائۀ سرور و خوشحالى است)»؛ (مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ).

در مصادر نهج البلاغه در ذيل اين حديث شريف افزون بر ذكر مدارك، نکته قابل ملاحظه‌اى آمده كه مى گويد: تحذير شناساندن انسان به چيزى است كه مصلحت او در آن است و زيان و خطر را از او دفع مى كند و اينكه امام مى فرمايد چنين كسى مانند كسى است كه به تو بشارت مى دهد مفهومش اين است كه بايد از اين هشدارها همانگونه خوشحال شوى كه از خبرهاى مسرت‌بخش خوشحال مى شوى و بايد از چنين كسى همانگونه تشكر كنى كه از بشارت‌دهنده تشكر مى كنى، زيرا او اگر خير تو را نمى خواست به تو هشدار نمى داد و از افتادن در شر برحذر نمى داشت.

تحذير به معنای ترساندن و هشدار دادن در برابر خطرات قطعی یا احتمالی است و تبشیر به معنای بشارت دادن در برابر پیروزی‌هاست. از آنجا که پرهیز از خطرات خود یک پیروزی بزرگ است امام مى فرماید: كسى كه تو را از خطر و ضرر قطعی یا احتمالی برحذر مى دارد مانند كسى است كه تو را بشارت دهد به

اموری که مایه خوشحالی توست.

بنابراین، دوستان خوب کسانی هستند که هم انسان را نسبت به پیروزی‌ها دلگرم سازند و هم نسبت به خطرات آگاه نمایند و این که یکی از حقوق مؤمنان بر یکدیگر نصیحت شمرده شده اشاره به همین‌گونه هشدارهاست، بلکه گاه می‌شود برحذر داشتن و هشدار دادن به خطرهای اثرات مهم‌تری از بشارت‌ها دارد، زیرا بشارت‌دهنده بسیار می‌شود که به کارهای نیک انجام شده و پیروزی‌ها بشارت می‌دهد، بشارتی که تغییری در سرنوشت نخواهد داشت؛ ولی تحذیرکننده همیشه پیش از خطر هشدار می‌دهد و چه بسا سبب برطرف شدن خطرات مهمی می‌گردد.

پیام این گفتار حکیمانۀ مولا این است که هنگام ترساندن و برحذر داشتن نسبت به خطرات نه تنها ناراحت نشوید، بلکه آن را به منزله یک بشارت برای خود تلقی کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ؛ از کسی پیروی کن که تو را می‌گریاند ولی خیرخواه توست از کسی که تو را می‌خندانند اما به تو دروغ می‌گوید و حقایق را وارونه نشان می‌دهد، پیروی مکن»<sup>۱</sup>.

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرَ.

امام علیؑ می فرماید:

زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می‌رساند و می‌درد.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این جمله حکمت‌آمیز بخشی از وصیتی است که امام برای فرزندش محمد بن حنفیه بیان فرمود و این وصیت را قبل از سید رضی مرحوم شیخ صدوق در بخش نوادر کتاب من لایحضره الفقیه به ضمیمه جمله‌های دیگری آورده است. مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب اختصاص آن را از امیرمؤمنان با تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).



## شرح و تفسیر

### خطرات زبان

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه خود به خطرات زبان اشاره کرده می‌فرماید: «زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می‌رساند و تو را می‌درد؛ (اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ).»

شک نیست که یکی از بزرگترین افتخارات انسان نطق و بیان است که به وسیله زبان انجام می‌گیرد و به واسطه آن بر تمام جانداران ترجیح دارد به همین دلیل خدا در سوره «الرحمن» که سوره شرح نعمت‌های الهی است بعد از آفرینش انسان به نعمت نطق و بیان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» و قسمت عمده علوم و دانش‌ها از طریق زبان از نسلی به نسل بعد منتقل شده و دامنه تمدن انسان را گسترش داده است و اگر زبان نبود انسان همچون حیوانی بود.

نعمت‌ها هر چه بزرگتر باشد چنانچه از آن به طرز بدی استفاده شود خطراتش عظیم‌تر است. هیچ عضوی از اعضای انسان به اندازه زبان بی‌قیدوبند خطرناک نیست به طوری که گاه می‌شود یک جمله آتش جنگی را می‌افروزد و سبب ریختن خون‌ها و هتک نوامیس و از بین رفتن آرامش و امنیت جامعه می‌گردد، لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که خداوند زبان را عذابی می‌کند که هیچ یک از اعضای بدن را با آن عذاب نمی‌کند. زبان عرضه می‌دارد

ای پروردگار تو مرا مجازاتی کردی که هیچ چیز را با آن مجازات نکردی خداوند به او می فرماید: «خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَسَفَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحِكَ؛ سخنی از تو خارج شد و به شرق و غرب زمین رسید و به سبب آن خون بیگناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گردید و نوامیس مردم بر باد رفت به عزت و جلالم سوگند تو را مجازاتی می کنم که هیچ یک از اعضا را با آن مجازات نخواهم کرد».<sup>۱</sup>

قبلاً نیز گفته ایم که قسمت مهمی از گناهان کبیره و خطرناک (حدود سی گناه) با زبان انجام می شود. زبانی خالی از قید و بند و بدون مانع و قانع در حالی که این زبان می تواند بهترین وسیله خیر و سعادت باشد.

به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که ابوذر رضی الله عنه می گفت: «يَا مُبْتَغِي الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَمِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمِ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَوَرَقِكَ؛ ای طالب علم این زبان کلید خیر و شر است، بنابراین بر زبانت قفل و بند نه همان گونه که بر درهم و دینارت قفل و بند می نهی».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۴، ح ۱۰.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبَنَةِ.

امام علیؑ می فرماید:

زن عقربی است که نیش او شیرین است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه سند خاصی غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکمت آمیز نقل نشده و در کتاب تمام نهج البلاغه آن را جزء خطبة الوسيلة شمرده است؛ ولی با مراجعه به تحف العقول و کافی که خطبة وسيله را نقل کرده اند این جمله پیدا نشد.



## شرح و تفسیر گزیدن شیرین!

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه به یکی از ویژگی‌های متضاد زنان اشاره کرده می‌فرماید: «زن عقربی است که نیش زدن او شیرین است»؛ (الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبْسَةِ).

شارحان نهج البلاغه هم در تفسیر این جمله اختلاف فراوان دارند و هم در این‌که آیا نسخه اصلی لُبْسَه است یا لِبْسَه (بر وزن حسبه).

در نسخه محمد عبده لبسه آمده که به معنای معاشرت و ملابست است، بنابراین نسخه، تفسیر جمله بالا چنین است: زن گرچه همچون عقرب گزنده است؛ اما معاشرت با او دارای فواید و برکات و آثار مثبتی است که آن را جبران می‌کند و به دلیل این آثار معاشرت با او مطلوب است. همان‌گونه که قرآن مجید هم به آن اشاره کرده می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ از آیات خدا این است که برای شما همسرانی از جنس شما آفرید تا در کنار آنها آرامش پیدا کنید» و در جایی دیگر می‌فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»؛ زنان برای شما همچون لباس هستند و شما برای آنها همانند لباس (هر دو زینت هم هستید و هر دو سبب حفظ یکدیگر).

ولی در غالب نسخه‌های دیگر مانند نسخه مورد بحث ما «لبسه» آمده است که به معنی نیش زدن است.

در این‌که اگر زن همچون عقرب باشد چگونه نیش زدن او شیرین است شاید

از آن رو که در کنار نیش‌های او نوش‌های فراوانی نیز وجود دارد که نیش‌های او را قابل تحمل بلکه شیرین می‌کند.

با توجه به این که آنچه در مورد عقرب مناسب می‌رسد نیش است نه معاشرت کردن این تفسیر از تفسیر عبده مناسب‌تر است.

در اینجا تفسیر سومی است که مرحوم کمره‌ای آن را در شرح نهج‌البلاغه خود آورده و می‌گوید: منظور از این کلام حکمت‌آمیز این است که به همه مردان و مخصوصاً جوانان هشدار داده شود که از زنان آلوده بپرهیزند، زیرا آنها همچون عقربند، هرچند ظاهراً نیش شیرینی دارند؛ ولی هرگز نباید فریب ظاهر زیبای آنها را خورد و در دام سم‌کشنده آنها افتاد.

این تفسیر نیز مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا لحن جمله حکمت‌آمیز بالا برحذر داشتن نیست، بلکه تحمل کردن و مدارا نمودن است که با همسران مشروع سازگار است.

بنابراین همان تفسیر دوم بهترین تفسیرها برای این جمله حکیمانه است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این تعبیر درباره همه زنان صادق است یا درباره گروهی از آنها؟ به یقین منظور همه زنان نیستند، زیرا بسیاری از آنان دارای چنان ایمان و تربیت و اخلاقی هستند که هرگز همسرانشان از آنها نیشی احساس نمی‌کنند، بنابراین منظور این است که در طبیعت زن اگر تربیت کافی نداشته باشد و از ایمان و معرفت، روح او سیراب نشود حالت گزندگی به خود می‌گیرد و این سخن حکیمانه برای همسران این‌گونه زنان این پیام را دارد که به دلیل فواید وجودی آنان نیش‌های آنها را تحمل کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «یکی از حقوق زن بر مرد این است که اگر کار جاهلانه‌ای انجام دهد او را ببخشد و از او درگذرد»؛ (وَإِنْ جَهِلَتْ غَفَرَ لَهَا).<sup>۱</sup>



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْذِيتَ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي.

امام علیؑ می فرماید:

هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون تر پاداش ده.  
با این حال فضیلت از آن آغازگر است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که صدر این کلام حکمت آمیز از آیه قرآن (۸۵ سوره نساء) گرفته شده و ذیل آن در جزء ششم نه‌ایه الارب نوییری به شکل دیگری آمده است که نشان می دهد منبع دیگری به جز نهج البلاغه در اختیار داشته است.



## شرح و تفسیر

### پاداش برتر

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز به یک اصل مهم قرآنی و اسلامی اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه‌ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون‌تر پاداش ده. با این حال فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده است»؛ (إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي).

اخلاق اسلامی می‌گوید هیچ کار خوبی را نباید بدون پاداش گذاشت؛ خواه سخن احترام‌آمیزی باشد یا اقدام عملی، بلکه بهتر آن است که پاداش برتری داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی به ما بگوید «سلام علیکم» بهتر آن است که در پاسخ بگوییم «سلام علیکم ورحمة الله» و هرگاه کسی هدیه مختصری برای ما بفرستد ما در موقع مناسب هدیه بهتر و بیشتر برای او بفرستیم. این کار سبب می‌شود پیوند محبت و دوستی در میان افراد جامعه روز به روز بیشتر شود و روح حق‌جویی و حق‌طلبی و حق‌شناسی تقویت گردد و زندگی در چنین جامعه‌ای بسیار توأم با آرامش خواهد بود.

در حالات بزرگان اسلام نمونه‌های عملی این دستور به وضوح دیده می‌شود. از جمله این‌که یکی از راویان اخبار می‌گوید من نزد حسن بن علی علیه السلام بودم کنیزی بر آن حضرت وارد شد و دسته گلی تقدیم آن حضرت کرد. حضرت

فرمود: «أَنْتِ حُرٌّ لَوْ جِهَ اللَّهُ تَعَالَى؛ تو برای خدا آزادی».

به این ترتیب حضرت در برابر اهدای یک دسته گل این کنیز را برای همیشه آزاد کرد.

راوی می‌گوید عرض کردم او فقط یک دسته گل به شما داد که قیمت چندانی ندارد شما او را آزاد کردید. امام در پاسخ فرمود: «(هُكْدًا) أَدَّبَنِي اللَّهُ تَعَالَى؛ خداوند این گونه ما را تربیت کرده است». سپس امام آیه شریفه «وَإِذَا صُيِّبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ...» را تلاوت فرمود و افزود: این‌که خدا فرموده به صورت بهتر پاداش دهید بهتر از آن همین بود که او را آزاد کنم.<sup>۱</sup>

این‌که امام در ذیل این کلام حکمت آمیز می‌فرماید: برتری و فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده به سبب این است که شخص دوم هرکاری کند جنبه پاداش عمل دارد در حالی که شخص اول بدون این‌که خدمتی به او بشود اقدام به نیکی کرده و مطلقاً جنبه پاداش نداشته است، بنابراین شخص اول بر دومی برتری دارد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لِلسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تِسْعُونَ وَسِتُّونَ لِلْمُبْتَدِي وَوَاحِدَةٌ لِلرَّادِ؛ سلام هفتاد حسنه دارد که شصت و نه حسنه آن از کسی است که سلام کرده و یک حسنه از آن کسی که پاسخ می‌گوید».<sup>۲</sup>

این حدیث از امیرمؤمنان نیز در بحارالانوار و مستدرک الوسائل نقل شده است.

اضافه بر این کسی که ابتدا به سلام و تحیت یا کار نیک می‌کند یک فضیلت اخلاقی دیگری را نیز برای خود آشکار ساخته و آن مسأله تواضع در برابر برادر

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵، ح ۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰، ح ۱۷.

دینی است در حالی که پاسخ گوینده تواضع خاصی ندارد جزء این که حق شناسی می کند.

عجب این که اصل این کلام حکمت آمیز در شرح نهج البلاغه مرحوم کمره ای و ابن میثم و مغنیه و همچنین شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری در اینجا نیامده است.

شایان دقت است که واژه «أُسْدِيَّتْ» از ماده «سَدُو» بر وزن «سرو» در اصل به معنی دراز کردن دست به سوی دیگری است، بنابراین «أُسْدِيَّتْ إِلَيْكَ يَدٌ» در کلام امام مفهومش این است که دستی به سوی تو دراز شد و این جمله کنایه از بخشش و اهدای هدیه است.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ.

امام علیؑ می فرماید:

شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است جاحظ که پیش از سید رضی می زیسته در کتاب المائة المختاره آن را آورده است و بعد از سید رضی عده زیادی آن را نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).





## شرح و تفسیر

### نقش شفاعت‌کننده

امام علیؑ در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به اهمیت شفاعت کرده می‌فرماید: «شفاعت‌کننده بال و پر طلب‌کننده است»؛ (الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ).

شفاعت بر دو گونه است: تکوینی و تشریحی؛ شفاعت تکوینی آن است که موجودات قوی‌تر این جهان به موجودات ضعیف‌تر برای پرورش و تکامل و نمو کمک کنند، تابش آفتاب، ریزش باران و وزش نسیم نوعی شفاعت در عالم تکوین نسبت به پرورش گیاهان است. باغبان نیز در حدّ خود در مورد گیاهان و درختان شفاعت می‌کند. این‌گونه شفاعت دامنه وسیعی در جهان هستی دارد.

در عالم تشریح نیز انسان‌هایی که در درگاه خدا مقرب‌ترند افراد ضعیف و آلوده به گناه و وامانده در راه را کمک کرده آنها را به سرمنزل سعادت می‌رساند.

به یقین هر دو نوع شفاعت هنگامی مؤثر واقع می‌شود که در شفاعت شونده قابلیت و لیاقت لازم وجود داشته باشد و گرنه به یک دانه فاسد گیاه هر قدر آفتاب بتابد و باران ببارد و نسیم بوزد گیاهی از آن نمی‌روید و همچنین انسانی که رابطه خود را با شفیعان به کلی قطع کرده شافعان نفعی به حال او نخواهد داشت.

این که امام در گفتار حکیمانه بالا می فرماید: شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است واقعیت مسلم عقلی و نقلی است، همان گونه که هیچ پرنده ای بدون بال و پر نمی تواند پرواز کند بسیاری از طلب کنندگان نیز بی بال و پر شفاعت پرواز در آسمان قرب خدا برای آنها غیر ممکن است.

این جمله کوتاه در واقع هم اشاره ای به فلسفه شفاعت و هم مفهوم و معنای آن و هم شرایط شفاعت کننده و شفاعت شونده دارد.

پرنده باید همه چیز او کامل باشد تا بعد از رویش بال و پر بتواند پرواز کند و استفاده از بال و پر برای پرنده عیب نیست، بلکه افتخار است و عالم اسباب در جهان هستی در واقع چهره هایی از همین شفاعت است.

در عالم تشریح نیز گاه معصومان و پیشوایان بزرگ شفاعت می کنند، گاهی علمای دین و شهدا و صالحان و زمانی اعمال خوب انسان مانند نماز و روزه و جهاد او با دشمن یا با نفس سبب شفاعتش می شود. در هر حال شفیع به منزله بال و پر محسوب می شود.

برای توضیح بیشتر در مورد حقیقت شفاعت و آثار و شرایط آن به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مراجعه فرمایید.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ.

امام علیؑ می فرماید:

اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می برند  
و آنها در خوابند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر مصدر جدیدی برای این جمله حکمت آمیز نقل نکرده است همین اندازه می گوید این جمله مانند کلام دیگری است که از امام امیرمؤمنان علیؑ در وصیتش به فرزند گرامی اش امام مجتبیؑ بیان فرموده آنجا که می گوید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ كَانَ مَطِيبُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ فَإِنَّهُ يُصَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ لِأَبْصِيرٍ» (و در نسخه های موجود نهج البلاغه «وَإِنْ كَانَ واقفاً» آمده است).  
در کتاب تمام نهج البلاغه در وصیت امام به فرزندش امام حسن هر دو جمله را در کنار هم نقل کرده است؛ هم حکمت ۶۴ و هم جمله «وَأَعْلَمُ...».



## شرح و تفسیر

### سوارانی در خواب!

امام علیؑ در این کلام حکیمانه تشبیه جالبی درباره غافلان اهل دنیا دارد می‌فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می‌برند و آنها در خوابند».

می‌دانیم دنیا مسیر آخرت است و در این مسیر منزلگاه‌هایی است که در آنجا باید زاد و توشه برای آخرت برگرفت تا هنگامی که انسان به مقصد می‌رسد دستش خالی نباشد؛ ولی دنیاپرستانی که در تمام عمر به دنیا مشغول‌اند، همچون کسانی هستند که بر مرکب سوار و در خوابند و ساریان آنها را به سوی مقصد می‌برد. انتهای این مسیر همان مر است آنها زمانی که سیلی اجل در گوششان نواخته شود از این خواب غفلت بیدار می‌شوند و تهی دست به سوی آخرت می‌روند. همان گونه که در روایت معروف آمده است: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا». مردم در خوابند هنگامی که بمیرند از خواب بیدار می‌شوند.<sup>۱</sup>

به بیان دیگر انسان‌ها سرمایه‌دارانی هستند که وارد بازار دنیا می‌شوند مدت این بازار - مانند بسیاری از بازارهای جهانی محدود است - و سرمایه آنها ساعات و شب‌ها و روزهای عمر آنهاست هرگاه در این مدت در خواب باشند سرمایه از دست می‌رود و تجارتي حاصل نمی‌شود.

---

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

به گفته شاعر:

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

\*\*\*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَاهٍ

فَقَدْ الْأَحَبَّةَ غُرَبَةً.

امام علیؑ فرمود:

از دست دادن دوستان غربت است!<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت‌آمیز مانند کلام دیگری که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ» سپس می‌افزاید: این کلام در مجمع الامثال میدانی آمده است. سپس می‌افزاید: مصادر این کتاب که میدانی بر آنها تکیه کرده کتاب‌هایی است که قبل از نهج البلاغه تألیف یافته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).





## شرح و تفسیر

### غربت واقعی

امام علیه السلام در این گفتار بسیار کوتاه و پرمعنایش به اهمیت دوستان صمیمی اشاره کرده می‌فرماید: «از دست دادن دوستان غربت است»؛ (فَقَدْ الْأَحِبَّةُ غُرْبَةٌ). روشن است که انسان در وطن علاقه‌های فراوانی دارد؛ که در مسائل مادی و معنوی از آنها بهره می‌گیرد و احساس تنهایی نمی‌کند چون در وطن خویش است و در مشکلات بدون پناه نیست، آرامش خاطر دارد و احساس امنیت می‌کند؛ ولی در غربت و دوری از وطن همه اینها را از دست می‌دهد، خود را تنهای تنها می‌بیند؛ بدون یار و یاور و بی پناه و بدون آرامش.

امام می‌فرماید: انسان اگر در وطن خویش هم باشد ولی دوستان را از دست دهد گویی در غربت و دور از وطن است.

همین مضمون در نامه ۳۱ که اندرزنامه امام به فرزند دل‌بندش امام حسن مجتبی علیه السلام است به صورت دیگری نقل شده فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ؛ غریب کسی است که دوستی ندارد».

در حدیث دیگری از مستدرک الوسائل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ؛ انسان به وسیله برادران (دینی) خود کثرت و فزونگی می‌یابد».<sup>۱</sup>

---

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۰، ح ۳.

اضافه بر اینها، انسان دارای روح اجتماعی است و جوامع بشری در سایه همین روح به وجود آمد. تمدن‌ها، پیروزی‌های علمی و پیشرفت صنایع و علوم همه مولود این روح اجتماعی است.

به همین دلیل انسان پیوسته تلاش و کوشش می‌کند دوستان بیشتر و بهتری پیدا کند و آنها که علاقه به انزوا دارند و از انتخاب دوست عاجزند در واقع بیمارند. حال اگر دوستانش را از دست دهد گرفتار حالتی می‌شود که گویی بخشی از وجود خود را از دست داده است.

پیام این کلام حکمت‌آمیز این است که هر مسلمانی باید بکوشد و دوستان بیشتری برای خود فراهم سازد ولی مسلم است که هر کسی شایسته دوستی نیست بلکه باید دوستانی انتخاب کرد که کمک بر دین و دنیا باشند.

\*\*\*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا.

امام علیؑ فرمود:

از دست رفتن حاجت بهتر از طلب کردن آن از ناهلان است!

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه پیش از سید رضی در تحف العقول آمده است؛ ولی آن را به امام صادقؑ نسبت می‌دهد و متن آن کمی با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد و در غررالحکم آن را از امیر مؤمنان با تفاوتی ذکر کرده است. و همچنین «أبشیهی» در مستطرف آن را بدون تفاوت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴).



## شرح و تفسیر

### طلب از نااهل

امام علیؑ در این کلام پربار حکمت آمیز به نکته‌ای اشاره می‌کند که سبب عزت و سربلندی هر انسانی است، می‌فرماید: «از دست رفتن حاجت بهتر از آن است که آن را از نااهل طلب کنی»؛ (فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَىٰ غَيْرِ أَهْلِهَا).

بی‌شک انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی به یکدیگر نیازمند اند و اصولاً فلسفه زندگی اجتماعی و مدنیّ بالتبع بودن انسان همین تعاون و برطرف ساختن حاجت و نیازهای یکدیگر است، زیرا هر کس قدرت محدودی دارد که با آن نمی‌تواند همه نیازهای خود را برطرف سازد ولی با کمک دیگران می‌تواند بر مشکلات غلبه کند.

کسانی که انسان دست حاجت به سوی آنها دراز می‌کند دو گروه اند: گروه اهل و نااهلان؛ اهل کسی است که دارای سخاوت و انسان دوستی و مهر و محبت و علو طبع باشد. نااهلان آنها که بخیل اند و تنگ نظر و منت‌گذار.

بدیهی است هرگاه انسان دست طلب به سوی نااهل دراز کند از یک سو خود را حقیر کرده و از سوی دیگر، احتمال امتناع با توجه به بخل و تنگ‌نظری طرف کاملاً وجود دارد و از سوی سوم، اگر اقدام به رفع نیاز و حاجت کند ممکن است ماه‌ها یا سال‌ها دست از منت‌گذاری بر ندارد، پس چه بهتر که قناعت ورزد و علو همت و شخصیت خود را حفظ نماید و از دست رفتن حاجتی را تحمل کند

و دست نیاز به سوی این‌گونه افراد دراز نکند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که امیر مؤمنان در محضرش عرضه داشت: خداوندا مرا به احدی از خلقت نیازمند نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این سخن را مگو، زیرا هر انسانی نیازمند به دیگران است. امیر مؤمنان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه بگویم فرمود بگو: «قُلْ اللَّهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِي إِلَىٰ شِرَارِ خَلْقِكَ؛ خدایا مرا به انسان‌های شرور نیازمند مکن». علی علیه السلام عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ شِرَارُ خَلْقِهِ؛ شرار خلق کیانند؟» فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أُعْطُوا مَتُوا وَإِذَا مَتُوا عَابُوا؛ کسانی که اگر چیزی ببخشند منت می‌گذارند و هنگامی که منت می‌گذارند بر انسان عیب می‌گیرند».<sup>۱</sup>

آری شرار خلق و به تعبیر امیر مؤمنان، ناهالان ممکن است نیاز مادی انسان را برطرف سازند ولی صدمات روحانی و معنوی به وی وارد کنند که تحمل آن بسیار سخت و سنگین است. گاه به منت گذاردن اکتفا نمی‌کنند بلکه عیب‌ها بر انسان می‌گیرند که فلان کس ضعیف و ناتوان و بی‌عرضه و حقیر است، از این رو به ما نیازمند شده است.

در روایات اسلامی حاجت خواستن از تازه به دوران رسیده‌ها نهی شده است که قطعاً با منت و ذلت همراه است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «تَدْخُلُ يَدُكَ فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمَرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ؛ دست خود را تا مرفق در دهان ازدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلبی که چیزی نداشته و سپس به نوابی رسیده است».<sup>۲</sup>

این‌گونه اشخاص اگر چیزی به انسان بدهند سرمایه‌گرانبهاتری را از بین

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۳، ح ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸.

می‌برند، آبی می‌دهند و آبرویی می‌برند. سعدی شیرازی در کتاب گلستان خود بعد از ذکر داستانی می‌گوید: حکیمان گفته‌اند: آب حیات اگر فروشند فی المثل به آبروی، دانا نخرد که مردن به علت به از زندگی به ذلت.  
هرچه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی!

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ.

امام علیؑ فرمود:

از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن، از آن هم کمتر است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را نویری در کتاب نه‌ایة الإرب از امام صادقؑ با تغییر مختصری نقل کرده است در حالی که آمدی در غررالحکم آن را از امیر مؤمنان روایت نموده و نویسنده مستطرف، «أبشیهی» (متوفای ۸۵۰) آن را با تفاوتی ذکر کرده است که نشان می‌دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).



## شرح و تفسیر

### بخشش کم

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه‌اش از محروم کردن نیازمندان به هر اندازه که ممکن باشد نهی می‌کند و می‌فرماید: «از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن از آن هم کمتر است»؛ (لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ).

بسیارند کسانی که معتقدند باید بخشش به مقدار قابل ملاحظه باشد و اگر انسان توان آن را نداشت، ترک کند، در حالی که بخشش کم (توأم با عذرخواهی و ادب) حد اقل دو فایده دارد: نخست این‌که در بسیاری از موارد همین مقدار حل مشکلی می‌کند و دیگر این‌که دست رد به سینه درخواست کننده زدن نوعی اهانت است و این کار جلوی اهانت را می‌گیرد. اضافه بر اینها روح سخاوت را در انسان در تمام حالات پرورش می‌دهد.

تعبیر به «إِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ؛ محروم ساختن از آن کمتر است» نوعی کنایه و تشبیه است، زیرا محروم کردن قابل مقایسه با مقدار مالی که انسان می‌بخشد نیست تا بگوییم این از آن کمتر است. امام علیه السلام در واقع محروم کردن را نیز نوعی بخشش بسیار کم محسوب کرده که هر بخششی از آن بیشتر است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هر کار نیکی صدقه‌ای محسوب می‌شود خواه به غنی باشد یا فقیر، بنابراین صدقه را ترک نکنید هرچند به نیمی از یک دانه خرما باشد و خود را از آتش دوزخ دور دارید هرچند به نیمی از یک

دانه خرما باشد، زیرا خداوند متعال این صدقه کوچک را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان‌گونه که شما بچه اسب یا بچه شتر خود را پرورش می‌دهید و در روز قیامت پرورش یافته آن را به او باز می‌گرداند تا جایی که بزر تر از کوه عظیمی خواهد بود؛ «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ إِلَىٰ غَنِيِّ أَوْ فَقِيرٍ فَتَصَدَّقُوا وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ وَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ التَّمْرَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُرَبِّبُهَا لِصَاحِبِهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلَوْهُ أَوْ فَصِيلُهُ حَتَّىٰ يُوفِّيَهُ أَيَّاهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَكْثَرُ مِنْ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ»<sup>۱</sup>.

در گفتار حکیمانۀ ۴۲۲ تعبیر دیگری از همین موضوع مهم آمده است می‌فرماید: «افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا؛ کار نیک را انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم شمارید».

مهم این است که انسان در انفاق خود، هرچند کم اخلاص داشته باشد. این خلوص نیت کم را بسیار و کوچک را بزر می‌کند. شاهد این سخن داستانی است که در شأن نزول آیه ۷۹ سوره توبه آمده است:

لشکر اسلام برای مقابله احتمالی با دشمن در جنگ تبوک آماده می‌شد. پیغمبر اکرم دستور به جمع‌آوری کمک‌های غذایی برای سربازان اسلام داد. هرکس به اندازه توانایی خود مقداری خرما به عنوان زکات یا تبرع به مسجد می‌آورد و کسانی که امکانات بیشتری داشتند مقدار فزون‌تری می‌آوردند.

کارگر مسلمانی به نام «ابو عقیل انصاری» که از چاه‌های اطراف مدینه آب برای منازل می‌آورد و با مبلغ مختصری که از این کار دریافت می‌کرد هزینه زندگی خانواده خود را در حد پایین تأمین می‌کرد نیز به فکر کمک به ارتش اسلام افتاد و چون اندوخته‌ای نداشت گفت: یک شب را اضافه کار می‌کنم و درآمد آن را خدمت پیامبر می‌آورم. محصول کار شبانه او دو من خرما بود که یک من آن را برای خانواده خود گذارد و یک من را خدمت پیامبر آورد. منافقان

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۰، ح ۱۶.

عیب جو هنگامی که دیدند «ابو عقیل» مستی خرمای خشکیده در دامن ریخته خدمت پیامبر می آورد او را به باد مسخره و استهزا گرفتند و سخن ها گفتند. آیه شریفه نازل شد، کار «ابو عقیل» را کاملاً ستود و استهزا کنندگان را به عذاب الیم الهی تهدید کرد: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ کسانی که از صدقات مومنان اطاعت کار عیبجویی می کنند، و آنهایی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) توانائیشان ندارند مسخره می نمایند خدا آنها را مسخره می کند (کیفر استهزا کنندگان را به آنها می دهد) و برای آنان عذاب دردناکی است»<sup>۱</sup>.

بیخس مال و مترس از کسی که هرچه دهی  
جزای آن به یکی ده ز دادگر یابی.

البته گاه به هفتصد برابر و بیشتر می رسد.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

امام علیؑ فرمود:

خوبستن داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در وصیت امام به فرزند دلیندش امام حسن علیؑ آمده است و نیز مرحوم مفید پیش از نهج البلاغه آن را در ارشاد نقل کرده و این جمله را نیز بر آن افزوده است: «وَالصَّبْرُ زِينَةُ الْبُلُوِي». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).





## شرح و تفسیر زینت فقر و غنا

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش از زینت فقر و زینت غنا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «خویشتن‌داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست»؛ (الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى).

فقیر در معرض آفات مختلفی قرار دارد: اظهار حاجت توأم با ذلت، دست بردن به سوی اموال حرام، ناسپاسی در برابر خداوند و مانند اینها. اما اگر خویشتن‌دار باشد نه دست حاجت به سوی لئیمان می‌برد و نه عزت نفس خود را زیر پا می‌گذارد، نه آلوده حرام می‌شود و نه زبان به ناشکری می‌گشاید، بنابراین عفت به معنای خویشتن‌داری، زینت فقر است، از این رو خداوند از این‌گونه فقیران در قرآن مجید با عظمت یاد کرده و می‌فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْضِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»؛ (انفاق شما مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفتند (از وطن خود برای شرکت در میدان جهاد آواره شده و در تأمین زندگی وامانده‌اند) آنها نمی‌توانند (برای تأمین روزی) مسافرتی کنند و از شدت خویشتن‌داری افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آنها را از چهره‌هایشان می‌توانی بشناسی. آنان هرگز با اصرار چیزی از کسی نمی‌خواهند.<sup>۱</sup> این همان عفت است که زینت فقر است.

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

البته باید توجه داشت که عفت معنای عام و معنای خاصی دارد: معنای خاص آن پاکدامنی در مقابل آلودگی‌های جنسی و معنای عام آن هر گونه خویشتن‌داری در برابر گناه و کارهای زشت و پست است.

در حدیث دیگری از امام علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ عَفَّ حَفَّ وَزُرُهُ وَعَظُمَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرُهُ؛ آن‌کس که عفاف پیشه کند بار گناهش سبک و قدر و مقامش در پیشگاه خدا افزون می‌شود».

اما در مورد غنا که بهترین زینت شکرگزاری است؛ نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی. اغنیا و ثروتمندانی که شرک عملی به جا می‌آورند، به نیازمندان کمک می‌کنند، در کارهای خیر و عام‌المنفعه سرمایه‌گذاری می‌نمایند، به آنها که وام می‌خواهند وام می‌دهند و حتی به کسانی که محتاجند و روی سؤال ندارند به طور پنهانی کمک می‌کنند آنها برترین زینت را در زندگی برای خود فراهم کرده‌اند، در پیشگاه خدا آبرومندند و در برابر خلق خدا نیز دارای شخصیت و آبرو و چه زینتی از این بالاتر.

اما اگر غنی راه طغیان پیش گیرد، در کمک به دیگران بخل بورزد، آلوده شهوات و عیش و نوش گردد، در نظر همه زشت و منفور خواهد شد. البته همه باید شکر نعمت‌های خدا را به جا آورند؛ ولی این کار برای آنها که مشمول نعمت بیشتری هستند زینده‌تر، بلکه لازم‌تر است.

شکر نعمت را باید از پیامبران بزرگ الهی یاد گرفت؛ سلیمان که ملک و حکومت بی‌مانندی داشت و جن و انس سر بر فرمان او بودند و بسیاری از قوای زمین و آسمان در خدمت او قرار داشتند هنگامی که می‌بیند یکی از شاگردانش به نام «آصف بن برخیا» چنان مقام والای روحانی پیدا کرده که می‌تواند تخت «بلقیس» را در یک چشم بر هم زدن از شهر سبأ به شام نزد وی حاضر کند می‌گوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»؛ خداوند چنین

نعمتی را در اختیار من گذاشته تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت به جای می‌آورم یا نه (و به یقین من شاکر و سپاس‌گزار اویم).<sup>۱</sup>

شکرگزاری نه تنها برای غنیّ زینت، بلکه موجب فزونی نعمت است. رسول خدا ﷺ فرمود: «مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرٍ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ؛ خدا در شکرگزاری را به روی کسی نگشود که زیادی نعمت را از او باز دارد».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. نمل، آیه ۴۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۲.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که آنچه را می خواهی انجام نمی گیرد، هرگونه باشی اعتنا نکن  
(و نگران مباش).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز از غررالحکم با مختصر تفاوتی نقل شده است: به جای «مَا كُنْتَ» «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است (که احتمالاً از منبع دیگری گرفته شده است) در نسخه ابن ابی الحدید و ابن میثم نیز «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است.

ابن ابی الحدید در شرح این جمله می گوید: «تفسیر این کلام برای بسیاری از مردم پیچیده شده است». این تعبیر - به گفته صاحب مصادر - نشان می دهد که این از کلمات مشهور آن حضرت است که اندیشمندان بسیاری درباره آن امعان نظر کرده اند، زیرا اگر این کلام از سخنان مشهور آن حضرت نبود دلیلی نداشت که برای به دست آوردن تفسیر صحیح آن تلاش و کوشش کنند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵).



## شرح و تفسیر نگران مباش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به افرادی که در رسیدن به مقصودشان ناکام می‌مانند دستوری می‌دهد که مایه آرامش است، می‌فرماید: «هنگامی که آنچه را می‌خواهی انجام نمی‌گیری، هرگونه باشی اعتنا نکن»؛ (إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَالَا تُبَلِّغْ مَا كُنْتَ).

برای این جمله تفسیرهای متعددی از سوی شارحان نهج البلاغه ذکر شده است؛ اکثر شارحان بر این عقیده‌اند که این سخن حکیمانه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾<sup>۱</sup> یعنی هنگامی که به مقصد نرسیدی غمگین مباش، چرا که اگر مقصود مادی است دنیای مادی بقایبی ندارد و اگر مقصود معنوی است خداوند برای تلاشی که کردی به تو اجر و پاداش می‌دهد.

بعضی دیگر مانند «محمد عبده» گفته‌اند که منظور این است که اگر به مقصود نرسیدی دست از تلاش و کوشش بر ندار و به سخنان این و آن اعتنا مکن. بعضی دیگر گفته‌اند: مقصود این است که اگر به مقصود نرسیدی به همان

---

۱. «لَا تُبَلِّغْ» از ماده «بَلَّو» بر وزن «دَلَّو» به معنای اهمیت دادن به چیزی گرفته شده و این صیغه در اصل «لَا تُبَلِّغْ» بوده و در حالت جزمی واو آن حذف شده سپس الف باب مفاعله نیز به عنوان تخفیف حذف گردیده و «لَا تُبَلِّغْ» شده سپس جزم که روی واو محذوف بوده، منتقل به لام شده است و «لَا تُبَلِّغْ» شده است.

۲. حدید، آیه ۲۳.

حال که هستی راضی باش تا از مقام و مرتبه تو نزد خداوند کاسته نشود. تفسیر چهارمی برای این سخن به نظر می‌رسد که از بعضی جهات مناسب‌تر است و آن این‌که اگر به مقصود نرسیدی به هر صورت باشی تفاوتی نمی‌کند مثل این‌که کسی هدفش این بوده که در فلان شهر زندگی کند و موفقیت خود را تنها در آنجا می‌بیند. اگر این مقصود برای او حاصل نشود چه تفاوتی می‌کند که در هر شهر دیگری باشد، زیرا همه شهرها نسبت به خواسته او یکسان است و نباید در این باره سخت‌گیری کند. این شبیه چیزی است که مرحوم «علامه شوشتری» در شرح نهج البلاغه خود آورده که زنی تنها یک پسر داشت و از دنیا رفت. آن مادر گفت: من می‌خواستم این فرزند من زنده بماند حال که از دنیا رفت هر کس دیگری می‌خواهد بعد از او زنده بماند یا نماند.

بارها گفته‌ایم که اراده چند معنای مختلف از عبارت واحد مانعی از نظر ادبی ندارد و در نثر و نظم کلام عرب و سایر لغات، نمونه‌های فراوانی از آن هست، بنابراین ممکن است تمام معانی فوق در محتوای کلام امام علیه السلام جمع باشد.

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا.

امام علیؑ فرمود:

همیشه جاهل را یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفریط‌کار!

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غررالحکم این جمله حکمت‌آمیز با کمی تفاوت ذکر شده است: «الْجَاهِلُ لَنْ يُلْقَى إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» و ابن اثیر نیز آن را در کتاب نهاییه از علیؑ نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).



## شرح و تفسیر

### افراط و تفریط نشانه جهل است

امام در این کلام حکمت‌آمیز به مسئله مهمی اشاره کرده که سراسر زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرد، می‌فرماید: «همیشه جاهل را یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفریط‌کار»؛ (لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرِطًا).

راه صحیح به سوی مقصد راه مستقیم است که ما پیوسته در نمازها هر روز خدا را می‌خوانیم تا ما را بر آن راه ثابت بدارد. در اطراف راه مستقیم خطوط انحرافی فراوانی هست که پیدا کردن راه مستقیم از میان آن خطوط نیاز به دقت و علم و دانش دارد. به همین دلیل، جاهل غالباً گرفتار خطوط انحرافی یا در جانب زیاده روی می‌گردد و یا در سوی کوتاهی و کندروی. این مسئله در تمام شئون زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی و غیر آن دیده می‌شود؛ مثلاً حفظ ناموس و پاسداری آن از هرگونه انحراف یک فضیلت است ولی افراد جاهل گاهی به طرف افراط کشیده می‌شوند و با وسواس هر حرکتی از همسر خود را زیر نظر می‌گیرند و با نگاه اتهام و گمان سوء به او نگاه می‌کنند به طوری که زندگی برای آنها تبدیل به دوزخی می‌شود و گاه هیچ‌گونه نظارتی بر وضع خانه و همسر خود ندارند که کجا رفت و آمد و با چه کسی صحبت می‌کند و امثال آن.

در مسائل بهداشتی فرد جاهل گاه چنان گرفتار افراط می‌شود که دست به

سوی هیچ آب و غذایی نمی‌برد به گمان این‌که همه آنها آلوده است، در هیچ مهمانی شرکت نمی‌کند، هیچ هدیه‌ای را نمی‌پذیرد و باید تنها خودش غذای خویش را تهیه کند و گاه در جهت مخالف قرار می‌گیرد و فرقی میان آلوده و غیر آلوده، بیمار مسری و غیر بیمار نمی‌گذارد.

بعضی از شارحان، این مطلب را با موضوع عدالت در مسائل اخلاقی پیوند زده و گفته‌اند: همیشه فضایل اخلاقی حد وسط در میان دو دسته از رذایل است: شجاعت حد اعتدالی است که در میان صفت تهور (بی‌باکی) و جبن (ترس و بزدلی) قرار گرفته است. عالم به سراغ حد وسط و جاهل یا در طرف افراط قرار می‌گیرد و یا در جانب تفریط و همچنین سخاوت حد اعتدال میان بخل و اسراف است همان‌گونه که قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی»<sup>۱</sup>.

در مسائل مربوط به اعتقادات، گروهی از جاهلان درباره عظمت علی علیه السلام چنان افراط کردند که قائل به الوهیت و خدایی او شده و گروه دیگر چنان کوتاه آمدند که در صف ناصبان قرار گرفتند و به یقین هر دو گروه گمراهند. خط صحیح همان پذیرش ولایت به معنای امام مفترض الطاعه بودن است.

در خطبه ۱۲۷ نیز این مطلب به صورت شفاف و روشن آمده است: «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مِحْبٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ؛ به زودی دو گروه در مورد من هلاک و گمراه می‌شوند: دوست افراطی که محبتش او را به غیر حق (غلو) می‌کشاند و دشمن افراطی که به سبب دشمنی قدم در غیر حق می‌نهد (و مرا کافر خطاب می‌کند).

سپس افزود: «وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ التَّمَطِّ الْأَوْسَطُ فَالزَّمُوهُ؛ بهترین مردم درباره من گروه میانه‌رو هستند از آنان جدا نشوید».

در بحارالانوار نیز آمده است که امیر مؤمنان علی عليه السلام فرمود: «أَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْعَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي؛ بهترین شیعیان من گروه میانه‌رو هستند، غلو کننده باید به سوی آنان باز گردد و کوتاهی کننده عقب افتاده باید (شتاب کند و) به آنها ملحق شود».<sup>۱</sup>

با دقت به جوامع بشری می‌بینیم که غالب نابسامانی‌ها بر سر افراط و تفریط‌هاست که زاییده جهل و نادانی است؛ گاه آن‌چنان در مسائل اقتصادی قائل به آزادی می‌شوند که فرایند آن نظام سرمایه‌داری ظالم است و گاه چنان سلب آزادی می‌کنند که نتیجه آن نظام کمونیسم و گرفتاری‌های آن است، مهم یافتن خط اعتدال و ثابت ماندن بر آن است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که در روز قیامت حاکمی (از حاکمان مسلمین) را می‌آورند که بیش از آنچه خداوند دستور داده عمل کرده، خداوند به او می‌گوید: بنده من چرا بیش از آنچه باید تازیانه بزنی زدی؟ عرض می‌کند: من برای غضب تو غضب‌ناک شدم. به او گفته می‌شود: آیا سزاوار است غضب تو شدیدتر از غضب من باشد؟ سپس حاکم دیگری را می‌آورند که کوتاهی کرده خداوند به او می‌فرماید: چرا در برابر آنچه به تو امر کرده بودم کوتاهی کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا من به او رحم کردم؟ به او گفته می‌شود: آیا رحمت تو از رحمت من وسیع‌تر است؟ سپس هر دو را به سوی دوزخ می‌برند.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۲۴۷.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می شود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را جاحظ در کتاب خود المائة المختاره پیش از سید رضی ذکر کرده است و در میان کسانی که بعد از سید رضی بوده اند ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل و زمخشری در ربیع الابرار و میدانی در مجمع الامثال آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).  
در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز به ضمیمه کلمات متعدد مشابه دیگری در ضمن وصیت امام برای فرزندش امام مجتبی ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۷) ولی ما آن را در وصیت مزبور نیافتیم.





## شرح و تفسیر

### نشانه کمال عقل

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیز به اهمیت سکوت و کم‌گویی اشاره کرده می‌فرماید: «هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می‌شود»؛ (إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ).

رابطه کمال و تمام عقل با کم سخن گفتن از اینجا روشن می‌شود که اولاً ریشه مفهوم عقل، منع و جلوگیری است و زانوبند شتر را از این جهت «عقال» می‌گویند که او را از حرکت باز می‌دارد و از آنجا که سخنان سنجیده، کم است و سخنان نسنجیده، بسیار، عقل به انسان می‌گوید: بیشتر بیندیش و کمتر بگو. ثانیاً مطالبی که گفتن آن ضرورت دارد نسبت به فضول کلام و سخنان زیادی بسیار کمتر است، از این رو افراد عاقل غالباً خاموش‌اند و به موقع سخن می‌گویند.

ثالثاً انسان عاقل می‌داند که بیشترین و مهم‌ترین گناهان با زبان انجام می‌شود بدین سبب برای محفوظ ماندن از عواقب زیان‌بار گناه سعی می‌کند کمتر سخن بگوید؛ ولی متأسفانه افرادی را می‌بینیم که دم از ایمان می‌زنند و گویی سخنان خود را جزء اعمال خود به حساب نمی‌آورند؛ در مجالس از آغاز تا پایان از سخنان لغو و بیهوده یا سخنانی که آمیخته با غیبت، اهانت و تهمت باشد ابا ندارند. انسان عاقل هرگز خود را گرفتار عواقب سوء پرگویی نمی‌کند.

رابعاً گفتار زیاد، نیروها و انرژی‌های ذخیره انسان را بر باد می‌دهد و وقت عزیز او را تلف می‌کند و موجب دشمنی‌ها و عداوت‌ها می‌شود، بنابراین عقل و شرع به ما فرمان می‌دهد که کم‌بگوئید و گزیده بگوئید.

در حدیثی از همان حضرت در غررالحکم می‌خوانیم: «إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطَّنَ وَيُحَرِّكُ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ؛ از زیاده‌گویی پرهیز که عیب‌های نهانی تو را ظاهر می‌سازد و کینه‌های آرام‌گرفته دشمنانت را بر ضد تو تحریک می‌کند».<sup>۱</sup>

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَحَدَّثُ بِالْحَدِيثِ مَا يُرِيدُ بِهِ سُوءًا إِلَّا لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمُ يَهْوِي بِهِ أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ؛ انسان گاهی سخنی می‌گوید که قصد بدی ندارد جز این که می‌خواهد مردم را بخنداند و به سبب آن (از مقام خود) سقوط می‌کند بیش از فاصله زمین و آسمان».<sup>۲</sup>

احادیث اسلامی درباره سکوت و کم سخن گفتن و پرهیز از خطرات زبان بسیار زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می‌دهیم که فرمود: «مَنْ حُسِنَ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَوَكَّهُ مَا لَا يَعْنِيهِ؛ از نشانه‌های خوبی اسلام انسان سخن نگفتن درباره اموری است که به او ارتباطی ندارد».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، طبق نقل میزان الحکمه، ح ۱۸۴۹ «باب النهی عن کثرة الکلام».

۲. میزان الحکمه، همان باب.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيَجِدُّ الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ:  
مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصِيبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعِبٌ.

امام علیؑ فرمود:

روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد، مرگ را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب دنیا برسد خسته می‌شود و کسی که به آن نرسد رنج می‌برد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر می‌گوید: آمدی این کلام حکمت آمیز را در غررالحکم با تفاوت‌های متعددی ذکر کرده که نشان می‌دهد مصدر دیگری در اختیار داشته، ابن جوزی نیز در کتاب تذکره آن را با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).



## شرح و تفسیر

### بیداد روزگار

امام علیؑ در این کلام حکمت‌آمیز و بیدارگر، آثار گذشت روزگار را در وجود انسان‌ها بیان می‌دارد و می‌فرماید: «روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد. مرا نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب آن برسد سخت خسته می‌شود و کسی که (بعد از تلاش) به آن نرسد رنج می‌برد»؛ (الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيُجَدِّدُ الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَيْبَةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ: مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصَبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ).

امام علیؑ در این چند جمله کوتاه و پر معنا چند نکته مهم را یادآورد می‌شود: نخست این‌که گذشت روزگار بدن‌ها را کهنه و فرسوده می‌کند و این از واضحات است که بسیاری از مردم به آن توجه ندارند؛ هر سال و ماه، بلکه هر روز و ساعتی که بر انسان می‌گذرد، بخشی از قوا و نیروهای خود را از دست می‌دهد. درست مانند لباسی که بر اثر مرور زمان کهنه و پوسیده می‌شود و هیچ‌گونه استثنایی در آن نیست، بنابراین باید کوشید در مقابل آنچه از دست می‌رود چیزی به دست آورد تا گرفتار خسران نشود. آیات شریفه «وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» نیز به همین معنا اشاره دارد.

در دومین نکته می‌فرماید: «گذشت روزگار آرزوها را نو می‌کند» این مطلب به تجربه ثابت شده که حرص بزرگسالان بر جمع مال و به دست آوردن مقام از

جوانان بیشتر است و شاید دلیل آن این باشد که انسان هر چه خود را به مر نزدیک تر می بیند احساس می کند وقت کمتری برای رسیدن به آرزوها در اختیار دارد. به عکس جوانان فکر می کنند وقت طولانی برای رسیدن به آرزوها دارند. در حدیث معروف نبوی می خوانیم: «يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشْبُ فِيهِ خِصْلَتَانِ؛ انسان پیر می شود ولی دو صفت در او جوان خواهد شد: حرص و آرزوهای دور و دراز»<sup>۱</sup>.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می گردد  
در سومین و چهارمین نکته به نزدیک شدن انسان به مر و فاصله گرفتن از خواسته ها اشاره می کند. فاعل این دو فعل همان «دهر» و گذشت روزگار است زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و سرمایه ای است که با گذشت زمان تدریجاً نقصان می پذیرد و به همان نسبت، انسان از خواسته هایش دور می شود چون زمان کوتاه تری برای رسیدن به خواسته ها در اختیار دارد. اضافه بر این نیروهای او هم رو به ضعف و کاستی می رود و این عامل دیگری است که او را از خواسته هایش دور می سازد.

گرچه «آمال» و «أمنيّه» هر دو معنای قریب به یکدیگر دارند و به معنای آرزوها و خواسته هاست؛ ولی به نظر می رسد «آمال» بیشتر در مورد آرزوهای دست یافتنی و «أمنيّه» در مورد آرزوهای دست نیافتنی به کار می رود، هرچند گاه در غیر این مورد نیز استفاده می شود.

بنابراین جمله «يُجَدِّدُ الْأَمَالَ» اشاره به این است که انسان هر روز آرزوی تازه ای برای خود پیدا می کند و برای رسیدن به آن مشغول تلاش می شود و هر

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۲.

روز خواسته‌های او بر اثر گذشت زمان از دسترس وی دورتر می‌شود. سپس امام علیه السلام به پنجمین و ششمین نکته اشاره فرموده و کسانی را که به خواسته‌های دنیوی خود می‌رسند گرفتار خستگی و آنان را که به آن نمی‌رسند گرفتار درد و رنج معرفی می‌کند و مفهوم آن این است که نه آنها که بر خواسته‌های دنیوی خود پیروز می‌شوند آرامش و راحتی دارند و نه آنان که ناکام می‌مانند، زیرا همان‌گونه که به دست آوردن مواهب مادی با مشکلاتی روبه‌روست، نگه داشتن آن مشکلات بیشتری را در پی دارد.

ضمیر در «به» گرچه ظاهراً به «دهر» (روزگار) باز می‌گردد؛ ولی از آنجا که پیروزی به روزگار معنا ندارد، منظور از آن همان مواهب دنیاست و قرینه آن جمله‌های «ظَفِر» و «فَات» است.

دقت در نکات حکمت‌های بالا کافی است انسان را به موقعیت خود در زندگی دنیا آشنا سازد و از هر گونه زیادی روی و خیال‌پردازی و غفلت باز دارد و به تلاش درباره فراهم ساختن زاد و توشه آخرت توجه دهد.

این نکته نیز شایان دقت است که «دهر» در اصل و ریشه لغت به معنای غلبه است؛ ولی از آنجا که زمان بر هر کس و هر چیز غلبه پیدا می‌کند، آن را دهر نامیده‌اند، بنابراین دهر همان گذشت شب و روز و سال و ماه است و گاه (مانند آنچه در ذیل کلام حکمت‌آمیز بالا آمد) به معنای مواهب دنیا آمده است.

در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: دهر سه روز است و تو در میان این سه روز قرار گرفته‌ای: روزی که گذشت و آنچه در آن بودی که هرگز باز نمی‌گردد. اگر در آن روز عمل نیکی انجام داده‌ای از گذشتن آن غمگین نخواهی شد و از رفتن به استقبال آینده خوشحال خواهی بود و اگر کوتاهی و تقصیر در آن کرده‌ای از رفتنش شدیداً غمگین می‌شوی و از کوتاهی خود حسرت می‌خوری. روز دیگر همان است که تو امروز در آن از صبحگاهان آغاز

کرده‌ای و نمی‌دانی به آخر می‌رسانی یا نه و اگر آن را به آخر برسانی نمی‌دانی آیا بهره‌تو در آن همان کوتاهی و تقصیر همانند روز گذشته است یا نه. و روز سوم روزی است که در انتظار آن هستی و باز نمی‌دانی آیا در آن کوتاهی خواهی کرد یا نه (و هرگز نمی‌دانی آن را درک خواهی نمود یا نه) بنابراین آنچه را که الان در آن هستی غنیمت بشمار و فکر کن که غیر از امروز و امشب را در اختیار نداری.<sup>۱</sup> ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در اینجا اشعاری را آورده و نام شاعرش را ذکر نکرده است؛ اشعاری بسیار گویا و بیدار کننده که ذیلاً به چند بیت آن اشاره می‌شود:

كَأَنَّكَ لَمْ تَسْمَعْ بِأَخْبَارِ مَنْ مَضَى	وَلَمْ تَرَ بِالْبَاقِينَ مَا صَنَعَ الدَّهْرُ
فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي فَتِلْكَ دِيَارُهُمْ	عَفَاهَا مَحَالُ الرِّيحِ بَعْدَكَ وَالْقَطْرُ
وَهَلْ أَبْصَرْتَ عَيْنَاكَ حَيًّا بِمَنْزِلٍ	عَلَى الدَّهْرِ إِلَّا بِالْعَرَاءِ لَهُ قَبْرُ
فَلَا تَحْسَبَنَّ الْوَفَرَ مَا لَّا جَمَعْتَهُ	وَلَكِنْ مَا قَدَّمْتَ مِنْ صَالِحٍ وَفَرُ
مَضَى جَامِعُوا الْأَمْوَالِ لَمْ يَتَزَوَّدُوا	سِوَى الْفَقْرِ يَا بُؤْسَى لِمَنْ زَادَهُ الْفَقْرُ
فَحَتَّامٌ لَا تَصْحُوْ وَقَدْ قَرُبَ الْمَدَى	وَحَتَّامٌ لَا يَنْجَابُ عَنْ قَلْبِكَ السُّكْرُ

گویا اخبار پیشینیان را نشنیده‌ای و گویا ندیده‌ای که روزگار با آنان که باقی ماندند، چه می‌کند.

اگر نمی‌دانی این خانه‌ها و کاخ‌های آنهاست که ورزش بادها گرد و غبار کهنگی بر آن پاشیده و باران‌ها بر آن باریده و فرسوده ساخته است. آیا هرگز چشم تو انسان زنده‌ای را دیده است که از گردش روزگار کنار برود جز این‌که زمانه قبری برای او در بیابان فراهم خواهد ساخت؟ گمان نکن اموالی را که جمع کرده‌ای چیز پرارزشی است، بلکه اعمال صالحی را که از پیش فرستاده‌ای پر ارزش است.



گردآورندگان اموال رفتند و زاد و توشه‌ای جز فقر با خود نبردند وای به حال کسی که زاد و توشه‌اش فقر باشد.  
تا کی بیدار نمی‌شوی هنگام رفتن نزدیک شده و تا کی مستی شهوات از قلب تو خارج نمی‌شود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

---

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۱۸.



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ،  
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ  
وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می پردازد به تعلیم خویش بپردازد و باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد و کسی که معلّم و ادب‌کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلّم و مربّی مردم است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مستطرف نوشته «ابوالفتوح محمد بن احمد مصری شافعی» (معروف به خطیب ابشهی از علمای قرن نهم) این سخن حکمت آمیز با تفاوت‌هایی نقل شده و این نشان می دهد که او منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیارش بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).



## شرح و تفسیر

### روش تعلیم و تربیت

امام علیه السلام در این گفتار گهربار به سه نکته شایان توجه اشاره می‌کند: نخست می‌فرماید: «کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می‌دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می‌پردازد به تعلیم خویش پردازد»؛ (مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ).

کلام امام علیه السلام در اینجا مطابق ظاهر اطلاق کلام، هم رئیس حکومت بر مردم را شامل می‌شود و هم تمام کسانی را که به نوعی ارشاد و هدایت مردم را بر عهده می‌گیرند. این جمله اشاره به یک واقعیت مسلم عقلانی است که تا انسان خودش چیزی را نداشته باشد نمی‌تواند به دیگران اهدا کند.

خشک ابری که بود ز آب تهی کی شود منصب او آب دهی  
ضرب المثلی در میان عرب است که می‌گویند: «چوبی که کج است چگونه ممکن است سایه آن راست باشد».

اضافه بر این، مردم سخنان کسی را که به گفتار خود پایبند و آثارش در زندگی او نمایان نیست، هرگز نمی‌پذیرند و به خود می‌گویند: اگر او این سخنان را باور می‌داشت نخست خودش به آن عمل می‌کرد.

به همین دلیل امام علیه السلام در دومین جمله می‌فرماید: «باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد»؛ (وَأَلْيَكُنْ

تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ).

اصلی مسلم در روان‌شناسی است که مردم سخنان کسی را می‌پذیرند که به گفته خود معتقد باشد و به تعبیر معروف: تا سخن از دل بر نیاید بر دل ننشیند و نشانه روشن این اعتقاد این است که به گفته خود عمل کند.

فی المثل اگر طبیعی سخنرانی‌های متعددی درباره زیان‌های دخیانیات ایراد کند و بیماری‌های متعدد ناشی از آن را یکی پس از دیگری برشمرد؛ ولی مردم بینند از دهانش بوی سیگار می‌آید هیچ کس سخن او را جدی نخواهد گرفت. به همین دلیل در حدیثی که در کتاب کافی آمده از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند موعظه او از دل‌ها فرو می‌ریزد همان‌گونه که قطره‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد»<sup>۱</sup>.

اشاره به این‌که دل‌های مردم حالت مقاومت و نفوذناپذیری در برابر مواعظ آنها به خود می‌گیرد. نیز به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۷۵ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم مگر این‌که خودم پیش از شما به آن عمل می‌نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم مگر این‌که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم».

سپس در سومین و آخرین جمله بر آنچه در جمله‌های پیش آمد تأکید نهاده می‌فرماید: «کسی که معلم و ادب‌کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است»؛ (وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبٌهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ).

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

اشاره به این که هرگاه انسان نخست به تعلیم و تادیب خویشتن پردازد، تأثیر سخنانش بیشتر و عمیق تر است در حالی که اگر کسی تنها به تادیب مردم پردازد و از خویش غافل بماند روزی فرا می رسد که مردم از این امر آگاه می شوند و از او روی برمی گردانند.

بلکه از روایات استفاده می شود که این کار از نشانه منافقان است که انسان دیگران را به نیکی ها و ترک بدی ها دعوت کند و خود به این اندرز عمل ننماید: در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ منافق دیگران را از بدی ها باز می دارد؛ ولی خویشتن را باز نمی دارد و دیگران را به نیکی ها دعوت می کند و خود بدان عمل نمی نماید».<sup>۱</sup>

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاؤُهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ.

امام علیؑ فرمود:

نفس‌های انسان گام‌های او به سوی پایان زندگی و مرگ است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر می‌نویسد: از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند صاحب غررالحکم است در حالی که او در مقدمه کتابش می‌گوید: «من سندهای این روایات را برای اختصار حذف کرده‌ام» و این نشان می‌دهد که آنچه را مرحوم آمدی در کتاب غررالحکم آورده از منابعی به صورت مسند به دست او رسیده بوده که اسنادش را برای این که حجم کتاب زیاد نشود حذف کرده است و اگر او آن را از نهج البلاغه گرفته بود نیازی به بیان حذف اسناد نبود سپس می‌افزاید: بسیاری از فصحای عرب مانند ابن مقفع و ابن نباته و امثال آنها که از یک تازان میدان بلاغت و از قهرمانان بیان اند مطالب زیادی از کلمات علیؑ بر گرفته‌اند و اگر در سخنان ابن المعتز این جمله دیده می‌شود به یقین از کلام امام گرفته است؛ ولی با توجه به این که جمعی به جای «نَفْسُ الْمَرْءِ» «أَنْفَاسُ الْمَرْءِ» نقل کرده اند نشان می‌دهد منابع آنها غیر از کلام سید رضی بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).



## شرح و تفسیر

### هر نفسی گامی است!

امام علیؑ در این کلام کوتاه و بیدار کننده اشاره به پایان تدریجی عمر انسان کرده می‌فرماید: «نفس‌های انسان گام‌های او به سوی سرآمد زندگی و مر است»؛ (نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ).

خُطَى جمع «خُطْوَةٌ» به معنای فاصله میان دو قدم به هنگام راه رفتن است که در فارسی از آن به عنوان «گام» نام می‌برند.

این نکته مهمی است که انسان دائما در حال نفس کشیدن است؛ در خواب و بیداری و قیام و قعود و در همه حال و اگر مدت کوتاهی راه نفس را بر او ببندند مر او فرامی‌رسد.

از سوی دیگر، دستگاه تنفس انسان و قلب و مغز و سایر اعضا استعداد محدودی دارند؛ مثلا دستگاه تنفس می‌تواند حداکثر چندین میلیارد بار هوا را به درون کشیده اکسیژن آن را جذب کند و گاز کربن را همراه باقیمانده آن بیرون بفرستد. همچنین قلب توان دارد میلیاردها مرتبه باز و بسته شود به یقین هنگامی که این عدد به نهایت رسید تاب و توان این دستگاه‌ها تمام می‌شود؛ خود به خود از کار می‌ایستند؛ مانند اتومبیلی که آخرین قطره سوخت آن تمام شود و در این هنگام از کار باز می‌ایستد، بنابراین همان‌گونه که در اتومبیل هر قطره‌ای از سوخت مصرف می‌شود گامی به سوی پایان است، هر نفسی که انسان می‌کشد

و هر ضربانی که قلب او می زند او را یک گام به پایان زندگی نزدیک می سازد. همان گونه که گام های پی در پی انسان را به مقصد نزدیک می کند. به همین دلیل بعضی معتقدند که ورزش کردن زیاد از عمر انسان می کاهد، زیرا به هنگام ورزش نفس ها سریع تر و ضربان قلب بیشتر می شود.

در کتاب کافی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْرًا وَأَعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا؛ هر روزی که بر انسان می گذرد به او می گوید: ای انسان من روز جدیدی هستم و بر اعمال تو گواهم. در من از نیکی ها سخن بگو و کار نیک انجام ده تا روز قیامت برای تو گواهی دهم، زیرا من که بگذرم دیگر هرگز مرا نخواهی دید».<sup>۱</sup>

این همان چیزی هست که قرآن مجید در سوره «والعصر» به آن اشاره کرده و می فرماید: «**وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**؛ سوگند به عصر که انسان (همواره) در حال خسران است».

فخر رازی در تفسیر این آیه سخنی دارد که جالب به نظر می رسد وی می گوید: یکی از بزرگان پیشین می گفت معنای این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم فریاد می زد: «**إِرْحَمُوا مَنْ يَدُوبُ رَأْسِ مَالِهِ، إِرْحَمُوا مَنْ يَدُوبُ رَأْسِ مَالِهِ**؛ به کسی که سرمایه اش مرتباً ذوب می شود رحم کنید». پیش خود گفتم: این است معنای «**إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**».

\*\*\*

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ.

امام علیؑ فرمود:

هر چیز که قابل شمردن است سرانجام پایان می‌گیرد و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غررالحکم این گفتار پر بار با تفاوت روشنی نقل شده است بدین صورت: «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ كُلُّ سُورٍ مُنْقَضٍ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَاتٍ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ». این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری گرفته و احتمالاً کلام امام همان گونه بوده که در غررالحکم آمده است و مرحوم سید رضی آنچه را حکمت بالا آمده از آن گزینش کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹). در خطبه ۱۰۳ نیز این جمله مطابق آنچه در نهج البلاغه است ذکر شده است. و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله قریب به آنچه در غررالحکم آمده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۹).



## شرح و تفسیر

### همه معدودها محدودند!

این گفتار حکیمانه هرچند با حکمت پیشین در یک عبارت ذکر نشده؛ ولی در واقع مکمل آن است. نخست می‌فرماید: «هرچیز که شمرده می‌شود سرانجام پایان می‌گیرد»؛ (كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ).

این اشاره به قانون کلی فلسفی است که هرچیز تحت عدد در آید محدود است و هرچه محدود است پایان پذیر است و از آنجا که عمر انسان‌ها تحت عدد قرار می‌گیرند؛ مثلاً می‌گوییم: عمر شصت ساله، یا هشتاد ساله. مفهومش این است که هر ساعتی که بر انسان می‌گذرد تدریجاً از آن کاسته می‌شود و این سرمایه به سرعت رو به فنا می‌رود و مهم این است که گذشتن و کاستن آن در اختیار ما نیست چه بخواهیم، چه نخواهیم به سرعت در حال عبور است.

آن‌گاه در ادامه می‌فرماید: «و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می‌رسد»؛ (وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ).

منظور از «متوقع» اموری است که به طور قطع می‌دانیم در آینده رخ می‌دهد؛ مانند مرگ و پایان زندگی و قیام قیامت. اشاره به این که کسی که به این امور آگاه است باید توجه داشته باشد که روزی مرگ دامن او را می‌گیرد و روزی در دادگاه عدل الهی حضور می‌یابد.

به همین دلیل در تفسیر آیه شریفه «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» یقین را به

مر تفسیر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

آنچه امام در دو جمله بالا بیان فرموده در واقع اشاره به دنیای فانی و گذاران است؛ دنیایی که عمرش در برابر جهان آخرت بسیار ناچیز است، همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ؛ عمر دنیا در برابر آخرت مانند این است که یکی از شما انگشت خود را در دریایی فرو کند (و سپس بیرون آورد) در این حال نگاه کند ببیند چه اندازه از آب دریا بر انگشت او باقی مانده». <sup>۲</sup> این هشدار است به همه دنیا طلبان و آنها که به آخرت و زندگی جاویدان پشت کرده‌اند تا بدانند چه چیز به دست می‌آوردند و چه چیز را از دست می‌دهند.

\*\*\*

۱. حجر، آیه ۹۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اِعْتَبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به  
اولشان سنجید.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه این حدیث شریف را از دو نفر از دانشمندان که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند: ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب الامامة و السياسة و نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفین نقل کرده است که دلیل بر تعدد منابع این گفتار حکیمانه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹).



## شرح و تفسیر

### سالی که نکوست...

امام علیه السلام در اینجا درس مهمی می‌دهد که برای همه مدیران، بلکه همه رهروان راه حق کارگشاست. می‌فرماید: «هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به اولشان سنجید»؛ (إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اَعْتَبِرْ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا).

اشاره به این‌که همیشه آغاز و انجام کارها با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند و در واقع شبیه علت و معلول‌اند، بنابراین اگر ما در چگونگی پایان کاری شک و تردید داشتیم باید ببینیم آغازش چگونه بوده است؛ هرگاه در مسیر صحیح بوده عاقبت آن نیز چنین است و مطابق ضرب المثل فارسی: «سالی که نکوست از بهارش پیداست» و اگر آغاز آن در مسیر نادرستی قرار گرفته باید بدانیم که عاقبت آن نیز نادرست و خطرناک است و به گفته معروف:

خشت اول چون نهد معمار کج      تا ثریا می‌رود دیوار کج!  
این سخن پیام دیگری نیز دارد و آن این‌که اگر می‌خواهیم نتیجه‌های خوب و پربر از کارهای خودمان بگیریم باید در آغاز مراقب زیربنای آن باشیم.  
تفاوت بنای مسجد قبا و مسجد ضرار در همین امر است که اولی به مصداق  
﴿لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى﴾<sup>۱</sup> پایه صحیحی داشت و سرانجام به مضمون ﴿فِيهِ

رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»<sup>۱</sup> عبادتگاه مؤمنان شد و مسجد ضرار که پایه آن بر اساس نفاق و کفر و شرک و تفرقه میان مؤمنان بنا شده بود عاقبتش این بود که به دستور پیغمبر طعمه حریق شود.

قریب این معنا در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است آنجا که امام می فرماید: «اَسْتَدِلُّ عَلَيَّ مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ؛» «با آنچه در گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند».

\*\*\*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ

وَمِنْ خَبَرِ ضَرَّارِ بْنِ حَمَزَةَ الضَّبَائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، وَقَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرُخَى اللَّيْلُ سُدُّوْلَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مَحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أَبِي تَعَرَّضْتِ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ؟ لَا حَانَ حِينُكَ هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ. آهٍ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ.

در خبری آمده است که «ضرار بن حمزه ضبابی»<sup>۱</sup> به هنگام ورودش بر

۱. در نسخه مسعودی و بعضی نسخ دیگر به جای «ضرار بن حمزه»، «ضرار بن ضمیره» آمده است و ظاهراً صحیح همان «ضمیره» است و او از یاران خاص امیر مؤمنان علی عَلِيٍّ بود که با شجاعت اوصاف برجسته امیرمؤمنان را برای معاویه شرح داد.

در مورد قبیله او در نسخه صبحی صالح و بعضی نسخ دیگر «ضبابی» آمده در حالی که در میان عرب قبیله‌ای به نام «ضباء» معروف نیست؛ ولی در نسخ متعدد دیگری ضبابی آمده و «ضباب» جد محمد بن

معاویه و سؤال معاویه از او دربارهٔ حالات امیرمؤمنان علیه السلام چنین گفت: گواهی می‌دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پردهٔ تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده محاسن مبارک را به دست خود گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و از سوز دل گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاق را به من نشان می‌دهی؟ (تا مرا به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری) هیهات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاق که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو را داشتن ناچیز است. آه از کمی زاد و توشه (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات مقصد).<sup>۱</sup>

→ سلیمان بن منصور بوده و بعضی گفته‌اند: ضیاب قلعه‌ای بوده در اطراف کوفه که جماعتی از علما به آن منسوب می‌باشند. (معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۵۱).

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کتاب مصادر نهج البلاغه استفاده می‌شود که این کلام حکمت‌آمیز بخشی از گفتار مفصلی است که در میان «ضرار» و «معاویه» رد و بدل شد و ضرار که از یاران خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام بود به هنگام ملاقات با «معاویه» آن را برای او نقل کرد. سپس می‌افزاید: این سخن را پیش از مرحوم سید رضی و بعد از وی بعضی به طور مسند و بعضی به طور مرسل از آن حضرت نقل کرده‌اند از جمله کسانی که مسند آن را روایت کرده‌اند مرحوم صدوق در امالی و مرحوم ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی و نیز ابونعیم در حلیة الاولیاء و ابوالفرج در کنز الفوائد و ابن عبدالبر در استیعاب و گروه دیگر هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۱).

## شرح و تفسیر

### برو این دام بر مرغ دگر نه!

اصل ماجرای «ضِرار بن ضَمْرَه» به گونه‌ای که مسعودی در مروج الذهب نقل می‌کند چنین است که او وارد بر معاویه شد. معاویه به او گفت: اوصاف علی را برای من بازگو کن ضرار گفت: مرا از این کار معاف کن (زیرا تصور می‌کرد بر خلاف میل معاویه است و ناراحت می‌شود و ممکن است خطری از ناحیه او وی را تهدید کند) ولی معاویه اصرار کرد و گفت: چاره‌ای نیست جز این که برای من شرح دهی.

ضرار گفت: اکنون که چنین است بدان به خدا سوگند او مقامی بسیار والا داشت، (از نظر روحی و جسمی) بسیار قدرتمند و قوی بود. سخن حق می‌گفت و حکم به عدالت می‌کرد و چشمه‌ای علم و دانش از اطراف او می‌جوشید و سخنان حکمت‌آمیز از جوانب او صادر می‌شد. غذای او ساده و ناگوار و لباس او کوتاه (در آن زمان، کوتاهی لباس نشانی تواضع، و بلندی دامن لباس نشانه تکبر بود) بود. به خدا سوگند هر وقت او را می‌خواندیم به ما پاسخ می‌گفت و اگر تقاضایی از او داشتیم به ما مرحمت می‌کرد و ما به خدا سوگند با این که خود را به ما نزدیک می‌کرد و ما هم به او نزدیک بودیم بر اثر هیبت و جلال او قدرت تکلم در مجلسش نداشتیم و به دلیل عظمت او در فکر ما هرگز در مجلس او آغاز سخن نمی‌کردیم. تبسم او دندان‌هایی را همچون دانه‌های

مروارید منظم نشان می داد. دینداران را بزر می داشت و مستمندان را مورد ترحم قرار می داد و هنگام قحطی یتیمان نزدیک و مستمندان خاک نشین را اطعام می کرد و برهنگان را لباس می پوشید و مظلومان را یاری می کرد و از دنیا و زرق و برق آن وحشت داشت. به تاریکی شب انس داشت. گواهی می دهم شبی او را دیدم در حالی که پرده های تاریک شب فرو افتاده بود و او در محراب عبادتش ایستاده بود. محاسن مبارکش را با دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و به صورت سوزناک گریه می کرد و می گفت: «...»<sup>۱</sup>

سپس عبارت بالا را با مختصر عبارتی آورده است.

مرحوم سید رضی آنچه را در بالا آمد به این صورت تلخیص کرده است: «در خبری از ضرار بن حمزه ضبائی به هنگام ورودش بر معاویه و سؤال معاویه از او درباره حالات امیرمؤمنان علیه السلام چنین آمده است که ضرار (در پاسخ معاویه) گفت: گواهی می دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده بود، محاسن مبارک را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و از سوز دل گریه می کرد و می گفت: «(وَمِنْ خَبَرِ ضَرَّارِ بْنِ حَمْزَةَ الضَّبَّائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَقَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرَخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:)

از آنجا که محبت دنیا بر طبق حدیث معروف نبوی که گفته می شود: انبیا و اولیا بر آن متفق بوده اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»<sup>۲</sup> سرچشمه همه گناهان

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ شبیه به همین ابن ابی الحدید از کتب دیگر نقل کرده است. ابن ابی الحدید این داستان را با تفاوتی از کتاب استیعاب نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵).

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰، ح ۱۷.



است، بی‌اعتنایی به زرق و برق و مقامات و ثروت‌های دنیوی دلیل بر زهد در دنیا و بیمه‌کننده در برابر معاصی است، لذا امام در این سخنان پربار خود دنیا را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو»؛ (يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي).

سپس می‌افزاید: «تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاقت را به من نشان می‌دهی؟ (تا من را به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری)»؛ (أَبِي تَعَرَّضْتُ؟ أُمَّ إِلَيَّ تَشَوَّقْتُ؟ لَا حَانَ حِينُكَ). در ادامه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «هیئات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاق‌ی که رجوعی در آن نیست»؛ (هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا!).

جمله «لَا حَانَ حِينُكَ» در واقع جمله انشائییه و نفرین است نه جمله خبریه. امام در واقع از خدا می‌خواهد که زمانی فرا نرسد که زرق و برق دنیا در دلش نفوذ کند.

جمله «غُرِّي غَيْرِي» مفهومش این نیست که مرا رها کن و به سراغ دیگران برو و آنها را بفریب، بلکه منظور این است که هرگز به سراغ من نیا و شبیه چیزی است که در شعر معروف فارسی آمده است:

برو این دام بر مرغ دگر نه      که عنقا را بلند است آشیانه

تعبیر به سه طلاقه کردن دنیا ناظر بر این است که انسان به حسب طبع و آفرینش پیوندی با دنیا دارد که در حکم ازدواج است و امام می‌فرماید: من این پیوند را قطع کرده و عطایت را به لقاییت بخشیده‌ام.

در ادامه این سخن، حضرت دلیل این نفرت بر زر و زیور دنیا و مقامات و ثروت‌ها را بیان کرده می‌فرماید: «زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو

داشتن ناچیز است)؛ «فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ».

به راستی عمر دنیا کوتاه است و مقامات آن کم ارزش و گاه بی ارزش. جمله «أَمْلُكَ حَقِيرٌ» اشاره به این است که کسانی که تو را آرزو دارند، آرزوی حقیر و پستی برای خود پیدا کرده‌اند.

در پایان این سخن، امام علیه السلام از کمبود زاد و توشه سفر طولانی آخرت شکایت کرده می‌فرماید: «آه از کمی زاد و توشه (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات مقصد)»؛ «آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ».

با این که می‌دانیم امام علیه السلام بیشترین ذخیره را برای عالم آخرت فراهم ساخته تا آنجا که به مقتضای حدیث نبوی معروف: «لِضَرْبَةِ عَلِيِّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۱</sup> ضربه کاری آن حضرت (بر پیکر عمرو بن عبد ود در آن لحظه بسیار حساس تاریخ اسلام) برتر از عبادت جن و انس است و نیز می‌دانیم آن حضرت در تمام غزوات اسلامی فداکاری فراوان کرد و عبادت‌های شبانه او گاه به هزار رکعت نماز در یک شب می‌رسید و یک هزار برده را از دست‌رنج خود خرید و آزاد کرد و عبادات و اطاعات فراوان دیگر، جایی که امام با این همه زاد و توشه از کمی زاد و توشه سفر آخرت اظهار ناراحتی و نگرانی کند ما چه بگوییم و چه کاری انجام دهیم؟

بدیهی است هرگاه انسان زاد و توشه خود را برای این سفر طولانی کم ببیند، برای افزایش آن کوشش می‌کند؛ ولی اگر گرفتار غرور گردد و اعمال ناچیز خود را بزرگ ببیند هرگز به فکر افزایش نمی‌افتد.

تعبیر به «مورد» اشاره به روز قیامت است که انسان در آن وارد می‌شود و تعبیر

۱. این حدیث با تعبیرات مختلف و با یک مضمون در بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱، و در کتب دیگر از قبیل اقبال، ص ۴۶۷ و پناابع الموده قندوزی، ج ۱، ص ۲۸۲، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲ نیز نقل شده است.

به «عظیم» اشاره به مشکلات حساب و کتاب و عبور از صراط و هول و وحشت آن است.

## نکته‌ها

### ۱. دنیای مذموم و ممدوح

آنچه درباره مذمت دنیا در این روایت و روایات دیگر و بعضی از آیات قرآن وارد شده دنیایی است مملو از زرق و برق و مرکب از حلال و حرام و اسراف و تبذیر و دل بستگی‌ها و وابستگی‌ها، و گرنه اگر طلب دنیا از حلال و در حد اعتدال و دور از وابستگی‌ها باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به خیر و سعادت.

دنیایی که آمیخته با حرص و فزون‌طلبی باشد چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد که او را از یاد خدا غافل می‌سازد و حتی آرامش و استراحت را از او می‌گیرد و به این می‌ماند که انسان برای مسافرت یک روزه که مثلاً با پای پیاده می‌خواهد به نقطه خوش آب و هوایی برود به جای غذای یک روز معادل پنجاه روز با خود حمل کند که تنها رنج و درد او افزون می‌یابد و جز غذای یک روز برای او قابل جذب نیست.

البته اولیاء الله برای این‌که خود را همگون به قشرهای ضعیف جامعه کنند زندگی خود را در حد کمتر از متوسط افراد قرار می‌دهند و زهد و پارسایی را در پیش می‌گیرند که نمونه کامل آن شخص امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

### ۲. نکته شگفت‌انگیز!

در بعضی از روایات در ذیل این حدیث نکته عجیبی آمده است و آن این‌که چون معاویه این اوصاف و این سخنان را از امام علیه السلام شنید گریه کرد به گونه‌ای که

قطرات اشک بر صورت او جاری گشت و گفت: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ كَانَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ؛ خدا رحمت کند ابوالحسن علی را، به خدا سوگند این گونه بود». معاویه از ضرار پرسید: اندوه تو بر مر علی چگونه بود؟ ضرار در پاسخ گفت: مانند اندوه کسی که فرزندش را در دامنش سر ببرند.<sup>۱</sup>

در نقل دیگری در بحار آمده است که حاضران نیز گریه کردند!<sup>۲</sup> نیز آمده است که معاویه به حاضران در مجلس رو کرد و گفت: اگر من از دنیا بروم هیچ یک از شما حاضر نیست چنین مدح و ثنایی درباره من داشته باشد. یکی از حاضران، با شجاعت به او پاسخ داد و گفت: «الصَّاحِبُ عَلِيٌّ قَدْرٌ صَاحِبِهِ؛ دوست هر کس هم طراز خود اوست».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۰، ح ۵۲۴.

۳. همان، ج ۴۱، ص ۱۲۱، ح ۲۸.

## وَمِنْ كَاهِلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ  
كَلَامِ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ:

وَيَحْكُ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَقَدَرًا حَاتِمًا! لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ  
الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الوَعْدُ وَالوَعِيدُ. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا،  
وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ يَسِيرًا، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا؛  
وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطِغْ مُكْرَهًا، وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ، وَلَمْ يُنْزِلِ  
الْكِتَابَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا، وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ  
الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ».

این بخشی از یک کلام طولانی امام علیه السلام است که به سؤال کننده شامی  
هنگامی که پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود؟ بیان فرمود: وای  
بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در  
کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند). اگر چنین بود، ثواب و عقاب  
الهی به یقین باطل می شد و وعده و وعید ساقط می گشت. خداوند سبحان،  
بندگان را امر کرده، و آنها را اختیار بخشیده، و نهی کرده و بر حذر داشته،

تکالیف آسانی بر دوش آنان نهاده و هرگز تکلیف سنگینی (به کسی) نکرده. در برابر (اطاعت اندک) پاداش کثیری قرار داده، و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده، و از روی اکراه اطاعت ننموده است، خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگانش عبث نازل نکرده، و آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بی هدف نیافریده است. این گمان کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن را گروهی از علمای شیعه و اهل سنت به صورت مسند و مرسل نقل کرده اند که از جمله آنها مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی و صدوق در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام و ابن شعبه در تحف العقول و طبرسی در احتجاج و شیخ محمد بن الحسین المعتزلی در غرر الادله است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳).

## شرح و تفسیر

### دلایل بطلان مکتب جبر

این کلام پربار همان‌گونه که در ذکر اسناد آن آمد، از سخنان مهم و معروفی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمینه قضا و قدر (و جبر و اختیار) نقل شده و یکی از بهترین طرق حل این مسئله است. مرحوم سیّد رضی بخشی از آن را گزینش کرده و صدر حدیث را نیاورده است.

ما برای روشن شدن محتوای حدیث به طور کامل صدر آن را از کتاب کافی می‌آوریم و آن چنین است: امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه بود که پیرمردی آمد در برابر آن حضرت دو زانو نشست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان به ما خبر ده که آیا رفتن ما به سوی اهل شام به قضا و قدر الهی بود؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری ای پیرمرد. شما هیچ تپه‌ای را بالا نرفتید و هیچ دره‌ای را فرود نیامدید مگر این‌که به قضا و قدر الهی بود. پیرمرد گفت: اگر چنین باشد پس ما در برابر این همه زحمت اجر و پاداشی نخواهیم داشت.

امام علیه السلام فرمود: خاموش باش ای پیرمرد! به خدا سوگند خداوند پاداش بزرگی برای شما در مسیر این راه قرار داد و همچنین در توقف‌هایی که داشتید و نیز در بازگشتتان. شما در هیچ یک از این حالات مکره و مجبور نبودید.

پیرمرد سؤال کرد: چگونه ما مکره و مجبور نبودیم در حالی که رفت و آمد ما تمام به قضا و قدر الهی بود؟

امام علیه السلام فرمود: (بقیه همان‌گونه است که در نهج البلاغه آمده است).

مرحوم سید رضی از این حدیث شریف به این چند جمله قناعت کرده می‌گوید: «این بخشی از کلام امام علیه السلام است که به سؤال کننده شامی هنگامی که پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود بعد از سخنی طولانی بیان فرمود که گزیده‌اش این است»؛ (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام: لِّلْسَائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ).

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین می‌فرماید: «وای بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند)»؛ (وَيْحَكَ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَقَدَرًا حَاتِمًا!¹). سپس افزود: «اگر چنین بود، ثواب و عقاب الهی به یقین باطل می‌شد و وعده و وعید ساقط می‌گشت»؛ (لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبْطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ).

یعنی چگونه ممکن است خداوند کسی را به کار خوب مجبور کند و بعد به او پاداش دهد یا مجبور به گناه سازد بعد او را مجازات نماید؟ این کاری ظالمانه و غیر عادلانه است و چگونه ممکن است به کسی که از خود اختیار ندارد وعده بدهند که اگر فلان کار نیک را انجام دهی پاداشی چنین و چنان به تو خواهیم داد

۱. در تعدادی از نسخ به جای «حاتم» «حتم» آمده و همان صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا به گفته بعضی «حاتم» به معنای حتم و قطعی در لغت عرب نیامده است. (بهج الصباغه، ج ۸، ص ۲۸۰) ولی با مراجعه به کتب لغت از جمله لسان العرب و کتاب العین روشن می‌شود که به شخص قاضی و داور نیز «حاتم» گفته می‌شود؛ یعنی حکمی را قطعی می‌کند حتی اگر به کلاغ نیز «حاتم» گفته می‌شود برای آن است که عرب معتقد بود هنگامی که او در برابر جریانی صدا می‌کند شوم بودن آن را حتمی خواهد کرد، بنابراین معنای «حاتم» با قدر تناسب دارد.



و یا تهدید کنند که اگر فلان کار بد را انجام دادی چنین و چنان کیفر داده خواهی شد؟ به یقین این وعده و وعید لغو و بیهوده است.

آیا به کسی که بر اثر بیماری رعشه، دست او پیوسته بی اختیار می لرزد می توان گفت: اگر دست را ثابت نگه داری فلان پاداش را به تو می دهیم و اگر لرزش را ادامه دهی مجازات می کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید همه مردم او را نادان و بی خبر می خوانند.

در حدیث کافی این جمله های امام علیه السلام که در حقیقت تالی فاسد قول به جبر است به صورت مشروح تری آمده است، می فرماید: «لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ مِنَ اللَّهِ وَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ فَلَمْ تَكُنْ لَأِيْمَةً لِلْمُذْنِبِ وَلَا مَحْمَدَةً لِلْمُحْسِنِ وَلَكَانَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ وَلَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ تِلْكَ مَقَالَةٌ إِخْوَانِ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَحِزْبِ الشَّيْطَانِ وَقَدْرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَجُوسِهَا؛ اگر این گونه باشد که تو پنداشتی - یعنی مردم در کارهایشان مجبور باشند - ثواب و عقاب و امر و نهی از سوی خداوند باطل می شود و وعده و وعید ساقط می گردد، نه هیچ گنهکاری درخور سرزنش و نه هیچ نیکوکاری شایسته ستایش است، بلکه گنهکار سزاوارتر به نیکی از نیکوکار است (زیرا نیکوکار ثمره نیکوکاری خود را هم علاوه بر پاداش می برد) و نیز نیکوکار شایسته تر به کیفر از گنهکار است (زیرا گنهکار از گناه خود نیز زجر می بیند) این گفتار برادران بت پرستان و دشمنان رحمان و حزب شیطان و قدریه این امت و مجوس آن است»<sup>۱</sup>.

منظور از «قدریه» قائلین به جبر است و تعبیر از آنها به «مجوس این امت» به سبب آن است که مجوس حتی در مبدأ آفرینش جهان قائل به جبر بودند و معتقد بودند خدای خیر و نیکی ها (یزدان) فقط می تواند امور خیر ایجاد کند و خدای

شر و بدی‌ها (اهریمن) فقط شر می‌آفریند.

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پرمعنا محکم‌ترین دلیل را برای ابطال جبر بیان فرموده و چهار تالی فاسد برای آن ذکر کرده که در نسخه کافی به ده تالی فاسد ارتقا یافته و نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی در اینجا گزینشی عمل کرده است. در نسخه نهج البلاغه آمده است که اگر جبر در کار باشد ثواب و عقاب و وعد و وعید باطل و ساقط می‌شود، زیرا هیچ عقلی نمی‌پذیرد کسی را مجبور به کاری کنند و بعد او را پاداش یا کیفر دهند و یا قبل از شروع به کار به او بگویند اگر این کار را انجام دهی چنین تشویق خواهی شد و اگر ندهی چنان توبیخ می‌شوی. اینها همه در صورتی است که انسان اختیاری از خود داشته باشد در غیر این صورت پاداش و کیفر ظالمانه و وعد و وعید لغو و بیهوده است.

در نسخه کافی اضافه بر این فرموده: هیچ گنهکاری را در فرض جبر نمی‌توان ملامت نمود و هیچ نیکوکاری را نمی‌توان ستایش کرد، زیرا ملامت و سرزنش در چنین حالتی ظالمانه و تشویق و ستایش غیر عاقلانه است.

بلکه شخص گنهکار در فرض جبر اولی به احسان است، زیرا گناه دامان او را گرفته و او را تحت فشار قرار داده، بنابراین باید به جای مجازات مورد محبت قرار گیرد و به عکس نیکوکار به مجازات سزاوارتر است، زیرا از کار نیک خود بهره‌مند می‌شود و هیچ یک از این امور با منطق و عقل و عدالت پروردگار سازگار نیست. به عبارت دیگر نه نیکوکار اختیاری از خود داشته و نه بدکار، بنابراین نه مجازات در مورد آنها عادلانه است نه پاداش عاقلانه و اگر بنا شود بدون استحقاق کیفر و پاداشی در کار باشد پاداش را باید به بدکار داد تا تخفیف رنج او شود و کیفر را باید به نیکوکار داد تا تعادلی حاصل گردد و به هر حال هدف امام این است که روشن سازد در فرض جبر مسئله ثواب و عقاب و اوامر و نواهی و مؤاخذه و تشویق همه به هم می‌ریزد و مفهوم خود را از دست می‌دهد.

این سخن را می‌توان به صورت دیگری بیان کرد و آن این‌که در تمام اقوام و ملت‌ها برای مجرمان بازجویی و دادگاه و مجازات و زندان و مانند آن‌ها فائند و به عکس، برای افراد وظیفه‌شناس انواع سپاس‌ها و تشویق‌ها و بزرگداشت‌ها ترتیب می‌دهند. حتی کسانی که از نظر فلسفی تفکر جبری دارند در زندگی اجتماعی خود وجود دادگاه‌ها و مجازات‌ها و مجازات‌ها را از لوازم زندگی بشر و عاقلانه می‌شمرند. اگر ما معتقد به جبر باشیم باید بگوییم تمام این برنامه‌ها ظالمانه است. درست به این می‌ماند که ما انسانی مبتلا به رعشه (پارکینسون) را به دادگاه حاضر کنیم که چرا دست تو می‌لرزد و یا بیماری را که به علت قطع نخاع قادر بر حرکت نیست مورد مذمت و ملامت قرار دهیم.

شاید به همین دلیل معتقدان به جبر ناچار عدالت خدا را نیز نفی کرده و گفته‌اند خدا هر کار کند عین عدالت است حتی اگر تمام نیکان را به دوزخ بفرستد و ظالمان و گنه‌کاران را به بهشت، کار خلافی رخ نداده است؛ سخنی که هر عاقلی بر آن می‌خندد.

آن‌گاه امام در ادامه این سخن و پس از ذکر تالی فاسدها به توضیح مسئله اختیار پرداخته و به صورت بسیار شفاف و روشنی آن را بیان می‌کند و می‌فرماید: «خداوند سبحان بندگانش را امر کرده و آنها را اختیار بخشیده و نهی کرده و برحذر داشته، تکالیف آسانی بر دوش آنان گذارده و هرگز تکلیف سنگینی نکرده است. در برابر (اطاعت کم) پاداش کثیری قرار داده و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده و از روی اکراه اطاعت ننموده است»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً، وَنَهَاَهُمْ تَحْذِيراً، وَكَلَّفَ يَسِيراً، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً؛ وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوباً، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرَهاً).

امام علیه السلام در اینجا اوامر و نواهی تشریحی را آمیخته با صفت اختیار ذکر کرده و فضل الهی را نیز در سنگین نبودن تکالیف و افزون بودن پاداش‌ها بر آن افزوده است.

سپس در ادامه سخن سه تالی فاسد دیگر برای قول به جبر ذکر کرده و آن این که اگر واقعاً مردم مجبور باشند ارسال رسل و انزال کتب آسمانی همه لغو و بیهوده است، زیرا نه نیکوکار مجبور را می توان از نیکوکاری باز داشت و نه گنهکار مجبور را از گناه. می فرماید: «خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگان عبث نازل نکرده است»؛ (وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعَبَا، وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبْثًا).

اصولاً اگر ما قائل به جبر باشیم تمام مکتب های اخلاقی و توصیه های علمای اخلاق فرو می ریزد، زیرا کسانی که کار غیر اخلاقی را به حکم جبر انجام می دهند هرگز گوششان بدهکار توصیه های علمای اخلاق یا برنامه های پیامبران الهی و دستورات کتب آسمانی نیست.

در آخرین تالی فاسد می فرماید: «خداوند آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را باطل و بی هدف نیافریده. این گمان کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ»؛ (وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»).

یعنی آفرینش آسمان و زمین به حکم روایاتی که سخن از تسخیر آنها برای انسان ها می گویند برای این انسان است تا مسیر حق را در پیش گیرد و راه تکامل را بیماید. اگر گفتار طرفداران جبر صحیح باشد آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بیهوده خواهد بود، چون انسان برای پیمودن راه تکامل اختیاری ندارد و می دانیم تکامل جبری تکامل نیست.

اینکه امام - مطابق نسخه کافی - فرموده است: این نظر، عقیده بت پرستان و دشمنان رحمان و قائلان به قدر و مجوس این امت است اشاره به این است که مجوس قائل به ثنویت و دوگانه پرستی بودند: یزدان را خدای خیر می دانستند که صدور شر از او غیر ممکن است و اهریمن را خدای شر که صدور خیر از او غیر

ممکن. حوادث و موجودات جهان را نیز به خیر و شر تقسیم می‌کردند؛ خیرات را به یزدان و شرور را به اهریمن نسبت می‌دادند و به این ترتیب در مبدأ جهان هستی نیز قائل به جبر بودند و به طریق اولی، انسان‌ها را در افعالشان مجبور می‌پنداشتند. آن‌کس که باطن او مخلوق یزدان است جز خیر انجام نمی‌دهد و آن‌کس که باطن روحش مخلوق اهریمن است همواره تمایل به شر دارد.

آنچه امام علیه السلام فرموده: جبر عقیده مشرکان نیز هست گویا اشاره به آیه شریفه ۳۵ از سوره «نحل» است: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ مشرکان گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما غیر او را پرستش نمی‌کردیم و چیزی را بدون اراده او حرام نمی‌ساختیم (آری) کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین‌گونه عمل می‌کردند ولی آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار دارند».

در روایت کافی آمده است: هنگامی که امام علیه السلام این جواب شافی و کافی را به آن پیرمرد شامی در مورد مسئله جبر و اختیار بیان فرمود، او شادمان شد و (بالبداهه) اشعاری سرود که دو بیتش چنین است:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ      يَوْمَ التَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا  
أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبَسًا      جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا

تو امامی هستی که به وسیله اطاعت تو آمرزش خداوند رحمان را در روز نجات آرزو داریم.

آنچه از امر دین ما پیچیده و مشتبه بود بر ما واضح ساختی. پروردگارت در برابر این احسان که به ما کردی به تو احسان کند.<sup>۱</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۱.

## نکته‌ها

### ۱. جبر و اختیار

این مسئله از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان دانشمندان و حتی غیر دانشمندان و فلاسفه مورد بحث بوده است. این بحث قدیمی و طولانی دلایل متعددی داشته از جمله فرار گروهی از مردم از زیر بار مسئولیت‌ها در برابر انجام کارهای خلاف و دیگر، عدم توانایی بر توجیه و فهم مسئله اختیار و نیز تربیت ناپذیری بعضی از افراد منحرف و مانند آن.

در حالی که انکار مسئله اختیار مفسد بی‌شماری را به بار می‌آورد و چراغ سبزی به همهٔ جانیان و مجرمان می‌دهد و مربیان اخلاق را مأیوس می‌سازد و مسائل تربیتی را مواجه با مشکلات جدی می‌کند.

بهترین دلیل برای اثبات مسئله اختیار یکی وجدان فردی و اجتماعی است و دیگر تالی فاسدهایی که امام در گفتار حکمت‌آمیز خود دقیقاً به آن اشاره فرموده است.

وجدان به ما می‌گوید: شخصی که دستش بر اثر بیماری رعشه دائماً در حال لرزش است با کسی که با اختیار خود دست‌هایش را بلند می‌کند و مثلاً الله اکبر نماز می‌گوید و رکوع و سجود به جا می‌آورد کاملاً متفاوت است؛ در اولی هیچ اختیاری از خود نمی‌بیند ولی در دومی کاملاً خود را مختار می‌انگارد.

وجدان عمومی نیز به یقین طرفدار همین امر است؛ هیچ‌کس سارقان و قاتلان و محترکان و مفسدان اقتصادی و غیر اقتصادی را با جبر تبرئه نمی‌کند، بلکه آنها را به دست عدالت و مجازات می‌سپارد. نیز همه نیکوکاران، خیرین و افراد ممتاز در اکتشافات علمی و امثال آن را تشویق می‌کنند و به افتخارشان جلسات بزرگداشت می‌گیرند و جوایز و مدال‌های گرانبهایی به آنها تقدیم می‌دارند، در حالی که اگر انسان‌ها در کار خود مجبور بودند، نه آن مجازات‌ها عادلانه بود و نه

این تشویق‌ها منطقی به نظر می‌رسید.

اما تالی فاسدها همان است که در حدیث پر بار بالا آمده که فشرده آن در نهج البلاغه و مبسوطش در کافی و بحار الانوار است و آن این‌که مسئله بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و معاد و سؤال برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ بنا بر عقیده جبر همگی زیر سؤال می‌رود. این امور نه تنها با عدل خداوند سازگار نیست، بلکه با حکمت او نیز نمی‌سازد و کاری غیر منطقی و غیر عاقلانه است، زیرا اگر خداوند عاصیان و ظالمان را مجبور به ظلم و عصیان کرده چگونه عدالت و حکمت او اجازه می‌دهد آنها را به دوزخ ببرد و اگر پیامبران و امامان و صالحان را به کارهای نیک مجبور کرده بردن آنها به بهشت حکیمانه نیست چون از نزد خود کاری انجام نداده‌اند.

این سخن را با حدیث پرمعنایی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از کتاب طرائف سید بن طاوس نقل کرده پایان می‌دهیم. او می‌نویسد: حجاج بن یوسف نامه‌هایی به چهار نفر از علمای معروف آن زمان نوشت: حسن بصری، عمرو بن عبید، واصل بن عطا و عامر شعبی که (بهترین) آنچه را درباره قضا و قدر به آنها رسیده است برای او بنویسند.

حسن بصری چنین نوشت: بهترین چیزی که (در این زمینه) به من رسیده سخنی است که از امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب شنیده‌ام که فرمود: «أَتُظُنُّ أَنَّ الَّذِي نَهَاكَ دَهَاكَ وَإِنَّمَا دَهَاكَ أَسْفَلُكَ وَأَعْلَاكَ وَاللَّهُ بَرِيءٌ مِنْ ذَاكَ؛ آیا گمان می‌کنی کسی که تو را از کاری نهی کرده به آن تشویق نموده است در حالی که آنچه تو را تشویق به کارهای خلاف می‌کند پائین و بالای توست و خداوند از آن بیزار است».

واصل بن عطا نیز نوشت: بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است که فرمود: «لَوْ كَانَ الزُّورُ (الوزر) فِي الْأَصْلِ مَحْتُومًا كَانَ الْمُرُورُ فِي الْقِصَاصِ مَظْلُومًا؛ هرگاه گناه اجباری باشد اگر کسی که

اجبار بر گناه شده قصاص شود مظلوم است».

شعبی نیز برای او نوشت: «بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است: «أَيَّدُكَ عَلَى الطَّرِيقِ وَيَأْخُذُ عَلَيْكَ الْمَضِيقَ؛ آیا خداوند راه را به تو نشان می‌دهد ولی سر راه را بر تو می‌گیرد».

«كُلُّ مَا اسْتَعْفَوْتَ اللَّهَ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ وَكُلُّ مَا حَمَدْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ؛ هر چیزی که تو از خدا نسبت به آن طلب آمرزش می‌کنی (بدان) آن کار از سوی توست و هر چیزی که خدا را بر آن شکر می‌گویی از ناحیه اوست».

هنگامی که این نامه‌های چهارگانه به حجاج رسید و از مضمون آن آگاهی یافت گفت: «به یقین اینها را از چشمه صاف و زلالی گرفته‌اند».<sup>۱</sup>

## ۲. آیا اختیار انسان با توحید مخالف است؟

بعضی از قائلین به جبر می‌گویند اگر ما انسان‌ها را در اعمال خود مختار بدانیم در واقع قائل به دو مبدأ آفرینش شده ایم. خداوند متعال که مبدأ آفرینش جهان هستی است و انسان که مبدأ آفرینش افعال خویش است در واقع یک خدای بزرگ و یک خدای کوچک قائل شده ایم.

پاسخ این سخن روشن است و آن این است که مختار بودن ما نیز به اراده پروردگار است؛ یعنی خداوند خواسته است که ما مختار باشیم، بنابراین افعال ما از یک نظر افعال خداست، چون قدرت و اختیار را او به ما داده و از نظر دیگر افعال خود ما و مسئولیت آن متوجه ماست، زیرا ما با میل و اختیار خود آن را انجام داده‌ایم، بنابراین اعتقاد به اختیار عین توحید است.

مسئله «امر بین الامرین» نیز ناظر به همین معناست نه چنان آزادی که افعال ما هیچ ارتباطی با خدا نداشته باشد و نه جبری که مصونیت را از ما سلب کند.

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰۸.



گاه برای روشن شدن این مطلب به مثال زیر متوسل می‌شویم و می‌گوییم: یک دستگاه قطار برقی که روی ریل در حرکت است راننده با اختیار خود آن را به پیش می‌برد؛ ولی مسئول برق آن هر زمان می‌تواند رابطه قطار را با برق قطع کند و قطار را از کار بیندازد، بنابراین راننده قطار از یک نظر مختار است و از یک نظر تحت فرمان. این مثال تجسمی است برای مسئله «لا جبر ولا تفویض والامر بین الامرین»؛ نه جبر صحیح است و نه واگذاری مطلق، بلکه چیزی در میان این دو است.

این مطلب در عبارات پرمعنایی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در باب قضا و قدر بحارالانوار آمده است، حضرت می‌فرماید: «إِنَّمَا هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكُمْ وَالْقَادِرُ لِمَا أَقْدَرَ كُمْ أَمَا تَسْمَعُونَ مَا يَقُولُ الْعِبَادُ وَيَسْئَلُونَهُ الْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ حَيْثُ يَقُولُونَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ آنچه را خدا به شما داده (از قدرت و اختیار) مالک حقیقی‌اش اوست و قادر واقعی نسبت به قدرت‌هایی که دارید اوست آیا این سخن بندگان را نمی‌شنوید که به هنگام تقاضای حول و قوه الهی می‌گویند لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»<sup>۱</sup>.

### ۳. قضا و قدر در آثار اسلامی

قضا در اصل به معنای فرمان است (خواه فرمان تشریحی یا تکوینی) و قدر به معنی اندازه‌گیری است (خواه تکوینی یا تشریحی).

بنابراین قضا و قدر دو مفهوم دارد: اول قضا و قدر تشریحی و آن این است که خداوند فرمانی صادر و بعد حد و حدود آن را تعیین کند؛ مثلاً بفرماید نماز بر شما واجب است سپس آن را در هفده رکعت قرار دهد یا طبق آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...» روزه را واجب کند و طبق آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ...» آن را در ماه

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۲۳.

رمضان و به مقدار یک ماه قرار دهد؛ اولی قضا و دومی قدر است. همچنین آنچه در ذیل روایت بالاست که در توحید صدوق و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده که وقتی مرد شامی سؤال کرد اگر من در کار خود مجبور نیستم پس منظور شما از قضا و قدر که ما را به اینجا آورده چیست؟ امام علیه السلام فرمود: همان فرمان حکم الهی است. سپس به عنوان شاهد این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستی<sup>۱</sup> قضا و قدر تشریحی است.<sup>۲</sup>

مطابق آنچه گفته شد آنچه بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که جواب امام در استدلال به آیه جنبه اقلی و اسکاتی داشته اشتباه محض است، زیرا امام اشاره به قضا و قدر تشریحی کرده که یک واقعیت قابل فهم برای همگان است. قضا و قدر تکوینی آن است که عوامل و اسباب چیزی را اجمالاً مورد توجه قرار داده سپس اندازه‌گیری لازم در جزئیات آن انجام گیرد؛ مثل این که می‌دانیم برای درمان فلان بیماری فلان دارو لازم است سپس به دنبال اندازه و طرز استفاده از آن می‌رویم؛ اولی قضای تکوینی است و دومی قدر. آنچه در روایتی آمده که امیرمؤمنان علی علیه السلام روزی از کنار دیواری مایل به خرابی می‌گذشت، هنگامی که نزدیک آن رسید به سرعت رد شد و کسی عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا از قضای الهی فرار می‌کنی امام علیه السلام فرمود: آری. «أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَيَّ قَدَرِهِ؛ من از قضای الهی به‌سوی قدر او فرار می‌کنم»<sup>۳</sup> اشاره به آن است که افتادن چنین دیواری قضای تکوینی است؛ ولی افتادن روی انسانی مانند من نوعی قدر است من از قضای الهی به‌سوی قدر الهی فرار کردم.

۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲. توحید صدوق، ص ۳۸۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۸.

۳. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۱، ح ۱۶۹.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

حُذِيَ الْحِكْمَةَ أَنِّي كَانَتْ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجَلَجُ فِي  
صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.

امام علیؑ فرمود:

حکمت و دانش را فراگیر هر جا که باشد، زیرا حکمت گاهی در سینه منافق  
است؛ اما در سینه او آرام نمی‌گیرد تا از آن خارج شود و در کنار  
حکمت‌های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن حکمت‌آمیز را قبل از شریف رضی جماعتی نقل کرده‌اند از جمله جاحظ در البیان و التبیین و برقی در کتاب مصابیح الظلم از کتاب محاسن و وطواط در غرر و غرر در ضمن کلماتی که امام علیؑ به فرزندش امام حسن مجتبی فرموده است... و این سخن حکمت‌آمیز در صدر اسلام از آن حضرت مشهور بوده است سپس داستان «عمر بن علی» و «سعید بن مسیب» را در این زمینه نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۶).



## شرح و تفسیر

### دانش را هر جا بیابی فراگیر!

خلاصه این کلام گهربار این است که سخنان حکمت‌آمیز را از هر کس باید پذیرفت حتی اگر گوینده آن منافق باشد. می‌فرماید: «حکمت و دانش را فراگیر هر جا که باشد»؛ (خُذِ الْحِكْمَةَ أَيْنَ كَانَتْ).

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می‌افزاید: «زیرا حکمت گاهی در سینه منافق است؛ اما در سینه او آرام نمی‌گیرد تا از آن خارج شود و در کنار حکمت‌های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد»؛ (فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ).

تعبیر به «تَلْجَلُجُ...» با توجه به اینکه این واژه به معنای اضطراب و ناآرامی است اشاره به آن است که جایگاه کلام حکمت‌آمیز سینه منافق نیست، از این رو در آنجا پیوسته ناآرامی می‌کند تا خارج شود و در جایگاهی که متناسب آن است؛ یعنی سینه شخص مؤمن در کنار سایر سخنان حکمت‌آمیز قرار گیرد.

نتیجه این سخن همان است که از روایات مختلف معصومان علیهم‌السلام استفاده کردیم که علم و دانش هیچ محدودیتی ندارد؛ نه از نظر زمان: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» و نه از نظر مکان: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» و نه از نظر مقدار

---

۱. در بعضی از نسخ نهج البلاغه از جمله در بحار الانوار به جای «تَلْجَلُجُ»، «تَتَخَلَّجُ» آمده که از نظر معنا چندان تفاوتی با آن ندارد.

تلاش و کوشش: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ وَشَقِّ الْمُهْجِ» و نه از نظر گوینده همان‌گونه که در این حکمت و در حکمت بعد آمده است.

آری علم و حکمت به حدی اهمیت دارد که هیچ محدودیتی را به خود نمی‌پسندد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در بعضی از روایات از جمله روایتی که از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانِ إِلَى طَعَامِهِ» آمده است که امام علیه السلام فرمود: منظور از طعام «عَلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ؛ دانشی است که فرا می‌گیرد باید نگاه کند از چه کسی فرا می‌گیرد»<sup>۱</sup> بنابراین گرفتن سخن حکمت‌آمیز از منافق چه معنا دارد.

پاسخ سؤال این است که گاه سخن حکمت‌آمیز به قدری واضح و روشن است که از هر جا و از هر کس که باشد باید آن را پذیرفت؛ ولی در موارد دیگر که انسان مطالب را به اعتماد استاد فرا می‌گیرد باید نزد کسی برود که از نظر دیانت و علمیت مورد اعتماد باشد.

در شرح نهج البلاغه علامه شوشتری اشاره به نکته جالبی شده است که با ذکر آن این سخن را پایان می‌دهیم، نقل می‌کند: «ابن مبارک» به عنوان نظارت بر شهر در کوچه‌ها راه می‌رفت چشمش به مرد مستی افتاد که آواز می‌خواند و می‌گفت:

أَضَلَّنِي الْهَوَىٰ وَأَنَا ذَلِيلٌ      وَلَيْسَ إِلَيَّ الَّذِي أَهْوَىٰ سَبِيلٌ

هوای نفس مرا ذلیل کرد و افسوس که راهی به آن‌کس که به او علاقه دارم، نیست.

ابن مبارک از آستین خود کاغذی درآورد و این بیت را نوشت. به او گفتند: شعری را از شاعر مست می‌نویسی؟ او گفت: مگر ضرب‌المثل معروف را نشنیده‌اید که «رُبَّ جَوْهَرَةٍ فِي مَزْبَلَةٍ» ای بسا گوهری در میان زباله‌ها افتاده باشد؟ گفتند: آری. گفت: این هم گوهری بود از مزبله!<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶.

۲. بهج الصباغه، ج ۱۲، ص ۵۹۷.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ.

امام علیؑ فرمود:

علم و دانش و حکمت گمشده مؤمن است، بنابراین حکمت را بگیر  
هرچند از اهل نفاق باشد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است از جمله کسانی که قبل از سید رضی این سخن حکمت‌آمیز را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابو علی قالی در امالی و ابن عبدربه در عقد الفرید و مسعودی در مروج الذهب است.

بعضی از راویان حدیث آن را به این صورت نقل کرده‌اند: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَلْيَطْلُبْهَا وَلَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشُّرْكِ» و بعضی: «وَلَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشَّرِّ» که مضمون همه با یکدیگر نزدیک است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این گفتار حکمت‌آمیز در ضمن اندرزهایی که امام به فرزندش «محمد بن حنفیه» فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۹).





## شرح و تفسیر

### دانش گمشده مؤمن است

آنچه در این کلام گهربار آمده است شبیه چیزی است که در کلام قبل آمد؛ اما به تعبیر و به شکل دیگر.

امام علیه السلام برای این که نامحدود بودن منبع علم را روشن سازد تشبیه زیبایی کرده می فرماید: «علم و دانش گمشده مؤمن است، بنابراین دانش را بگیر، هر چند از اهل نفاق باشد»؛ (الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النُّفَاقِ).

روشن است هرگاه انسان گمشده پرارزشی داشته باشد دائماً به دنبال آن می گردد و آن را نزد هر کس ببیند از او می گیرد؛ خواه آن شخص مؤمن باشد یا کافر، منافق باشد یا مشرک، نیکوکار باشد یا بدکار. این سخن در واقع نشان می دهد که صاحبان اصلی علم و دانش افراد باایمان اند و منافقان و فاسدان غاصبانه از آن استفاده می کنند و چه بسا آن را وسیله ای برای رسیدن به اهداف سوء خود قرار می دهند، بنابراین، صاحب حقیقی آن که مؤمنان اند هر جا که آن را بیابند به آن سزاوارترند.

شبیه چیزی که به صورت گسترده تر در قرآن مجید آمده است؛ در سوره «اعراف»، آیه ۳۲ می خوانیم: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و (همچنین) روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است. بگو اینها در زندگی دنیا از آن کسانی است که ایمان آورده‌اند (هرچند دیگران نیز از آن استفاده می‌کنند ولی) در قیامت خالص برای مؤمنان خواهد بود. این‌گونه آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم».

گرچه آیه ناظر به مواهب مادی است؛ ولی مواهب معنوی را به طور مسلم شامل می‌شود.

در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده است که روزی «حجاج» خطبه خواند و در ضمن آن گفت: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا بِطَلَبِ الْآخِرَةِ وَكَفَانَا مَوْنَةَ الدُّنْيَا فَلَيْتَنَا كُفِينَا مَوْنَةَ الْآخِرَةِ وَأَمَرَنَا بِطَلَبِ الدُّنْيَا؛ خداوند ما را به طلب آخرت دستور داده و روزی دنیوی ما را ضمانت کرده. ای کاش آخرت را برای ما تضمین می‌کرد و ما مأمور به طلب دنیا بودیم». حسن بصری این سخن را شنید و گفت: «هَذِهِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ خَرَجَتْ مِنْ قَلْبِ الْمُنَافِقِ؛ این همان گمشده مؤمن است که از قلب منافقی خارج شده است».<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۹.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.

امام علیؑ فرمود:

قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می تواند  
آن را به خوبی انجام دهد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام بسیار پر بار و گران بها را جماعتی قبل از سید رضی نقل کرده اند و آن را فوق العاده ستوده اند از جمله اینکه در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است مرحوم سید رضی نخستین کسی نیست که این سخن حکمت آمیز را ستوده و به اهمیت آن پی برده و به ارزش آن اشاره کرده است پیش از او ابو عثمان جاحظ در دو جا از کتاب البیان والتبیین خود آن را آورده است سپس افزوده که اگر در این کتاب جز همین کلمه حکمت آمیز نبود آن را کافی و شافی و مجزی و مغنی می یافتی... و بهترین کلام کلامی است که مقدار کم آن از مقدار زیاد انسان را بی نیاز کند و مفهوم آن ظاهر و آشکار باشد و خداوند متعال لباس جلالت و پوسته ای از دانش مطابق نیت صاحب و تقوای قائلش بر آن پوشانده باشد ...

سپس صاحب مصادر از ابن عبدالبرّ در کتاب جامع بیان العلم نقل می کند که سخن علی بن ابی طالبؑ «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» احدی بر او در این سخن پیشی نگرفته و هیچ گفتاری برای تشویق بر طلب علم از این سخن مؤثرتر نیست. سپس مصادر نهج البلاغه افزوده که بسیاری از شعرا همین سخن را گرفته اند و در اشعار خود از آن بهره برده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۹ و ۷۰).

مرحوم سید رضی می‌گوید: این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم‌ردیف آن قرار گیرد؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

## شرح و تفسیر

### معیار ارزش انسان

امام علیؑ ارزش هر انسانی را در این عبارت حکیمانه کوتاه به روشنی بیان کرده است می فرماید: «قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می تواند آن را به خوبی انجام دهد»؛ (قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ).

اشاره به این که حسب و نسب، مقام و مال و پست های اجتماعی و رسمی هیچ کدام دلیل بر ارزش انسان نیست. ارزش واقعی انسان را کارهای مهمی تشکیل می دهد که از عهده آن بر می آید. جراحی بسیار ماهر، معلمی شایسته، شاعری توانا، نویسنده ای قوی و فقیهی ماهر که می تواند مردم را به احکام الهی آشنا سازد ارزش آنها به قدر همان کاری است که به خوبی از عهده آن بر می آیند. نه تنها در نزد مردم چنین است، در نزد خداوند هم کسانی قیمت و ارزش دارند که اعمال شایسته تر و مجاهدت های بیشتر و اصلاحات بهتری انجام می دهند.

برای این حدیث شریف جز آنچه در بالا آمد تفسیرهای دیگری هم شده است. بعضی گفته اند منظور از «مَا يُحْسِنُهُ» علم و دانش هایی است که شخص دارد، بنابراین ارزش هر انسان به مقدار معرفت و علم و دانشی است که به خوبی آن را فرا گرفته است.

بعضی این دو را با هم آورده اند: معرفت بالا و عمل با ارزش.

برخی دیگر تفسیر چهارمی برای این حدیث شریف ذکر کرده‌اند و «مایحسنة» را به معنی احسان و نیکوکاری تفسیر نموده گفته‌اند: ارزش هر کس به اندازه احسان و نیکوکاری اوست.

گرچه جمع بین هر چهار تفسیر در مفهوم جمله امکان‌پذیر است، زیرا استعمال لفظ در بیش از یک معنا کاملاً بی‌مانع است؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

شاهد این سخن حدیث زیبایی است که امام جواد علیه السلام از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «چهار سخن را من گفتم و خداوند متعال تأیید آن را در کتابش نازل فرمود. من گفتم: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ؛ شخصیت انسان در زیر زبانش نهفته است هنگامی که سخن بگوید آشکار می‌شود». خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ؛ منافقان را از طرز سخنانشان می‌شناسی». من گفتم: «فَمَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ؛ کسی که نسبت به چیزی جاهل است با آن دشمنی می‌کند». خداوند این آیه را نازل فرمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ؛ آنها (دشمنان) چیزی را که از آن آگاهی نداشتند تکذیب کردند» نیز گفتم: «قَدْرٌ أَوْ قِيَمَةٌ كُلُّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ؛ ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که به خوبی انجام می‌دهد». خداوند این آیه را در قصه طالوت نازل کرده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ؛ خداوند او (طالوت) را بر شما برگزیده و از نظر علم و جسم او را افزایش داده است». و نیز گفتم: «الْقَتْلُ يُقِلُّ الْقَتْلُ؛ کشتن (قصاص) کشتن را کم می‌کند» خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ قصاص مایه حیات و زندگی شماست ای صاحبان مغز و خرد».<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکمت‌آمیز جمله‌ای بیان کرده که

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۳۸۲؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۵.

نشان می‌دهد تا چه اندازه این سخن حکیمانه در دل و جان این مرد فصیح و بلیغ تأثیر گذاشته می‌گوید: «این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم‌ردیف آن قرار گیرد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُضَابُ لَهَا قِيمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

\*\*\*





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَوْ صِيكُم بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدَلِكْ أَهْلًا: لَا يَزُجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ، مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَارَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ.

امام علیؑ فرمود:

شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به دست آوردن آن گردش کنید) سزاوار است:

هیچ یک از شما جز به پرورگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد).

هیچ کس جز از گناه خود نترسد.

هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی‌داند حیا نکند و (صریحاً)

بگوید: نمی‌دانم. و اگر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فراگرفتن آن

خجالت نکشد.

بر شما باد که صبر و استقامت پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده‌ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، درباره اسناد این کلام گهربار آمده است: این کلام از روایات متواتره است که از آن حضرت نقل شده سپس به گروهی از کسانی که از قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند اشاره کرده و نه منبع معروف را ذکر می‌کند از جمله صحیفه الامام الرضا علیه السلام و ابن قتیبه در عیون الاخبار و جاحظ در البیان والتبیین و صدوق در خصال و بعد از مرحوم سید رضی نیز از گروه کثیر دیگری که یازده مورد آن را ذکر کرده است نقل می‌کند از جمله خوارزمی در مناقب و فتال نیشابوری در روضة الواعظین و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و سیوطی در تاریخ الخلفاء. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹ و ۸۰).

## شرح و تفسیر

### پنج اصل مهم

امام در این حکمت پربار به پنج موضوع از مهم‌ترین مسائلی که در زندگی انسان سرنوشت‌ساز است و اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد با تأکید اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به‌دست آوردن آن گردش کنید) سزاوار است»؛ (أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدَلِكْ أَهْلًا).

تعبیر به «ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ»؛ زیر بغل شتران را بزنید) کنایه از نهایت تلاش و کوشش در این راه است، زیرا هنگامی که می‌خواستند شتر را با سرعت به سوی مقصد حرکت دهند به یکی از نقاط حساس بدن او از جمله زیر بغل ضربه می‌زدند تا با سرعت حرکت کند.

آن‌گاه به بیان آنها یکی پس از دیگری پرداخته می‌فرماید: «هیچ یک از شما جز به پرورگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد)»؛ (لَا يَزُجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ). زیرا اولاً؛ مسبب الاسباب خداست و بر اساس توحید افعالی معتقدیم: لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ همه چیز به فرمان او و رشته تمام امور در قبضه قدرت اوست، بنابراین چه بهتر که انسان آب را از سرچشمه بگیرد و هرچه می‌خواهد از او بخواهد و سرنوشت خود را در تفکری شرک‌آلود در دست دیگری نبیند.

ثانیاً به فرض که دیگران هم سرنوشت ساز باشند، خضوع و تواضع در برابر غیر خدا ذلت است و در برابر پروردگار عزت.

در روایتی آمده است هنگامی که برادران یوسف می خواستند او را به چاه بیفکنند و بر اثر حسادت او را می زدند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد. برادران سخت در تعجب فرو رفتند که اینجا جای خنده نیست گویی برادر ما مسئله به چاه افکندن را شوخی می انگارد؛ ولی یوسف پرده از این راز برداشت و درس بزرگی به آنها و به همه ما آموخت. گفت: به خاطر دارم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده نظر انداختم و با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی دارد. آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان نیرومندان دل بستم ولی امروز خود را در چنگال شما گرفتار می بینم و از شما به شما پناه می برم ولی به من پناه نمی دهید. خدا از این طریق به من آموخت که من بر غیر او تکیه نکنم.<sup>۱</sup>

البته این مسئله منافاتی با استفاده از عالم اسباب و نیروهای دیگران برای رسیدن به اهداف مادی و معنوی ندارد؛ مهم آن است که انسان بداند هر سببی که تأثیری دارد آن هم از ناحیه خداست و اگر لحظه ای چشم الطاف الهی بر جهان اسباب بسته شود همه آنها از کار باز می مانند. آری باید در پشت پرده اسباب مسبب الاسباب را دید.

سپس امام علیه السلام دومین توصیه را بیان می دارد و می فرماید: «هیچ کس جز از گناه خود نترسد»؛ (وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ).

دلیل آن روشن است چیزی که دشمن واقعی انسان است گناه اوست که او را در دنیا و آخرت به درد و رنج گرفتار می کند. در حالی که اسباب هولناک این جهان حتی بمب اتم آخرین کاری که با انسان می کند این است که حیات او را

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۱۵، سوره یوسف.

می‌گیرد. اگر این مسئله در راه رضای خدا باشد به افتخار شهادت می‌رسد که بزرگترین افتخار است.

آن‌گاه به سومین دستور پرداخته می‌افزاید: «هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی‌داند حیا نکند و (صریحاً) بگوید: نمی‌دانم؛ (وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ).

گفتن نمی‌دانم عیب نیست. عیب آن است که انسان جواب خطایی بدهد و دیگران را به گمراهی بيفکند و عقلاً و شرعاً در برابر آنها مسئول باشد. مخصوصاً هرگاه قول بدون علم در مقام قضاوت یا فتوا بوده باشد که مسئولیت بسیار عظیمی دارد.

در کتاب شریف کافی حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعْنَتُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَلِحِقَّةٍ وَرُزٌّ مِنْ عَمَلِ بُقُيَّاهُ؛ کسی که بدون علم و هدایت فتوا بدهد فرشتگان رحمت و عذاب، او را لعنت می‌کنند و گناه کسانی که به فتوای او عمل کرده‌اند بر دوش او خواهد بود»<sup>۱</sup>.

شمول لعن فرشتگان عذاب نسبت به چنین کسی روشن است؛ اما چرا ملائکه رحمت او را لعن می‌کنند؟ ظاهراً به این دلیل است که از گفتن نمی‌دانم در جواب، که مایه رحمت الهی است خودداری کرده است.

افراد مغرور به علم، خود باید بدانند که به قول معروف «همه چیز را همگان می‌دانند و همگان از مادر نزاده‌اند» بلکه می‌توان گفت: همگان نیز همه چیز را نمی‌دانند. پس چه عیبی دارد که انسان جمله نمی‌دانم را در این گونه موارد به فراموشی نسپارد.

آن‌گاه در چهارمین دستور می‌افزاید: «اگر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فرا گرفتن آن خجالت نکشد؛ (وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ).

هنگامی که انسان از مادر متولد می شود چیزی نمی داند و با گذشت زمان با سؤالات پی در پی از این و آن حقایق بسیاری را فرا می گیرد. بزرگترین دانشمندان جهان یکی از دلایل پیشرفتشان در علم و دانش، سؤال بوده است. آری سؤال، کلید علم و دانش است.

همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَالْمَفَاتِيحُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ فِي الْعِلْمِ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْمُتَكَلِّمِ وَالْمُسْتَمِعِ وَالْمُحِبِّ لَهُمْ؛ علم و دانش به منزله خزائنی است و کلید آن سؤال و پرسش است، بنابراین (هرچه را نمی دانید) سؤال کنید، زیرا در آموزش علم چهار کس پاداش می گیرند: سؤال کننده، گوینده، شنونده (زیرا ممکن است در مجلس شنوندگانی غیر از سؤال کننده وجود داشته باشند) و آن کس که آنها را دوست دارد».<sup>۱</sup>

در پایان به پنجمین و مهم ترین دستور پرداخته می فرماید: «بر شما باد که صبر و استقامت را پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت»؛ (وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيْمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ).

می دانیم مهم ترین حواس انسان در سر اوست: بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و مهم ترین ابزار ارتباط انسان با دیگران که زبان است در سر قرار دارد. دروازه ورود غذا به بدن؛ یعنی دهان نیز جزء این پیکر است. از همه مهم تر، فرمانده تمام اعضا که مغز است در وسط جمجمه قرار دارد که اگر کمترین آسیبی به آن برسد بخشی از فعالیت های بدن تعطیل می شود. در سکنه مغزی که گاه نیمی از بدن انسان فلج می گردد عامل اصلی خونریزی بعضی از ر های مغز

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۱.

است که آن بخش را از کار انداخته است.

امروز در بسیاری از شهرهای صنعتی اتاق کنترلی وجود دارد که از آنجا به تمام بخش‌ها فرمان لازم داده می‌شود و یا دستور توقف می‌دهند. مغز انسان در واقع اتاق کنترل تمام بدن است.

همه اینها در سر قرار دارد؛ اگر سر از بدن جدا شود، انسان دست و پای مذبح‌خانه‌ای می‌زند و پس از چند دقیقه تمام دستگاه‌ها تعطیل می‌شود. صبر و استقامت نسبت به ایمان نیز چنین است. اگر از ایمان جدا شود دوام و بقایی برای ایمان نخواهد بود، زیرا نه در برابر گناه تاب تحمل ترک دارد، نه در برابر مشکلات اطاعت، توانی در خود می‌بیند و نه در مصائب صبر می‌کند.

به همین دلیل هنگامی که فرشتگان رحمت به استقبال بهشتیان می‌آیند به آنها می‌گویند: «این همه نعمت در برابر صبر و استقامتی است که به خرج دادید»: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ مؤمنان وارد باغ‌های جاویدان بهشتی می‌شوند و همچنین پدران، همسران و فرزندان صالح آنها و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند و به آنها می‌گویند سلام بر شما (اینها همه) به دلیل صبر و استقامت‌تان است چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان).<sup>۱</sup>

این سخن را با حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم. فرمود: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرَكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند هیچ بنده‌ای را چیزی بهتر و گسترده‌تر از صبر (و استقامت) نداده است.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. رعد، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ح ۱۰۰۲۵.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مَثَمَةٌ:  
أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ.

امام علیؑ به کسی که زیاد مدح او کرد ولی در دل وی را متهم می ساخت،  
فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می گویی (و بر زبانت  
جاری می سازی) و بالاتر از آنم که در دل داری!»<sup>۱</sup>.

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تصریح می کند که قبل از سید رضی این سخن حکمت آمیز را جاحظ در دو موضع از کتاب البیان والتبیین آورده و همچنین ابن قتیبہ در عیون الاخبار و بلاذری در انساب الاشراف و بعد از مرحوم رضی نیز جماعتی آن را در کتاب های خود آورده اند از جمله: راغب در محاضرات و میدانی در مجمع الامثال و سید مرتضی در کتاب امالی و رشید الدین وطواط در غرر و عرر ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۰).



## شرح و تفسیر

### دوگانگی و غلو

گرچه مدح و ثنای افراد به سبب کارهای خوبی که انجام داده‌اند باعث تشویق آنها می‌شود؛ ولی به یقین افراط در مدح و ثنا افزون بر اینکه دروغ و گناه کبیره‌ای محسوب می‌شود سبب اغفال طرف مقابل می‌گردد و او را از کوشش و تلاش برای رسیدن به مقامات بالاتر باز می‌دارد و آثار غرور و خودبرتربینی در او آشکار می‌گردد.

به همین دلیل، امام در برابر کسی که در ستایش او مبالغه می‌کرد ولی در دل او را متهم می‌دانست فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می‌گویی و بالاتر از آنم که در دل داری»؛ (قال علیه السلام: لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مَثَمًا: أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ).

ممکن است آن شخص در مورد امام غلو کرده باشد و امام با این سخن می‌خواهد جلوی غلو او را بگیرد؛ ولی این احتمال نیز داده شده است که چه بسا او تنها بخشی از صفات واقعی امام را برشمرده ولی امام متواضعانه چنین سخنی را می‌گوید. در هر حال جمله ذیل این سخن که می‌فرماید «برتر از آنم که در دل داری» در واقع کرامتی است از سوی امام علیه السلام که باطن و درون مخاطب خود را می‌خواند و می‌داند او منافقانه تعریف و تمجید می‌کند و در دلش حتی صفات واقعی امام علیه السلام را نیز قبول ندارد.

در روایات اسلامی نیز مذمت زیادی در مورد مداحان و مبالغه‌گران در مدح و ستایش آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا لَقَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ؛ هنگامی که مداحان را ملاقات کردید خاک در صورتشان بپاشید» کنایه از این‌که از کار آنها برائت و بیزاری جوید و اجازه ادامه سخن به آنها ندهید.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری می‌خوانیم که مردی ستایش مبالغه‌آمیزی درباره شخص دیگری در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تُسْمِعُهُ فَتَهْلِكُهُ لَوْ سَمِعَكَ لَمْ يُفْلَحْ؛ آنچه را گفתי به گوش او نرسان که سبب هلاکت او می‌شود و اگر مدح مبالغه‌آمیز تو را بشنود هرگز رستگار نخواهد شد».<sup>۲</sup>

در فرمان مالک اشتر نیز همین مطلب به صورت جامع‌تری آمده است آنگاه که امام علیه السلام فرمود: «ثُمَّ رَضُّهُمْ عَلَى الْأَيُّطْرُوكِ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأَيْطْرَاءِ تُخْذِثُ الرَّهْوُ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ سپس آنها را طوری تربیت کن که از تو ستایش بی‌جا نکنند (و از تملق و چاپلوسی بپرهیزند. نیز) تو را نسبت به اعمال نادرستی که انجام نداده‌ای تمجید ننمایند، زیرا مدح و ستایش فراوان عجب و خودپسندی به بار می‌آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می‌سازد». متأسفانه در هیچ‌یک از کتبی که ما دیده‌ایم سخنی در این باره که آن شخص در مقام افراط در ثنا چه گفت که امام برآشفته نیامده است و اگر عین آن کلام نقل می‌شد می‌توانستیم قضاوت کنیم که افراط در مدح بوده است یا تواضع امام.

\*\*\*

۱. سنن ابن داود مطابق نقل میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۷۸۵. شبیه همین معنا در منابع معروف پیروان اهل بیت از جمله من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱ آمده است.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۵۲، ح ۸۳۳۹.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَا، وَأَكْثَرُ وُلْدًا.

امام علیؑ فرمود:

باز ماندگان شمشیر، دوام و بقایشان فزون تر و فرزندانشان بیشترند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که پیش از سید رضی این کلام پر بار را نقل کرده‌اند ابن عبد ربّه در عقد الفرید در باب توقیعات الخلفا است؛ ولی به جای اُبْقَا عَنْ مَاءٍ ذَكَرَ كَرْدَه است و جاحظ نیز آن را در کتاب البیان و التبیان آورده و نیز ابن قتیبّه در عیون الاخبار و آنها غالباً تأیید کرده‌اند که تاریخ نشان داده طوائفی از مسلمین که دشمنان عده زیادی از آنها را کشته‌اند باقی ماندگان به سرعت فزونی یافتند و عدد کثیری را تشکیل دادند که نمونه آنم آل ابی طالب است که با شهادت عدد کثیری از فرزندان آنها چنان نمو و رشد کرده‌اند که جهان را گرفته‌اند. (با اقتباس از مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۱).



## شرح و تفسیر

### نسل پربار

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیز خود به نکته پیچیده‌ای اشاره کرده که شارحان در تفسیر آن به زحمت افتاده‌اند می‌فرماید: «باز ماندگان شمشیر دوام و بقایشان زیادت‌تر و فرزندانشان بیشتر است»؛ (بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا، وَأَكْثَرُ وُلْدًا).

اشاره به طوایفی است که دشمنان بی‌رحمانه از آنها قربانی گرفتند؛ ولی باقی ماندگان نشان بقای بیشتر دارند و فرزندانشان فزون‌تر خواهند بود.

همان‌گونه که در ذکر سند این کلام حکمت آمیز گفته شد تجربه‌های تاریخی این حقیقت را تأیید و مورخان به طوایفی اشاره کرده‌اند که عدد کثیری از آنها کشته شد ولی چندان نگذشت که فرزندانشان به طور چشمگیری فزونی یافتند. نمونه بارز آن - چنان که گفتیم - فرزندان امیر مومنان علیؑ بودند که بنی‌امیه آنها را هر جا یافتند از دم شمشیر گذراندند و بنی‌عباس نیز بی‌رحمانه از آنها قربانی گرفتند ولی نسل آنها به قدری فزونی یافته که بحمدالله در تمام بلاد عدد کثیری از آنها دیده می‌شود.

درباره اینکه چه رابطه‌ای میان آن کشتار بی‌رحمانه و فزونی باقی‌ماندگان است بعضی از شارحان مانند «ابن میثم» معتقدند که رابطه طبیعی در میان این دو نمی‌توان یافت تنها عنایات الهیه و الطاف خداوندی است که به چنین مظلومانی

چنان برکتی در نسل می‌دهد.

بعضی دیگر مانند مرحوم کمره‌ای در شرح این عبارت آن را اشاره به مسئله انتخاب اصلح که نتیجه تنازع بقاست می‌دانند وی می‌گوید: به هنگام تنازع بقا (درگیری‌هایی که در میان افراد و قبائل برای ادامه حیات رخ می‌دهد) آنها که قوی‌ترند باقی می‌مانند و آنها که ضعیف‌ترند کشته می‌شوند و قوی‌ترها نسل پربارتر و زاد و ولد بیشتری دارند، از این رو جمله «أَقْوَىٰ عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وُلْدًا» در مورد آنها صادق است.

ولی تفسیر روشن‌تری برای کلام امام علیه السلام می‌توان گفت که رابطه طبیعی صدر و ذیل آن را روشن می‌سازد و آن این‌که اقوامی که شهید و قربانی می‌دهند بازماندگانشان در نظر توده‌های مردم عزیز و شریف می‌شوند و به همین دلیل مردم دوست دارند از آنها داماد بگیرند و به آنها عروس بدهند و همین سبب می‌شود که زاد و ولد آنها فزونی یابد. به تعبیر دیگر ارتباط سببی با آنها مایه افتخار و اعتبار است و همین امر موجب می‌شود که مردم برای برقرار ساختن چنین رابطه‌ای تلاش و کوشش کنند. ما در عصر و زمان خود نیز می‌بینیم که یکی از امتیازاتی که به هنگام خواستگاری برای عروس یا داماد ذکر می‌کنند این است که می‌گویند از خانواده شهداست تا طرف مقابل به ازدواج به این خانواده ترغیب شود.

البته جمع میان تفسیرهای بالا امکان‌پذیر است، هر چند تفسیر اخیر مناسب‌تر است.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أُدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که جمله «نمی‌دانم» را ترک کند مواضع آسیب‌پذیر خود را در معرض ضربه‌های خطرناک (مخالفان) قرار داده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم به عین این عبارت آورده است البته او از کسانی است که بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته ولی جاحظ که قبل از وی می‌زیسته آن را در کتاب البیان و التبیین از ابن عباس با کمی تفاوت نقل کرده است و از آنجا که ابن عباس از شاگردان خاص امیرمؤمنان علیؑ است به نظر می‌رسد آن را از آن اقیانوس علم گرفته است به خصوص این‌که در روایتی از ابن عباس می‌خوانیم: «دانش رسول خدا از خدا و دانش علی از دانش پیامبر است و دانش من از دانش علی است و علم من و علم اصحاب پیامبر در مقابل علم علیؑ نیست جز مانند قطره در هفت دریا». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۲).



## شرح و تفسیر

### خطرات ترک «نمی دانم»

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه سخنی را که در حکمت ۸۲ آمده بود به صورت جالب دیگری بیان می کند و می فرماید: «کسی که جمله «نمی دانم» را ترک کند مواضع آسیب پذیر خود را در معرض ضربه های خطرناک (مخالفان) قرار داده است»؛ «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أَصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ».

اشاره به این که با این کار خود را به هلاکت می افکند و این هلاکت ممکن است جنبه دنیوی داشته باشد در آنجا که سخنان نسنجیده و خطرآفرین است و یا جنبه اخروی، در آنجا که سخنانش لطمه به حیثیت و آبروی اشخاص وارد می کند یا مردم را به گمراهی می کشاند.

«مقاتل» جمع «مقتل» است. ارباب لغت آن را به موضعی از بدن که اگر ضربه بر آن وارد شود حیات انسان به مخاطره می افتد تفسیر کرده اند؛ مانند سر و سینه و امثال آن.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن حکیمانه داستان جالبی از بوذرجمهر نقل می کند که زنی نزد او آمد و از مسئله ای سؤال کرد. بوذرجمهر گفت: نمی دانم. زن عصبانی شد. گفت: پادشاه هر سال آلف و الوفی به تو می دهد که بگویی نمی دانم؟ بوذرجمهر گفت: آنچه را به من می دهد در برابر چیزهایی است که می دانم و اگر می خواست در برابر آنچه نمی دانم چیزی به من بدهد تمام

بیت‌المال او نیز کفایت نمی‌کرد (اشاره به این که مسائلی را که ما نمی‌دانیم بسیار بیشتر از آن است که می‌دانیم).

نیز از بعضی فضلا نقل می‌کند که اگر کسی در برابر چیزهایی که نمی‌داند بگوید: نمی‌دانم، او را تعلیم می‌دهیم تا بداند و اگر بگوید: می‌دانم، امتحانش می‌کنیم تا بگوید نمی‌دانم (و رسوا شود).<sup>۱</sup>

شبهه این سخن را مرحوم مغنیه در فی ظلال نهج‌البلاغه از کتاب «الحکمة الخالده» نقل می‌کند که دانشمندی می‌گفت: گفتن «لا أدري» (نمی‌دانم) را یاد بگیرید، چرا که اگر بگویید نمی‌دانم به شما تعلیم می‌دهند تا بدانید و اگر بگویید می‌دانم از شما سؤال می‌کنند و نمی‌دانید و رسوا می‌شوید. سپس می‌افزاید: احدی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعا نکرد که همه چیز را می‌داند و به طور مطلق نگفت: «سلونی» (از من پرسید) به جز علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۲</sup>

در همین رابطه ضرب‌المثلی نقل شده است که آن نیز محتوای کلام امام را دارد: «مَقْتُلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَكَيْهٍ» موضع آسیب پذیر انسان در میان دو فک او قرار دارد (یعنی زبان او مایه هلاکت او می‌شود).<sup>۳</sup>

مرحوم شوشتری از قتاده (فقیه معروف اهل سنت) نقل می‌کند که روزی ادعا کرد که من هر چه را تا به حال شنیده‌ام یا به حافظه سپرده‌ام هرگز فراموش نکرده‌ام. بعد از این سخن به خدمتکارش گفت: کفش مرا بیاور بپوشم. خدمتکار گفت: کفش شما در پای شماست (وی از آن ادعا و این عمل سخت شرمنده شد).<sup>۴</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

۲. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۹۰.

۴. شرح نهج‌البلاغه علامه شوشتری، ج ۶، ص ۳۵۹.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ. وَرُوِيَ «مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ».

امام علیؑ فرمود:

رأى و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان است. در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، این سخن حکیمانه را از کسانی که پیش از سید رضی می‌زیسته‌اند از امیرمؤمنان علیؑ نقل کرده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید و جاحظ در کتاب البیان و التبیین و از ابوهلال عسکری در کتاب جمهرة الامثال نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).



## شرح و تفسیر

### اهمیت رأی پیر

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیزش، مقایسه‌ای میان رأی و تدبیر پیران و چالاکی و دلاوری جوانان می‌کند و می‌فرماید: «رای و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان (در میدان نبرد) است. در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است»؛ (رَأْيُ الشَّيْخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغُلَامِ وَرُؤْيٍ «مَنْ مَشَّهَدِ الْغُلَامِ»).

«جَلْد» به معنای چابکی و نیرومندی و «غلام» در اینجا به معنای جوان و «مشهد» در این گونه موارد به معنای میدان جنگ است.

بدیهی است برای پیروزی در نبرد با دشمن در درجه نخست نقشه‌های صحیح لازم است و در درجه بعد دلاوری و چالاکی جنگجویان و به یقین تا نقشه صحیحی نباشد دلاوری‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد، ازاین‌رو امام علیه السلام می‌فرماید: تدبیر پیران نزد من از شجاعت و چالاکی جوانان بهتر است، زیرا مردان بزرگسالی که سال‌ها میدان‌های نبرد را دیده‌اند و تجربه‌ها آموخته‌اند بر اساس آن تجربه‌ها قادر به تنظیم برنامه صحیح هستند در حالی که جوانان، چنین توانی را ندارند؛ ولی به عکس پیران، دارای قدرت و توانایی جسمی کافی و دلاوری و چالاکی هستند، گرچه هر یک امتیازی دارند؛ ولی پایه اصلی را رأی و تدبیر پیران تشکیل می‌دهد.

تاریخ نیز این کلام حکیمانه را کاملاً تأیید می‌کند مثلاً در جنگ خندق تدبیری که سلمان فارسی در پیشنهاد حفر خندق اندیشید توانست مدینه را از سقوط در چنگال دشمن حفظ کند.

این گفتار حکیمانه در ضمن به جوانانی که نسبت به پیران بی‌اعتنا هستند و خود را کانون همه چیز و پیران را خارج از گردونه اجتماع می‌پندارند هشدار می‌دهد که به بزرگسالان احترام بگذارید و خود را از تجارب آنها بی‌نیاز ندانید. به گفته ابو الطیب:

الرَّأْيُ قَبْلَ شُجَاعَةِ الشَّجْعَانِ      هُوَ أَوَّلُ وَهْيِ الْمَحَلِّ الثَّانِي  
فَإِذَا هُمَا اجْتَمَعَا لِنَفْسٍ مَرَّةً      بَلَغَتْ مِنَ الْعُلْيَاءِ كُلِّ مَكَانٍ

علم و تجربه پیش از شجاعت شجاعان است آن اول است و این در محل دوم قرار دارد.

ولی هنگامی که هر دو با هم برای شخص نیرومندی جمع شوند به بالاترین محل صعود می‌کنند.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید بعد از ذکر شعر بالا نصیحتی از یکی از سلاطین به فرزندش نقل می‌کند که می‌گفت: فرمانده لشکر خود را جوان مغرور و کم‌تجربه‌ای انتخاب نکن و نه پیر از کار افتاده‌ای را که گذشت روزگار از عقلش کاسته، چنان که گذشت عمر جسمش را ضعیف کرده. بر تو باد که بزرگسالان پرتجربه را برگزینی.<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۲.

۲. همان.



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ.

امام علیؑ فرمود:

در شگفتم از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی، مبرد در کتاب کامل و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ابن قتیبه در عیون الاخبار و بعد از سید رضی، شیخ طوسی آن را با تفاوتی در امالی آورده است که نشان می دهد از مصدر دیگری گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).



## شرح و تفسیر

### نومیدی چرا؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود راه امیدواری را به روی همه گنهکاران گشوده است می فرماید: «در شکفتن از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست»؛ (عَجِبْتُ لِمَنْ يَفْتِنُ وَمَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ).

اشاره به این که خداوند درهای توبه و استغفار را به روی بندگانش گشوده و آنها را به رحمت خود امیدوار ساخته است و فرمود: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلَى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته اید و مرتکب گناهان شده اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است».<sup>۱</sup>

«يَقْنَطُ» از ماده «قنوط» به معنای ناامیدی است و می دانیم یأس از رحمت خدا بالاترین گناهان است، زیرا کسی که از رحمت حق مأیوس شود از هیچ گناهی ایایی ندارد، چون می گوید: آب از سر من گذشته و من غرق شده ام چه یک قامت چه صد قامت. نومیدی خطرناک ترین راه نفوذ شیطان در دل آدمی است که او را آلوده هر گونه گناه می کند، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که لقمان به فرزندش چنین می گفت: «خَفِ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خِيْفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْحُ

اللَّهُ رَجَاءٌ لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبٍ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ؛ از خداوند آن گونه بترس که اگر تمام عبادات و اعمال نیک جن و انس را انجام داده باشی امکان دارد به سبب لغزشی تو را مجازات کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باشد که اگر تمام گناه جن و انس را کرده باشی امکان دارد تو را (به موجب توبه و استغفار و امر خیری) رحمت کند.<sup>۱</sup> قرآن مجید نیز با صراحت می گوید: «إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ از رحمت خدا تنها کافران مأیوس می شوند.<sup>۲</sup>

شایان توجه است که ابن ابی الحدید در شرح این کلام سخنی با نظر موافق از ربیع بن خثعم نقل می کند که بسیار نادرست به نظر می رسد و آن اینکه او می گفت: هیچ کس نگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» چرا که ممکن است دروغ و گناه باشد اگر به آن عمل نکند، و به جای آن بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ تَبَّ عَلَيَّ» (خدایا مرا ببخش و به سوی من باز گرد (و رحمت خود را فرو فرست).

این سخن با تعبیرات زیادی که به عنوان استغفار در دعاها وارد شده سازگار نیست. اضافه بر این در قرآن امر به استغفار شده از جمله در داستان نوح می خوانیم: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»<sup>۳</sup> و در آیات متعدد دیگری نیز همین تعبیر دیده می شود. گویی ربیع بن خثعم آشنایی چندانی با این آیات قرآنی نداشته است. افزون بر این، اگر انسان واقعاً به سوی خدا باز نگردد و از او طلب غفران نکند چگونه ممکن است خداوند به سوی او برگردد و او را مشمول رحمت کند؟ آیا می توان گفت: خدایا! ما گناه را ادامه می دهیم اما تو ما را ببخش! ما از تو دور می شویم ولی تو به ما نزدیک شو؟! چه گفتار بی اساسی! کوتاه سخن اینکه هیچ گونه تفاوتی میان «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» نیست.

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲. یوسف، آیه ۸۷.

۳. نوح، آیه ۱۰.



وَحَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَانَ فِي الْأَرْضِ  
أَمَانَانِ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَدُونَكُمْ الْأَخْرَ فْتَمَسَّكُمْ بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ  
الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:  
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.

ابوجعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام از آن حضرت نقل کرده است که فرمود:  
«در زمین دو امان (دو وسیله نجات) از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته  
شد دومی را دریابید و به آن چنگ زنید؛ اما امانی که برداشته شد وجود رسول  
الله صلى الله عليه وآله بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد، ولی  
او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده «استغفار» است، همان گونه که خداوند  
متعال می فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنان را عذاب نمی کند و تا  
آنان نیز از گناهان خود استغفار می کنند، خداوند عذابشان نخواهد کرد».<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانہ:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که مرحوم طبرسی این حدیث را با تفاوت آشکاری از امام  
امیرالمؤمنین عليه السلام نقل کرده است و این نشان می دهد که از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته و همچنین  
فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین با مقداری اضافه و کم نسبت به نهج البلاغه آورده است. همین گونه

به گفته مرحوم سید رضی: «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین استنباط‌ها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ مَخَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَلَطَائِفِ الْإِسْتِنْبَاطِ).

---

→ سبط بن جوزی در تذکرة الخواص سپس می‌افزاید: فخر رازی در تفسیرش آن را از «ابن عباس» نقل کرده در حالی که معلوم است «ابن عباس» علم خود را - به تصریح خودش - از علوم امیر مؤمنان اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵).

## شرح و تفسیر

### دوامان از عذاب الهی

مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه امیر مؤمنان علی علیه السلام را به توسط فرزندزاده گرامی اش امام باقر علیه السلام نقل کرده می گوید: ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از آن حضرت چنین نقل کرده است که فرمود: «در زمین دو امان و وسیله نجات از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته شد دومی را دریابید و به آن چنگ زنید»؛ (وَحَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ).

آنگاه امام علیه السلام به شرح این دو بر اساس استنباطی که از یکی از آیات قرآن مجید کرده می پردازد و می فرماید: «اما امانی که برداشته شد وجود رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد؛ ولی او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده استغفار است، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی کند و تا آنان نیز از گناهان خود استغفار می کنند خداوند عذابشان نخواهد کرد»؛ (أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالْإِسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

به گفته مرحوم سید رضی «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده ها و لطیف ترین استنباطها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ

مَخَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَالطَّائِفِ الْإِسْتِثْبَاطِ).

هنگامی که به عقل و خرد خویش رجوع کنیم نیز آنچه را که در این آیه مبارکه آمده و استنباطی را که امام علیه السلام از آن کرده درمی یابیم. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مطابق آیه شریفه **﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾**<sup>۱</sup> رحمتی برای تمام جهانیان بود چگونه ممکن است این کانون رحمت الهی در میان امت باشد و خدا آنها را عذاب کند. از سویی دیگر، استغفار یکی از وسایل جلب رحمت خداست، زیرا خودش بندگان را دعوت به استغفار کرده و وعده غفران و آمرزش داده و فرمود: **﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾**؛ ای بندگان که راه اسراف به خود را درپیش گرفته اید و مرتکب گناهان شده اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است.<sup>۲</sup>

بنابراین بعد از رحلت پیغمبر خدا و رفتن آن حضرت به دیار باقی مسلمانان می توانند خود را به وسیله توبه و انابه و استغفار از عذاب الهی مصون دارند و امام علیه السلام با استنباطی که در بالا آمد راه را به آنها نشان داده و بر آن تأکید ورزیده است.

ایشان نه تنها می توانند از عذاب الهی در امام بمانند بلکه با استغفار درهای رحمت و نعمت و سعادت را می توانند به روی خود بگشایند. همان گونه که در سوره «نوح» آمده است: **﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾**؛ من به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید او بسیار آمرزنده است تا باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان

۱. انبیا، آیه ۱۰۷.

۲. زمر، آیه ۵۳.



کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیار تان قرار دهد.<sup>۱</sup>  
 مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: ضمیر در «لِيُعَذِّبَهُمْ» به اهل مکه بر می‌گردد و منظور از «استغفار» در این آیه ترک شرک و روی آوردن به اسلام است، بنابراین معنای آیه این است که «خداوند اهل مکه را مادامی که پیغمبر در میان آنهاست عذاب نمی‌کند و بعد از او نیز اگر ایمان به رسالت آن حضرت بیاورند مجازات نخواهد کرد».<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد که مرحوم مغنیه مفهوم آیه را محدود کرده است، زیرا ظاهر آیه با توجه به این که - در سوره «انفال» که از سوره‌هایی است که در مدینه نازل گردیده وجود دارد - همه مسلمانان را شامل می‌شود نه فقط اهل مکه را همچنین استغفار نیز معنای وسیعی دارد که هم گناه شرک و هم گناهان دیگر را در بر می‌گیرد و می‌دانیم بسیاری از عذاب‌های اقوام پیشین به سبب گناهی بود که غیر از شرک انجام می‌دادند؛ مانند عذاب قوم لوط.

بنابراین، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه مسلمانان در هر زمان را شامل می‌شود و استغفار نیز هرگونه توبه از گناه است.

قابل توجه این که در آیه بعد از این آیه در سوره «انفال» می‌خوانیم: «وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ چرا خدا آنها را مجازات نکند با این که آنها (مؤمنان را از عبادت کردن در کنار) مسجدالحرام جلوگیری می‌کنند در حالی که آنها سرپرست آن نیستند؛ سرپرست آن فقط پرهیزگارانند؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند».<sup>۳</sup>

۱. نوح، آیه ۱۰-۱۲.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷.

۳. انفال، آیه ۳۴.

بعضی - مانند ابن ابی الحدید - چنین پنداشته‌اند که این آیه در سال حدیبیه (سال ششم) که کفار مکه پیغمبر را از زیارت خانه خدا باز داشتند نازل شده و بعداً به هنگام جمع آوری قرآن و ترتیب آن به وسیله اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در اینجا جای داده شده است.

در حالی که این سخن از دو جهت اشتباه است: اولاً جلوگیری مشرکان از زیارت مسلمانان نسبت به خانه خدا تنها در سال حدیبیه نبود پیش از این نیز چنین بود و ثانیاً قرآن در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت کنونی جمع آوری شد و اصحاب بر رسول الله صلی الله علیه و آله خواندند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

---

۱. شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه ذیل آیات سوره حمد در جلد اول مطالعه فرمایید.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ  
أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَا، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ  
وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.

امام علیؑ فرمود:

کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد، و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیایش را اصلاح می‌کند و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این کلام حکمت‌آمیز را از امام نقل کرده‌اند، شیخ صدوق است که هم در کتاب خصال و هم در کتاب امالی با ذکر سند آورده است. مرحوم شیخ کلینی نیز در روضه کافی با همان عبارت شیخ صدوق آورده، هرچند روایت آن متفاوت و متن آن با آنچه در نهج البلاغه آمده کمی متفاوت است. مرحوم برقی نویسنده کتاب المحاسن نیز صدر روایت را آورده. از علمای اهل سنت نیز ابن جوزی در کتاب تذکره آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵ و ۸۶).  
در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت‌آمیز با مقداری تفاوت از کتاب جعفریات که پیش از مرحوم سید رضی تدوین شده نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۰۰).



## شرح و تفسیر

### راه اصلاح و به سامان رسیدن امور

امام علیه السلام در این کلام نورانی که در واقع مرگب از سه جمله است به سه امر مهم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح می‌کند و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیايش را اصلاح خواهد کرد و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد»؛ (مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ).

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که بزرگان علما در گذشته هنگامی که نامه‌ای به یکدیگر می‌نوشتند غالباً از این سه جمله حکیمانه، در نامه خود بهره می‌گرفتند و به راستی سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و همه روز انسان بر آن نظر بیفکند.

در اینکه رابطه میان نتیجه‌های سه‌گانه‌ای که در این کلمات حکمت‌آمیز آمده و مقدمات آن، رابطه‌ای طبیعی و منطقی است یا روحانی و معنوی شارحان نهج البلاغه راه‌های مختلفی را پیموده‌اند؛ ولی می‌توان گفت: هم رابطه الهی و معنوی است و هم رابطه منطقی.

زیرا کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند؛ یعنی در برابر هر امری قرار

می‌گیرد نخست نگاه کند که رضای خدا در چیست و آن را برگزیند، چنین کسی به یقین مشمول عنایات الهی قرار می‌گیرد و خداوند رابطه او را با مردم سامان می‌بخشد. اضافه بر این اصلاح رابطه با خدا مستلزم صدق و امانت و راستی است. کسی که صدق و امانت و راستی پیشه کند به یقین مردم به او علاقه‌مند می‌شوند و امین مردم خواهد بود و به او اعتماد می‌کنند و مشکلی با او نخواهند داشت.

همچنین کسی که امر آخرت خویش را اصلاح کند؛ یعنی اوامر الهی را اطاعت و نواهی او را ترک گوید مشمول لطف خداوند خواهد شد؛ خداوند کار دنیای او را نیز سامان می‌دهد. افزون بر این، اصلاح امر آخرت به تقوا و پرهیزگاری است و به یقین انسان‌های با تقوا در زندگی مادی خود نیز موفق خواهند بود، زیرا راه خلاف در پیش نمی‌گیرند؛ به کسی ظلم و ستم نمی‌کنند، همه با او مهربان هستند و او نیز با همه مهربان.

نیز کسی که واعظ نفسانی؛ یعنی وجدان بیدار و تقوای درونی داشته باشد که در برابر گناهان به او هشدار دهد، لطف پروردگار بر او سایه خواهد افکند و او را از گزند حوادث محفوظ می‌دارد. اضافه بر این شخصی که چنین واعظی درونی دارد از امور خطرناک می‌پرهیزد و چنین کسی از گزند حوادث محفوظ خواهد بود.

بنابراین رابطه این سه امر با آن سه نتیجه هم رابطه معنوی است و هم رابطه منطقی و طبیعی.

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام که مرحوم کلینی در اصول کافی آورده پایان می‌دهیم. مطابق این حدیث امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل چنین فرموده است: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظْمَتِي وَعُلُوِّي وَازْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُهُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضِيَعَتَهُ وَضَمَمْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ

وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَّرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ؛ به عزت و جلال و عظمت و نورانیت و علو مقامت سوگند یاد می‌کنم که هیچ بنده مؤمنی خواسته مرا بر خواسته خود در چیزی از امور دنیا مقدم نمی‌شمرد مگر این‌که من بی‌نیازی او را در دل او و همّت او را در آخرتش و آسمان‌ها و زمین را ضامن روزی او قرار می‌دهم و برای او از تجارت هر تاجری بهتر خواهم بود.<sup>۱</sup>

\*\*\*





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.

امام علیؑ فرمود:

فقیه و بصیر در دین در حدّ کمال کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نسازد و از لطف او مأیوس نکند و از مجازات‌های او ایمن ننماید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار و ابن شعبه در تحف العقول و مرحوم کلینی در کافی آورده‌اند و از کتب اهل سنت در حلیة الاولیاء نوشته ابونعیم اصفهانی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷).  
در کتاب تمام نهج البلاغه، بخش اول این کلام را از کنز العمال و تاریخ مدینة دمشق نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۱۱).



## شرح و تفسیر

### فقیه کامل

امام علیه السلام در حقیقت در این کلام پربار خود مسئله تعادل خوف و رجا را به صورت جدیدی مطرح می‌کند و می‌فرماید: «فقیه و بصیر در دین در حد کمال کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف او مأیوس نسازد و از مجازات‌های او ایمن ننماید»؛ (الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ).

منظور از «فقیه» در این کلام حکمت‌آمیز فقیه اصطلاحی یعنی عالم به احکام فرعیه دین نیست، بلکه فقیه به معنای لغوی و به معنای وسیع کلمه است یعنی عالم دینی و «كُلُّ الْفَقِيه» به معنای عالم کامل از هر جهت است.

تعبیرات سه‌گانه‌ای که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به کار برده در واقع از آیات قرآن گرفته شده است: جمله «مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ کسی که مردم را از رحمت الهی مأیوس نکند» برگرفته از این آیه است: «﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته‌اید و مرتکب گناهان شده‌اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه‌کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است»<sup>۱</sup>.

و جمله «وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» بر گرفته از کلام یعقوب است که به فرزندان خود می‌گوید: «اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ بروید و در جستجوی یوسف و برادرش باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید چون از رحمت الهی جز قوم کافر مأیوس نمی‌شوند.<sup>۱</sup>

جمله سوم بر گرفته از این آیه شریفه است که می‌فرماید: «أَقَامِنَا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ آیا آنها از مجازات الهی خود را در امان دیدند (مکر در این‌گونه موارد به معنای عذاب غافلگیرانه است) و تنها جمعیت زیانکاران خود را از عذاب الهی در امان می‌دانند.<sup>۲</sup>

در این‌که چه تفاوتی میان جمله اول و دوم است که هر دو سخن از امیدواری به رحمت خدا می‌گویند بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: جمله نخست اشاره به رحمت خدا در قیامت و جمله دوم اشاره به رحمت الهی در دنیا است. (همان‌گونه که در داستان یعقوب و یوسف آمده است).<sup>۳</sup>

## نکته

### دو بال خوف و رجا

همیشه برای رسیدن به مقصد باید از دو نیرو استفاده کرد: نیروی محرک و نیروی باز دارنده؛ به کمک نیروی محرک، حرکت آغاز می‌شود و هرچه قوی‌تر باشد سرعت بیشتری به خود می‌گیرد؛ اما نیروی باز دارنده برای حفظ تعادل و پیشگیری از خطرات مخصوصاً در مسیرهای پرخطر ضرورت دارد. آنچه به

۱. یوسف، آیه ۸۷.

۲. اعراف، آیه ۹۹.

۳. توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰.

طور ساده در اتومبیل‌ها می‌بینیم در وجود پیچیده انسان نیز حاکم است. انسان برای کمال و قرب الی الله آفریده شده و انگیزه‌های لازم در درون و بیرون وجودش به وسیله انبیا و اولیا و تعلیمان آسمانی آماده شده است. از سوی دیگر هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی او را پیوسته به خود مشغول می‌دارد تا از مسیر منحرف گردد یا در پرتگاه سقوط کند. نیروی بازدارنده برای پیشگیری از این خطرات است. همه پیامبران بشیر و نذیر بودند و همه کسانی که خط آنها را ادامه می‌دهند نیز از این دو امر برخوردارند.

این همان مسئله خوف و رجاست که به عنوان دو بال برای پرواز در آسمان سعادت و قرب الی الله معرفی شده و حتی در روایات تصریح شده است که هیچ یک از این دو نباید بر دیگری فزونی یابد، زیرا اگر خوف، فزونی یابد انسان به سوی یأس کشیده می‌شود و آدم مأیوس گرفتار انواع گناهان خواهد شد، زیرا فکر می‌کند کار از کار گذشته و پرهیز از گناه و انجام طاعات نتیجه‌ای ندارد. به عکس، اگر امید او فزونی یابد نسبت به ارتکاب گناهان بی تفاوت می‌گردد.

در روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «لَوْ تَعْلَمُونَ قَدَرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَا تَكْتُمُ عَلَيْهَا وَمَا عَمِلْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا وَلَوْ تَعْلَمُونَ قَدَرَ غَضَبِ اللَّهِ لَظَنَنْتُمْ بِأَنْ لَا تَنْجُوا؛ اگر اندازه رحمت الهی را می‌دانستید چنان بر آن تکیه می‌کردید که هیچ عمل خوبی جز به مقدار کم انجام نمی‌دادید و اگر اندازه غضب الهی را می‌دانستید گمان می‌کردید که هرگز راه نجاتی برای شما نیست»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که می‌فرمود: پدرم می‌گفت: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَفِيفٌ وَنُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که در قلب او دو نور است: نور خوف و نور رجاء؛ اگر این را وزن کنند چیزی فزون بر

آن ندارد و اگر آن را وزن کنند چیزی فزون بر این ندارد»<sup>۱</sup>.  
 در حدیث دیگری که در غررالحکم از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است  
 می‌خوانیم: «خَفَّ رَبِّكَ خَوْفًا يَشْغُلُكَ عَنْ رَجَائِهِ وَارْجُهُ رَجَاءَ مَنْ لَا يَأْمَنُ خَوْفَهُ؛  
 چنان از پروردگارت خائف باش که تو را از رجا باز دارد و چنان به او امیدوار  
 باش که تو را از خوف باز ندارد»<sup>۲</sup>.

به همین دلیل در تمام جوانب بشری در کنار تشویق تنبیه و در کنار تنبیه  
 تشویق است.

بر همین اساس در کلام حکمت‌آمیز بالا فقیه واقعی و کامل کسی شمرده شده  
 که نه مردم را از رحمت خدا مأیوس دارد و نه آنها را از مجازات الهی  
 ایمن سازد.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲. غررالحکم، ص ۱۹۱، ح ۳۷۱۳.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ.

امام علیؑ فرمود:

این قلب‌ها همچون بدن‌ها ملول و افسرده می‌شوند برای رفع ملالت آنها لطائف حکمت‌آمیز را انتخاب کنید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را جاحظ در رساله نفی التشبیه و ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷) و هر دو نفر قبل از مرحوم سید رضی می‌زیستند. قابل توجه این‌که عین این کلام حکمت‌آمیز در شماره ۱۹۷ تکرار شده است و نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی کلمات قصار را با فواصل زمانی جمع‌آوری کرده به گونه‌ای که به هنگام نوشتن حکمت ۱۹۷ فراموش کرده که در حکمت ۹۱ آن را بعینه آورده است.





## شرح و تفسیر

### راه رفع خستگی روح

امام در این سخن حکمت‌آمیز خود به نکته مهم روانی که در زندگی انسان تأثیر شایان توجهی دارد اشاره کرده می‌فرماید: «این قلب‌ها همچون بدن‌ها ملول و افسرده می‌شوند، بنابراین برای رفع ملالت آنها لطائف حکمت‌آمیز را انتخاب کنید»؛ (إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ).

بی‌شک، انسان بعد از انجام کاری سنگین، خسته می‌شود و نیاز به استراحت و تفریح برای رفع خستگی دارد که آن استراحت اهمیتش کمتر از آن کار نیست، زیرا بدن وی را آماده برای شروع به کار دیگر می‌کند. روح انسان نیز چنین است؛ مسائل پیچیده علمی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی او را خسته می‌سازد. باید به او آرامش داد؛ آرامش آن از طرق مختلفی تأمین می‌شود. گاه رفتن به دامان طبیعت و دیدن مناظر زیبا، باغ‌ها و گلستان‌ها، آبشارها و سبزه‌ها و شنیدن صدای مرغان چمن و مشاهده پرندگان زیبا و گاه به وسیله شنیدن طنزهای پرمعنا و گاه گفت و گوهای دوستانه با رفقای مورد علاقه و گاه مطالعه تاریخ پیشینیان. همه اینها می‌تواند به روح خسته انسان آرامش دهد؛ ولی از همه مهم‌تر همان سخنان زیبای حکمت‌آمیز است که گاه در قالب شعر و گاه در قالب نثر ادا می‌شود که هم چیزی بر دانش انسان می‌افزاید و هم برای انسان شادی می‌آفریند.

شاید به همین دلیل است که جمعی از بزرگان علمای دین کتاب‌های مشتمل بر قصه‌های زیبا، شعرهای جالب و لطیفه‌های خوب نوشته‌اند تا طالبان علم به هنگام خستگی آنها را بخوانند و رفع خستگی کنند.

به کار بستن این دستور مبارک امام علیه السلام می‌تواند به صورت شخصی باشد یا به صورت جمعی و عام به این معنا که هر انسانی لازم است برای خود جهت موارد خستگی از کارهای علمی یا اجتماعی برنامه‌ریزی داشته باشد تا بتواند با نشاط بیشتر به کارهای مثبت خود ادامه دهد و نیز برای مراکز علمی و جمعیت‌های مختلف باید برنامه‌ریزی‌هایی شود که آنها را به هنگام خستگی از کار و ملالت، نشاط و آرامش بخشد.

بی‌تردید ساعات یا دقایقی که انسان به طرائف الحکم می‌پردازد («طرائف» جمع «طریفه» به هر چیز تازه و جالب و شگفت‌انگیز گفته می‌شود) از ساعات مفید عمر اوست، زیرا هم آموزندگی دارد و هم نشاط و هم سبب می‌شود بازدهی کار او بیشتر گردد. همان‌گونه که در حکمت ۳۹۰ نیز آمده که امام علیه السلام می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمُلُ وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مَرْمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ انسان با ایمان ساعات زندگی خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی را صرف عبادت و مناجات با پروردگارش می‌نماید بخش دیگری را در طریق اصلاح معاش و زندگی به کار می‌گیرد و بخش سوم را در راه بهره‌گیری از لذت‌های حلال و دلپسند صرف می‌کند».

شبهه این مضمون در بحارالانوار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از مطالبی که در صحف ابراهیم از سوی خدا نازل شد، آمده است.<sup>۱</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۷۱، ح ۱۴.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

أَوْضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ، وَأَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ  
وَالْأَرْكَانِ.

امام علیؑ فرمود:

بی ارزش ترین دانش‌ها آن است که تنها بر زبان متوقف شود (و در عمل ظاهر نگردد) و پرارزش ترین دانش‌ها آن است که در اعضا و ارکان بدن آشکار شود. (و دارنده‌اش آن را در زندگی خود به کار بندد).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که (بعد از مرحوم سید رضی) این کلام حکمت‌آمیز را در کتاب خود نقل کرده‌اند، زمخشری در ربیع الابرار و ابن یعقوب در روض الاخبار است و آمدی آن را با تفاوتی در غررالحکم آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۸).  
در کتاب تمام نهج البلاغه، آن را ضمن وصیت‌نامه معروفی که امام برای فرزندش امام حسن علیؑ بیان فرمود آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۶).



## شرح و تفسیر

### بهترین و بدترین نوع علم

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه خود به علوم بی ارزش و باارزش اشاره کرده نشانه‌های آن را بازگو می‌کند و می‌فرماید: «بی ارزش ترین دانش‌ها آن است که تنها بر زبان متوقف شود (و هرگز در عمل ظاهر نگردد) و پرارزش ترین دانش‌ها آن است که در اعضا و ارکان بدن آشکار گردد (و دارنده‌اش آن را در زندگی خود به کار بندد)»؛ (أَوْضَعُ الْعِلْمِ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ، وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ).  
تعبیر به «مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ» اشاره به این که علمی خالی از هر گونه عمل و به تعبیر معروف تنها لقلقه زبان است و به یقین چنین علمی بی ارزش ترین علم و دانش است، زیرا از یک سو برای صاحبش مسئولیت آفرین است چون طبق روایات و حکم عقل، خداوند جاهل بی عمل را زودتر از عالم بی عمل می‌بخشد و از سوی دیگر چنین عالمی گرفتار خسارت فراوان شده چون اسباب نجات را در اختیار داشته و از آن استفاده نکرده و در واقع شکر این نعمت را بجا نیاورده بلکه کفران نموده است و از سوی سوم چنین عالمی منافق است، زیرا به زبان علمی را بازگو می‌کند که در عمل به آنها پشت کرده است و از سوی چهارم چنین کسی در میان مردم منفور است، زیرا همه می‌گویند: اگر این عالم راست می‌گوید چرا خودش عمل نمی‌کند و به همین سبب هیچ کس به او اعتماد نخواهد کرد.

به عکس، عالم با عمل که آثار علم در جوارح او (جوارح جمع جارحه به معنای اعضای بدن) و ارکان بدنش (اشاره به اعضای مهم و رئیسی مانند چشم و زبان و دست) ظاهر شده در نظر همه مردم محترم و مورد اعتماد و در پیشگاه خدا نیز رو سفید است. اضافه بر این علم آمیخته با عملش مردم را به سوی خدا و فضایل اخلاقی جذب می‌کند و پاداش‌ها و برکات هدایت ناس را برای خود فراهم می‌سازد.

قرآن مجید، عالم بی‌عمل را به چهارپایی که کتاب‌هایی بر او حمل کرده‌اند تشبیه نموده می‌فرماید: ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾<sup>۱</sup>.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که پیوسته عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا؛ خدایا به تو پناه می‌برم از علمی که سودی نمی‌بخشد و قلبی که خشوع در آن نیست و نفسی که هرگز سیر نمی‌شود و دعایی که هرگز مستجاب نمی‌گردد»<sup>۲</sup>.

در خطبه ۱۱۰ از خطبه‌های نهج‌البلاغه خواندیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَكْبَرُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَكْبَرُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ؛ به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش به خود نمی‌آید! بلکه حجت بر او عظیم‌تر و حسرتش پایدارتر و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!».

بلکه از بعضی از روایات استفاده می‌شود که اگر انسان به علمش عمل نکند، علم از او گرفته می‌شود و در ظلمت جهل قرار می‌گیرد. امام صادق علیه السلام

۱. جمعه، آیه ۵.

۲. میزان الحکمه، ح ۱۴۰۵ و نظیر آن در مستدرک، ج ۵، ص ۷۰، ح ۵۳۸۱ آمده است.

می فرماید: «الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا اِزْتَحَلَ عَنْهُ؛ علم، عمل را فرا می خواند اگر اجابت کرد باقی می ماند وگرنه از آن کوچ می کند».<sup>۱</sup>

همان طور که در بالا اشاره شد، مهم ترین فایده وجود یک عالم در میان مردم آن است که مایه هدایت گردد و با سخنانش در دل ها اثر بگذارد. در حالی که عالم بی عمل هرگز چنین آثاری ندارد. همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصِّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند پند و اندرز او از دل ها فرو می ریزد همان گونه که باران از سنگ سخت فرو می ریزد».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۲.

۲. همان، ح ۳.





## وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَانَ فَلَيْسَتْ عِزُّهُ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»، وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَّبِعِينَ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لَتَظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ؛ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَبَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ، وَيَكْرَهُ انْتِثَامَ الْحَالِ.

امام علیؑ فرمود:

هیچ کس از شما نگوید خداوندا! به تو پناه می‌برم از این‌که مرا امتحان کنی، زیرا هیچ کس نیست مگر این‌که امتحانی دارد. ولی اگر کسی می‌خواهد به خدا پناه برد و دعا کند، از آزمون‌های گمراه‌کننده به خدا پناه برد، خداوند سبحان می‌فرماید: «بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش شماست». معنای این سخن آن است که خداوند مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می‌کند تا آن کس که از روزی‌اش خشمگین است از آن که شاکر و راضی است

شناخته شود، هرچند خداوند سبحان به مردم از خودشان آگاه تر است، ولی این به دلیل آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می شود ظاهر گردد، زیرا بعضی از مردم (مثلاً) پسر را دوست دارند و از فرزندان دختر ناخشنودند و بعضی افزایش مال را می خواهند و از نقصان آن ناراحتند (هیچ یک از این نیات سبب پاداش و کیفر نمی شود مگر زمانی که در میدان عمل آشکار گردد).<sup>۱</sup>

مرحوم سیّد رضی می گوید: «آنچه امام علیه السلام در این بیان آورده است از تفسیرهای عمیق و پیچیده‌ای است که از آن حضرت شنیده شده است»؛ (قَالَ الرَّضِي: وَهَذَا مِنْ غَرِيبٍ مَا سُمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، حدیثی شبیه این حدیث (البته با تفاوت‌هایی) از امیرمؤمنان از کتاب تنبیه الخاطر مالکی و امالی شیخ طوسی نقل کرده که تفاوت‌هایش نشان می دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۹).

## شرح و تفسیر فلسفه امتحان الهی

امام علیؑ در این گفتار حکمت‌آمیز خود به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن عمومیت امتحان برای همه انسان‌ها و حتمی بودن آن در هر شرایط است. نخست می‌فرماید: «هیچ کس از شما نگوید خداوندا! به تو پناه می‌برم از این‌که امتحان شوم»؛ (لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ».) سپس به ذکر علت آن پرداخته می‌فرماید: «به این دلیل که هیچ کس نیست مگر این‌که امتحانی دارد»؛ (لَأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ.) اصولاً دنیا دار امتحان، تکالیف و مسئولیت‌هاست و بشر برای تکامل آفریده شده و تکامل‌ها از مسیر امتحانات می‌گذرد و بی امتحان راهی به سوی کمال نیست، بنابراین چنین دعایی مثل این است که انسان بگوید: خداوندا مرا به هیچ تکلیفی مکلف نکن. بدیهی است چنین دعایی دور از استجاب است. آن‌گاه امام در ادامه این سخن راه صحیح دعا کردن و پناه بردن را درباره امتحانات به انسان‌ها می‌آموزد و می‌فرماید: «ولی اگر کسی می‌خواهد به خدا پناه ببرد و دعا کند، از امتحانات گمراه کننده به خدا پناه ببرد»؛ (وَلَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ.) به بیان دیگر از خدا توفیق پیروزی در امتحانات را بخواهد و از ذات پاکش در این راه یاری بطلبد تا توفیق الهی شامل حال او گردد و در آزمایش‌های الهی رو سفید شود.

آن‌گاه امام در ادامه این سخن به دو دلیل نقلی و عقلی تمسک می‌جوید:  
 نخست می‌فرماید: «زیرا خداوند سبحان می‌گوید: بدانید اموال و اولاد شما  
 وسیله آزمایش شما هستند»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ  
 وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»).

لازم به ذکر است که «فتنه» در اصل به معنای قرار دادن طلا در کوره است تا  
 ناخالصی‌های آن گرفته شود و خالص از ناخالص شناخته گردد سپس به هرگونه  
 آزمایش اطلاق شده البته این واژه گاه به معنای شکنجه، همراه ساختن و ایجاد  
 مشکلات اجتماعی و آشوبگری نیز استعمال شده است.<sup>۱</sup>  
 آیات زیادی درباره حتمی بودن امتحانات الهی در قرآن مجید وجود دارد.  
 امام انگشت روی دو مورد از موارد بسیار روشن امتحانی گذارده است.

سپس در تفسیر این آیه به بیان دلیلی عقلی می‌پردازد و می‌فرماید: «معنای  
 این سخن آن است که خدا مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می‌کند تا آن‌کس  
 که از روزی‌اش خشمگین است از آن‌کس که شاکر و راضی است شناخته شود،  
 هرچند خدای سبحان به مردم از خودشان آگاه‌تر است؛ ولی این برای آن است  
 که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می‌شود ظاهر گردد»؛ (وَمَعْنَى  
 ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ  
 كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِيَتَّظَهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ  
 وَالْعِقَابُ).

این سخن اشاره به نکته پرمعنایی است و آن اینکه صفات درونی و نیت  
 اشخاص هرگز سبب پاداش و عقاب نمی‌شود جز آنکه این صفات و نیت در  
 عمل آشکار گردد. به بیان دیگر معیار ثواب و عقاب، اعمال است نه نیت  
 و صفات درونی، بنابراین خدا در عین اینکه نیت و صفات درونی انسان‌ها را

۱. برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲ (ذیل آیه ۱۹۱ سوره بقره) مراجعه شود.

کاملاً می‌داند، بلکه از خودشان به آن آگاه‌تر است، باز هم امتحان می‌کند تا در صحنه اعمال ظاهر شوند و معیار ثواب و عقاب تحقق یابد. به تعبیر دیگر مسیر تکامل از طریق افعال می‌گذرد و آزمایش‌های الهی همه برای همین هدف است. باز به زبان دیگر، آنچه ملاک پاداش و کیفر است حسن فعلی است نه تنها حسن فاعلی.

آن‌گاه امام در پایان این سخن انگشت روی چند مصداق از نیات انسان‌ها گذارده می‌فرماید: «زیرا بعضی از مردم (مثلاً) پسر را دوست دارند و از فرزندان دختر ناخشنودند و بعضی افزایش مال را می‌خواهند و از نقصان آن ناراحتند (هیچ یک از این نیات سبب پاداش و کیفر نمی‌شود مگر زمانی که در میدان عمل آشکار گردد)؛ «لِنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَبَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ، وَيَكْرَهُ انْتِثَامَ الْحَالِ».

آنها که تنها فرزندان پسر را دوست دارند و از دختر متنفرند کسانی هستند که از نعمت‌های الهی ناخرسندند و از عهده امتحان الهی بر نیامده‌اند و آنها که در پی جمع مال‌اند و از هرگونه نقصان ناراحت، نیز گروهی هستند که در این امتحان قبول نشده‌اند.

مرحوم سید رضی بعد از بیان این کلمات حکمت‌آمیز می‌گوید: «آنچه امام در این بیان آورده است از تفسیرهای عمیق و پیچیده‌ای است که از آن حضرت شنیده شده است»؛ (قَالَ الرَّضِي: وَهَذَا مِنْ غَرِيبٍ مَا سَمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ). اشاره به اینکه تفسیری است فشرده و پرمعنا بر مسئله آزمایش‌های الهی، زیرا امام روشن می‌سازد که آزمایش‌های الهی برای کشف مجهول نیست، بلکه برای به فعلیت رسیدن استعدادها و نیات و صفات درونی است.

## نکته‌ها

### ۱. جهان میدان آزمایش

آزمون‌های بشری با دو هدف انجام می‌شود: گاه برای کشف مجهولی است

مانند تمام امتحاناتی که در سطوح مختلف آموزش و پرورش و دانشگاه‌هاست؛ همه برای این است که بدانند کدام شاگرد دروس خود را به گونه صحیح و کامل آموخته و کدام نیاموخته است و یا این که طلای مشکوکی را به درون کوره می‌برند تا معلوم شود باطن آن چیست؛ آیا واقعاً طلاست یا فلز دیگر و اگر طلاست خالص است یا ناخالص.

نوع دیگری از امتحان برای کشف مجهول نیست، بلکه برای رساندن به کمال صورت می‌گیرد، مثل این که می‌دانیم فلان طلا ناخالصی دارد، آن را به کوره می‌بریم تا ناخالصی‌ها بسوزد و طلای خالص به دست آید و از این قبیل تمام تمرین‌هایی است که ورزشکاران پیش از حضور در میدان مسابقه انجام می‌دهند؛ همه اینها برای پرورش و رسیدن به کمال مطلوب است.

آزمون‌های الهی به معنای اول نیست، همان‌گونه که امام علیه السلام در جمله بالا به آن اشاره فرموده و می‌گوید: «وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» و همان‌گونه که در سوره «عنکبوت» آمده «﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾؛ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم (و اینها را هم آزمایش می‌کنیم) باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد.<sup>۱</sup>

بنابراین تمام امتحانات الهی برای این است که ناخالصی‌ها برطرف گردد و بندگان به خلوص واقعی برسند، همان‌گونه که در آیه شریفه ۱۵۵ سوره «بقره» آمده است: «﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾».

۱. عنکبوت، آیه ۲ و ۳.

مطابق این آیه خداوند با انواع مشکلات، ناامنی‌ها، گرسنگی‌ها، کمبود محصولات زمینی و آفات انسانی بندگان را می‌آزماید تا صابران یعنی کسانی که در برابر این آزمایش‌ها مقاومت کردند به وجود آیند و به آنها بشارت نیل به مقامات عالیه داده شود.

و در آیه ۱۴۱ «آل عمران» این مطلب با وضوح بیشتری بیان شده، زیرا بعد از ذکر پاره‌ای از امتحانات الهی می‌فرماید: «وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ هدف این است که خداوند افراد باایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد.

## ۲. معیار پاداش و کیفر؟

به یقین نیت انسان رابطه نزدیکی با صفات درونی او دارد. کسی که نیت کار خیری می‌کند انسان وارسته، با سخاوت و ایثارگری است، هرچند به مقصود خود نرسد و آن‌کس که نیت آزار و اذیت و کشتار مردمان دارد به یقین آدم شروری است؛ ولی نه در شرع و نه در عرف عقلا کسی را بر نیتش کیفر نمی‌دهند مگر این‌که بر طبق آن کاری انجام داده باشد. نیز کسی را به دلیل نیتش مستحق پاداش نمی‌بینند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر چنین است چرا در روایات اسلامی آمده است که نیت شر، کیفر ندارد اما نیت خیر، پاداش دارد؟ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَكَذَا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوهِ الْخَيْرِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصَدَقِ نِيَّةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ؛ بنده مؤمن تنگدست می‌گوید خداوند را به من روزی فراوان ده تا چنین و چنان از کارهای نیک و برنامه‌های خوب انجام دهم. هنگامی که خدا بداند او در این نیتش صادق

است اجر و پاداشی را که اگر عمل می‌کرد به او می‌داد، به سبب نیتش می‌دهد. خداوند بخشنده و کریم است»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری نیز در همان باب آمده است که هرگاه افراد با ایمان نیت خیری کنند و موفق بر انجام آن نشوند یک حسنه برای آنها نوشته می‌شود و اگر عمل کنند ده حسنه؛ ولی هنگامی که نیت معصیتی کنند تا عمل نکرده‌اند چیزی برای آنها نوشته نمی‌شود.<sup>۲</sup>

پاسخ این سؤال روشن است و آن این‌که ثواب بر دوگونه است ثواب استحقاقی و ثواب تفضلی؛ پاداشی که بر عمل داده می‌شود از باب استحقاق است (هرچند استحقاق نیز خود نوعی تفضل الهی است) و پاداشی که به نیت داده می‌شود پاداش تفضلی است.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۳.

۲. همان، ص ۴۹۸، ح ۲.



وَسُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ؟

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ، وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ. وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ، وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ؛ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهَ، وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتَ اللَّهَ. وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِلرَّجُلَيْنِ: رَجُلٌ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَرَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ.

از آن حضرت پرسیدند: خیر و نیکی چیست؟

امام علیه السلام فرمود:

خیر و خوبی در آن نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شوند، خیر در این است که علمت زیاد و حلمت فزون گردد و با پرستش پروردگارت به مردم مباحات کنی، هرگاه کار نیکی از تو صادر شد خدا را سپاس گویی و اگر گناهی سر زد استغفار نمایی، دنیا فقط برای دوکس خوب است: کسی که گناهای کرده و می خواهد با توبه جبران کند و کسی که با سرعت به سراغ کارهای خیر می رود.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این گفتار حکمت آمیز را نقل کرده اند، برقی در کتاب محاسن است و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند، ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء است که آن را با تفاوت هایی نقل کرده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است و نیز زمخشری در کتاب ربیع الابرار و فتال در روضة الواعظین و آمدی در غرر الحکم را می توان نام برد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۹).



## شرح و تفسیر

### خیر در چیست؟

امام علیؑ در این کلام پربار حکمت‌آمیز، پاسخ به سؤال کننده‌ای می‌دهد که «از آن حضرت پرسید: خیر و نیکی چیست؟»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ).

امام در پاسخ جامع خود خیر را در پنج چیز خلاصه کرد:

نخست فرمود: «خیر و خوبی در آن نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شوند»؛ (فَقَالَ لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثَرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ).

منظور از این سخن نفی دیدگاه غالب در مسئله مال و فرزندان (نیروی انسانی) است که ارزش والا را در مال و فرزند خلاصه می‌کنند و شخصیت را برای کسانی قائل هستند که اموال بیشتری در اختیار دارند و ثروت آنها زیاد و نفرات آنها نیز فراوان است. به تعبیر دیگر، تنها از جنبه‌های مادی و دنیوی به مال و فرزند نگاه می‌کنند و گرنه اگر این مواهب در راه خدمت به خلق و جلب رضای خالق صرف شود آن هم مصداق خیر است، چرا که در قرآن مجید در آیات متعددی واژه خیر بر مال اطلاق شده است. از جمله در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» می‌خوانیم: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مر فرارسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده برای پدران و مادران و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند».

سپس می‌افزاید: ولی خیر در این است که علمت زیاد گردد و حلمت فزونی یابد و با پرستش پروردگار به مردم مباحات کنی و هر گاه کار نیکی از تو صادر شد خدا را سپاس گویی و اگر گناهی سر زد استغفار نمایی؛ «وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ. وَأَنْ يُعْظَمَ حِلْمُكَ، وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ؛ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهَ، وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتَ اللَّهَ».

در واقع، امام علیه السلام در این عبارات پر معنا نظام ارزشی اسلام را بیان می‌کند و بر خلاف آنچه در دنیای مادی دیده می‌شود که ارزش را در مال و ثروت و قدرت ناشی از نفرات خلاصه می‌کنند، امام علیه السلام ارزش را در علم و حلم و عبادت و شکر و استغفار خلاصه می‌فرماید، زیرا مال و ثروت و قدرت اگر جدا از علم و حلم و بندگی پروردگار باشد مایه فساد و تباهی و ابزاری است که در مسیر شر قرار خواهد گرفت.

البته علم اگر از عبودیت پروردگار و حلم جدا شود نیز ممکن است در مسیر انحراف و بدبختی قرار گیرد، لذا امام آن را به ضمیمه امور دیگری که علم را به کنترل در می‌آورد به عنوان خیر معرفی فرموده است.

تعبیر به کثرت ولد مربوط به زمان‌هایی است که فرزندان نیروی حامی و مدافع خانواده محسوب می‌شدند و زیادی آنها سبب قوت و قدرت بود و در آیات قرآن نیز کراراً به آن اشاره شده است؛ ولی در امثال زمان ما می‌توانیم آن را به معنای وسیع‌تری تفسیر کنیم و بگوییم: فزونی نیروهای انسانی؛ خواه فرزند باشد یا قبیله و یا طرفداران دیگر. هدف امام علیه السلام این است که بفرماید: خیر و سعادت انسان در فزونی مال و نیروهای انسانی اطراف او نیست، بلکه در علم و حلم و عبادت است.

منظور از «حلم» بردباری آمیخته با تدبیر است. ممکن است انسانی عالم باشد اما شتاب‌زده و بی‌تدبیر. چنین کسی به جایی نمی‌رسد؛ ولی وقتی علم، آمیخته با

بردباری و تدبیر شد آثار عمیقی از خود به جای می‌گذارد.  
 منظور از مباحثات به عبادت و بندگی پروردگار این نیست که انسان عبادتش را به رخ مردم بکشد، بلکه مقصود آن است که افتخار واقعی او به بندگی پروردگار باشد و در درون وجود خود به آن مباحثات کند. شبیه جمله‌ای که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عِبْدًا»<sup>۱</sup>.

آنگاه امام علیه السلام در پایان این گفتار به نکته مهم دیگری اشاره کرده و خیر و سعادت دنیا را در دو چیز خلاصه می‌کند و می‌فرماید: «دنیا فقط برای دو کس خوب است: کسی که گناهمانی کرده و می‌خواهد با توبه جبران کند و کسی که با سرعت به سراغ کارهای خیر می‌رود»؛ (وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِلرَّجُلَيْنِ: رَجُلٍ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَرَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ).

حقیقت امر نیز همین است، زیرا اگر ما دنیا را به صورت یک گذرگاه برای زندگی جاویدان آخرت تصور کنیم به عنوان یک منزلگاه و هدف، خواهیم دانست بهره‌ای که انسان می‌تواند از این مزرعه یا از این بازار برای سرای دیگر ببرد یا جبران گناهان است و یا سرعت در خیرات.

\*\*\*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟

امام علیؑ فرمود:

عملی که توأم با تقوا است کم نیست (هرچند ظاهراً کم باشد) چگونه  
عملی که مقبول درگاه خداست کم است؟!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمعی از راویان و شارحان این حدیث، آن را با حکمت سابق همراه ذکر کرده و جزئی از آن دانسته‌اند، در حالی که مرحوم سید رضی و جمعی دیگر آن را جدا نموده‌اند. ارتباط معنوی قابل توجهی نیز بین این سخن و گفتار سابق دیده نمی‌شود، بنابراین مستقل بودن آن مناسب‌تر است. از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی آن را نقل کرده‌اند مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی و ابن شعبه حرانی در تحف العقول و شیخ مفید - اعلی الله مقامه - در کتاب مجالس به سندی که متصل به امام باقرؑ می‌شود نقل می‌کند که «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا يَقُولُ: ...» عبارتی که نشان می‌دهد امیر مؤمنان علیؑ آن را کراً ذکر می‌فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۰).





## شرح و تفسیر

### ارزش تقوی

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و حکمت آمیزش اشاره به نقش تقوا در قبولی اعمال می‌کند، یا به تعبیری دیگر، کیفیت عمل را معیار قبولی در درگاه خدا قرار می‌دهد نه کمیت عمل را و می‌فرماید: «عملی که توأم با تقواست کم نیست (هرچند ظاهراً کم باشد) چگونه عملی که مقبول درگاه خداست کم می‌باشد؟»؛ (لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَلُ؟).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است؛ آنجا که در داستان فرزندان آدم (هابیل و قابیل) می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خداوند تنها اعمال پرهیزگاران را قبول می‌کند.<sup>۱</sup>

بسیاری از بزرگان در کتب فقهی این مطلب را یادآور شده‌اند که شرایط صحت عمل با شرایط قبول متفاوت است. عمل صحیح عملی است که جامع تمام شرایط و اجزا و خالی از موانع باشد؛ ولی گاه این عمل، با اعمال دیگری پیش و پس از آن یا صفات ناشایسته‌ای همراه می‌گردد که مانع قبولی آن در درگاه خداوند می‌شود (قبولی به معنای پاداش عظیم و تحقق اهداف و فلسفه‌های عمل).

مثلاً در روایات آمده است که کسی که شرب خمر کند اعمال او تا چهل روز

پذیرفته نمی شود. «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ صَلَاةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا»<sup>۱</sup>.  
 در حدیث دیگری می خوانیم: کسی که به پدر و مادرش نگاه غضب آلود کند  
 خدا نماز او را قبول نمی کند،<sup>۲</sup> همچنین در مورد خوردن غذای حرام یا  
 شبهه ناک.<sup>۳</sup>

بنابراین اعمالی مقبول درگاه خداوند واقع می شود که توأم با تقوا باشد  
 و بی تقوایان ممکن است عمل صحیحی انجام دهند و اسقاط تکلیفی شود؛ اما  
 عمل آنها بی ارزش و فاقد پاداش عظیم و فلسفه و روح عمل باشد.

\*\*\*

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۰۱، ح ۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۶۱.

## وَقَالَ عَلِيُّ السَّامِرُ

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ  
لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» الْآيَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ  
اللَّهَ وَإِنْ بَعَدَتْ لِحْمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ.

امام علیؑ فرمود:

نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین مردم به پیامبران، آنهایی هستند که از همه به  
تعلیماتشان آگاه‌ترند (و در سایه این آگاهی به آن جامعه عمل می‌پوشانند)  
سپس امام علیؑ این آیه را تلاوت کرد: «شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به  
ابراهیم آن‌ها هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این  
پیامبر». به یقین دوست محمد ﷺ کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند  
پیوند نسبی اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند  
هرچند قرابت او نزدیک باشد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج‌البلاغه آمده است که از جمله کسانی که این کلام برابر را از علیؑ نقل کرده‌اند، زمخشری  
در ربیع‌الابرار و مالکی در تنبیه‌الخاطر و طبرسی در مجمع‌البیان. بخش اول آن در غررالحکم آمده است.  
(مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۹۰).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این کلام را ضمن وصایای علیؑ به فرزندانش امام حسن و امام حسینؑ  
و سایر اولاد آن حضرت نقل کرده است. «تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۹۳».



## شرح و تفسیر

### دوست و دشمن پیامبر ﷺ

امام علیؑ در این گفتار پربار خود به معیار و ملاک ارتباط با انبیا و اولیا اشاره کرده می‌فرماید: «نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین مردم به پیامبران، آنهایی هستند که از همه به تعلیماتشان آگاه‌ترند (و در سایهٔ این آگاهی به آن جامهٔ عمل می‌پوشانند)»؛ (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ).

«سپس حضرت علیؑ این آیه را تلاوت فرمود: شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر»؛ (ثُمَّ تَلَا: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» الْآيَةَ).

روشن است که منظور امام علیؑ از علم و آگاهی در اینجا همان علمی است که دعوت به عمل می‌کند و علم، اگر در عمق جان انسان نفوذ کند به یقین انسان را به عمل وادار می‌کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که صحیح «أَعْلَمُهُمْ» است، زیرا آیهٔ شریفه و جمله‌های بعد سخن از اطاعت و تبعیت دارند که همان عمل است؛ ولی همان‌گونه که گفتیم، نیازی به تغییر عبارت روایت از نزد خودمان نیست، زیرا ثمره درخت علم، عمل است و علم بی عمل نوعی جهل و نادانی است، زیرا اگر انسان، چیزی را به طور قطع باور کند و عمیقاً به آن معتقد باشد، بر طبق آن راه می‌رود.

سپس امام علیه السلام در تأیید گفتار فوق می افزاید: «به یقین دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی اش دور باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را نافرمانی کند هرچند قرابت او نزدیک باشد؛ (ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قُرِبَتْ قَرَابَتُهُ).

«لُحْمَةً» معانی مختلفی دارد و در اینجا به معنای قرابت و نزدیکی است.

امام علیه السلام آنچه را در ذیل این کلام مبارک فرموده اشاره به مصداقی از مصادیق آن کبرای کلیه ای است که در بالا آمد و از آنجا که مخاطبان آن حضرت، امت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند آن اصل کلی را بر این امت منطبق کرده و نتیجه گیری نموده که ولایت و دوستی و پیروی از پیغمبر اسلام جز از طریق اطاعت حاصل نمی شود. این همان چیزی است که در حدیث معروف امام سجاد علیه السلام که گفت و گوی امام را با طاووس یمانی منعکس می کند آمده است؛ امام در پایان این حدیث فرموده است: «خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ أَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَدًا قُرَشِيًّا؛ خداوند بهشت را آفریده برای کسانی که او را اطاعت کنند و این کار را به خوبی انجام دهند، هرچند برده حبشی باشند و دوزخ را آفریده برای کسانی که او را عصیان کنند، هرچند فرزندی از دودمان قریش باشند».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری می خوانیم که سعد بن عبدالملک - که از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود و امام باقر علیه السلام او را «سعد الخیر» می نامید - خدمت امام رسید در حالی که مانند زنان مصیبت زده گریه می کرد و اشک می ریخت. امام باقر علیه السلام فرمود: ای سعد چرا گریه می کنی؟ عرض کرد چگونه گریه نکنم در حالی که از شجره ملعونه در قرآن (اشاره به بنی امیه است) هستم. امام علیه السلام فرمود: تو از

آنها نیستی. تو اموی هستی؛ ولی از ما اهل بیت. آیا کلام خدا را نشنیده‌ای که از ابراهیم حکایت می‌کند و می‌گوید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي؛ هر کس از من متابعت کند او از من است؟»<sup>۱</sup>.

شایان توجه این‌که مرحوم مغنیه ولایت را در کلام مبارک امام علیه السلام به معنای امامت گرفته و جمله «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ» را به معنای امام و جانشین پیغمبر می‌داند که تفسیری بسیار بعید و ناسازگار با جمله‌های مختلف این کلام حکیمانه است.

## نکته

### معیار ارزش در اسلام و قرآن

در نظام ارزشی جاهلی عرب رابطه‌های نسبی و قبیله‌ای اهمیت فوق‌العاده داشت که افراد به آن افتخار می‌کردند. اسلام خط بطلان بر آنها کشید و معیار ارزش وجود انسان را تقوا و پرهیزگاری شمرد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَقَاكُمْ» و اطاعت و بندگی خدا را معیار دانست و حتی نزدیک‌ترین پیوند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را در صورت پیروی از کفر و ارتکاب عصیان بی‌اعتبار قلمداد کرد: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» و در مقابل، افرادی که نه از بنی هاشم بودند، نه از قریش و نه از نژاد عرب، آنها را به سبب ایمان والا و اعمال صالحشان جزء اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله شمرد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که امیر مؤمنان علیه السلام به ابوذر فرمود: «يَا أَبَاذَرٍّ إِنَّ سَلْمَانَ بَابُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَإِنَّ سَلْمَانَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ؛ ای ابوذر، سلمان دری است از درهای (رحمت) الهی در زمین هر کس او را درست بشناسد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر است و سلمان از ما اهل بیت است»<sup>۲</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۷.

۲. همان، ج ۲۲، ص ۳۷۳.

در حالی که افرادی از قریش یا بنی هاشم و یا حتی بعضی از برادران امامان بودند که بر اثر دوری از مکتب اسلام و اهل بیت به کلی طرد شدند و همچون بیگانه‌ای با آنها رفتار شد. به این ترتیب رابطه‌ها بدون ضابطه‌ها در اسلام بی‌رنگ یا کم‌رنگ می‌شود.

\*\*\*



وَسَمِعَ ﷺ رَجُلًا مِنَ الْحُرُورِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ.

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ.

امام ﷺ صدای یکی از خوارج را شنید که مشغول به عبادت شبانه است و قرآن تلاوت می‌کند، فرمود: خواب توأم با یقین و ایمان، بهتر از نمازی است که همراه با شک باشد! <sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه منابعی پیش از مرحوم سید رضی درباره این سخن حکمت‌آمیز نقل نشده است؛ ولی آن را از مجمع الامثال میدانی نقل کرده که بعد از سید رضی می‌زیسته و افزوده است که ما بارها گفته‌ایم: احادیثی که در مجمع الامثال آمده غالباً از کتاب‌هایی است که مدت زیادی قبل از نهج البلاغه تألیف یافته است همچنین آن را از کتاب مطالب السؤؤل محمد بن طلحة شافعی و تنبيه الخاطر مالکی و غررالحکم آمدی و تذكرة الخواص سبط بن جوزی نقل می‌کند و از آنجا که در تذكرة الخواص تصریح می‌کند که این حدیث را «ابن عباس» از امیر مؤمنان ﷺ نقل کرده در حالی که سید رضی نامی از «ابن عباس» نبرده، نتیجه گرفته است که منبع دیگری در اختیار «ابن جوزی» بوده به خصوص این‌که به جای کلمه «فی» «نَوْمٌ فِي يَقِينٍ» (علی) ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۱).



## شرح و تفسیر

### عمل بی ارزش

در آغاز این سخن حکمت آمیز و کوتاه می خوانیم: «امام علیه السلام صدای یکی از خوارج را شنید که مشغول به عبادت شبانه است و قرآن تلاوت می کند. فرمود: خواب توأم با یقین و ایمان، بهتر از نمازی است که همراه با شک باشد؛ (وَسَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنَ الْحَرُورِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ).

«حَرُورِيَّة» نام خوارج یا گروهی از خوارج است که برای نخستین بار در قریه ای به نام «حَرُورَاء» در نزدیک کوفه اجتماع کردند و اعلان مخالفت با امیر مؤمنان علی علیه السلام نمودند در تواریخ عدد آن گروه را دو هزار نفر نوشته اند.<sup>۱</sup> بسیاری از آنها اهل عبادت مخصوصاً تهجد (عبادت شبانه) و تلاوت قرآن بودند؛ ولی کاملاً قشری می اندیشیدند و مسیری را که در عقیده اسلامی خود انتخاب کرده بودند آمیخته با شک بود. به همین دلیل امام می فرماید خواب همراه با یقین بهتر از نماز همراه با شک است.

دلیل آن هم روشن است. آنچه انسان را به خدا نزدیک می سازد و صراط مستقیم را پیش پای انسان می نهد، ایمان و یقین است که اگر محکم باشد هیچ گونه انحرافی برای انسان پیش نمی آید؛ ولی آنها که ایمان ضعیفی آمیخته با

شک دارند به آسانی از راه راست منحرف می‌شوند. از این رو عبادت آنها بسیار سطحی و کم‌ارزش است.

این سخن شبیه چیزی است که در حکمت ۱۴۵ درباره روزه‌داران و شب زنده‌داران آمده است: «كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ؛ چه بسا روزه‌داران که از روزه خود به جز تشنگی و گرسنگی بهره‌ای نمی‌برند و چه بسا شب زنده‌دارانی که از قیام شبانه خود جز بی‌خوابی و خستگی بهره‌ای ندارند. آفرین بر خواب هوشمندان و افطارشان».

مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب حدیثی نقل می‌کند که شاهد حکمتی است که به شرح آن پرداخته‌ایم. می‌گوید: امیر مؤمنان شبی از شب‌ها از مسجد کوفه خارج شد و به سوی خانه خود می‌رفت. پاسی از شب گذشته بود و کمیل بن زیاد، از اخیار شیعه و محبین امام علیه السلام در خدمتش بود. در اثنای راه به خانه‌ای رسیدند که صدای تلاوت قرآن از آن شنیده می‌شد و این آیه را با صدایی حزین و گریه‌آور تلاوت می‌کرد: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا...». کمیل در دل از آن تمجید کرد و از حال این قاری قرآن لذت برد بی آنکه سخنی بگوید. امام علیه السلام نگاهی به او کرد، فرمود: ای کمیل سر و صدای آن مرد تو را در شگفتی فرو نبرد. این مرد اهل دوزخ است و در آینده به تو خبر خواهم داد.

کمیل نخست از مکاشفه امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به باطن او و سپس گواهی‌اش به دوزخی بودن این قاری قرآن با این‌که در حالت روحانی خوبی فرو رفته بود حیران ماند. مدتی گذشت تا زمانی که خوارج بر ضد علی علیه السلام شوریدند و حضرت ناچار به جنگ با آنان شد. امام علیه السلام شمشیری در دست داشت که با آن سرهایی از خوارج را بر زمین می‌افکند. در این حال نوک شمشیر را بر یکی از

آن سرها گذاشت و به کمیل که در کنارش ایستاده بود رو کرد و فرمود: ای کمیل «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا» یعنی این همان شخص است که در آن شب این آیه را می خواند و تو در اعجاب فرو رفتی. کمیل خود را به روی پاهای امام علیه السلام انداخت و از فکر آن شب خود استغفار کرد.<sup>۱</sup>

## نکته

### خوارج کیانند؟

گرچه در جلد دوم در ذیل خطبه ۶۰ و در جلد پنجم در ذیل خطبه ۱۲۷ (و مجلدات دیگر) بحث‌های فراوانی درباره خوارج و اعمال و افکار آنها داشته‌ایم ولی لازم می‌دانیم در اینجا بحثی ریشه‌ای درباره آنها داشته باشیم.

خوارج گروهی بودند که رسماً بعد از جنگ صفین و مسأله حکمیت به وجود آمدند آنها از یک سو علی علیه السلام را تحت فشار قرار دادند که ابوموسی اشعری را به عنوان حکم از سوی لشکرش در مقابل عمروعاص بپذیرد تا با مطالعه کتاب خدا و سنت پیغمبر معلوم کنند علی علیه السلام و معاویه کدام یک در مسیر خود برحقند. ولی هنگامی که عمروعاص ابوموسی اشعری را فریب داد و جریان حکمیت را به نفع معاویه پایان داد آنها به مخالفت با اصل حکمیت برخاستند و آیه‌ای از قرآن را که مربوط به این مسائل نبود مطرح کرده و گفتند حکمیت مخصوص خداست «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». و انتخاب کسی به عنوان حکمیت شرک یا بدعت در دین است و حتی به تکفیر طرفداران حکمیت برخاستند.

این در حالی بود که قرآن با صراحت به مسئله حکمیت هم در مشکلات مربوط به خانواده تصریح کرده بود: «فَابْتَغُوا حُكْمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِّنْ أَهْلِهَا»<sup>۱</sup> و هم در اختلافات میان مسلمانان: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...»<sup>۲</sup>.

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۹۹.

سرمدمدار این گروه اشعث بن قیس منافق بود که تدریجاً عده‌ای از ساده‌لوحان را دور خود جمع کرد و هنگامی که به جنگ با علی علیه السلام برخاستند و شکست سختی خوردند تنها تعداد کمی از آنها باقی ماندند؛ ولی این تفکر از میان نرفت و در طول تاریخ صدر اسلام طرفدارانی پیدا کرد که - العیاذ بالله - علی علیه السلام را تکفیر می‌کردند.

از بعضی از تواریخ معروف استفاده می‌شود که تفکر خارجی حتی در زمان پیغمبر هم در میان بعضی آشکار شد و آن این‌که در میان اصحاب شخصی به نام ذوالخویصره بعد از جنگ با هوازن هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست غنائم جنگی را در میان جنگجویان تقسیم کند برخاست و عرض کرد: ای محمد من کار تو را دیدم رسول خدا فرمود: چگونه دیدی؟ عرض کرد: عدالت را رعایت نکردی؟ پیامبر خشمگین شد، فرمود: وای بر تو اگر عدالت نزد من پیدا نشود نزد چه کسی پیدا خواهد شد؟ عمر گفت: ای رسول خدا اجازه می‌دهی من او را به قتل برسانم؟ پیامبر فرمود: نه او را وارونه. می‌بینم در آینده پیروانی می‌یابد که (به گمان خود) در دین تعمق پیدا می‌کنند به گونه‌ای که از دین خارج می‌شوند، همان‌گونه که تیر از چله کمان خارج می‌شود.<sup>۱</sup>

از این حدیث روشن می‌شود که در واقع عنوان خوارج را پیغمبر اکرم به آنها داد و مفهومش خروج از آئین اسلام است.

خوارج ظاهراً به عبادات اهمیت زیادی می‌دادند، بسیاری از آنها اهل نماز شب، حافظ یا قاری قرآن بودند و چهره مقدسی به خود می‌گرفتند و همین باعث نفوذ ظاهری آنها شد و توانستند گروهی از بی‌خبران نادان را گرد خود جمع کنند.

۱. ابن هشام در السیره النبویه، ج ۴، ص ۴۹۶؛ ابن اثیر در کامل، ج ۲، ص ۱۸۴؛ بخاری نیز در صحیح خود این حدیث را در باب «مؤلفه قلوبهم» آورده است.

آنها اعتقادات عجیبی داشتند از جمله می‌گفتند هر کس گناه کبیره‌ای مرتکب شود کافر می‌گردد و از زمره مسلمین بیرون است و محکوم به اعدام و بر اثر همین عقیده بسیاری از مسلمانان واقعی را که به عقیده آنها لغزشی پیدا کرده بودند کافر شمردند و کشتند.

چون خوارج نخستین بار در قریه اطراف کوفه به نام «حروراء» جمع شدند بعضی به آنها نام «حروریه» دادند. به گفته بعضی از دانشمندان این گروه در دوره بنی‌امیه قدرت بسیاری به دست آوردند و به دو قسمت تقسیم شدند: بخشی در عراق و فارس و کرمان سلطه پیدا کرده و گروهی دیگر در جزیره العرب فعال بودند. در دوره بنی‌عباس نیز فعالیت‌هایی داشتند؛ اما به تدریج از میان رفتند.

خوارج به خلافت خلفای نخستین؛ ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام تا پیش از پذیرش حکمیت موافق بودند؛ ولی تمام خلفای اموی و عباسی را باطل می‌شمردند و معتقد بودند باید خلیفه را مردم به میل خود انتخاب کنند؛ خواه عرب باشد یا عجم قرشی یا غیر قرشی. و هرگاه خلیفه برخلاف اوامر الهی گامی بردارد باید فوراً معزول بشود.

تقریباً همه آنها معتقد بودند که ایمان تنها اعتقاد نیست و عمل به احکام دین نیز جزء ایمان است، بنابراین اگر کسی به فریضه‌ای از فرایض الهی عمل نکند یا گناه کبیره‌ای را مرتکب شود کافر خواهد بود.

در جمع آنها افراد ساده لوح قشری وجود داشت که از اهل فکر و عالمان اسلام فاصله می‌گرفت، قرآن بسیار می‌خواند؛ ولی به تعبیری که از پیغمبر اکرم درباره آنها نقل شده: «يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُجُوزُ تَرَاوِيهِ» قرآن را می‌خواندند ولی از شان‌هایشان بالاتر نمی‌رفت (نه به مغز و عقل آنها می‌رسید و نه به آسمانها صعود می‌کرد).<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۳.

وضع روحی و فکری آنها را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد: افرادی سطحی‌نگر، کوتاه‌فکر، متعصب و بسیار جاهل بودند و چون به ظاهر عبادات و حفظ قرآن اهمیت می‌دادند خود را از مقربان درگاه خدا می‌پنداشتند و جز خویش را کافر یا مردود درگاه الهی فرض می‌کردند و بر اثر همین امور به خود اجازه می‌دادند که حتی به پیشوایان بزرگ اسلام که از نظر علم و دانش با آنها هرگز قابل مقایسه نبودند خرده بگیرند. همان‌گونه که در عصر پیغمبر «ذو الخویصره» که تفکری شبیه خوارج داشت به عدالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرده گرفت بر این پایه خوارج، افراد خطرناکی محسوب می‌شوند که از هیچ جنایتی ابا ندارند. اینان همان گروهی بودند که فرمان قتل علی علیه السلام به دست آنان صادر شد و امام علیه السلام به دست آنها شربت شهادت نوشید.

وهابیان افراطی عصر ما نیز شباهت زیادی به خوارج دارند؛ آنها افرادی متعصب، لجوج و کوتاه‌فکرند که همه را جز خود تکفیر می‌کنند و به راحتی خون بی‌گناهان؛ اعم از مرد، زن، کودک، مسلمان و غیر مسلمان را می‌ریزند و اموالشان را غارت می‌کنند و اگر دستشان برسد زنانشان را به اسارت می‌گیرند و این گروه از خوارج عصر ما نه تنها خطرشان کمتر از خوارج قرون اولیه اسلام نیست، بلکه بسیار خطرناک‌ترند.

شاید کلام امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۶۰ اشاره به همین گروه باشد آنجا که می‌فرماید: هنگامی که خوارج نهروان کشته شدند به امام علیه السلام عرض کردند خوارج همه هلاک شدند، امام علیه السلام فرمود: «كَلَّا وَاللَّهِ؛ إِنَّهُمْ نَطَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ، كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ، حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ؛ چنین نیست، به خدا سوگند! آنها نطفه‌هایی در صلب مردان و رحم زنان خواهند بود و هر زمان شاخی از آنها سر برآورد قطع می‌گردد، تا اینکه آخرشان دزدان و راهزنان خواهند بود!».



## وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ، لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ،  
فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرِعَايَتَهُ قَلِيلٌ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که خبری را می شنوید در آن بیندیشید (و حقیقت محتوای آن را درک نمایید) تا آن را به کار بندید نه اینکه تفکر فقط برای نقل به دیگران باشد، زیرا راویان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کمند!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه از کتاب محاضرات ادبای راغب اصفهانی همین کلام حکمت آمیز را با تفاوتی اندک و با اضافه این جمله نقل می کند: «كَثْرَةُ الْعِلْمِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ مَادَّةُ الذُّنُوبِ» که نشان می دهد راغب حدیث را از منبع دیگری دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۲).  
قابل توجه اینکه مرحوم کلینی این حدیث را با تفاوت مختصری پیش از سید رضی در ذیل خطبه ای طولانی در کتاب کافی، ج ۸، ص ۳۸۹ آورده است.



## شرح و تفسیر

### تنها روایت کردن کافی نیست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه معیاری برای نقل اخبار به دست می‌دهد و می‌فرماید: «هنگامی که خبری را می‌شنوید در آن بیندیشید (و حقیقت محتوای آن را درک نمایید) تا آن را به کار بندید نه تنها تفکر برای نقل به دیگران، زیرا راویان علم بسیاریند و رعایت کنندگان آن کم»؛ (اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ).

تعبیر به «رعایه» در جمله بالا و «رُعاة» (جمع راعی به معنای رعایت کننده) ممکن است اشاره به دقت برای درک و فهم حقیقت خبر و یا اشاره به رعایت کردن در مقام عمل باشد و هر دو نیز ممکن است؛ یعنی خبرها را بشنوید و حقیقت آن را دریابید و به آن عمل نمایید.

«رِعَايَه» در اصل به معنای مراقبت ستارگان و رصد کردن حرکات آنها به وسیله منجمان یا چوپانی گوسفندان و مراقبت آنهاست نیز به معنای تدبیر امور کشور به وسیله زمامداران آمده است و سپس به هر گونه مراقبت از چیزی اطلاق شده و در حدیث بالا همین معنای وسیع اراده شده است.

در مسائلی که به مقام وحی یا کلمات پیشوایان معصوم منتهی می‌شود سه مرحله وجود دارد: نخست نقل روایات سپس فهم آنها و بعد از آن عمل به مفهوم و محتوایشان. امام در گفتار بالا با تعبیر «عَقْلَ رِوَايَةٍ» گوشزد می‌کند که نه

روایت به تنهایی کافی است نه مجرد عقل و فهم آن، بلکه مهم پوشیدن لباس عمل است بر آنچه فهمیده و درک کرده است و در این مرحله حضرت می فرماید: راویان و گویندگان بسیارند؛ اما عاملان اندک.

اهمیت عمل به روایات به اندازه‌ای است که در بسیاری از احادیث علم بی عمل به منزله جهل شمرده شده و تنها علمی شایستگی این نام دارد که به عمل منتهی شود، در حدیثی از امیرمؤمنان می خوانیم: «مَا عَلِمَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ؛ کسی که عمل به علمش نکند عالم نیست»<sup>۱</sup> و در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «عِلْمٌ لَا يُصْلِحُكَ ضَلَالٌ وَمَالٌ لَا يَنْفَعُكَ وَبَالٌ؛ علمی که تو را اصلاح نکند گمراهی است و مالی که سودی به تو نبخشد مایه خسارت و بدبختی است و عاقبت شوم و تلخی دارد».<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا آمده است که به هنگام دعا عرضه می داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ...؛ خدایا من به تو پناه می برم از علمی که سودی نمی بخشد و از قلبی که خشوع ندارد...».<sup>۳</sup>

\*\*\*

۱. غررالحکم، ح ۲۸۲۹.

۲. همان، ح ۱۹۳.

۳. میزان الحکمه، ح ۱۴۰۰۵.

وَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ قَوْلَنَا «إِنَّا لِلَّهِ» إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمَلِكِ؛ وَقَوْلَنَا: «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»  
إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلْكِ.

امام علیه السلام شنید: مردی می‌گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فرمود: این‌که می‌گوییم «إِنَّا لِلَّهِ» اقرار بر این است که ما مملوک خداییم و این‌که می‌گوییم «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اقرار بر این است که همه سرانجام از دنیا می‌رویم (و به آخرت می‌پیوندیم).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز را با اضافاتی مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول (پیش از مرحوم سید رضی) آورده است و بعد از سید رضی، آمدی آن را در غررالحکم با مختصر تفاوتی ذکر کرده و در تحف العقول مردی که در حضور علی علیه السلام این سخن را آغاز کرد «اشعث بن قیس» شمرده شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۲).



## شرح و تفسیر

### تفسیر دلپذیر اِنَّا لِلّٰهِ وَ...

امام علی (ع) در این جمله پرمایه حکمت آمیز تفسیر جالبی برای جمله «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ»<sup>۱</sup> که از آیات قرآن مجید است دارد، آیه‌ای که مردم به هنگام گرفتار شدن در مصائب آن را برای تسلی خاطر بر زبان جاری می‌کنند. هنگامی که آن حضرت شنید مردی می‌گوید: «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» فرمود: اینکه می‌گوییم «اِنَّا لِلّٰهِ» اقرار بر این است که ما مملوک خدا هستیم و اینکه می‌گوئیم «وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» اقرار بر این است که همه سرانجام از دنیا می‌رویم (و به آخرت می‌پیونددیم)؛ (وَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ قَوْلَنَا: «اِنَّا لِلّٰهِ» اِقْرَارٌ عَلٰى اَنفُسِنَا بِالْمُلْكِ؛ وَقَوْلُنَا: «وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» اِقْرَارٌ عَلٰى اَنفُسِنَا بِالْهَلٰكِ).

بعضی از مفسران نهج البلاغه بر این عقیده‌اند که نظر مبارک امام علی (ع) این است که جمله اول اشاره به توحید و جمله دوم اشاره به معاد است و به این ترتیب جمله «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» شهادت مجددی است بر اقرار به مبدأ و معاد. ولی بعضی دیگر معتقدند این جمله که به هنگام بروز مصائب گفته می‌شود اشاره به این است که اگر خداوند جان کسی را گرفت، ملک او بوده و همه از آن او و تحت فرمان او هستند. تا زمانی که مصلحت بداند زنده می‌مانیم و هر زمان

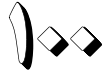
۱. بقره، آیه ۱۵۶.

که مصلحت ببیند آنچه را که داده باز پس می‌گیرد و جمله دوم اشاره به این است که مر و فنا منحصر به عزیزی که از دنیا رفته نیست؛ همه ما نیز در این راه گام نهاده‌ایم و در این مسیر گام بر می‌داریم و طبق ضرب المثل معروف عرب: «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ؛ بلا هنگامی که فراگیر شود قابل تحمل خواهد بود» این بلا فراگیر است.

جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد و چه خوب است که انسان، به هنگام پیش آمدن حوادث ناگوار این جمله را با توجه به هر دو معنایی که ذکر شد بر زبان جاری کند و حتی اگر فارسی زبان است اضافه نماید: «ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم» که به یقین مایه تسلی خاطر و مانع جزع و فزع و ناسپاسی است.

\* \* \*





وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا  
مِمَّا يَظُنُّونَ وَاعْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ.

گروهی در برابر امام عليه السلام او را مدح کردند.

امام عليه السلام فرمود:

خداوندا! توبه من از خودم آگاه‌تری و من آگاه‌تر به خودم از آنها هستم.

خداوندا! ما را بهتر از آنچه آنها گمان می‌کنند قرار ده

و آنچه را نمی‌دانند بر ما ببخش.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکمت‌آمیز را پیش از مرحوم سید رضی نقل کرده‌اند، بلاذری در انساب‌الاشراف است که با بعضی از تفاوت‌ها آن را آورده است و بعد از سید رضی، رشید‌الدین وطواط در غرر و عرر با اضافاتی که نشان می‌دهد از مصدر دیگری آن را گرفته آورده است. همچنین آمدی در غررالحکم نیز آن را با تفاوتی ذکر کرده است. قابل توجه است که این چهار جمله در خطبه معروف «همام» با تفاوتی ذکر شده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۹۳).



## شرح و تفسیر

### در برابر مداحان

این کلام حکمت‌آمیز را امام علیه السلام زمانی فرموده که گروهی او را در مقابلش ستودند، فرمود: «خداوند! تو به من از خودم آگاه‌تری و من آگاه‌تر به خودم از آنها هستم»؛ (وَمَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ).

سپس افزود: «خداوند! ما را بهتر از آنچه آنها گمان می‌کنند قرار ده و آنچه را نمی‌دانند بر ما ببخش»؛ (اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ). از جمله اموری که در روایات اسلامی از آن به شدت نهی شده، مدح و ستایش افراد در برابر خود آنهاست، از این رو در روایات دیگری مدح و ستایش نوعی ذبح شمرده شده است.

در روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرُتَ عَلِيَّ حَلِقِهِ الْمُوسَى؛ هنگامی که برادرت را در برابرش مدح و ستایش کنی مانند این است که کارد بر گلویش می‌کشی»<sup>۱</sup>.

در حدیثی از امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَجْهَلُ النَّاسِ الْمُعْتَرِّ بِقَوْلِ مَادِحٍ مُتَمَلِّقٍ يُحْسِنُ لَهُ الْقَبِيحَ وَ يُبَغِّضُ إِلَى الْبَغِيضِ؛ نادان‌ترین مردم کسی است که به گفته‌ی ستایش‌کننده‌ای که از راه تملق زشتی‌ها را در نظرش زیبا

و زیبایی‌ها را مبعوض می‌دارد، مغرور شود»<sup>۱</sup>.

اگر در آثار زیان‌بار مدح و ستایش‌های افراطی و تملق‌آمیز خوب بیندیشیم خواهیم دید که اثرات آن فوق‌العاده مخرب است؛ از یک سو انسان را مغرور می‌کند و همین غرور مانع راه تکامل او می‌شود و از سوی دیگر عیوب و نقایص خود را نمی‌بیند، بلکه گاه آنها را حسن می‌شمرد و در مقام اصلاح خویشتن بر نمی‌آید و از سوی سوم، غالباً به مداحان علاقه پیدا می‌کند در حالی که آنان خواسته‌های نامشروعی دارند و او به انجام خواسته‌های نامشروعشان کشیده می‌شود و عمل خود را به نوعی توجیه می‌کند.

در اینجا سؤال معروفی است که چگونه امام علیه السلام با آن مقام عصمت اعتراف به نقص یا گناه در خویشتن می‌کند و از خدا آمرزش می‌طلبد؟ بعضی در جواب این‌گونه تعبیرات و تعابیر دیگری که در دعاها آمده و امامان معصوم علیهم السلام با تمام وجودشان از خداوند طلب آمرزش می‌کنند می‌گویند، این‌گونه سخنان همه به عنوان سرمشق برای مردم است و خودشان به آن نیازی نداشتند.

این توجیه، توجیه صحیحی به نظر نمی‌رسد و با لحن دعاها سازگار نیست، به خصوص این‌که از روایاتی استفاده می‌شود آنان هنگام خواندن این دعاها اشک می‌ریختند و به خود می‌پیچیدند و بی‌تابی داشتند.

جمع دیگر معتقدند که اینها همه به سبب ترک اولی‌هایی است که انجام داده‌اند. معنای ترک اولی این نیست که - نعوذ بالله - خلافی انجام شده باشد، بلکه ممکن است از مستحب مهم‌تری به مستحب کمتری منتقل شده باشند؛ مثلاً اگر کسی در اطراف خانه‌اش دو مسجد باشد یکی دورتر و پرجمعیت و دیگری نزدیک‌تر و کم‌جمعیت به یقین جماعت پر جمعیت‌تر از جماعت کم جمعیت‌تر

۱. غررالحکم، ح ۱۱۳۷.

ثوابش بیشتر است حال اگر در جماعت دوم شرکت کند با این که کار مستحب مهمی انجام داده ولی ترک اولی ای هم از او سر زده که در جماعت پرجمعیت تر شرکت نکرده است. این گونه اعمال برای افراد معمولی و حتی کسانی که در مسیر سیر و سلوک الی الله اند عیب و نقص نیست ولی پیامبران و امامان معصوم آن را برای خود نوعی گناه می شمردند و از آن استغفار می کردند.

گاه ممکن است تمام کوشش خود را انجام می دادند و باز هم اعمال خود را لایق مقام پروردگار نمی دیدند و از آن استغفار می کردند؛ مانند کسی که میهمان بسیار محترمی پیدا می کند و آخرین تلاش خود را برای پذیرایی به خرج می دهد و بعد می گوید: از این که توان بیش از این نداشتم عذر خواهی می کنم و شرمنده ام.

اساساً، معصومان علیهم السلام با توجه به عظمت مقام پروردگار عبادات خود را لایق او ندیده و می گفتند: «وَمَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»<sup>۱</sup>.





## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ،  
وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتُظْهَرَ، وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْنَأُ.

امام علیؑ فرمود:

بر آوردن حاجات مردم کامل نمی شود مگر به سه چیز: کوچک شمردنش تا  
بزرگ گردد، و مکتوم داشتنش تا آشکار شود، و تعجیل در آن تا گوارا گردد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

یعقوبی (متوفای ۲۸۴) پیش از مرحوم سید رضی در تاریخ خود این کلام حکمت آمیز را با اضافاتی فراوان و تفاوت هایی در تعبیر ذکر کرده است و احتمال دارد کلام سید رضی یا کلام یعقوبی نقل به معنا شده باشد. از دیگر کسانی که پیش از سید رضی آن را در کتاب خود نقل کرده اند، ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب است. و آمدی نیز آن را در غرر الحکم با تفاوتی نقل کرده؛ ولی زمخشری در ربیع الابرار عین عبارت نهج البلاغه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۴).





## شرح و تفسیر

### سه شرط خدمت به مردم

می‌دانیم برآوردن حوایج نیازمندان و حل مشکلات مردم از مهم‌ترین مستحبات و بهترین طاعات است تا آنجا که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ طَلَبَ وَجْهَ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَلْفَ أَلْفٍ حَسَنَةٍ يَغْفِرُ فِيهَا لِأَقْرَبِيهِ وَجِيرَانِيهِ وَإِخْوَانِيهِ وَمَعَارِفِهِ؛ كَسَى كَسَى كَسَى لِأَخِيهِ»<sup>۱</sup> برای برآوردن حاجت برادر مسلمانش تلاش و کوشش کند برای جلب رضای پروردگار، خداوند متعال هزار هزار حسنه در نامه اعمال او می‌نویسد و حتی به سبب آن بستگان و همسایگان و برادران دینی و آشنایانش مشمول غفران الهی می‌شوند»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام در این گفتار نورانی‌اش شرایط کمال قضای حوایج را در سه چیز خلاصه کرده، می‌فرماید: «برآوردن حاجات مردم کامل نمی‌شود مگر به سه چیز کوچک شمردنش تا بزرگ گردد و مکتوم داشتنش تا آشکار شود و تعجیل در آن تا گوارا گردد»؛ «لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِضْغَارِهَا لِتَعْظُمَ، وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتُظْهِرَ، وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْنَأَ».

بسیارند کسانی که وقتی حاجت نیازمندی را بر می‌آورند آن را بزرگ می‌شمرند و همه جا عنوان می‌کنند و گاه برای انجام دادن آن امروز و فردا دارند،

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۹۷، ح ۶.

به گونه‌ای که حاجتمند، خسته و شرمنده می‌شود. این‌گونه قضای حاجات ارزشی ندارد؛ انجام خواسته‌های مردم در صورتی ارزش پیدا می‌کند که انسان آن را کوچک بشمرد و این نشانه بزرگی شخصی است که حاجت را برآورده است. هنگامی که او در نظرها بزر شد کار او نیز بزر شمرده می‌شود.

همچنین در صورتی ارزشمند است که آن را پنهان دارد تا آبروی تقاضاکننده نزد همه محفوظ بماند؛ ولی از آنجا که حس کنجکامی در مردم زیاد است، سرانجام این‌گونه خدمات آشکار می‌شود و با اهمیت از آن و صاحبش یاد می‌کنند و او را به فضایل اخلاقی می‌ستایند.

اضافه بر این ادای حاجتی ارزشمند و گواراست که به سرعت انجام گیرد، زیرا در غیر این صورت حاجتمند ناچار است بارها به در خانه کسی که به او نیاز دارد برود و هر بار رنج تازه‌ای را بر روح خود تحمیل کند. در این هنگام چنانچه حاجت او برآورده شد برایش گوارا نخواهد بود.

لام در جمله «لِتَعْظُمَ» و «لِتَظْهَرَ» و «لِتَهْنُؤَ» به اصطلاح لام عاقبت است نه لام علت؛ یعنی این سه کار، این سه نتیجه را در پی دارد.

گفتنی است که در دستورات اسلامی نه تنها مسئله قضای حوائج از بزر ترین کارهای خیر شمرده شده، بلکه چگونگی آن از جهات مختلف نیز تعلیم داده شده است تا قضای حوائج به صورت کاملاً انسانی و گوارا صورت گیرد.

شبهه همین کلام به تعبیر دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «رَأَيْتُ الْمَعْرُوفَ لَا يَصْلُحُ إِلَّا بِثَلَاثِ خِصَالٍ تَصْغِيرِهِ وَتَسْتِيرِهِ وَتَعْجِيلِهِ فَإِنَّكَ إِذَا صَغَّرْتَهُ عَظَّمْتَهُ عِنْدَ مَنْ تَصْنَعُهُ إِلَيْهِ وَإِذَا سَتَّرْتَهُ تَمَمَّتْهُ وَإِذَا عَجَّلْتَهُ هَتَّأْتَهُ وَإِنْ كَانَ غَيْرُ ذَلِكَ سَخَفْتَهُ وَنَكَدْتَهُ؛ چنین دیدم که کارهای نیک جز به سه خصلت اصلاح نمی‌پذیرد: کوچک شمردن و پنهان داشتن و تعجیل کردن در آن، زیرا

هنگامی که آن را کوچک بشمرد نزد کسی که به او نیکی کرده‌ای بزر خواهد بود و زمانی که پنهانش داری آن را به کمال رسانده‌ای و چون در آن تعجیل کنی گوارایش ساخته‌ای و اگر غیر از این باشد آن را سخیف و بی ارزش کرده‌ای.<sup>۱</sup>

البته در قرآن مجید دستور به انفاق‌های پنهان و آشکار هر دو داده شده و کسانی را که اموال خود را در شب و روز به صورت پنهان و آشکار انفاق می‌کنند اجر الهی وعده داده شده و هرگونه ترس و غم (از عذاب‌های آخرت و مشکلات دنیا) از ایشان نفی شده است. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>۲</sup>

ولی این دستور با آنچه در بالا آمد منافاتی ندارد، زیرا گاه انفاق آشکار سبب تشویق دیگران می‌گردد و سرمشقی برای سایرین است و در نتیجه انفاقی انفاق‌های دیگر را در پی دارد و از این نظر مطلوب است افزون بر این تظاهر به انفاق سوء ظن مردم را به اشخاص در مورد صفت بخل و خسیس بودن و عدم ادای واجبات از میان می‌برد و این خود هدف مهم دیگری است؛ ولی در هر حال اصل و اساس بر این است که انفاق و قضای حوایج مکتوم باشد جز در موارد استثنایی مثل آنچه در بالا آمد.

از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که «إِنَّ صَدَقَةَ السِّرِّ فِي التَّطَوُّعِ تَفْضُلٌ عَلَانِيَتِهَا بِسَبْعِينَ ضِعْفًا وَصَدَقَةُ الْفَرِيضَةِ عَلَانِيَتِهَا أَفْضَلُ مِنْ سِرِّهَا بِخُمْسِيَّةٍ وَعَشْرِينَ ضِعْفًا؛ صدقه مستحب اگر پنهان باشد از صدقه آشکار هفتاد مرتبه بالاتر است و صدقه واجب اگر آشکار باشد از صدقه پنهان بیست و پنج بار افضل است»<sup>۳</sup>.

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۰، ح ۱.

۲. بقره، آیه ۲۷۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۳۳، ح ۳.



## وَقَالَ عَلِيُّ السَّامِيُّ

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاجِلُ، وَلَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ، وَلَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ، يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا، وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ! فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ، وَإِمَارَةَ الصَّبِيَّانِ، وَتَدْبِيرَ الْخَصِيَّانِ!

امام علیؑ فرمود:

زمانی بر مردم فرا می‌رسد که تنها حیلۀ گرانِ سخن‌چین، مقرّبند و تنه‌ا فاجرانِ بدکار، ظریف و لطیف شمرده می‌شوند و افراد با انصاف، ضعیف و ناتوان محسوب خواهند شد. در آن زمان کمک به نیازمندان خسارت و ضرر، و صلۀ رحم (که حق مسلم خویشاوندان است) منت، و عبادت (که وظیفۀ هر انسانی در پیشگاه خداست) وسیلۀ برتری‌جویی بر مردم خواهد بود. در آن زمان حکومت به مشورت زنان و فرمانروایی کودکان و تدبیر خواجه‌هاست.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق نقل مصادر نهج البلاغه، از جمله کسانی که پیش از مرحوم سیّد رضی این کلام حکمت‌آمیز را در کتب خود آورده‌اند، میرد در کتاب کامل (با تفاوت مختصری) و یعقوبی در تاریخ خود و مرحوم کلینی در روضۀ کافی هستند و بعد از سیّد رضی، راغب آن را در محاضرات الادباء با تغییراتی ذکر کرده و همچنین آمدی در غررالحکم و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤؤل نیز با تفاوتی که نشان می‌دهد از غیر نهج البلاغه گرفته‌اند آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۵).



## شرح و تفسیر

### پیش‌گویی عجیب

این کلام حکمت‌آمیز و پرمحتوا یکی از خبرهای غیبی است که امام علیه السلام از زمان‌های آینده بیان می‌کند و هشدار می‌دهد به اصحاب و یاران و پیروانش. امام علیه السلام زمانی را پیش‌بینی می‌کند که سه گروه پست و بی‌ارزش، با ارزش و سه کار نیک و گرانبها، زشت و بد شمرده می‌شوند و سه گروه نالایق زمام حکومت را به دست می‌گیرند.

نخست می‌فرماید: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که تنها حيله گران سخن‌چین، مقرب می‌شوند و تنها فاجران بدکار ظریف و لطیف شمرده می‌شوند و افراد با انصاف، ضعیف و ناتوان محسوب خواهند شد»؛ (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ، وَلَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ، وَلَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُضِيفُ).

اشاره به این‌که در آن زمان نظام ارزشی اسلام و احکام الهی و کتاب و سنت وارونه می‌شود، افراد زشت سیرت و گنه‌کار و فاسد بر سر کار می‌آیند و نیکان را از صحنه اجتماع به عقب می‌رانند. در چنین شرایطی منکر معروف و معروف منکر می‌گردد.

تعبیر به «مَاحِل» از ماده «مَحَل» (بر وزن جهل) به معنای مکر و حيله و در اصل به معنای خشک و بی‌حاصل بودن زمین است. افراد حيله‌گر و سخن‌چین و مکار را به همین سبب ماحل گفته‌اند.

«فَاجِر» اشاره به افراد بی‌بند و باری است که هرچه بر زبان‌شان آمد می‌گویند

و از شوخی‌های رکیک و زشت ابا ندارند و آن را نوعی شوخ‌طبعی و ظرافت و لطافت می‌شمرند.

«مُصِيفٌ» کسی است که حق مردم را به خوبی ادا می‌کند؛ ولی در محیط زشت‌کاران چنین کسی را آدمی ضعیف و ناتوان و بی‌دست و پاشمرده می‌شود؛ ولی در نظر آنها افرادی که اموال و ثروت فراوانی از راه حرام و غضب حقوق مردم گردآوری می‌کنند، آدم‌های زرنگ و لایقی هستند.

سپس می‌افزاید: «سه کار بسیار خوب، بد شمرده می‌شود) در آن زمان کمک به نیازمندان خسارت و ضرر، و صلۀ رحم (که حق مسلم خویشاوندان است) مَنّت، و عبادت (که وظیفۀ هر انسانی در پیشگاه خداست) وسیلۀ برتری جویی بر مردم خواهد بود»؛ (يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا، وَصَلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا، وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ).

آری در زمانی که ایمان و اخلاق از جامعه برچیده شود، مردم دلیلی نمی‌بینند که به نیازمندان کمک کنند و طبق محاسبه‌های ظاهری می‌گویند: فلان مقدار به فلان نیازمند دادیم و به همان اندازه از سرمایۀ ما کم شد و این خسارت است و نیز هنگامی که به دیدار بستگان خود می‌روند آن را دین شرعی و اخلاقی و انسانی به شمار نمی‌آورند، بلکه گویی نعمت بزرگی به آنان داده‌اند و بر آنان منت می‌نهند و هنگامی که وظیفۀ عبادی خود را انجام می‌دهند به جای این‌که خضوع و تواضعشان بیشتر شود خود را از دیگران برتر و بلند مقام‌تر می‌شمرند. کوتاه سخن این‌که از اعمال به ظاهر نیک خود نتیجه‌های وارونه می‌گیرند.

جمله امام علیه السلام «يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا» شبیه چیزی است که در قرآن مجید آمده است که درباره‌ی عرب جاهلی می‌فرماید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا»؛ بعضی از عرب‌های بادیه‌نشین (که از تعالیم اسلام دورند) آنچه را در راه خدا انفاق می‌کند غرامت و خسران برای خود می‌پندارد.<sup>۱</sup>



و جمله «صَلَةُ الرَّحِمِ مِثْلًا» شبیه چیزی است که در آیه ۱۷ سوره «حجرات» آمده است: «يَمْتُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ آنها بر تو منت می نهند که اسلام آوردند بگو اسلام آوردن خود را بر من منت ننهید خداوند بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر (در ادعای ایمان) صادق هستید».

روشن است ایمان آوردن به پیامبر الهی و وظیفه، بلکه برنامه سعادت و تکامل و افتخار است. این چیزی نیست که سبب منت بر پیامبر گردد. همچنین صلۀ رحم همان گونه که اشاره کردیم وظیفه دینی و انسانی است که هر کس موفق به آن شود باید خدا را شکر گوید و مفتخر باشد نه این که وسیله منت گردد.

همچنین عبادت مکتب عالی تربیت انسان است و باید وسیله تواضع و خضوع انسان در پیشگاه خدا گردد نه این که وسیله برتری جویی بر مردم شود. آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به سه عامل فساد در چنین جامعه ای اشاره می کند که سرچشمه آن اعمال نادرست است، می فرماید: «در آن زمان حکومت به مشورت زنان و فرمانروایی کودکان و تدبیر خواجه ها خواهد بود»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ، وَإِمَارَةَ الصِّبْيَانِ، وَتَدْبِيرِ الْخِصْيَانِ).

بی شک، زنان در اسلام در بسیاری از حقوق با مردان برابرند، بلکه گاهی از آنان پیشی می گیرند؛ ولی با توجه به ساختمان عاطفی آنها اداره بعضی از امور از توان آنها خارج است. به همین دلیل در تمام دنیا حتی در زمان ما که شعار مساوات زن و مرد در غرب همه جا را پر کرده ابتکار تمام حکومت ها و پست های مهم سیاسی و اقتصادی و جنگی - جز در موارد بسیار معدودی - در دست مردان است چرا که آنها آمادگی بیشتری برای این کار دارند. حال اگر حکومت با مشورت زنان باشد مشکلات غیر قابل انکاری به وجود خواهد آمد. در بعضی از نسخه ها و حتی نسخه مرحوم سید رضی در خصائص الائمه به

جای نساء (اماء) آمده است که اشاره به کنیزانی است که در دربار خلفا بودند و مورد علاقه شدید آنها قرار داشتند. آنها نیز از این علاقه استفاده کرده و در مسائل حکومت دخالت می‌کردند و حتی افرادی که می‌خواستند در امور حکومت تأثیر بگذارند گاهی از طریق آنها در خلیفه یا پادشاه نفوذ می‌کردند.

بعضی از روان‌شناسان امروز معتقدند زنان در مسائل جزئی دقیق‌تر از مردان‌اند؛ ولی در تصمیم‌های کلان مشکل دارند و به همین دلیل امر حکومت که نیاز به کلان‌نگری دارد برای آنها مشکل است.

منظور از «امارة الصبیان» (حکومت کودکان) ممکن است مفهوم ظاهری آن باشد که در طول تاریخ بارها کودکان کم سن و سالی به حکومت رسیده‌اند و امر حکومت به دست مادر یا بستگان نزدیک آنها انجام می‌گرفت و یا معنای کنایی آن مراد باشد؛ یعنی کسانی که افکار بچه‌گانه دارند و دورنگر نیستند و افکار عمیق ندارند.

نیز «تدبیر الخصیان» (تدبیر خواجه‌ها) ممکن است همان معنای ظاهری آن مراد باشد که در بعضی از دوران‌های تاریخی وجود داشته و خلفا یا پادشاهان حرمسرای گسترده‌ای داشتند و مردانی را بر آنها می‌گماردند که خواجه باشند تا بتوانند بر آنها اعتماد کنند. آنان با کمک همسران پرنفوذ شاهان و خلفا منویات خود را در حکومت اجرا می‌کردند و کسانی که در حاشیه بودند از نفوذشان استفاده می‌کردند و به این ترتیب نظام جامعه در مسیرهای غلط و در طریق منافع اشخاص خاصی قرار می‌گرفت.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور معنای کنایی آن باشد، زیرا خواجه‌ها به علت از دست دادن مردانگی ظاهری خود بسیاری از صفات مردان را نیز از دست می‌دادند و تدبیر آنها تدبیر ضعیفی می‌شد تا آنجا که بعضی گفته‌اند: در میان خواجهگان در طول تاریخ کمتر نابعه‌ای پیدا شده است.

## نکته

## ارزش‌های واقعی

همه انسان‌ها طالب اشیای گرانبها و مقامات عالی و شخصیت و احترامند ولی ارزش‌ها را چه کسی تعریف یا تعیین می‌کند؟ پاسخ آنکه کسانی که زمام حکومت یا رشته فکری مردم را در دست دارند، یعنی امرا و علما ارزش‌ها را تعیین می‌کنند. حال اگر آنها از مسیر منحرف شوند و به جای ارزش‌های واقعی ارزش‌های کاذبی را عرضه بدارند، نظام ارزشی جامعه دگرگون می‌شود و مردم ارزش‌های واقعی را رها کرده، به دنبال ارزش‌های کاذب می‌روند.

مثلا در دوران جاهلیت که ارزش انسان‌ها را ثروت و فزونی فرزندانشان تعیین می‌کرد هنگامی که قرآن بر مردی نازل شد تهی دست و فاقد پشتیبان‌های انسانی، تعجب کردند و گفتند: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقَوَّيِّتِينَ عَظِيمٍ؛ چرا این قرآن بر یکی از ثروتمندان با شخصیت مکه و طائف نازل نشده است<sup>۱</sup> یا فرعون هنگامی که موسی را در لباس چوپانی دید تعجب کرده گفت: «فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ؛ چرا موسی دستبندهای طلا ندارد»<sup>۲</sup>.

بر این اساس مهم‌ترین کاری که پیغمبر اسلام ﷺ انجام داد همان انقلاب ارزشی بود؛ ثروت را تحقیر کرد و تقوا را نشانه ارزش انسانی شمرد و شعار «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» جای شعارهای جاهلی را گرفت و همین امر همه چیز را منقلب و دگرگون ساخت و انسان‌ها را از بیراهه‌ها به مسیرهای واقعی هدایت فرمود.

\*\*\*

۱. زخرف، آیه ۳۱.

۲. زخرف، آیه ۵۳.



وَرُئِيَ عَلَيْهِ إِزَارٌ خَلَقَ مَرْقُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ.

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ  
عَدَاوَانِ مُتَفَاوَتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ  
الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا، وَهَمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَا شِ بَيْنَهُمَا؛  
كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهَمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ!

لباس کهنه و وصله داری بر اندام آن حضرت دیده شد، کسی درباره آن سؤال کرد.  
(که چرا امام علیه السلام با داشتن امکانات چنین لباسی را برای خود انتخاب کرده است).

امام علیه السلام فرمود:

قلب به سبب آن خاضع می شود و نفس سرکش با آن رام می گردد و مؤمنان  
به آن اقتدا می کنند (و از آن سرمشق می گیرند).

دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلف اند، لذا کسی که دنیا  
را دوست بدارد و به آن عشق ورزد آخرت را دشمن می دارد و با آن دشمنی  
می کند. این دو به منزله مشرق و مغرب اند و انسان همچون کسی که در

میان این دو در حرکت است هر زمان به یکی نزدیک می شود از دیگری دور می گردد و این دو همچون دو همسر یک مردند (که معمولاً با هم رقابت شدید دارند).<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

مطابق نقل مصادر نهج البلاغه این سخن حکمت آمیز را قبل از سید رضی مرحوم ابن شعبه بحرانی در تحف العقول و ابن سعد در طبقات آورده است و با مختصر تفاوتی در کتاب حلیة الاولیاء و مطالب السؤول و سراج الملوک و غرر الخصائص و روض الاخیار آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۵).

## شرح و تفسیر

### تضاد دنیاپرستی و علاقه به آخرت

امام علیه السلام این گفتار حکیمانه را زمانی فرمود که «لباس کهنه و وصله‌داری بر اندام آن حضرت دیدند کسی درباره آن سؤال کرد (که چرا امام علیه السلام با داشتن امکانات چنین لباسی را برای خود انتخاب کرده است) امام علیه السلام فرمود: «قلب به سبب آن خاضع می‌شود و نفس سرکش با آن رام می‌گردد و مؤمنان به آن اقتدا می‌کنند (و از آن سرمشق می‌گیرند)»؛ (وَرُئِيَ عَلَيْهِ إِزَارٌ خَلَقَ مَرْفُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ).

می‌دانیم در عصر خلفا دامنه فتوحات اسلامی به شرق و غرب و شمال و جنوب کشیده شد و کشورهای مهمی همچون ایران و روم و مصر زیر پرچم اسلام قرار گرفتند و غنائم فراوان و اموال خراجی بسیاری نصیب مسلمین شد. این امر آثار زیان‌بار فراوانی داشت؛ گروهی به مسابقه در ثروت روی آوردند، خانه‌های مجلل، لباس‌های گرانبها، سفره‌های رنگارنگ و مرکب‌های زیبا برای خود انتخاب نمودند و گروه عظیمی از مردم در دنیا و ارزش‌های مادی فرو رفتند و نظام ارزشی جامعه اسلامی - همان‌گونه که در کلام حکمت‌آمیز قبل به آن اشاره شد - دگرگون شد. در اینجا امام علیه السلام برای این‌که مسلمانان منحرف را به صراط مستقیم اسلام و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باز گرداند مظاهر زهد خویش را کاملاً آشکار ساخت که از جمله آن پوشیدن لباس‌های ساده و کم‌ارزش

ووصله دار بود و همین امر موجب شگفتی بینندگان گشت تا آنجا که به حضرت ایراد گرفتند؛ ولی امام علیه السلام پاسخی فرمود که درس بزرگی برای همگان بود، فرمود: هنگامی که این لباس را می پوشم سه فایده مهم دارد:

نخست این که قلب و روح من در برابر آن خضوع می کند و تکبر و خودبرتربینی که سرچشمه گناهان بزرگ است از من دور می شود و دیگر این که نفس سرکش به سبب آن رام می شود و وسوسه های آن که انسان را به راه های شیطانی می کشاند فرو نشیند. و سوم این که مؤمنان به آن اقتدا می کنند و از زندگانی پر زرق و برق و تجملاتی که انسان را از خدا غافل می سازد دور می شوند. هیچ کس از پوشیدن لباس های ساده و داشتن وسایل زندگی ساده احساس حقارت نمی کند.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به اصلی کلی درباره دنیا و آخرت اشاره می کند که انتخاب نوع لباس گوشه ای از گوشه های آن است، می فرماید: «دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلف اند، لذا کسی که دنیا را دوست بدارد و به آن عشق بورزد آخرت را دشمن می دارد و با آن عداوت دارد»؛ (إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَّفَاوَتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا).

منظور از دنیا در اینجا یکی از سه چیز و یا هر سه چیز است:

نخست این که منظور دنیایی است که از طریق حرام و اموال نامشروع و مقامات غاصبانه به دست آید که مسیر آن از مسیر آخرت قطعاً جداست.

دیگر این که منظور دنیایی است که هدف باشد نه وسیله برای آخرت، زیرا اگر دنیا هدف اصلی انسان شد، آخرت به فراموشی سپرده می شود و دیگر هدف نهایی نخواهد بود؛ اما اگر به دنیا به گونه مزرعه یا پل و گذرگاه و خلاصه وسیله ای برای رسیدن به آخرت نگاه شود نه تنها دشمنی با آن ندارد، بلکه به



یقین آن را تقویت خواهد کرد، همان‌گونه که در روایات اسلامی آمده است. سوم این‌که منظور دنیای پر زرق و برق و تجملاتی است که وقتی انسان در آن غرق شد، هرچند از طریق حلال به دست آمده باشد آخرت به دست فراموشی سپرده خواهد شد؛ هر روز در فکر زینت تازه و تجملات بیشتر و خانه‌ها و لباس‌ها و مرکب‌های پر زرق و برق‌تر است و چنین کسی هرچند دنبال حرام هم نباشد هم خدا را فراموش می‌کند و هم معاد را.

تعبیر به «عَدُوَان» و «سَبِيلَانِ» در واقع شبیه به تنزل از چیزی به چیز دیگر است، زیرا نخست می‌فرماید: دو دشمن‌اند که یکدیگر را تخریب می‌کنند سپس می‌فرماید: حد اقل دو مسیر مختلف‌اند که به دو مقصد منتهی می‌شوند؛ خواه عداوتی با هم داشته باشند یا نه.

آنچه در جمله «فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا» آمده در واقع به منزله نتیجه‌گیری از سخنان گذشته است.

در پایان امام علیه السلام دو تشبیه جالب و به تعبیر دیگر دو مثال واضح برای دنیا و آخرت بیان می‌کند و می‌فرماید: «این دو به منزله مشرق و مغرب‌اند و انسان همچون کسی است که در میان این دو در حرکت است هر زمان به یکی نزدیک می‌شود از دیگری دور می‌گردد و این دو همچون دو همسر یک مردند (که معمولاً با هم رقابت شدید دارند)»؛ «وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَا شِ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ».

گفتنی است دو مثالی را که امام علیه السلام بیان فرموده نسبت به دو تعبیری که درباره دنیا در عبارت بالا آمد (عَدُوَان و سَبِيلَانِ) به اصطلاح از قبیل لف و نشر مشوش است؛ تعبیر به «ضَرَّتَانِ» (دو هوو) مثالی است برای «عَدُوَان مُتَّفَاوِثَانِ» و تعبیر به «مشرق و مغرب» مثالی است برای «سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ».

این احتمال نیز هست که تعبیر به «مشرق و مغرب» نسبت به دنیا و آخرت نیز

از قبیل لف و نشر مشوش باشد؛ مشرق که خاستگاه نور آفتاب است به منزله آخرت و مغرب که رو به سوی ظلمت می‌رود اشاره به دنیاست. آری اگر دنیا از حرام فراهم شود، یا هدف نهایی انسان باشد و یا انسان در تجملات و زر و زیورهای آن غرق شود هرگز به آخرت نمی‌پردازد، بلکه روز به روز از سعادت جاویدان دورتر می‌گردد.

روایات دیگری که از رسول خدا یا ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است نیز این سخن را تایید می‌کند؛ از جمله در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده می‌خوانیم: «إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ وَفِي طَلَبِ الْآخِرَةِ إِضْرَارًا بِالدُّنْيَا فَأَضِرُّوا بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَحَقُّ بِالْإِضْرَارِ؛ طلب دنیا به آخرت انسان زیان می‌رساند و طلب آخرت به دنیا ضرر می‌زند، بنابراین ضرر دنیا را بپذیرید که سزاوارتر به زیان است»<sup>۱</sup>.

در حدیث دیگری که از حضرت مسیح در کتب اسلامی نقل شده می‌خوانیم: «لَا يَسْتَقِيمُ حُبُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ كَمَا لَا يَسْتَقِيمُ الْمَاءُ وَالنَّارُ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ؛ محبت دنیا و آخرت در قلب فرد با ایمان جمع نمی‌شود همان‌گونه که آب و آتش در یک ظرف جمع نمی‌گردند»<sup>۲</sup>.

ناگفته پیداست که تمام این روایات ناظر به کسی است که دنیا را هدف خود قرار داده و بدون در نظر گرفتن حلال و حرام و حق و ناحق پیوسته به دنبال آن می‌دود؛ اما کسی که دنیا را از طریق حلال می‌خواهد و وسیله نیل به آخرت قرار می‌دهد نه تنها مذموم نیست، بلکه در روایات از چنین کسی ستایش نیز شده است.

از این رو در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ جَعَلَ دِينَكَ

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۱، ح ۳۰.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۲۷، ح ۵۰.

تَبِعاً لِدُنْيَاكَ أَهْلَكَتَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ وَكُنْتَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ اگر دین خود را تابع دنیای خود قرار دهی، دین دنیایت را تباه کرده و در آخرت از زیانکاران خواهی بود و اگر دنیای خود را تابع دینت قرار دهی هم دینت را به دست آورده‌ای و هم دنیایت را و در آخرت از رستگاران هستی»<sup>۱</sup>.

\*\*\*



وَعَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ، فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لِي: يَا نَوْفُ، أَرَأَيْدُ أَنْتَ أُمَّ رَامِقُ؟ فَقُلْتُ: بَلْ رَامِقُ.

## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَا نَوْفُ، طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ، أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَتَرَابَهَا فِرَاشًا، وَمَاءَهَا طِيبًا، وَالْقُرْآنَ شِعَارًا، وَالِدُعَاءَ دِثَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ، يَا نَوْفُ، إِنَّ دَاوُدَ عليه السلام قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا، أَوْ صَاحِبَ عَرْطِيَّةٍ.

«نوف بکالی» می‌گوید: امیرمؤمنان عليه السلام را در یکی از شب‌ها دیدم که برای عبادت از بستر خود خارج شده بود. نگاهی به ستارگان آسمان افکند سپس به من فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم.

امام عليه السلام فرمود:

ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا که راغب در آخرتند، همان‌ها که زمین را فرش و خاک آن را بستر و آبش را نوشیدنی گوارای خود قرار دادند.

قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را همچون لباس رویین خویش ساختند سپس دنیا را بر روش مسیح سپری کردند. ای نواف! داود (پیامبر ﷺ) در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت این همان ساعتی است که هیچ بنده‌ای در آن دعا نمی‌کند جز این‌که به اجابت می‌رسد مگر آنکه مأمور جمع مالیات (برای حاکم ظالم) بوده باشد یا جاسوس گزارش‌گر یا مأمور انتظامی‌اش، و یا نوازنده طنبور و یا طبل باشد.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی «عَرَطَبَه» را به «طنبور» و «کَوْبَه» را به «طبل» تفسیر کرده و می‌افزاید بعضی به عکس گفته‌اند: «عَرَطَبَه» «طبل» است و «کَوْبَه» «طنبور»؛ (وَهِيَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ وَهِيَ الطَّبْلُ. وَقَدْ قِيلَ أَيضاً: إِنَّ الْعَرَطَبَةَ الطَّبْلُ وَالْكَوْبَةَ الطُّنْبُورُ).

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است این گفتار حکیمانه را گروه کثیری قبل از مرحوم سید رضی یا بعد از او نقل کرده‌اند از جمله کسانی که آن را نقل کرده مرحوم صدوق در خصال و اکمال الدین و مسعودی در مروج الذهب و شیخ مفید در مجالس همچنین خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و ابن عساکر و ابونعیم در حلیة الاولیاء و آمدی در غررالحکم در تاریخ دمشق در ضمن مسعودی داستان مفصلی در مروج الذهب در این زمینه آورده که نشان می‌دهد مهتدی (عباسی) هنگامی که این کلام را برای او نقل کردند بسیار از آن لذت برد و آن را به خط خود نوشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۶).

## شرح و تفسیر

### زاهدان در دنیا

این کلام نورانی هنگامی از امام علیه السلام صادر شد که «نوف بکالی می گوید: امیر مؤمنان علیه السلام را در یکی از شبها دیدم برای عبادت از بستر خود خارج شده بود. نگاهی به ستارگان آسمان افکند سپس به من فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم» (آن گاه این سخن نورانی که نهایت زهد در دنیا را در عبارتی کوتاه شرح می دهد بیان فرمود)؛ (وَ عَنْ نَوْفِ الْبُكَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ، فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لِي: يَا نَوْفُ، أَرَأَيْتَ أَنْتَ أُمَّ رَامِقُ؟ فَقُلْتُ: بَلْ رَامِقُ).

نوف چنانچه خواهد آمد از دوستان نزدیک یا خادمان امیر مؤمنان بوده که حتی شبها در خدمتش به سر می برده است.

«فرمود: ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا که راغبان در آخرتند، همانها که زمین را فرش و خاک آن را بستر و آبش را نوشیدنی گوارای خود قرار دادند. قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را همچون لباس رویین خویش ساختند سپس دنیا را بر روش مسیح سپری کردند»؛ (قَالَ يَا نَوْفُ طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبِينَ فِي الآخِرَةِ، أَوْلَيْكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَتُرَابَهَا فِرَاشًا، وَمَاءَهَا طِيبًا، وَالْقُرْآنَ شِعَارًا، وَالدُّعَاءَ دِثَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مَنَهِجِ الْمَسِيحِ).

تعبیر زمین را فرش و خاک را بستر و... کنایه از ساده زیستن در حد اعلی است.

تعبیر به قرآن را لباس زیرین و دعا را لباس رویین قرار دادند، کنایه از این است که دستورات قرآن در درون دل و جان و روحشان قرار دارد و دعا ورد زبانشان است همواره به هنگام قیام و قعود و هرگونه حرکت فردی و اجتماعی از خدا یاری می‌طلبند و برای توفیق بیشتر دعا می‌کنند و از این طریق هرگز خدا را از یاد نمی‌برند.

افزون بر این، بدن انسان در حال عادی بسیار آسیب‌پذیر است و لباس، او را از بسیاری آسیب‌ها حفظ می‌کند، پس دعا را لباس رویین قرار دادن اشاره به این است که آنها در سایه دعا، خود را از خطرات مختلف و عذاب‌های دنیا و آخرت و انحرافات اخلاقی حفظ می‌کنند.

تعبیر به «قَرَضُوا الدُّنْيَا...» اشاره به پیمودن و طی کردن دنیا بر روش بسیار زاهدانه حضرت مسیح است (قرض هم به معنای قطع کردن و بریدن آمده و هم به معنای گذشتن و عبور کردن).

اشاره امام در اینجا به زندگی زاهدانه حضرت عیسی به طور مشروح‌تر در خطبه ۱۶۰ آمده است که فرمود: «و اگر بخواهی (برای نمونه دیگری) زندگی عیسی بن مریم - که درود خدا بر او باد - را برایت بازگو می‌کنم؛ او سنگ را بالمش خود قرار می‌داد، لباس خشن می‌پوشید، غذای ناگوار (مانند نان خشک) می‌خورد، نان خورش او گرسنگی، چراغ شب‌هایش ماه، سر پناه او در زمستان مشرق و مغرب زمین بود (صبح‌ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می‌گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویاند. نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد، نه مالی داشت که او را به خود مشغول دارد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست‌هایش!» (وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْخَشْنَ، وَيَأْكُلُ



الْجَشَبِ، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا، وَفَاكِهَتُهُ وَرَيْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ؛ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ، وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَلَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجَالُهُ، وَخَادِمُهُ يَدَاهُ!.

به یقین کمتر کسی می‌تواند مانند حضرت مسیح زندگی کند و یا زهدی همچون پیامبر اسلام و علی علیه السلام داشته باشد. منظور آن است که مردم با ایمان تا آنجا که می‌توانند تعلقات دنیوی را از خود دور سازند و بار خود را سبک کنند و به زندگی هر چه ساده‌تر قانع شوند، چرا که زندگی‌های پر خرج و تجملاتی از یک سو تمام افکار انسان را به خود جذب می‌کند و از آخرت غافل می‌سازد و از سویی دیگر تهیه آن از مال حلال غالباً مشکل است، لذا انسان را به حلال یا مشتبه آلوده می‌سازد و از سوی سوم برای نیازمندان مایه حسرت و دل‌شکستگی و محدودیت و محرومیت می‌شود.

برای آگاهی از زندگانی زاهدانه انبیا و اولیای الهی به بحثی که تحت عنوان «زندگی زاهدانه انبیا» در ذیل بخش چهارم خطبه ۱۶۰ آورده‌ایم مراجعه فرمایید. آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن در بیان اهمیت بیدار ماندن در آن ساعت شب و راز و نیاز به درگاه خداوند سخن می‌گوید، می‌فرماید: «ای نوف! داود (پیامبر) علیه السلام در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت این همان ساعتی است که هیچ بنده‌ای در آن دعا نمی‌کند جز این که به اجابت می‌رسد مگر آنکه مأمور جمع مالیات (برای حاکم ظالم) یا جاسوس گزارشگر، یا مأمور انتظامی‌اش و یا نوازنده طنبور و یا طبل باشد»؛ (يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ وَهِيَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ وَهِيَ الطُّبْلُ).

مرحوم سید رضی «عَرْطَبَه» را به «طنبور» و «کوبه» را به «طبل» تفسیر کرده و می‌افزاید بعضی به عکس گفته‌اند: «عَرطبه» «طبل» است و «کوبه» «طنبور»؛

(وَقَدْ قِيلَ أَيْضاً: إِنَّ الْعَرْظَبَةَ الطُّبْلُ وَالْكَوْبَةَ الطُّبُورُ)

ذکر نام داود در اینجا شاید از این رو باشد که او حکومت گسترده‌ای داشت و چنین کسی می‌بایست قاعدتاً از مناجات با خداوند در چنین ساعت از شب بر اثر گرفتاری‌ها غافل بماند. علاوه بر این، داود به سبب صدای بسیار خوبی که داشت در مناجات با پروردگار به آن صوت دل‌نشین بسیار علاقه‌مند بود؛ همان صوتی که قرآن درباره آن می‌گوید: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ الطَّيْرَ»<sup>۱</sup>.

در این که ساعتی که امام علیه السلام به آن اشاره کرده چه ساعتی از شب بوده ممکن است همان باشد که امام صادق علیه السلام در حدیثی که در کتاب الدعای کافی نقل شده به آن اشاره کرده است می‌فرماید: «إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً مَا يُوَفِّقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ تَمَّ يُصَلِّي وَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَأَيُّ سَاعَةٍ هِيَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ وَهِيَ السُّدُسُ الْأَوَّلُ مِنْ أَوَّلِ النِّصْفِ؛ در شب ساعتی است که هر بنده مسلمان با آن هماهنگ شود سپس نماز بخواند و به درگاه خداوند دعا کند دعایش در هر شب مستجاب می‌شود. راوی می‌گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آن چه ساعتی از شب است؟ فرمود: هنگامی که نصف شب بگذرد یک ششم از آغاز نصف دوم همان ساعت است»<sup>۲</sup>. از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که بهترین ساعت شب برای راز و نیاز با خدا وقت سحر یعنی ثلث آخر شب است و ممکن است هر یک از ساعاتی که گفته شد ویژگی خاص خود را داشته باشد.<sup>۳</sup>

در قرآن مجید نیز به اهمیت استغفار در سحرها اشاره شده است.<sup>۴</sup> قابل توجه این که امام علیه السلام پنج گروه را در این عبارت خود از قول داود استثنا

۱. انبیا، آیه ۷۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۱۰.

۳. همان، ح ۹.

۴. ذاریات، آیه ۱۸.

فرموده است. نخست «عَشَّار» است (عَشَّار از ماده «عُشِّر» به کسانی گفته می‌شد که یک دهم از اموال مردم را بر در دروازه‌ها یا غیر آن به عنوان مالیات برای حکام ظالم می‌گرفتند).

سپس «عریف» که صفت مشبهه از ماده عرفان و معرفت است و اشاره به کسانی است که به عنوان جاسوسی و گزارشگری برای حاکمان ظالم کار می‌کردند.

«شرطی» همان است که امروز به پلیس و مامور انتظامی گفته می‌شود و در گذشته به آنها داروغه می‌گفتند آنها کسانی بودند که برای نظم شهرها و جلب افراد خاطی و مخالف «حاکمان ظالم وقت» اقدام می‌کردند. (از ماده «شَرَط» (بر وزن طرف) به معنای علامت گرفته شده، زیرا آن مأموران لباس مخصوص یا علامت‌های خاصی داشتند).

صاحب «عَرَطَبَه» و صاحب «کَوْبَه» اشاره به نوازندگانی است که آهنگ‌های مناسب مجالس لهو و فساد و عیاشی و هوسرانی می‌نواختند.

در واقع داود دو گروه را استثنا کرده: کسانی که کمک به ظالمان و جباران می‌کنند و کسانی که مردم را به عیاشی و هوسرانی دعوت می‌نمایند.

## نکته‌ها

### ۱. نوف بکالی کیست؟

«نوف» (بر وزن خوف) یکی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام و احتمالاً از خادمان آن حضرت بود. در ضبط و وصف او (بکال) اختلاف است بعضی «بِکال» (بر وزن کتاب) و بعضی «بَکال» (بر طواف) و بعضی «بَکَّال» (بر وزن فعال) گفته‌اند و در هر حال آن را شاخه‌ای می‌دانند از قبیله همدان یا حِمیر که در یمن سکونت داشتند.

قابل توجه این که در امالی صدوق (مطابق نقل قاموس الرجال مرحوم شوشتری) روایت مفصلی از قول نوف بکالی از امیر مؤمنان نقل شده که بخشی از آن چنین است: «يَا نُوْفُ اِنْ سَرَكَ اَنْ تَكُوْنَ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تَكُنْ لِلظَّالِمِيْنَ مُعِينًا يَا نُوْفُ مَنْ اَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ اَنْ رَجُلًا اَحَبَّ حَجْرًا لِحَشْرَةِ اللّٰهِ مَعَهُ؛ ای نوف! اگر دوست داری روز قیامت با ما باشی به ظالمان کمک نکن. ای نوف! هر کسی ما را دوست دارد (در آن روز) با ما خواهد بود حتی اگر کسی قطعه سنگی را دوست بدارد، خداوند او را با آن محشور می کند»<sup>۱</sup>.

## ۲. راز و نیاز شبانه

هنگامی که چشم‌های غالب مردم به خواب می‌رود و پاسی از شب می‌گذرد و محیطی آرام و روحانی و معنوی به وجود می‌آید، پارسایان شب‌زنده‌دار از خواب خوش برمی‌خیزند و به راز و نیاز و ادای نماز به درگاه پروردگار می‌پردازند مخصوصاً در نیمه دوم شب و سحرگاهان این راز و نیاز تأثیر بیشتری در پرورش روح و جان دارد؛ نه کسی انسان را به خود مشغول می‌کند، نه کسب و کار و فعالیت‌های روزانه و نه شبهه ریاکاری است و انسان به تمام معنا، با خدای خود خلوت می‌کند و به همین دلیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سایه تهجد شبانه مقام محمود داده شده است؛ «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»<sup>۲</sup>.

نیز به همین دلیل به این‌گونه افراد پاداش‌هایی وعده داده شده که به فکر هیچ کس نرسیده است: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>.

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۲۱۰.

۲. اسراء، آیه ۷۹.

۳. سجده، آیه ۱۷.

در همین رابطه امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَ لَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعَظَمِ خَطَرِهَا عِنْدَهُ فَقَالَ: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هیچ عمل نیکی خداوند بزرگ ثوابش را به دلیل عظمت آن بیان نکرده و فرموده: پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (و به پا می خیزند و روبه درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند \* هیچ کس نمی داند چه ثواب هایی که مایه روشنی چشمان است برای آنها نهفته و ذخیره کرده است»<sup>۱</sup>.

### ۳. زیان های موسیقی

امام علیه السلام در این بیان نورانی چند چیز را مانع استجابت دعا ذکر فرمود: باج گیری برای ظالمان، جاسوسی، در سلک داروغه های آنها بودن (برای تحکیم پایه های ظلم آنان) و همچنین نواختن طنبور و زدن طبل. موانع استجابت دعا - به گونه ای که از سایر روایات استفاده می شود - منحصر به این پنج مورد نیست، بنابراین مواردی را که امام علیه السلام شمرده نمونه هایی روشن و جدی است.

در آنچه امام علیه السلام درباره اعانت بر ظالمان گفته جای تردید نیست، زیرا علاوه بر فرصت همکاری با آنان، درآمدی نیز که از این راه به دست عاملان آن می رسد حرام و نامشروع است و می دانیم کسی که غذای حرام بخورد دعای او مستجاب نخواهد بود. همچنین کسانی که از طریق نوازندگی کسب درآمد می کنند.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۸.

می دانیم آهنگ‌های موسیقی بر دو گونه است: آهنگ متناسب مجالس لهو و فساد و عیاشی و هوسرانی است که حرام است، زیرا منشأ گناهان فراوان از جمله آلودگی به اعمال حرام جنسی است و تأثیر مخربی روی اعصاب دارد و به تعبیر دیگر همان تأثیری را که مواد مخدر از طریق تزریق یا نوشیدن یا بوییدن در جسم و روح انسان دارد تخدیر از طریق موسیقی‌های نامشروع نیز همان تأثیر را از طریق گوش آدمی می‌گذارد.

بخش دیگری از آهنگ که مناسب چنین جلساتی نیست و مباح و جایز است، بلکه در مورد قرآن وارد شده که آن را با آهنگ زیبا بخوانید. در جنگ‌ها از موسیقی‌های مخصوص استفاده می‌شود. در ورزش‌های سنتی نیز نوعی موسیقی داشتیم و حتی گاه برای منظم ساختن حرکات دستجات سینه‌زنی از طبل و سنج بهره می‌گرفتند که هیچ کدام از اینها موسیقی حرام نیست.

البته تشخیص میان این دو با مراجعه به عرف آگاه، روشن می‌شود. سخن درباره زیان‌های موسیقی از نظر جسم و جان فراوان است که در این مختصر نمی‌گنجد اما با یک حدیث ناب این سخن را پایان می‌دهیم: «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دِفٌّ أَوْ طَنْبُورٌ أَوْ نَزْدٌ وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَيَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَرَكَاتِ؛ خانه‌ای که در آن شراب و قمار و آلات موسیقی باشد فرشتگان در آن وارد نمی‌شوند و دعا در آن مستجاب نمی‌گردد».<sup>۱</sup>

\*\*\*

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْنَا فَرَائِضَ، فَلَا تُضَيِّعُوهَا؛ وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا، فَلَا تَعْتَدُوهَا؛ وَنَهَاكُمْ  
عَنْ أَشْيَاءَ، فَلَا تَنْتَهَكُوهَا؛ وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَانًا، فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا.

امام علیؑ فرمود:

خداوند فرایضی را بر شما واجب کرده، آنها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی  
برای شما تعیین کرده از آن فراتر نروید و شما را از اموری نهی کرده است  
حرمت آنها را نگاه دارید و از اموری ساکت شده است نه به علت فراموش کاری  
(بلکه به جهت مصالحی که در سکوت نسبت به آنها بوده است) بنابراین خود  
را در مورد آنها به زحمت نیفکنید (و با سؤال و پرسش درباره آنها بار تکلیف  
خود را سنگین نگردانید).<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر این کلام نورانی را از کتاب امالی فرزند شیخ طوسی از روایتی که سند آن به سال ۳۰۶  
می‌رسد از امیر مؤمنان از پیغمبر اکرم نقل کرده و نیز مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ  
مفید در مجالس آن را از امیر مؤمنان علیؑ و امیر مؤمنان از پیغمبر اکرم ﷺ نقل فرموده و این در حالی  
است که مرحوم سید رضی مستقیماً آن را به علیؑ نسبت می‌دهد. همچنین آمدی در غررالحکم آن را از  
علیؑ نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۸).





## شرح و تفسیر

### وظیفه ما

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود وظایف ما را در چهار بخش خلاصه کرده و تکلیف ما را در هر بخشی روشن ساخته است:

نخست می فرماید: «خداوند فرایضی را بر شما واجب کرده، آنها را ضایع نکنید؛ (إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ، فَلَا تُضَيِّعُوهَا).»

اشاره است به واجباتی همچون نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و امثال آن که هر یک دارای مصالح مهمی است و باید آنها را کاملاً حفظ کرد و منظور از تضييع کردن شاید ترک نمودن باشد یا ناقص انجام دادن، همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ بَيْضَاءُ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللَّهُ وَإِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بَغَيْرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَهِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ؛ نماز هنگامی که در اول وقت انجام شود به آسمان می رود و سپس به سوی صاحبش باز می گردد در حالی که روشن و درخشان است و به او می گوید: من را محافظت کردی خدا تو را حفظ کند و هنگامی که در غیر وقت و بدون رعایت دستوراتش انجام شود به سوی صاحبش بر می گردد در حالی که سیاه و ظلمانی و به او می گوید: مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند.»<sup>۱</sup>

سپس در دومین دستور می‌فرماید: «خداوند حدود و مرزهایی برای شما تعیین کرده از آن فراتر نروید»؛ (وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا، فَلَا تَعْتَدُوهَا).

منظور از این حدود برای نمونه سهامی است که در ارث تعیین شده و در قرآن مجید نیز بعد از آن که بخشی از میراث‌ها را بیان می‌کند می‌فرماید: ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> و در آیه بعد کسانی که از این حدود تعدی کنند تهدید به خلود در آتش دوزخ شده‌اند، همچنین در مورد وظیفه زوج و زوجه به هنگام طلاق تعبیر به حدود الله شده است،<sup>۲</sup> بنابراین حدود، اشاره به شرایط و کیفیت‌ها و برنامه‌های خاصی است که برای حقوق انسان‌ها در کتاب و سنت آمده که اگر از آنها تجاوز شود یا حقی پایمال می‌گردد و یا به ناحق کسی صاحب اموالی می‌شود.

آن‌گاه در سومین دستور می‌فرماید: «خداوند شما را از اموری نهی کرده است حرمت آنها را نگاه دارید»؛ (وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ، فَلَا تَنْتَهِكُوها).

روشن است که این قسمت اشاره به معاصی کبیره و صغیره است که در کتاب و سنت وارد شده و عمومشان به دلیل مفاسدی که در آنها برای دین و دنیای مردم هست تحریم شده است.

«تَنْتَهِكُوها» از ماده «نَهَكَ» (بر وزن محو) به معنای هتک حرمت و پرده‌داری است گویی خداوند میان انسان‌ها و آن گناهان پرده‌ای کشیده است تا در حریم آن وارد نشوند و به آن نیدیشند؛ ولی معصیت‌کاران پرده‌ها را می‌درند و به سراغ آن گناهان می‌روند.

در چهارمین جمله می‌فرماید: «خداوند از اموری ساکت شده نه به علّت فراموش‌کاری (بلکه به جهت مصالحی که در سکوت نسبت به آنها بوده است)

۱. نساء، آیه ۱۳.

۲. بقره، آیه ۲۲۹؛ طلاق، آیه ۱.

بنابراین خود را در مورد آنها به زحمت نیفکنید (و با سؤال و پرسش درباره آنها بار تکلیف خود را سنگین نگردانید)؛ «وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَانًا، فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا».

این سخن برگرفته از قرآن مجید است آیه ۱۰۱ سوره «مائده» است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ إِلَيْكُمْ تَبَدَّ لَكُمْ عَمَّا عَلَّمَ اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار شود شما را ناراحت می‌کند ولی اگر به هنگام نزول قرآن از آنها سؤال کنید برای شما آشکار خواهد شد. خداوند آنها را بخشیده (و نادیده گرفته است شما اصرار بر افشای آن نداشته باشید) خداوند آمرزنده و دارای حلم است».

همان‌گونه که در شأن نزول آیه فوق آمده هنگامی که دستور پروردگار درباره حج نازل شد مردی به نام «عکاشه» یا «سراقه» عرض کرد: ای رسول خدا! آیا دستور حج برای هر سال است یا یک سال؟ پیامبر ﷺ به سؤال او پاسخ نگفت ولی او دو یا سه بار سؤال خود را تکرار کرد. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: وای بر تو چرا این همه اصرار می‌کنی؟ اگر در جواب تو بگویم: آری، حج در همه سال بر شما واجب می‌شود و فوق العاده به زحمت می‌افتید و اگر مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین تا وقتی چیزی را نگفته‌ام بر آن اصرار نورزید... سپس افزود: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛ هنگامی که شما را به چیزی دستور دادم به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید».<sup>۱</sup>

می‌دانیم هنگامی که برای پیدا کردن قاتل به بنی اسرائیل دستور داده شد گاوی را ذبح کنند اگر مطابق اطلاق امر هرگونه گاوی را انتخاب می‌کردند کافی بود؛ ولی آنها پشت سر هم اصرار کردند و رنگ و سن و شرایط دیگر آن گاو را

۱. تفسیر مجمع البیان و در المنثور ذیل آیه پیش‌گفته.

پرسیدند در نتیجه آن قدر تکلیف محدود و پر مشقت شد که برای پیدا کردن آن سخت به زحمت افتادند و هزینه زیادی پرداختند و این درس عبرتی شد برای همگان در طول تاریخ.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُكْثِرُوا السُّؤَالَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ أَنْبِيَاءَهُمْ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ سُؤُكُمْ وَاسْأَلُوا عَمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ إِنَّ الرَّجُلَ يَأْتِينِي يَسْأَلُنِي فَأُخْبِرُهُ فَيَكْفُرُ وَلَوْ لَمْ يَسْأَلْنِي مَا ضَرَّهُ وَقَالَ اللَّهُ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ إِلَى قَوْلِهِ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ»<sup>۱</sup>.

از این حدیث شریف استفاده می شود که از کثرت سؤال و پی جویی زیاد نهی شده و ای بسا مردم اموری را می خواستند برای آنها فاش شود که اگر فاش می شد مشکلاتی پیش می آمد؛ مثلاً سؤال از پایان عمر خود یا حوادث آینده - و یا طبق بعضی از روایات از این که پدر واقعی آنها چه کسی است<sup>۲</sup> - و مانند آن - و یا جزئیات و قیود احکام شرع که اگر از آن سؤال می شد مشکلات عظیمی فراهم می گشت.

\*\*\*

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۶.

۲. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۸۸. در این حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به بعضی جواب داد که پدر واقعی او غیر از کسی است که وی را پدر خود می پندارد و این مایه رسوایی و سرشکستگی شد.

## وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِإِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ.

امام عليه السلام فرمود:

مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی‌کنند مگر این‌که خداوند زیان‌بارتر از آن را به روی آنها می‌گشاید.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب غررالحکم - مطابق نقل مصادر نهج البلاغه - این جمله حکمت‌آمیز را به اضافه جمله دیگری در آغاز آن نقل کرده و آن چنین است: «لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ دُنْيَاهُمْ لِإِصْلَاحِ آخِرَتِهِمْ إِلَّا عَوَّضَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَيْراً مِنْهُ؛ مردم چیزی را از دنیایشان برای اصلاح آخرتشان ترک نمی‌کنند مگر این‌که خدا بهتر از آن را به آنها عوض می‌دهد». از این اضافه استفاده می‌شود که آمدی صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۹).



## شرح و تفسیر

### نتیجه تخریب دین برای دنیا

امام علی<sup>علیه السلام</sup> در این گفتار حکیمانه خود اشاره می‌کند به نکته مهمی درباره تعارض دین و دنیا و کسانی که دنیا را بر احکام دینشان ترجیح می‌دهند و می‌فرماید: «مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی‌کنند مگر این که خداوند زیان‌بارتر از آن را به روی آنها می‌گشاید»؛ (لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِإِسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ).

اشاره به این که در بسیاری از اوقات، دستورات دینی و منافع دنیوی در برابر هم قرار می‌گیرند و رعایت هر یک سبب ضایع شدن دیگری است. انسان‌های موحد و یکتاپرستان حقیقی که هیچ مؤثری را در عالم جز به فرمان خدا نمی‌دانند به منافع دنیوی خویش پشت پا می‌زنند و برای حفظ دین و ایمان و اطاعت فرمان‌های الهی می‌کوشند، از این رو رحمت الهی شامل حالشان می‌شود و بهتر از آن عایدشان می‌گردد. به عکس آنها که دینشان را فدای دنیا ووظایف الهی خود را فدای منافع دنیوی می‌کنند خداوند بدتر از آنچه را از آن بیم داشتند به سراغشان می‌فرستد.

فی المثل کسانی هستند که حج واجب خود را که بر طبق حکم شرع جنبه فوریت دارد به تأخیر می‌اندازند مبدا تشکیلات مادی آنها گرفتار رکود شود.

در حدیثی از امام باقر<sup>علیه السلام</sup> می‌خوانیم: «مَا مِنْ عَبْدٍ يُؤْتِرُ عَلَى الْحَجِّ حَاجَةً مِنْ

حَوَائِجِ الدُّنْيَا إِلَّا نَظَرَ إِلَى الْمُحَلِّقِينَ قَدْ انْصَرَفُوا قَبْلَ أَنْ تُقْضَى لَهُ تِلْكَ الْحَاجَةُ؛ هیچ کس حاجتی از حوائج دنیا را بر حج مقدم نمی‌دارد مگر این که ناگهان نگاه می‌کند حجاج خانه خدا که آثار حج در چهره آنها نمایان است از این سفر باز گشتند پیش از آنکه حاجت او برآورده شده باشد.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری که در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده می‌خوانیم که حضرت به یکی از اصحاب خاصش «سماعه» فرمود: «مَا لَكَ لَا تَحُجُّ فِي الْعَامِ فَقُلْتَ مُعَامَلَةٌ كَأَنْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمٍ وَأَشْغَالٌ وَعَسَى أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ خَيْرَةً فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا فَعَلَ اللَّهُ لَكَ فِي ذَلِكَ مِنْ خَيْرَةٍ؛ چرا امسال حج نمی‌روی؟ عرض کرد: معامله‌ای میان من و گروهی است و گرفتاری‌هایی دارم و شاید خیر، در آن باشد. امام علیه السلام فرمود: چنین نیست».<sup>۲</sup>

یا مثلاً انسان هنگامی که مشغول نماز می‌شود به دلیل بعضی از کارهای دنیا آن را به سرعت تمام می‌کند و چه بسا ارکان نماز آنچنان که لازم است انجام نمی‌شود. این‌گونه افراد که نمازشان را فدای منافعشان می‌کنند به گفته امیرمؤمنان علیه السلام به جایی نمی‌رسند.

در حدیثی می‌خوانیم: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قِضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قِضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِي؛ هنگامی که انسانی مشغول نماز شود و نمازش را (برای رسیدن به حوائج دنیا) کوتاه کند، خداوند به فرشتگانش می‌فرماید: آیا این بنده مرا نمی‌بیند گویی گمان می‌کند برآورده شدن حاجاتش به دست دیگری است. آیا نمی‌داند انجام حوائجش همه در دست من است؟».<sup>۳</sup>

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۲۲۲۶.

۲. کافی، ج ۴، ص ۲۷۰، ح ۱.

۳. همان، ج ۳، ص ۲۶۹، ح ۱۰.



آنچه گفته شد در مورد حاجات فردی است؛ اما حاجات و نیازهای اجتماعی نه تنها از این قاعده مستثنا نیست بلکه شمول این قاعده نسبت به آنها قوی تر و آشکارتر است؛ مثلاً - به گفته مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود - سران کشورهای اسلامی، امروز دستور جهاد و دفاع از حریم اسلام و کیان مسلمین را برای منافع مادی که دولت‌های استعماری به آنها ارائه می‌دهند رها کرده‌اند و خداوند آنها را از هر دو محروم ساخته است؛ در دست بیگانگان ذلیل و خوار شده‌اند و دنیای آنها نیز تأمین نگشته است.

اگر دقت کنیم آنچه مولا در این سخن حکیمانه بیان فرموده به اصل توحید افعالی بازگشت می‌کند و جلوه‌ای از جلوه‌های «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» محسوب می‌شود.

قرآن مجید می‌گوید: «﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾»؛ اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می‌گشودیم ولی (پیامبران الهی و دستورات ما را) تکذیب کردند و ما آنها را گرفتار نتیجه اعمالشان کردیم.<sup>۱</sup>

\*\*\*



# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ.

امام علیؑ فرمود:

چه بسیار دانشمندی که جهلش او را کشته، در حالی که علمش با اوست؛  
اما به حالش سودی نمی‌بخشد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابومخنف مورخ مشهور که سال‌های قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته در کتاب الجمل شأن ورودی برای این گفتار حکیمانه بیان کرده است. وی می‌گوید زمانی که «طلحه» و «زبیر» به همراهی «عایشه» از مدینه به سوی بصره (برای آتش‌افروزی جنگ جمل) حرکت کردند امیر مؤمنان علیؑ خطبه‌ای خواند و در آخر آن خطبه فرمود: «وَإِنَّهُمَا - یعنی طلحه و زبیر - لَيَعْلَمَانِ أَنَّهُمَا مُحْطَانٍ وَرُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ؛ این دو می‌دانند که خطا کارند (ولی هواپرستی بر چشم بصیرت آنها پرده افکنده) و چه بسیار افراد دانایی که جهلشان آنها را کشته در حالی که علمشان با آنهاست و سودی از آن نمی‌برند» در کتاب مصادر نهج البلاغه بعد از بیان این داستان می‌افزاید: مرحوم شیخ مفید در ارشاد نیز این کلام حکیمانه را نقل کرده و همچنین آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴ ص ۹۹).



## شرح و تفسیر

### عالم جاهل منش

در این گفتار حکیمانه و کوتاه و پرمعنا امام به عالمان بی عمل و آلوده به ردائل اخلاقی اشاره کرده می‌فرماید: «چه بسیار دانشمندی که جهلش او را کشته در حالی که علمش با اوست؛ اما به حالش سودی نمی‌بخشد»؛ (رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ).

همان‌گونه که در بالا اشاره شد امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پرمعنا از عالمان نادانی سخن می‌گوید که جهلشان قاتل آنها شده است در این که چگونه علم و جهل در وجود آنها جمع می‌شود تفسیرهای مختلفی می‌توان بیان کرد. از همه روشن‌تر این که علم اگر با عمل همراه نشود همچون جهل است، بنابراین نکوهش امام علیه السلام از عالمانی است که از علم خود بهره نمی‌گیرند و به آن عمل نمی‌کنند و سبب هلاکت مادی و معنوی آنها می‌شود.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که «إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بغيرِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ؛ شخص عالمی که به علمش عمل نکند مانند جاهل سرگردانی است که از بیماری جهل بهبود نمی‌یابد. سپس حضرت در همان روایت می‌فرماید: «بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أُعْظِمُ وَالْحَسْرَةَ أُدَوِّمُ؛ بلکه حجت الهی را بر او بزرگ تر و حسرت او را پایدارتر دیدم».<sup>۱</sup>

همین عبارت با اندک تفاوتی در ذیل خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه نیز آمده است. در حدیث دیگری در غررالحکم از همان حضرت می‌خوانیم: «عِلْمٌ لَا يُضْلِحُكَ ضَلَالٌ وَمَالٌ لَا يَنْفَعُكَ وَبِأَلٍّ؛ دانشی که تو را اصلاح نکند گمراهی است و ثروتی که تو را (در راه خشنودی خدا) سودی نبخشد بدبختی است».<sup>۱</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «جهل» صفات جاهلانیه‌ای مانند غرور و تکبر و خودخواهی و سودجویی و ریاکاری باشد؛ هر گاه علم با این صفات نکوهیده جاهلانیه همراه گردد عالم را به نابودی می‌کشاند، همان‌گونه که در طول تاریخ مصادیق زیادی دارد. آیا طلحه و زبیر عالم به احکام اسلام و قرآن نبودند؟ آیا موقعیت علی علیه السلام را در اسلام و نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌شناختند؟ چه شد که علمشان سودی به آنها نبخشید؟ آیا جز این است که جاه‌طلبی و پیروی از هوای نفس آنها را به جنگ جمل کشانید و نه تنها علمشان به حالشان سودی نداشت، بلکه صفات جاهلانیه آنها سبب مرگشان در دنیا و مجازاتشان در آخرت شد. حدود هفده هزار نفر از مسلمانان را به کشتن دادند و هرگز به مقصدشان نیز در دنیا نرسیدند.

نیز احتمال می‌رود منظور این باشد که ظواهری از علم دارد ولی به عمق آن نرسیده است و به تعبیری دیگر، علم او فاقد بصیرت است همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَلَا تَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا؛ آن کس که بدون بینش و بصیرت عمل می‌کند همانند کسی است که در بیراهه گام بر می‌دارد، چنین کسی هر قدر تندتر برود از راه اصلی دورتر می‌شود».<sup>۲</sup>

جمع میان این تفسیرها نیز مانعی ندارد.

۱. غررالحکم، ج ۱۹۳.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۱.

## وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَاظِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ: وَذَلِكَ الْقَلْبُ. وَذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادًا مِنْ خِلَافِهَا؛ فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ، وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ، وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرَّضَى نَسِيَ التَّحْفُظَ، وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْعَرَّةُ، وَإِنْ أَفَادَ مَا لَأَطْغَاهُ الْغِنَى، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهَ الْجَزَعُ، وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ، وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ، وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبِيعُ كَضَّتْهُ الْبِطْنَةُ. فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.

امام علیؑ فرمود:

در درون سینه این انسان قطعه گوشتی است که به رگ مخصوصی آویخته شده و عجیب ترین اعضای او و همان قلب وی است، این شگرفی به علت آن است که صفاتی از حکمت و ضد حکمت در آن جمع است، پس هرگاه آرزوها (ی افراطی) در آن ظاهر شود (حالت طمع به او دست می دهد و) طمع او را ذلیل و خوار می کند و هنگامی که طمع در او به هیجان آید به دنبال آن حرص،

او را به هلاکت می‌کشاند و هنگامی که یأس بر او غالب گردد تأسف او را از پای در می‌آورد و هرگاه غضب بر او مستولی گردد خشمش فزونی می‌گیرد (و دست به هر کار خلافی می‌زند) و اگر بیش از حد (از کسی یا چیزی) راضی شود (و به آن اطمینان پیدا کند) جانب احتیاط را از دست می‌دهد و هرگاه ترس بر او غالب شود احتیاط کاری (افراطی) او را به خود مشغول می‌دارد و هر زمان کار بر او آسان گردد در غفلت و بی‌خبری فرو می‌رود و هر وقت مالی به دست آورد بی‌نیازی او را به طغیان و اِگر دارد و اِگر مصیبتی به او برسد بی‌تابی او را رسوا می‌سازد و اِگر فقر، دامنش را بگیرد، مشکلات (ناشی از آن)، او را به خود مشغول می‌دارد و اِگر گرسنگی پیدا کند ضعف زمین‌گیرش می‌کند و چنانچه پرخوری کند شکم‌پروری او را به رنج انداخته، راه نفس را بر او می‌بندد و (به طور کلی) هرگونه کمبود (و تفریط) به او زیان می‌رساند و هرگونه افراط او را فاسد می‌کند.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر می‌گوید: این سخن بخشی از خطبه معروف وسیله است که از خطبه‌های مشهور آن حضرت است (هرچند مرحوم سید رضی آن را در نهج البلاغه نقل نکرده است) و از جمله کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این خطبه را نقل کرده‌اند. کلینی در روضة کافی و ابن شعبه حرانی در تحف العقول است. سپس به جمع کثیر دیگری از دانشمندان معروف اشاره می‌کند که در کتب خود این کلام حکمت‌آمیز را نقل کرده‌اند از جمله: مرحوم شیخ مفید در ارشاد، مسعودی در مروج الذهب، ابن عساکر در تاریخ دمشق و آمدی در غرر الحکم می‌باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۰).

صاحب کتاب تمام نهج البلاغه این گفتار حکمت‌آمیز را به ضمیمه سخنان دیگری از قول «ضرار بن ضمیره» و در پاسخ معاویه که سخنان بیشتری را از علی علیه السلام طلب می‌کرد ذکر نموده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۳).



## شرح و تفسیر

### اعجوبة جهان خلقت!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به یک سلسله عواطف انسانی و بخش مهمی از رذایل اخلاقی و آثار هر یک از آنها اشاره فرموده و مرکز آنها را قلب می‌شمرد و می‌فرماید: «در درون سینه این انسان قطعه گوشتی است که به ر مخصوصی آویخته شده و عجیب‌ترین اعضای او و همان قلب وی است»؛ (لَقَدْ عَلَّقُ بِنَبِيْاطٍ هَذَا الْاِنْسَانَ بِضَعَّةٍ هِيَ اَعْجَبُ مَا فِيْهِ: وَذَلِكَ الْقَلْبُ).

در این‌که چگونه قلب همان عضو صنوبری که مأمور رساندن خون به تمام اعضاست می‌تواند مرکز عواطف انسانی و فضایل و رذایل اخلاقی باشد در پایان این بحث به طور مشروح از آن سخن خواهیم گفت.

«نیاط» همان رگی است که قلب به وسیله آن در سینه انسان آویزان است که اگر قطع شود در کمترین زمان حیات انسان پایان می‌یابد. گاه آن را مفرد شمرده و زمانی جمع «نُوط» (بر وزن فوت) دانسته‌اند و هنگامی به معنای خود قلب نیز آمده است. به هر حال امام علیه السلام این قلب آدمی را که در درون سینه‌اش با رگی آویخته شده شگفت‌انگیزترین عضو بدن او می‌شمرد.

سپس به دلیل آن پرداخته و در ادامه سخن چنین می‌فرماید: «این شگرفی به خاطر آن است که صفاتی از حکمت و ضد حکمت در آن جمع است»؛ (وَذَلِكَ اَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَاضْدَادًا مِنْ خِلَافِهَا).

حکمت اشاره به فضایل اخلاقی و اضداد آن اشاره به رذایل اخلاقی است و به این ترتیب امام قلب انسان را مرکزی برای فضایل و رذایل اخلاقی می‌شمرد و این‌که مرحوم مغنیه در فی ظلال حکمت را به غیر فضایل اخلاقی تفسیر کرده که نتیجه آن نوعی رذایل محسوب می‌شود بسیار خلاف ظاهر است.<sup>۱</sup>

سپس امام علیه السلام به شرح بخشی از رذایل اخلاقی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند پرداخته به ده نکته در این زمینه اشاره می‌کند:

نخست به سراغ حالت رجای افراطی و سپس یأس افراطی می‌رود و می‌فرماید: «هرگاه آرزوها (ی افراطی) در آن ظاهر شود (حالت طمع به او دست می‌دهد و) طمع او را ذلیل و خوار می‌کند و هنگامی که طمع در او به هیجان آمد به دنبال آن حرص، او را به هلاکت می‌کشاند؛ (فَإِنْ سَنَّحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْجِرْصُ).

منظور از «سَنَحَ» از ماده «سنوح» به معنای عارض شدن است.

منظور از «رجاء» در اینجا امید افراطی به دیگران داشتن و چشم به اموال و امکانات آنها دوختن است واضح است که این امید افراطی، او را به طمع، و طمع، او را به حرص می‌کشاند که همه از رذایل اخلاقی است.

امام در مقابل آن «یأس افراطی» را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «و هنگامی که یأس بر او قالب گردد تأسف او را از پای در می‌آورد؛ (وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ).

منظور از «یأس» در اینجا ناامیدی افراطی در عالم اسباب است که انسان در صحنه‌های علم و تجارت و کسب و کار از موفقیت خود مأیوس باشد؛ اشخاص مأیوس به یقین در زندگی ضعیف و ناتوان و گاه نابود می‌شوند. حد وسط در میان امید افراطی و یأس همان حالت امیدواری معتدل است که اگر نباشد انسان

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲.

در زندگی به جایی نمی‌رسد همان‌گونه که پیغمبر اکرم فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ لَمَا رَضَعَتْ وَالِدٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید و آرزو رحمتی است برای امت من و اگر امید نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کشت».<sup>۱</sup>

آن‌گاه سومین و چهارمین صفات رذیله‌ای را که در حد افراط و تفریط قرار دارند بیان می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه غضب بر او مستولی شود خشمش فزونی می‌گیرد (و دست به هر کار خلافی می‌زند) و اگر بیش از حد (از کسی یا چیزی) راضی شود (و به آن اطمینان پیدا کند) جانب احتیاط را از دست می‌دهد؛ (وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرَّضَى نَسِيَ التَّحْفُظَ).

به یقین هم حالت غضب که سرچشمه کارهای نادرست می‌شود جنبه افراط دارد و هم اعتماد بی حساب به افراد و اشخاص که آن هم سبب مشکلات فراوان می‌گردد. حد وسط میان این دو رضایت معتدل آمیخته با رعایت احتیاط است. سپس حضرت از پنجمین و ششمین رذیله اخلاقی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند سخن می‌گوید و می‌فرماید: «هرگاه ترس بر او غالب شود احتیاط کاری (افراطی) او را به خود مشغول می‌دارد و هرگاه کار بر او آسان گردد در غفلت و بی خبری فرو می‌رود؛ (وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْغَرَّةُ).

علمای اخلاق ترس بجا و معتدل را در برابر عواقب منفی و خطرناک فضیلت می‌شمرند. در واقع خداوند آن را سپری در برابر خطرات در وجود انسان قرار داده تا بی حساب در هر میدانی وارد نشود و دشمنانی که در کمین او هستند و خطراتی که بر سر راه رسیدن به مقصد وی را تهدید می‌کنند از نظر دور ندارد؛ ولی اگر این حالت جنبه افراطی به خود بگیرد صفتی رذیله به نام «جبن» است

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

همان‌گونه که اگر در جهت تفریط واقع شود و انسان بی‌باکانه در هر میدان و مسیری قدم بگذارد، رذیله دیگری است که از آن به غفلت، غرور و بی‌خبری یاد می‌شود.

آن‌گاه در بیان هفتمین و هشتمین اوصاف افراطی می‌فرماید: «هرگاه مالی به دست آورد بی‌نیازی او را به طغیان و اوستی دارد و اگر مصیبتی به او برسد بی‌تابی او را رسوا می‌کند و اگر فقر دامنش را بگیرد مشکلات (ناشی از آن)، او را به خود مشغول می‌دارد»؛ (وَإِنْ أَفَادَ مَا لَمْ أَطْعَاهُ الْغِنَى، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهُ الْجَزَعُ، وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ).

«عَضَّتْهُ» از ماده «عَضَّ» (بر وزن حظ) به معنای گاز گرفتن و گزیدن است. امام علیه السلام طغیان به سبب فزونی مال را در برابر دو چیز قرار داده است: مصیبت توأم با بی‌تابی و فقر مشغول کننده.

در نسخه کافی جمله «وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ» قبل از جمله «وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ» آمده است و مناسب نیز همین است، زیرا «فاقه» (فقر) بلا فاصله در برابر «غنا» قرار می‌گیرد.

به یقین مال و ثروت، بهترین وسیله برای نیل به اهداف والای انسانی، کمک به دردمندان و کمک به پیشرفت علم و دانش و برقرار ساختن عدالت اجتماعی و ساختن بناهای خیر و مانند آن است؛ اما اگر توأم با خودخواهی و کم‌ظرفیتی شود انسان را به طغیان و اوستی دارد همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى»؛ (آن‌گونه نیست که آنها می‌پندارند، انسان طغیان می‌کند هرگاه خود را مستغنی و بی‌نیاز ببیند) (منظور انسان‌های کم‌ظرفیت و بی‌تقواست).

در هر حال مناسب این است که مصیبت را در عبارت بالا به مصائب مالی تفسیر کنیم؛ مانند ورشکست شدن در تجارت یا آفت گرفتن محصولات در

زراعت و مانند آن که در قرآن مجید گاه بر آن اطلاق مصیبت شده است آنجا که می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

سرانجام امام علیه السلام رذیله نهم و دهم را مورد توجه قرار داده می فرماید: «اگر گرسنگی پیدا کند ضعف زمین گیرش می کند و اگر پرخوری کند شکم پروری او را به رنج انداخته راه نفس را بر او می بندد»؛ (وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ، وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبَعُ كَطَّئَهُ الْبِطْنَةُ).

«كَطَّئَهُ» از ماده «كظ» (بر وزن حظ) به معنای به زحمت افکندن است.

به یقین همان گونه که افراط در پرخوری نکوهیده است و سرچشمه بیماری های جسمی و روحی است، کم خوردن بیش از حد نیز مایه ضعف و ناتوانی و عدم قدرت بر انجام مسئولیت هاست.

امام علیه السلام، این معلم بزرگ اخلاق و فضیلت، بعد از ذکر ده مورد بالا به طور خصوص به سراغ یک اصل کلی می رود که هم آنچه را گذشت فرا می گیرد و هم موارد دیگر از افراط و تفریط ها را و می فرماید: «(به طور کلی) هرگونه کمبود (و تفریط) به او زیان می رساند و هرگونه افراط او را فاسد می سازد»؛ (فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضَرٌّ، وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ).

درسی را که امام علیه السلام در این کلام نورانی اش به همه ما می دهد در واقع درسی است که تمام علم اخلاق و سخنان علمای اخلاق در آن خلاصه شده است.

امام علیه السلام در این درس پر معنا به همگان هشدار می دهد که غرائزی که خداوند در انسان آفریده و در درون جان او قرار داده است همه برای حیات مادی و معنوی انسان ضروری است مشروط بر این که به سوی افراط و تفریط کشیده نشود؛ امید خوب است؛ ولی افراط و تفریط در آن زیان بار، احتیاط و ترس در برابر حوادث خطرناک لازم است؛ اما افراط و تفریط در آن سبب بدبختی است.

مال و ثروت از اسباب سعادت است مشروط بر این که افراط و تفریط و طغیان و جزع در آن نباشد. خوردن غذا برای داشتن بدن سالم به عنوان مقدمه داشتن روح سالم لازم است؛ اما افراط و تفریط در آن مشکل آفرین می باشد.

## نکته

### آیا قلب کانون صفات خوب و بد انسان است؟

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که قلب به معنای عضوی که درون سینه برای پمپاژ خون به تمام اعضا قرار دارد طبق تحقیقات دانشمندان هرگز مرکز ادراکات نیست و کار آن فقط رساندن خون تصفیه شده به اعضا و گرفتن خون آلوده و فرستادن آن به تصفیه خانه بدن یعنی ریه است. چگونه امام علیه السلام می فرماید قلبی که با رگی به سینه انسان آویخته شده مرکز این صفات است؟

همین سؤال درباره استعمالات قلب در قرآن مجید نیز آمده است مخصوصاً آنجا که می فرماید: «**خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ...**»؛ خداوند بر دل های آنها مهر نهاده...»<sup>۱</sup>.

در پاسخ این سؤال، بحث جامعی در تفسیر نمونه آمده که در اینجا می آوریم. چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است در حالی که می دانیم قلب مرکز ادراکات نیست، بلکه تلمبه ای برای گردش خون در بدن است؟!

در پاسخ چنین می گوئیم:

«قلب» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

۱. به معنی عقل و درک، چنان که در آیه ۳۷ سوره «ق» می خوانیم: «**إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ**»؛ در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که

نیروی عقل و درک داشته باشند».

۲. به معنی روح و جان، چنان که در سوره «احزاب»، آیه ۱۰ آمده است: «وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»؛ هنگامی که چشم‌ها از وحشت فرومانده و جان‌ها به لب رسیده بود».

۳. به معنی مرکز عواطف. آیه ۱۲ سوره «انفال» شاهد این معناست: «سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»؛ به زودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنیم». در جای دیگر در سوره «آل عمران» آیه ۱۵۹ می‌خوانیم: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند».

توضیح اینکه در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می‌خورد:

۱. مرکز ادراکات که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است، لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می‌آید احساس می‌کنیم با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم (اگرچه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و ابزاری برای روح هستند).

۲. مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می‌گذارد و اولین جرقه از قلب شروع می‌شود.

ما بالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبه‌رو می‌شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می‌کنیم، و همچنان وقتی که به مطلب سرورانگیزی بر می‌خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می‌کنیم (دقت کنید).

درست است که مرکز اصلی «ادراکات» و «عواطف» همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس‌العمل‌های جسمی آنها متفاوت است عکس‌العمل درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌شود؛ ولی عکس‌العمل مسائل

عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد، به طوری که به هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می‌کنیم.

نتیجه این که اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه اینها گذشته قلب به معنای عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، به طوری که یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است، بنابراین چه مانعی دارد که فعالیت‌های فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.

\*\*\*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى، بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي، وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي.

امام علیؑ فرمود:

ما تکیه گاه میانه هستیم؛ (باید) عقب افتادگان به آن ملحق شوند  
و تندروان به سوی آن باز گردند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

قبل از مرحوم سید رضی ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید آن را با کمی تفاوت آورده و ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) در عیون الاخبار و یعقوبی (متوفای ۲۸۴) در تاریخ خود و همچنین ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در تحف العقول و مرحوم مفید در مجالس با تفاوتی در بعضی از الفاظ این کلام حکمت‌آمیز را آورده‌اند. از آنچه طبری در بشارة المصطفی نوشته بر می آید که امام علیؑ این گفتار حکیمانه را ضمن سخنانی که بین او و بین «حارث همدانی» رد و بدل شد بیان فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲).



## شرح و تفسیر

### ما از افراط و تفریط دوریم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، موقف خود و خاندانش را در برابر «مقصران» و «غالیان» روشن ساخته است، می فرماید: «ما تکیه گاه میانه هستیم؛ (باید) عقب افتادگان به آن ملحق شوند و تندروان به سوی آن باز گردند»؛ (نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى، بِهَا يُلْحَقُ التَّالِي، وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي).

این تعبیر کنایه زیبا و دلنشینی است، زیرا «نُمْرُقَةُ» در اصل به معنای پستی یا متکایی است که بر آن تکیه می کنند؛ پستی وسط و میانه، پستی ممتازی بوده که در صف پستی های مجلس مورد توجه و جایگاه افراد شریف تر بوده است. می فرماید: آنها که پایین ترند باید رو به سوی ما کنند و آنها که بالاترند باید نگاه خود را به ما باز گردانند (و همگی راه اعتدال را پیش گیرند).

اشاره به اینکه مورد قبول در اسلام و آیین الهی اموری است که در سر حد اعتدال و دور از افراط و تفریط باشد، همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»<sup>۱</sup> و در جای دیگر درباره انفاق می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»؛ کسانی که هنگامی که انفاق می کنند نه اسراف می کنند و نه سخت گیری و در میان این دو حد اعتدال را رعایت می کنند».<sup>۲</sup>

۱. بقره، آیه ۱۴۳.

۲. فرقان، آیه ۶۷.

منظور از «تالی» کسانی هستند که اوصاف برجسته امامان اهل بیت علیهم السلام را انکار می‌کردند و آنان را در حد فردی معمولی قرار می‌دادند و منظور از «غالی» کسانی که آنان را از حد امام معصوم بالاتر برده و صفات خدایی برایشان قائل می‌شدند و حتی گاهی به الوهیت آنها رأی می‌دادند. امام علیه السلام می‌فرماید: ما هیچ یک از این دو گروه را نمی‌پسندیم نه تالی و نه غالی.

بعضی از شراح نهج البلاغه «وسطی» را به معنای ممتاز و عالی گرفته‌اند نه به معنای میانه، همان‌گونه که در آیه ۲۸ از سوره «قلم» می‌خوانیم: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلْمَ أَقْلُ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ» که اوسط در اینجا به معنای افضل و برتر است.

ولی با توجه به تالی و غالی که در ذیل این کلام حکیمانه آمده چنین احتمالی بسیار بعید است و مناسب همان معنای وسط است که طرف افراط و تفریط دارد. پیروی از حد اعتدال و پیمودن خط میانه نه تنها در مسائل اعتقادی مورد توجه است که در مسائل اخلاقی و اجتماعی نیز غالباً چنین است، زیرا افراط و تفریط در این امور نیز زیانبار بوده و حد وسط و حالت اعتدال دارای آثار و برکات روشنی است.

خوشبختانه پیروان مکتب اهل بیت با هدایت‌های آنها در همه جا حد اعتدال را برگزیدند؛ در حالی گروهی گرایش به جبر و گروهی تفویض را انتخاب می‌کردند، پیروان این مکتب شعار «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» را برگزیدند و در جایی که جمعی قائل به تشبیه (اعتقاد به جسمیت خداوند) و گروهی معتقد به تعطیل (کسانی که می‌گویند ما از ذات و صفات خدا هیچ چیز نمی‌فهمیم) در میان مسلمانان بودند، پیروان این مکتب نه تشبیه را پذیرفتند و نه تعطیل را بلکه معتقد شدند که ذات خدا و صفات او گرچه برای انسان‌ها قابل درک نیست؛ ولی او را می‌توان از طریق آثارش در پهنه جهان هستی به خوبی شناخت.

آخرین سخن این‌که تعبیر به «نحن» گرچه به معنای امامان اهل بیت است

ولی از بعضی از روایات استفاده می‌شود که پیروان راستین آنها نیز همین گونه‌اند.

چنان‌که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم فرمود: «يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ - شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ - كُونُوا التَّمْرُقَةَ الْوُسْطَىٰ يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْغَالِي وَيَلْحَقُ بِكُمْ التَّلَاحِي؛ ای جمعیت شیعه شما هم جایگاه حد وسط و معتدل باشید که غلو کننده به سوی شما باز گردد و عقب مانده به شما ملحق شود» در این هنگام مردی عرض کرد: فدایت شوم، منظور از غالی چیست؟ فرمود: «قَوْمٌ يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا فَلَيْسَ أَوْلَئِكَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُمْ؛ گروهی هستند که درباره ما مطالبی می‌گویند که ما درباره خود نمی‌گوییم (آنها راه غلو و افراط را می‌پویند) آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم». سپس امام علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: «وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَلَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ وَلَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ وَلَا نَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ؛ به خدا سوگند ما برات آزادی (از آتش دوزخ برای کسی) نداریم و میان ما و خداوند خویشاوندی نیست و حجت خاصی در برابر او نداریم و جز از طریق اطاعت به او تقرب نمی‌جوئیم». سپس افزود: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعًا لِلَّهِ تَنَفَعَهُ وَلَا يَتَنَا وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ غَاصِيًا لِلَّهِ لَنْ تَنفَعَهُ وَلَا يَتَنَا وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوا وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوا؛ هر کس از شما مطیع خدا باشد ولایت ما برای او سودبخش است و هر کس از شما معصیت خدا کند ولایت ما به او سودی نمی‌بخشد. وای بر شما (به ولایت ما) مغرور نشوید، وای بر شما مغرور نشوید»<sup>۱</sup>.

\*\*\*



## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ.

امام علیؑ فرمود:

فرمان خدا را تنها کسی می تواند اجرا کند که نه سازش کار باشد

(و اهل رشوه) و نه تسلیم و ذلیل (در مقابل دیگران)

و نه پیروی از طمع ها کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه جز این درباره این کلام حکیمانه نقل نشده است که صاحب غرر الحکم که بعد از مرحوم رضی می زیسته این گفتار حکیمانه را با تفاوت در چند مورد ذکر کرده که نشان می دهد منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲).





## شرح و تفسیر

### مجریان فرمان خدا

امام علیه السلام در این گفتار پربار و حکیمانه صفات کسانی را که توانایی اجرای اوامر الهی را دارند بیان می‌کند و آن را در سه چیز خلاصه کرده، می‌فرماید: «فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند اجرا کند که نه سازش‌کار باشد (و اهل رشوه) و نه تسلیم و ذلیل (در مقابل دیگران) و نه پیروی از طمع‌ها کند»؛ (لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ، وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ).

بدیهی است آنان که اهل «مصانعه» (به معنای سازشکاری و رشوه گرفتن) هستند هرگز نمی‌توانند حق را به حق‌دار برسانند، چرا که زورمندان اهل باطل آنها را خریداری می‌کنند و از حق منصرف می‌سازند و در این میان حقوق ضعفا پایمال می‌شود.

همچنین کسانی که ضعیف و ذلیل و ناتوانند قدرت اجرای فرمان خدا را ندارند، زیرا اجرای فرمان حق قاطعیت و شجاعت و استقلال شخصیت را می‌طلبد و افراد زبون که به روش اهل باطل عمل می‌کنند توان این کار را ندارند. نیز اشخاص مبتلا به انواع طمع‌ها؛ طمع در مقام، مال و خواسته‌های هوس‌آلود هرگز نمی‌توانند مجری فرمان خدا باشند، زیرا طمع بر سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها آنها را به سوی خود جذب می‌کند و از پیمودن راه حق باز می‌دارد. به همین دلیل در طول تاریخ کمتر زمامداری را دیده‌ایم که به طور کامل

مجری فرمان حق باشد (مگر انبیا و اولیا) زیرا گاه یکی از این سه نقطه ضعف و گاه همه آنها را داشته است، از این رو از پیمودن راه حق باز مانده است. آنچه امام علیه السلام در بالا درباره موانع اجرای فرمان الهی بیان فرمود اموری است که در آیات و روایات اسلامی نیز بر آن تأکید شده است؛ از جمله درباره رشوه می‌خوانیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ الرَّشْوَةَ فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَ لَا يَشْمُ ضَاحِبُ الرَّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ؛ از رشوه بپرهیزید که کفر خالص است و رشوه‌گیر بوی بهشت را هرگز استشمام نمی‌کند».

کسی که رشوه می‌گیرد در واقع پرستش درهم و دینار را بر پرستش خالق مختار مقدم می‌شمرد و قوانینی را که برای حمایت از ضعفای جامعه است تبدیل به وسیله حمایت از دزدان و دغل‌کاران و ظالمان می‌کند و «مضارعة» که همان اظهار ذلت و ناتوانی در برابر زورگویان است عامل دیگری برای زیر پا گذاردن فرمان خدا و به قدرت رسیدن ظالمان است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه همّام (خطبه ۱۹۳) می‌فرماید: «فَمِنْ عَلاَمَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُمْ قُوَّةً فِي دِينٍ؛ یکی از نشانه‌های پرهیزگاران این است که او را در دین (و اجرای فرمان الهی) قوی و نیرومند می‌بینی».

در مورد طمع که مانع سوم است همین بس که در روایتی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در بحارالانوار آمده که: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَ لَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ؛ هیچ چیز مانند بدعت‌ها دین را از بین نمی‌برد و چیزی مانند طمع انسان را فاسد نمی‌سازد».

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعِيشَ حُرّاً أَيَّامَ حَيَاتِهِ فَلَا يُسْكِنِ الطَّمَعُ قَلْبَهُ؛ کسی که می‌خواهد در طول عمر آزاد زندگی کند باید اجازه ندهد طمع در قلبش سکونت یابد».<sup>۱</sup>

سعدی در شعری که برگرفته از این حدیث است می‌گوید:  
هر که بر خود در سؤال گشاد      تا بمیرد نیازمند بود  
آز بگذار و پادشاهی کن      گردن بی طمع بلند بود

\*\*\*



## ۱۱۱ و ۱۱۲

وَقَالَ ﷺ وَقَدْ تُوفِّي سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مَعَهُ مِنْ صِفِّينَ،  
وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ:

### وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَاهِرٍ

لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ.

مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمِحَنَةَ تَغْلُظُ عَلَيْهِ، فَتُسْرِعُ الْمَصَائِبُ إِلَيْهِ، وَلَا يَفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا  
بِالْإِتْقِيَاءِ الْأَبْرَارِ وَالْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ، وَهَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ ﷺ:  
مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا.  
«وَقَدْ يُوَوَّلُ ذَلِكَ عَلِيٌّ مَعْنَى آخِرَ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهِ».

به هنگام بازگشت امیرمؤمنان علی علیه السلام از میدان صفین «سهل بن حنیف» در کوفه  
چشم از دنیا فرو بست در حالی که محبوب‌ترین مردم نزد امام علیه السلام بود.

امام علیه السلام فرمود:

حتی اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می‌شکافد و فرو می‌ریزد!

سید رضی می‌گوید: معنای این سخن آن است که شاید و مصائب، به  
سرعت به سراغ دوستان ما می‌آیند و این سرنوشت تنها در انتظار پرهیزگاران

و نیکان و برگزیدگان و خوبان است.

این سخن همانند سخن دیگری است که از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود:  
هرکس ما اهل بیت را دوست دارد باید پوشش فقر را برای خود مهیا سازد  
(و آماده انواع محرومیت‌ها و گرفتاری‌ها) گردد.

سید رضی در پایان می‌گوید: گاهی برای این کلام تفسیر دیگری کرده‌اند که  
اینجا جای شرح آن نیست.<sup>۱</sup>



#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که حکمت پر بار اول را نقل کرده، زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم و نویسندۀ  
الدرجات الرفیعة (سید علی خان متوفای ۱۱۲۰) است.

اما کلمه حکمت آمیز دوم در میان علما و دانشمندان پیش از سید رضی مشهور بوده و آن را به صورت‌های  
مختلفی نقل کرده و در تفسیر آن نظرات متعددی داده‌اند از جمله کسانی که آن را نقل کرده‌اند سید مرتضی  
در کتاب امالی و ابن اثیر در نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۳).

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار بعد از اشاره به این دو کلام حکمت‌آمیز مولا امیر مؤمنان علیه السلام شرح  
مبسوطی در چند صفحه درباره آن آورده است که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. (بحار الانوار، ج ۶۷،  
ص ۲۴۷).

## شرح و تفسیر

در مقدمه این کلام حکمت آمیز شأن ورودی برای آن ذکر شده هنگام باز گشت امیر مؤمنان علی علیه السلام از میدان صفین به امام علیه السلام خبر دادند «سهل بن حنیف» (یکی از پیشگامان اسلام، از اصحاب خاص پیغمبر اکرم و امیر مؤمنان علی علیه السلام) در کوفه چشم از دنیا فرو بسته در حالی که محبوب ترین مردم نزد امام علیه السلام بود؛ (وَ قَدْ تُوفِّي سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مَعَهُ مِنْ صِفِّينَ، وَ كَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ).

امام علیه السلام در این هنگام در زمینه بی وفایی دنیا و از دست رفتن سریع عزیزان فرمود: «حتی اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می شکافد و فرو می ریزد»؛ (لَوْ أَحَبَّتْ بِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ).

اشاره به بی وفایی و ناپایداری طبیعت دنیا و از دست رفتن عزیزان است که هم آزمونی برای مردان خداست و هم هشدار برای همگان.

سپس مرحوم سید رضی به دنبال این گفتار حکیمانه درباره بی وفایی دنیا می افزاید: «معنای این سخن آن است که شدائد و مصائب، به سرعت به سراغ دوستان ما می آیند و این سرنوشت تنها در انتظار پرهیزگاران و نیکان و برگزیدگان و خوبان است و این سخن همانند سخن دیگری از امام علیه السلام است که فرمود: «هرکس ما اهل بیت را دوست دارد باید پوشش فقر را برای خود مهیا سازد (و آماده انواع محرومیت ها و گرفتاری ها) گردد»؛ (مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمِحْنَةَ

تَغْلُظُ عَلَيْهِ، فَتَسْرِعُ الْمَصَائِبُ إِلَيْهِ، وَ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْأَتْقِيَاءِ الْأَبْرَارِ وَالْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ، وَهَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ علیه السلام: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا.

«جلباب» به لباسی می‌گویند که تمام بدن یا قسمت عمده آن را بپوشاند؛ چادر یا مانند آن.

در این‌که چه رابطه‌ای در میان محبت اهل بیت و پوشش فقر است تفسیرهای مختلفی شده که از میان همه آنها سه تفسیر زیر از همه مناسب‌تر است:

نخست این‌که به مقتضای «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ»؛ بلاها به سراغ دوستان خدا می‌روند و همچنین به مقتضای حدیث «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَسْلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ»؛ گرفتاری‌ها و مشکلات بیش از همه دامان پیامبران را می‌گیرد سپس کسانی که به دنبال آنها هستند سپس نیکان یکی پس از دیگری<sup>۱</sup> افرادی که به امام علیه السلام که مجموعه‌ای از فضایل انسانی و برکات معنوی و الهی است عشق بورزند در صف اولیا قرار می‌گیرند و به حکم این‌که مقرب‌ترند جام بلا بیشترشان می‌دهند که هم آزمونی است برای آنان و همه وسیله‌ای است برای ترفیع درجاتشان.

بنا به تفسیر دیگر منظور آن است کسانی که عشق به امام می‌روزند یا حب اهل بیت دارند باید فقر به معنای سادگی زندگی را پیشه کنند؛ همان فقری که پیغمبر اکرم درباره آن می‌فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَخِرُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ؛ فقر مایه افتخار من است و با آن بر سایر پیامبران افتخار می‌کنم»<sup>۲</sup> این تعبیر اگر به معنای فقر «فقر الی الله» نباشد به معنای ساده زیستن و قانع به زندگی خالی از هر گونه زرق و برق و تجمل بودن است. پیروان این مکتب نیز مانند پیشوایانشان باید به چنین زندگی‌ای قانع باشند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۲.



تفسیر سوم این‌که منظور از دو کلام حکمت‌آمیز بالا آن است که دشمنان اهل بیت به ویژه بنی‌امیه و پس از آنها بنی‌عباس در صدد بودند که هر کس را پیرو این مکتب و عاشق این پیشوایان ببینند از هر نظر در فشار قرار دهند تا آنجا که حتی از نظر معیشت نیز در تنگنا واقع شوند. از این گذشته ولای اهل بیت همان ولای حق است و طرفدار حق در هر عصر و زمان مورد تهاجم طرفداران باطل که عده و عده آنها غالباً کم نیست واقع می‌شود. تاریخ اسلام نیز نشان می‌دهد کسانی که طرفدار پیغمبر اکرم یا پیشوایان معصومین علیهم‌السلام می‌شدند از طرف دشمنان در فشار شدید قرار می‌گرفتند داستان شعب ابی‌طالب و ابی‌ذر و مشکلاتی که معاویه و عثمان برای او فراهم کردند تا آنجا که مظلومانه در بیابان محروم «ربذه» در شدیدترین فقر جان به جان آفرین سپرد، نمونه‌ای از این دست است.

از شعبی نیز که یکی از تابعین معروف است نقل شده می‌گفت: «مَا نَدَرْتُ مَا نَصَّحَ بَعْلِي بِنِ أَبِي طَالِبٍ إِنَّ أَحَبَّنَاهُ إِفْتَقَرْنَا وَإِنْ أَبْغَضْنَاهُ كَفَرْنَا؛ نمی‌دانیم با علی علیه‌السلام چه کنیم اگر او را دوست بداریم (چنان بر ما سخت می‌گیرند که) فقیر و نیازمند می‌شویم و اگر او را دشمن بداریم کافر می‌شویم».<sup>۱</sup>

از این روشن‌تر سخنی است که در تاریخ طبری و تاریخ ابن‌اثیر از «معاویه» نقل شده که چون «مغیره بن شعبه» را در سنه ۴۱ والی کوفه کرد او را فرا خواند و گفت: من می‌خواستم سفارش‌های زیادی به تو بکنم اما چون تو را فرد بصیری می‌دانم از آنها صرف نظر کردم؛ ولی یک توصیه را ترک نمی‌کنم و آن این‌که دشنام علی و نکوهش او را فراموش مکن و برای «عثمان» فراوان رحمت خدا را بطلب و استغفار کن و تا می‌توانی عیب بر یاران علی بگذار و آنها را از مرکز حکومت دور کن و پیروان «عثمان» را مدح و تمجید نما و به مرکز حکومت

۱. مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۸.

نزدیک کن. «مغیره» گفت: من تجربه فراوان در امر حکومت دارم و دیگران نیز مرا آزموده‌اند و پیش از تو برای غیر تو عهده‌دار مناصبی بوده‌ام و هیچ کس مرا در این امر نکوهش نکرده است و تو هم در آینده مرا خواهی آزمود. یا مدح و تمجید می‌کنی و یا نکوهش. معاویه گفت: ان شاء الله تو را مدح و تمجید خواهم کرد.<sup>۱</sup>

مرحوم سید رضی بعد از آنکه تفسیر اول را برای این دو کلام حکیمانه برگزیده می‌افزاید: «گاهی برای این کلام تفسیر دیگری کرده‌اند که اینجا جای شرح آن نیست»؛ (وَقَدْ يُؤَوَّلُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَعْنَى آخِرَ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعُ ذِكْرِهِ). بعید نیست که مرحوم سید رضی نیز نظرش در آخر کلام خود به دو تفسیر دیگری باشد که ما در بالا آوردیم.

\* \* \*

---

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۲ (در حوادث سال ۵۱ به مناسبت ذکر شهادت حجر بن عدی ذکر شده است) و تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۲.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

لَا مَالَ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ، وَلَا  
كَرَمَ كَالْتَقْوَى، وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ، وَلَا قَائِدَ  
كَالتَّوْفِيقِ، وَلَا تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَلَا رِبْحَ كَالثُّوَابِ، وَلَا وَرَعَ  
كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ، وَلَا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ، وَلَا عِلْمَ كَالتَّفَكُّرِ، وَلَا  
عِبَادَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ، وَلَا إِيمَانَ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ، وَلَا حَسَبَ كَالتَّوَاضُّعِ،  
وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ، وَلَا عِزًّا كَالْحِلْمِ، وَلَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقَ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ.

امام علیؑ فرمود:

هیچ مال و سرمایه‌ای پردرآمد تر از عقل نیست، و نه هیچ تنهایی  
وحشتناک تر از عجب و خودبینی، هیچ عقلی همچون عاقبت‌اندیشی نیست  
و نه هیچ شخصیت و بزرگواری همچون تقوا، هیچ همنشینی همچون حسن  
خلق نیست و هیچ میراثی به پای ادب نمی‌رسد، هیچ راهبری همچون  
توفیق نیست و نه هیچ تجارته‌مانند عمل صالح سودآور، هیچ سودی  
همچون ثواب الهی و هیچ پارسایی همچون پرهیز از شبهات نیست، هیچ  
زهد و پارسایی همچون بی‌اعتنایی به حرام نیست و نه هیچ علم و دانشی

همچون تفکر، هیچ عبادتی همچون ادای فرایض و واجبات نیست و نه هیچ ایمانی مانند حیا و صبر، هیچ ارزش و اعتباری (برای انسان) همچون فروتنی و هیچ شرافتی چون علم و دانش نیست، هیچ عزتی چون حلم نیست و هیچ پشتیبانی مطمئن تر از مشورت نخواهد بود.<sup>۱</sup>

#### ۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه درباره این گفتار حکیمانه می‌گوید: این سخن مرکب از هیچ‌ده جمله از حکمت‌های مشهور امام علیه السلام است که اکثر آن به طور پراکنده در خطبه معروف به خطبه «وسیله» آمده؛ همان خطبه‌ای که قبل از نهج البلاغه در روضه کافی و در تحف العقول و همچنین در خطبه‌ای که آن حضرت بعد از ده روز از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود ذکر شده که در امالی صدوق آمده است و تمام این کتاب‌ها قبل از نهج البلاغه تألیف یافته همان‌گونه که اکثر این جمله‌های حکمت‌آمیز در کتاب دستور معالم الحکم (نوشته قاضی قضاعی) و به طور پراکنده در غرر الحکم ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۵).

## شرح و تفسیر

### هیجده اندرز مهم

از آنچه دربارهٔ سند این کلمات حکمت‌آمیز آورده‌ایم استفاده می‌شود آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده به صورت پراکنده در خطبه یا خطبه‌هایی بوده است در حالی که از روایات کافی و آنچه در کتاب تمام نهج‌البلاغه آمده بر می‌آید که اینها در کنار هم بوده است؛ ولی در هر صورت به نظر می‌رسد اینها مواعظ مختلفی و هر یک دربارهٔ موضوع جداگانه‌ای است و جمع آنها در یک عبارت دلیل بر آن نیست که همه پیوند نزدیک با یکدیگر دارند.

در هر حال نمی‌توان انکار کرد که هر جمله‌ای از این جمله‌های هیجده‌گانه در عبارت کوتاهی درس بزرگی دربارهٔ زندگی سعادت‌بخش به ما می‌دهد و سزاوار است انسان بارها و بارها در طول زندگی بر آنها مرور کند و پیام آنها را با گوش جان بشنود.

از این رو ما هر یک را جداگانه با شرح کوتاهی برای پی بردن به عمق کلام امام علیه السلام همراه سازیم.

نخست می‌فرماید: «هیچ مال و سرمایه‌ای پردرآمدتر از عقل نیست»؛ (لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ).

«أَعْوَدُ» یعنی پردرآمدتر و نافع‌تر.

می‌دانیم امتیاز انسان بر حیوانات در عقل است که می‌تواند سرمایه‌های



منظور از عقل همان قوه ادراک است که انسان به وسیله آن کارهای دنیا و آخرت خویش را نظام می‌بخشد و به یقین، نتیجه هر کاری در پایان آن روشن می‌شود؛ آنها که در فکر عاقبت کارها و نتیجه نهایی آن هستند، به یقین از همه عاقل‌ترند.

در حدیثی می‌خوانیم که شخصی نزد پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضای اندرزی کرد. حضرت فرمود: اگر بگویم عمل خواهی کرد؟ عرض کرد: آری! این سخن میان او و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه بار تکرار شد و در پایان، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنِّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ يَكُ رُشْدًا فَامْضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ؛ من به تو توصیه می‌کنم هنگامی که تصمیم گرفتی کاری را انجام دهی در عاقبت آن بیندیش. اگر عاقبت نیکی دارد به دنبال آن کار برو و اگر گمراهی و ضلالت است از آن صرف نظر کن».<sup>۱</sup>

در چهارمین نکته می‌فرماید: «هیچ شخصیت و بزرگواری همچون تقوا نیست»؛ (وَلَا كَرَمٍ كَالْتَّقْوَى).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست». شخص با تقوا نه تنها نزد خداوند که نزد خلق خدا نیز گرامی و با شخصیت است، زیرا از انجام کارهای زشتی که شخصیت انسان را در هم می‌شکند خودداری می‌کند.

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «مِفْتَاحُ الْكَرَمِ التَّقْوَى؛ پرهیزگاری کلید شخصیت است».<sup>۲</sup>

در پنجمین نکته می‌فرماید: «هیچ همنشینی همچون حسن خلق نیست»؛

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۰.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۹، ح ۶۵.

(وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ).

زیرا حسن خلق جاذبه عجیبی دارد که همه را به سوی خود جلب و جذب می‌کند. انسان‌های بداخلاق، از داشتن دوستان صمیمی محرومند در حالی که افراد خوش‌برخورد و صاحب‌حُسن خلق همهٔ افراد به دوستی آنها افتخار می‌کنند. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در ذیل کلام حکمت‌آمیز ۳۸ آمد خواندیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثْبِتُ الْمَوَدَّةَ؛ حسن خلق دوستی و محبت را ریشه‌دار می‌کند و رشتۀ دوستی را استوار می‌دارد».

دربارهٔ حسن خلق در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار بلندی آمده و نشان می‌دهد گشاده‌رویی و حسن خلق از مهم‌ترین اموری است که اسلام بر آن تأکید دارد.

سپس امام علیه السلام در ششمین نکته می‌فرماید: «هیچ میراثی همچون ادب نیست»؛ (وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ).

همان‌گونه که در ذیل گفتار حکمت‌آمیز ۵۴ که عین این عبارت در آنجا تکرار شده بود آوردیم، «ادب» در اصل به معنای دعوت کردن است و از این رو به سفره‌ای که غذا در آن آماده می‌کنند و افراد را به آن دعوت می‌کنند «مأدبه» گفته می‌شود و از آنجا که رعایت احترام افراد در گفتار و رفتار و تواضع و استفاده از کلمات توأم با احترام سبب دعوت مردم به سوی انسان می‌شود، مجموعهٔ این امور را «ادب» می‌نامند و در برابر آن بی‌ادبان کسانی هستند که نه احترام اشخاص و نه احترام مجالس را رعایت می‌کنند و نه سخنان مناسبی در برخورد با اشخاص به کار می‌برند. به همین مناسبت «تأدیب» به تعلیم و تربیت و یاد دادن آداب اطلاق می‌شود. در اصطلاح امروز، «ادب» و «ادبیات» به مسائل مربوط به قواعد الفاظ گفته می‌شود، این اصطلاح که جدید است و قطعاً بعد از زمان امام امیر مؤمنان علی علیه السلام به وجود آمده و هرچند بعضی از شارحان نهج البلاغه ادب



در کلام امام را به همین معنا تفسیر کرده‌اند؛ ولی قطعاً اشتباه است. گرچه آداب سخن گفتن گوشه‌ای از حقیقت ادب را در بر می‌گیرد.

در اهمیت ادب همین بس که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورَثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يَدْخُلَهُمَا الْجَنَّةَ... وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْعَاصِي يُورَثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْأَدَبَ السَّيِّءَ حَتَّى يَدْخُلَهُمَا النَّارَ جَمِيعاً؛ انسان با ایمان علم و ادب به خانواده خود می‌آموزد و سبب می‌شود که همه را وارد بهشت کند و بنده گنه‌کار به خانواده خود بی‌ادبی می‌آموزد تا آنجا که همه را به دوزخ می‌فرستد».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «إِنَّكُمْ إِلَى اِكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى الْاِكْتِسَابِ الْفُضَّةِ وَالذَّهَبِ؛ شما به کسب ادب نیازمندتر از به دست آوردن طلا و نقره هستید».<sup>۲</sup>

در هفتمین نکته حکمت‌آمیز می‌فرماید: «هیچ راهبری همچون توفیق نیست»؛ (وَلَا قَائِدٌ كَالْتَّوْفِيقِ).

«توفیق» در لغت به معنای موافق ساختن و هماهنگ نمودن است که با معنای عرفی آن کاملاً سازگار است. منظور از «توفیق» در اینجا آماده بودن اسباب برای انجام دادن کاری است مثلاً اگر انسان حال خوبی برای دعا پیدا کند و مجلس مناسبی تشکیل شود و خطیب دانشمند و باصفایی آن مجلس را اداره کند، گفته می‌شود توفیق برای دعا حاصل شد. همچنین فراهم شدن اسباب مثلاً برای زیارت بیت الله یا کمک به محرومان یا فرا گرفتن علم و دانش تمام اینها توفیق نامیده می‌شود و اگر امام علیه السلام می‌فرماید: بهترین رهبر توفیق است برای آن است که توفیق، انسان را به راه حق و مسیر اطاعت پروردگار می‌کشاند و راهنمای

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۱، ح ۴.

۲. غررالحکم، ح ۵۰۸۱.

خوبی برای نیکی‌ها و خوبی‌هاست.

به هر حال شک نیست که سرچشمه اصلی توفیق برای کارهای خیر ذات پاک پروردگار است، از این رو در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «لَا نِعْمَةَ كَالْعَافِيَةِ وَلَا عَافِيَةَ كَمُسَاعِدَةِ التَّوْفِيقِ؛ هیچ نعمتی مانند سلامت و عافیت نیست و نه هیچ عافیتی همچون فراهم شدن توفیق است».<sup>۱</sup>

در قرآن مجید نیز از زبان پیغمبر الهی حضرت شعیب می‌خوانیم که می‌گوید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ توفیق من جز به خدا نیست بر او توکل کردن و به سوی او باز می‌گردم».

توفیق و بی‌توفیقی اسباب زیادی دارد؛ هر قدر انسان در راه خدا گام بردارد، به بندگان خدا خدمت کند و برای همه خیرخواه باشد خداوند توفیق او را برای انجام کارهای نیک بیشتر می‌کند و به عکس، گناهان و معاصی و ظلم و ستم به افراد و عدم رعایت حقوق والدین و استاد و دوستان، توفیق را از انسان سلب می‌کند. در حدیثی که در غررالحکم از امام امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده می‌خوانیم: «كَمَا أَنَّ الْجِسْمَ وَالظَّلَّ لَا يَفْتَرِقَانِ كَذَلِكَ الدِّينُ وَالتَّوْفِيقُ لَا يَفْتَرِقَانِ؛ همان‌گونه که سایه از جسم جدا نمی‌شود توفیق از دین نیز جدایی پیدا نمی‌کند».

در هشتمین نکته می‌فرماید: «هیچ تجارتی مانند عمل صالح نیست»؛ (وَلَا تِجَارَةٌ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ).

همه تاجران، برای سود تجارت می‌کنند. سودهای مادی و دنیوی ناپایدار و در معرض زوال و فانی شدنی است ولی عمل صالح که سرچشمه ثواب ابدی اخروی است از هر تجارتی پرسودتر است. قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ \* تَوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ \* يَغْفِرْ

لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را به تجاری راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید و این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید \* (اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد و این پیروزی عظیم است.<sup>۱</sup> در نهمین نکته حکمت‌آمیز که در واقع تکمیل‌کننده نکته قبل است می‌فرماید: «هیچ سودی همچون ثواب الهی نیست»؛ (وَلَا رِبْحٌ كَالثَّوَابِ).

سودهای مادی همه از بین می‌روند ولی ثواب الهی همواره باقی و برقرار است همان‌گونه که در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾.<sup>۲</sup> در واقع ارباح مادی همچون خواب و خیال است ولی سود معنوی واقعیتی است انکار ناپذیر.

اضافه بر این، سود مادی حدی دارد؛ دو یا چند برابر و حتی ممکن است گاهی ده برابر شود در حالی که ثواب الهی به مقتضای آیه شریفه ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾.<sup>۳</sup> گاه هفتصد برابر و گاه افزون بر آن است؛ سودی که در هیچ تجارتی پیدا نمی‌شود.

در دهمین نکته می‌فرماید: «هیچ پارسایی همچون پرهیز از شبهات نیست»؛ (وَلَا وَرَعٌ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ)

«ورع» در اصل به معنای پرهیز یا شدت پرهیز است و در لسان روایات به حد

۱. صف، آیه ۱۰-۱۲.

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. بقره، آیه ۲۶۱.

اعلای تقوا اطلاق می شود که با وجود آن نه تنها انسان از گناهان مسلم پرهیز می کند بلکه از شبهات نیز دوری می جوید.

در روایات اسلامی نیز در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام موضوعات به سه بخش تقسیم شده: «حَالُلٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتَ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ إِزْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتَ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ؛ اموری است درستی آن آشکار است که باید از آن پیروی کرد و اموری است که گمراهی آن آشکار است و باید از آن اجتناب نمود و امور مشکوک و مشتبهی است در میان این دو؛ کسی که شبهات را ترک کند از محرّمات آشکار رهایی می یابد و کسی که به سراغ شبهات برود (تدریجاً) مرتکب محرّمات می شود و از آنجا که نمی داند هلاک خواهد شد»<sup>۱</sup>.

در واقع شبهات حریم محرّمات و همانند لبه پرتگاه است که بیم لغزش در آن و سقوط در پرتگاه می رود.

بعضی از بزرگان «ورع» را به سه قسم تقسیم کرده اند که یکی از دیگری برتر است: نخست ورع به معنای پرهیز از گناهان آشکار است که انسان را از فسق خارج کرده و موجب عدالت و قبول شهادت اوست و آن، ورع تائبین نامیده می شود. قسم دیگری از آن، همان حالت پرهیزگاری است که انسان را از شبهات دور می سازد که به آن ورع صالحان می گویند و قسم دیگری از آن حالت پرهیزگاری است که حتی از امور حلالی که می ترسد روزی او را به حرام بکشاند پرهیزی می کند و نام ورع متقین بر آن گذارده شده است. قسم دیگر، ورع به معنای صرف نظر کردن از آنچه غیر خداست برای ترس از ضایع شدن ساعتی از عمر در امری بیهوده (و آن درجه اعلای ورع است) و به آن ورع صدیقین می گویند» همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْ

الْمُتَّقِينَ حَتَّىٰ يَدْعَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ مَخَافَةَ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَأْسٌ؛ کسی از متقین محسوب نمی‌شود مگر این‌که اموری را که ذاتاً اشکالی ندارد ترک کند به سبب ترس از افتادن در اموری که حرام است.<sup>۱</sup>

در یازدهمین نکته حکیمانه امام علیه السلام می‌فرماید: «هیچ زهد و پارسایی همچون بی‌اعتنایی به حرام نیست»؛ (وَلَا زُهْدًا كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ)

گرچه بسیاری از افراد، زهد را تنها در ساده زیستن و به لباس و غذا و مسکن قناعت نمودن و بی‌اعتنا به مقامات دنیوی بودن می‌دانند؛ ولی از نظر مبارک امام علیه السلام مهم‌ترین زهد پرهیز از حرام است، هرچند زندگی انسان زیاد ساده هم نباشد؛ اگر همان زندگی از حلال باشد دارنده آن فرد زاهدی است و آن‌کس که زندگی بسیار ساده‌ای دارد و در همان زندگی ساده اموال مشتبه و مشکوکی هست زاهد واقعی نیست.

در این‌که زندگی ساده به ویژه هنگامی که از هرگونه اموال شبهه‌ناک دور باشد مایه نجات از گناهان بسیاری و سبب توجه به ذات پاک پروردگار است شکی نیست و به همین دلیل هم در آیات قرآن و هم در روایات اسلامی به طور گسترده اهمیت زهد و سپس ماهیت و حقیقت آن و نتایج پرباری که بر آن مترتب می‌شود بیان شده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در اینجا نوشته‌اند که زهد اگر به این معنا باشد که انسان اضافه درآمد خود را به دیگران بدهد و به زندگی ساده‌ای قناعت کند یک فضیلت است ولی هرگاه اضافه درآمد خود را ذخیره کند و فایده آن به کسی نرسد چنین زهدی کاملاً بی‌ارزش خواهد بود.

در ذیل خطبه ۸۱ در جلد سوم به اندازه کافی در مورد «زهد» شرح دادیم، از این‌رو ضرورتی به تکرار آن نمی‌بینیم و تنها به یک روایت از امام صادق علیه السلام

۱. مجمع البحرین، ماده «ورع».

بسند می‌کنیم: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن زهد در دنیا است».<sup>۱</sup>

حضرت در دوازدهمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ علم و دانشی همچون تفکر نیست»؛ (وَلَا عِلْمٌ كَالْتَفَكُّرِ).

کسانی که تنها به حفظ عبارات دیگران و آنچه در روایات آمده بسند می‌کنند و درباره آن نمی‌اندیشند علمشان چندان ثمری ندارد و در واقع همچون دستگاه ضبط صوتی هستند که می‌تواند علوم زیادی را در خود جای دهد؛ ولی آنان که اهل اندیشه‌اند از جای جای آیات قرآن و روایات اسلام و کلمات بزرگان حقایق کشف می‌کنند که راهنمای زندگی مادی و معنوی آنهاست و اگر تفکر نباشد و تنها به نقل علوم دیگران قناعت شود هرگز علوم، پیشرفت و نمو و بالندگی پیدا نمی‌کند.

به همین دلیل در بعضی از احادیث که هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام رسیده، تفکر برترین عبادت شمرده شده است: «لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ».<sup>۲</sup>

در سیزدهمین نکته حکمت‌آمیز می‌فرماید: «هیچ عبادتی همچون ادای فرایض و واجبات نیست»؛ (وَلَا عِبَادَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ).

در حدیث دیگر از امام سجاده علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ عَمَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ؛ کسی که به واجبات خود عمل کند از عابدترین مردم است». در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ؛ عابدترین مردم کسی است که واجبات را ادا کند».

تمام این روایات اشاره به این دارد که عبادت، تنها رفتن به سراغ مستحبات

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۳، ح ۴ و کافی، ج ۸، ص ۲۰، خطبة الوسيلة.

و نیایش‌های طولانی و پرسوز و گداز نیست؛ عبادت در درجه نخست آن است که انسان واجبات خود را ادا کند؛ اعم از پرداختن حقوق مردم و ادای حقوق مالی دینی و از همه مهم‌تر ادای حق الهی.

در چهاردهمین نکته می‌فرماید: «هیچ ایمانی مانند حیا و صبر نیست»؛ (وَلَا إِيمَانَ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ).

«حیا» به معنای حالت بازدارنده‌ای است که انسان را از رفتن به سراغ کارهای زشت باز می‌دارد. به بیان دیگر، حیا انقباض نفس در برابر زشتی‌هاست و «صبر» به معنای استقامت در برابر مشکلات است؛ خواه مشکلات اطاعت باشد یا ترک معصیت و یا مشکلات مصائب و سختی‌ها.

به یقین اگر حالت حیا نباشد، ایمان بر باد می‌رود و اگر صبر و استقامت در برابر مشکلات نباشد ایمان ثبات و قراری نخواهد داشت.

در حدیثی از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام می‌خوانیم: «الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ؛ حیا و ایمان با یک ریسمان بسته شده‌اند هر جا یکی از آنها برود دیگری به دنبال او خواهد رفت».<sup>۱</sup>

در حدیثی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «أَرْبَعٌ مِّنْ كُنْ فِيهِ وَكَانَ مَن قَرَنَهُ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ: الصَّدْقُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرُ؛ چهار صفت است که در هر کسی باشد هرچند از فرق تا قدمش گناه باشد خداوند آن را تبدیل به حسنات می‌کند: صدق و حیا و حسن خلق و شکر».<sup>۲</sup>

بدیهی است راستگویی انسان را از بسیاری از گناهان باز می‌دارد و حیا از

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۴.

۲. همان، ص ۱۰۷، ح ۷. (در تحف العقول، ص ۳۶۹، به جای عبارت «ذنوباً»، «ذنوب» آمده است که صحیح‌تر به نظر می‌رسد).

قبایح و زشتی‌ها و حسن خلق از درگیری با مردم و شکر، انسان را به قدردانی از نعمت‌ها تشویق می‌کند و همین امور است که سیئات را به حسنات مبدل می‌کند؛ یعنی در پرتو این صفات در ادامه راه گناهان تبدیل به حسنات می‌شوند.

در پانزدهمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ ارزش و اعتباری (برای انسان) همچون فروتنی نیست»؛ (وَلَا حَسَبَ كَالْتَوَاضِعِ).

بسیارند کسانی که از نظر شرافت خانوادگی در حد مطلوبی هستند و خودشان نیز صفات برجسته‌ای دارند؛ ولی بر اثر تکبر و خودبرتربینی، در جامعه منفورند در حالی که متواضعان هرچند حسب و نسب عالی نداشته باشند محبوب مردمند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به یارانش فرمود: «إِنَّ التَّوَاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رَفْعَةً فَتَوَاضِعُوا يَرْفَعَكُمُ اللَّهُ؛ تواضع و فروتنی صاحبش را به مقام بالا می‌رساند، بنابراین فروتنی کنید تا خدا شما را بالا ببرد»<sup>۱</sup>.

در شانزدهمین نکته حکمت‌آمیز می‌فرماید: «هیچ شرافتی چون علم و دانش نیست»؛ (وَلَا شَرَفٌ كَالْعِلْمِ).

«شرف» به معنای شایستگی و عظمت و افتخار و نیکنامی است و به یقین، این امور از طریق علم و دانش به دست می‌آید زیرا علم و آگاهی کلید همه افتخارات و ارزش‌های انسانی است و برای افراد نادان و جاهل جایی در جامعه انسانی وجود ندارد.

قرآن مجید و روایات اسلامی پر است از آیات و روایاتی که در مدح و ستایش علم آمده است تا آنجا که مرکب‌های نوک قلم دانشمندان از خون شهیدان برتر شمرده شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «طَلَبْتُ الشَّرَفَ فَوَجَدْتُهُ فِي



الْعِلْمُ؛ من به سراغ ارزش و شخصیت و شرف رفتم، آن را در علم و دانش یافتم».<sup>۱</sup>  
 بدیهی است منظور از «علم» علوم و دانش‌هایی است که یا جنبه معنوی دارد  
 و یا دنیای انسان‌ها را سامان می‌بخشد.

در هفدهمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ عزتی چون حلم نیست»؛ (وَلَا  
 عِزَّ كَالْحِلْمِ).

حلیم به کسی گفته می‌شود که در برابر افراد نادان و جاهل و بی‌ادب عکس  
 العمل نشان نمی‌دهد همچنین مشکلات زندگی را تحمل می‌کند و بر اثر سعه  
 صدر و فکر بلند، آنها را در خود حل می‌نماید و در مقابل حوادث سخت،  
 دست‌پاچه نمی‌شود و همین‌ها باعث عزت اوست و بسیار دیده شده که مردم به  
 حمایت افراد حلیم در مقابل نادان برمی‌خیزند.

افراد بردبار در نظر مردم عزیزند، زیرا سکوتشان در برابر افراد نادان،  
 سبک‌سر و بی‌ادب بر عزت و شخصیتشان می‌افزاید؛ ولی نابدباران در  
 کوچک‌ترین مسائل درگیر می‌شوند و همین امر از عزت و احترامشان می‌کاهد.  
 در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا أَدَلَّ بِحِلْمٍ  
 قَطُّ؛ خدا هرگز کسی را به سبب جهل و نادانی عزت نداد و هرگز کسی را به  
 موجب حلم و بردباری ذلیل نساخت».<sup>۲</sup>

آن‌گاه در هجدهمین و آخرین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ پشتیبانی  
 مطمئن‌تر از مشورت نیست»؛ (وَلَا مُظَاهَرَةٌ أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوَرَةِ).

ناگفته پیداست که هر انسانی فکری و عقل و تشخیصی دارد؛ هنگامی که  
 عقول و افکار به یکدیگر ضمیمه شوند بسیار قوی‌تر عمل می‌کنند، مسیرها  
 روشن، موانع برطرف و نزدیک‌ترین راه به مقصد غالباً معلوم می‌شود و از این

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۴، ح ۱۳۸۱۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۵.

طریق پشتیبانی مهمی برای هر فردی حاصل می‌گردد.

همان‌گونه که در نیروهای جسمانی چنین است که نیروی یک فرد همچون ریسمان باریکی است که گسستن آن آسان است؛ ولی هنگامی که نیروها به یکدیگر ضمیمه شد و طناب محکمی از آن تشکیل گردید، به گفته شاعر: «چون به هم برتافتی اسفندیارش نگسلد». این حکم در نیروهای فکری نیز کاملاً جاری است.

بر این اساس یکی از صفات برجسته مؤمنان در قرآن مجید انجام امور با مشورت ذکر شده است و می‌فرماید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> حتی شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله به مقتضای «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»<sup>۲</sup> مأمور به مشورت با مؤمنان بوده است.

در ذیل حکمت ۵۴ که امام علیه السلام فرموده بود: «وَلَا ظَهَرَ كَالْمُشَاوِرَةِ» شرح مبسوطی درباره اهمیت مشورت و آثار پر بار آن و در جلد دوم، ضمن خطبه ۳۵ نیز بحثی تحت عنوان بهره‌گیری از آرای اهل نظر داشتیم.

در تفسیر نمونه نیز ذیل آیات فوق بحث‌های قابل ملاحظه‌ای آمده است.<sup>۳</sup> در پایان این گفتار حکیمانه و پر بار که مشتمل بر هجده توصیه اخلاقی مهم بود ذکر این نکته لازم است که این سخنان گرچه در اینجا به صورت یک جا جمع شده ولی قسمت‌هایی از آن در احادیث مختلف با شأن ورودهای گوناگون آمده است و بعید نیست بسیاری از آنها را امام علیه السلام به طور مکرر به مناسبت‌های گوناگون بیان کرده باشد.

به یقین کافی است که انسان به همین یک گفتار حکیمانه در زندگی عمل کند تا خوشبخت و سعادت‌مند و پیروز در جنبه‌های مادی و معنوی گردد.

۱. شوری، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. به جلد ۳ و ۲۰ تفسیر نمونه مراجعه فرمایید.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِذَا اسْتَوْلَى الصَّالِحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ! وَإِذَا اسْتَوْلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلیش ظاهر گردد اگر کسی در این حال به دیگری که از او گناهی ظاهر نشده، گمان بد برد به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلیش مستولی گردد هر کس گمان خوب به دیگری برد خود را فریب داده است!<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده که این گفتار حکیمانه در کتاب غرر الحکم با تفاوت‌هایی ذکر شده و این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است. زمخشری نیز آن را در ربیع الابرار با تفاوت کمتری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۶).



## شرح و تفسیر

### معیار حُسن ظن و سوء ظن

مسئله حسن ظن و سوء ظن در اسلام از مسائل بسیار مهم است که در آیات و روایات بازتاب گسترده‌ای دارد. البته اصل بر حسن ظن مسلمانان نسبت به یکدیگر است؛ ولی این اصل استثنایی هم دارد که امام علیه السلام در جمله بالا به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلس ظاهر گردد اگر کسی در این حال گمان بد به دیگری برد که از او گناهی ظاهر نشده به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلس مستولی گردد هر کس گمان خوب به دیگری برد خود را فریب داده است»؛ (إِذَا اسْتَوَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ! وَإِذَا اسْتَوَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ عَرَّرَ).

همان گونه که گفتیم، اصل در جامعه اسلامی بر حسن ظن است، چنان که در سوره «حجرات» آیه ۱۲ می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید چرا که بعضی از آنها گناه است».

در روایات اسلامی نیز تأکید شده که کار برادر مسلمانان را حمل بر صحت کن و از سوء ظن بپرهیز؛ در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ... مَحْمَلًا؛ عمل برادر مسلمانان را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن

مگر این که دلیلی بر خلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر و مادامی که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی حمل بر صحت کن.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ أَنْمَاتَ الْإِيمَانَ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هنگامی که شخص باایمان برادر مسلمانش را متهم کند ایمان در قلب او ذوب می شود همان گونه که نمک در آب.»<sup>۲</sup>

مطابق کلام حکمت آمیز بالا این مطلب مربوط به زمانی است که چهره اسلام در محیط نمایان باشد و غالب مردم راه صلاح بیوند؛ اما زمانی که فساد، غالب بر زمان شد و اکثر مردم به راه خلاف می روند حسن ظن نسبت به افراد سبب می شود انسان خودش را فریب دهد و باید جانب احتیاط را نگه دارد تا گرفتار توطئه ها و مفسده ها نگردد.

این بدان معنا نیست که انسان سوء ظن خود را به اشخاص آشکار سازد و آنها را متهم کند، بلکه منظور این است که بدون این که عکس العمل منفی که سبب اهانت به مؤمن می شود ظاهر سازد، در عمل جانب احتیاط را از دست ندهد. گاه افرادی که در یک زمان زندگی می کنند با هم متفاوتند؛ بعضی سوابق خوبی دارند که باید به آنها حسن ظن داشت و بعضی دارای سوابق سوء اند که باید درباره آنها جانب احتیاط را رعایت کرد، بنابراین معیار، فساد تمام مردم زمان نیست، از این رو امام علیه السلام در کلام حکمت آمیز بالا فرمود: «بِرَجُلٍ لَمْ تَطْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ» و «حَوْبَةٌ» به معنای گناه است، بنابراین سوء ظن به کسی که سابقه سویی از او دیده نشده ممنوع است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۲. همان، ص ۳۶۱، ح ۱.

تعبیر به «فَقَدْ ظَلَمَ» به این معناست که سوء ظن به برادر مسلمانی که خلافی از او دیده نشده ظلم و ستم بر اوست. این احتمال نیز در تفسیر این جمله امکان دارد که چنین کسی به خودش نیز ستم کند، زیرا خود را از همکاری او محروم می‌سازد.

در واقع، امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به همان قاعده «حمل شیء بر اغلب» فرموده و غلبه صلاح را برای حمل به صحت کافی دانسته مگر این که فردی سوء سابقه داشته باشد و در مقابل، غلبه فساد را برای سوء ظن و احتیاط لازم می‌داند (مگر این که واقعا کسی دارای سوابق خوبی است که او را با آن می‌شناسیم).

این سخن در روابط ملت‌ها و دولت‌ها نیز کاملاً صادق است؛ هرگاه دولت‌های ستمگری که غالباً برای حفظ منافع خود حقوق دیگران را زیر پا می‌گذارند در باغ سبز به ما نشان دهند هرگز نباید کار آنها را حمل بر صحت کنیم، بلکه باید فرض بر این باشد که آنان برای فریب ما دامی گسترده‌اند.

\*\*\*





وَقِيلَ لَهُ ﷺ كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِبَقَائِهِ، وَيَسْقَمُ بِصِحَّتِهِ وَيُوتَى مِنْ مَأْمَنِهِ؟

کسی به امام ﷺ عرض کرد: ای امیر مؤمنان حال شما چگونه است؟

امام ﷺ فرمود:

چگونه خواهد بود حال کسی که با بقای خود فانی می‌شود و با سلامت خود

بیمار می‌گردد و در حالی (یا در جایی) که خود را در امان می‌بیند

مرگ دامانش را می‌گیرد.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده که این کلام در امالی شیخ طوسی مسنداً از «عبدالله بن جعفر» (جعفر بن ابی طالب) آمده است که می‌گوید: «صبحگاهان خدمت عمویم علی بن ابی طالب رسیدم در حالی که بیمار بود. از حال مبارک ایشان سؤال کردم. سخن بالا را در پاسخ من فرمود» و این نشان می‌دهد که مرحوم شیخ طوسی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است و مرحوم راوندی نیز در کتاب دعوت طبق نقل روضه بحار الانوار آن را با تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۶).



## شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به سه نکته مهم در پاسخ سؤالی که کسی از آن حضرت پرسید حال شما ای امیرمؤمنان چگونه است؟ اشاره کرده، می فرماید: «چگونه خواهد بود حال کسی که با بقای خود فانی می شود و با سلامت خود بیمار می گردد و در حالی (و در جایی) که خود را در امان می بیند مرگش فرا می رسد»؛ (وَقِيلَ لَهُ صَلَّى كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ صَلَّى: كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِبَقَائِهِ، وَيَسْقُمُ بِصِحَّتِهِ وَيُوتَى مِنْ مَأْمِنِهِ).

دلیل اینکه چگونه انسان با بقائش فانی می شود روشن است، زیرا عمر انسان هر قدر طولانی باشد بالاخره محدود است و هر ساعتی که از عمر او می گذرد یک گام به پایان عمر و فنا نزدیک تر می شود درست مانند سرمایه داری که هر روز مبلغی از سرمایه خود را هزینه می کند بی آنکه درآمدی به جای آن داشته باشد که درباره او می توان گفت با استفاده از سرمایه اش، مفلس و تنگدست خواهد شد.

اما این که انسان چگونه به سبب سلامتش بیمار می شود از این نظر است که سلامتی انسان به سبب کار کردن منظم تمام دستگاه های بدن است؛ ولی همین کار کردن منظم آن را تدریجاً فرسوده می کند و انواع اختلالات روی می دهد و سرانجام از کار باز می ایستد.

راز اینکه چگونه انسان از محل امنش آسیب می پذیرد آن است که عوامل

آسیب‌پذیری در درون وجود خود انسان پنهان است. ناگهان با اختلالی که در یکی از رهای قلب یا مغز رخ می‌دهد سکتۀ قلبی یا مغزی به او عارض می‌شود و او را نیمه‌جان می‌سازد و یا به جهان دیگر می‌فرستد.

قرآن مجید در آیات مختلف به این نکات اشاره کرده، در یک جا می‌فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»؛ هر جا باشید مر به سراغ شما می‌آید هر چند در دژهای محکم باشید.<sup>۱</sup>

در جای دیگر می‌فرماید: «وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»؛ قسم به عصر که انسان (پیوسته) در حال خسران و زیان کردن است.<sup>۲</sup>

در همین کلمات قصار، حکمت ۷۴، آمده بود که «نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ» نفس‌های انسان گام‌های او به سوی مر است (هر نفسی که می‌کشد یک گام به مر نزدیک‌تر می‌شود).

احتمال دیگر در تفسیر جمله‌های حکیمانه بالا هست که انسان به هنگام بقا و سلامتی جسم، چه بسا از خطرات غافل می‌شود و این بقا و سلامتی او را به فنا و بیماری می‌کشاند، چرا که عامل بسیاری از این حوادث ناگوار، غفلت به هنگام توانایی و تندرستی است.

همچنین انسان در محل امن خود غالباً احتیاط را از دست می‌دهد و گاه همان محل امن تبدیل به محل خطر بزرگی می‌شود و یا این‌که انسان به افرادی کاملاً اطمینان می‌کند و همه چیز خود را به دست آن‌ها می‌سپارد، ناگهان از همان‌ها ضربه می‌خورد؛ ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

\*\*\*

۱. نساء، آیه ۷۸.

۲. عصر، آیه ۱ و ۲.

## وَقَالَ عَلِيُّ السَّاهِرُ

كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ  
الْقَوْلِ فِيهِ! وَمَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ.

امام علیؑ فرمود:

چه بسیارند کسانی که به سبب نعمتی که به آنها داده شده در غفلت فرو  
می‌روند و به سبب پرده‌پوشی خدا بر آنها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف  
و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت  
دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز پیش از نهج‌البلاغه در کتاب تحف العقول و روضه کافی  
و تاریخ یعقوبی و تذکره سبط بن جوزی آمده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷).  
در ضمن، این گفتار حکیمانه تحت حکمت شماره ۲۶۰ نیز عیناً تکرار شده و در حکمت ۴۶۲ نیز سومین  
جمله آن «رب مفتون بحسن القول فيه» به طور مکرر آمده است.



## شرح و تفسیر

### هشدار به چهار چیز

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه و هشدار دهنده به چهار نکته مهم اشاره می‌کند که بر محور چهار واژه معنادار: «مستدرج»، «مغرور»، «مفتون» و «املاء» دور می‌زند. می‌فرماید: «چه بسیارند کسانی که به وسیله نعمتی که به آنها داده شده غافل می‌شوند و به سبب پرده‌پوشی خدا بر آنها مغرور می‌گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می‌خورند و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت‌ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است»؛ (كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسَّيْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ! وَمَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ).

«مستدرج» از ریشه «استدرج» به معنای چیزی را تدریجاً به سمت و سویی بردن آمده است. در قرآن مجید این تعبیر در دو آیه (۱۸۲ سوره «اعراف»، و ۴۴ سوره «قلم») ذکر شده و مفهوم آن در هر دو مورد یکی است و آن این‌که کسی را مرحله به مرحله بدون این‌که خود متوجه شود در دام مجازات گرفتار کنند درست مثل این‌که کسی از بیراهه به سوی پرتگاه می‌رود اما نه تنها او را از این کار نهی نکنیم بلکه به دلیل آنکه مستحق مجازات و کیفر است او را نیز تشویق کنیم. ناگهان به لب پرتگاه می‌رسد و خود را در دام مجازات می‌بیند، وحشت می‌کند و راه بازگشت در برابر خود نمی‌بیند و از همان جا می‌لغزد و در پرتگاه

سقوط می‌کند. خدا به افرادی که طغیان را به اوج خود می‌رسانند نیکی می‌کند، نعمت می‌بخشد، مقام می‌دهد و ناگهان در میان ناز و نعمت گرفتار مجازاتشان می‌سازد، مجازاتی که در آن حالت بسیار دردناک است.

در آیه ۴۴ سوره «انعام» می‌خوانیم: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ هنگامی که آنچه را به آن‌ها تذکر داده شده فراموش کردند ما درهای همه‌گونه نعمت را بر آن‌ها گشودیم تا زمانی که (کاملاً) به آنچه به آن‌ها داده شده بود خوشحال شدند. ناگهان آن‌ها را به عذاب گرفتار ساختیم و یکباره نومید شدند.<sup>۱</sup>

دومین جمله اشاره به کسانی است که مورد آزمون الهی از طریق پرده‌پوشی خداوند نسبت به گناهان آنها قرار می‌گیرند. خدا، ستار العیوب است و تا آن‌جا که ممکن باشد بر گناهان بندگانش پرده می‌افکند تا بیدار شوند و توبه کنند و به راه حق باز گردند ولی گروهی به عکس، مغرور می‌شوند و از این ستر الهی فریب می‌خورند و بر شدت و کثرت گناه می‌افزایند. با توجه به این‌که «چون که از حد بگذرد رسوا کند» سرانجام پرده‌ها بالا می‌رود و آن‌ها رسوای خاص و عام می‌شوند.

جمله سوم اشاره به یکی دیگر از راه‌های نفوذ شیطان و هوای نفس در انسان است؛ گاه مردم از روی حسن ظن و گاه از طریق تملق و چاپلوسی به مدح و ثنای افرادی می‌پردازند؛ ولی گاه آن‌ها که از حال خود باخبرند و وضع خود را با آنچه به صورت مدح و تمجید گفته می‌شود کاملاً متفاوت می‌بینند بیدار شده و سعی می‌کنند خود را با حسن ظن مردم موافق کنند، گاهی با این سخنان، فریب می‌خورند و خود را مقرب درگاه الهی و در اوج فضیلت و اخلاق می‌پندارند، در

۱. برای توضیح بیشتر در مورد عذاب «استدرج» می‌توانید به تفسیر نمونه، جلد ۵، صفحه ۲۹۸ ذیل آیه ۴۴

سوره «انعام» مراجعه کنید.



حالی که در دام شیطان و هوای نفس گرفتارند.

چهارمین جمله اشاره به حال کسانی است که خداوندِ حلیم و غفور آنها را از طریق بخشیدن نعمت و گسترش روزی و مانند آن می‌آزماید شاید به پاس نعمت‌های الهی بیدار شوند و باز گردند؛ این گسترش نعمت‌ها سبب غفلت و بی‌خبریشان شده و همچنان راه خطا را با شتاب ادامه می‌دهند، ناگهان خدا آنها را گرفته و مجازات می‌کند؛ مجازاتی که بسیار دردناک است، زیرا در میان نعمت‌های الهی غوطه‌ور و سرگرم لذاتند که در یک لحظه همه چیز دگرگون می‌شود و همچون «قارون» که با داشتن آن همه امکانات در اوج غرور و غفلت قرار داشت، گرفتار عذاب ناگهانی الهی شده و در یک لحظه همه چیز خود را از دست می‌دهند.

قرآن مجید در شرح حال قوم «سبأ» و سرگذشت آنها به همین معنا اشاره کرده است؛ خدا آنها را مشمول انواع نعمت‌ها قرار داد، سرزمینی پر از نعمت و خدایی آمرزنده داشتند ﴿بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ﴾<sup>۱</sup> اما هوای نفس و شیطان کار خود را کرد و آنها را به ناسپاسی و طغیان واداشت. ناگهان سد عظیم «مأرب» بر اثر نفوذ آب و جانوران در آن شکست و سیلاب عظیمی به راه افتاد و باغ‌ها و زراعت‌ها و کاخ‌ها را در هم کوبید و در هم برد و تنها زمینی بایر و ویران به جای ماند به گونه‌ای که باقی مانده جمعیت مجبور شدند از آن سرزمین کوچ کنند.

قرآن مجید درباره این گروه می‌فرماید: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾؛ کافران هرگز گمان نکنند مهلتی که به آنان می‌دهیم به نفع آنها است تنها به این سبب به آنها مهلت می‌دهیم که (اگر بیدار نمی‌شوند) بر گناهان خود بیفزایند و (سرانجام) برای آنها

عذابی خوار کننده است».<sup>۱</sup>

در این آیه شریفه نیز از واژه «املاء» (همچون کلام حکیمانه بالا) استفاده شده که به معنای «کمک دادن» و گاه به معنای «مهلت دادن» است که آن نیز نوعی کمک به شمار می آید؛ ولی معمولاً در قرآن مجید به مهلت دادنی اطلاق شده که مقدمه عذاب دردناک است.

\*\*\*

---

۱. آل عمران، آیه ۱۷۸.

# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

هَلَاكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ، وَمُبْغِضُ قَالٍ.

امام علیؑ فرمود:

دوکس دربارهٔ من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن کینه توز!

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده که این کلام حکمت آمیز را قبل از سید رضی گروهی از دانشمندان در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند از جمله جاحظ در کتاب الحیوان، بیهقی در المحاسن و المساوی، مرحوم صدوق در امالی، آمدی در غرر الحکم و کراجکی در معدن الجواهر است و شبیه آن را در کلمات دیگر مولای متقیان امیر مؤمنان علیؑ خواندیم؛ از جمله در خطبهٔ ۱۲۷ آمده بود «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مُحِبُّ مُفْرَطٌ... وَمُبْغِضُ مُفْرَطٌ» و در حکمت ۴۶۹ نیز خواهد آمد که امام می‌فرماید: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ مُفْرَطٌ وَبَاغِتٌ مُفْتَرٌ» و همهٔ اینها قریب المعناست. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷).



## شرح و تفسیر

### افراط و تفریط مایهٔ هلاکت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، افراط و تفریط در امر محبت اولیاء الله را نکوهش می‌کند و می‌فرماید: «دو کس دربارهٔ من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن کینه‌توز»؛ (هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ، وَ مُبْغِضٌ قَالٍ).

بی‌شک محبت اولیاء الله از ارکان ایمان است و همان سبب پیروی بی‌قید و شرط از آنان و در نتیجه سبب نجات در دنیا و آخرت می‌شود ولی اگر این محبت از حد اعتدال تجاوز کند و به شکل غلو در آید و امام را به مقام نبوت یا الوهیت برساند، به یقین چنین محبتی گمراهی و ضلالت است. همان‌گونه که اگر محبت محو شود و جای خود را به عداوت و دشمنی دهد سبب خروج از ایمان و گمراهی و ضلالت خواهد بود.

تاریخ می‌گوید: اتفاقاً هر دو گروه در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام پیدا شدند؛ جمعی از غلات که امروز هم آثاری از آنان باقی است او را برتر از پیغمبر بلکه خدا می‌دانستند و می‌گفتند: خداوند در جسم علی علیه السلام حلول کرده، زیرا صفاتش صفات خدایی است. در روایات آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام جمعی از آنان را توبه داد و چون توبه نکردند فرمان مرگ آنها را صادر کرد.<sup>۱</sup> امروز هم کسانی پیدا می‌شوند که در اشعار و سخنان معمولی خود مطالبی می‌گویند که عین غلو است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۴۰، ح ۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۵.

این‌گونه سخنان آمیخته با غلو متأسفانه به جلسات مذهبی به ویژه از طریق بعضی مداحان یا خطبای بی‌خبر و کم‌اطلاع راه یافته است. آنان می‌کوشند گروهی از عوام را نیز به دنبال خود بکشانند و گاه آن را حقیقت ولایت می‌پندارند، در حالی که گمراهی و ضلالت است و اگر علمای دینی و خطبای آگاه و مداحان با معرفت از آن پیش‌گیری نکنند آینده بدی در انتظار آنان است. از آنجا که دنیای امروز دنیای ارتباطات است، این سخنان آمیخته با غلو از یک مجلس کوچک به همه جا منتقل می‌شود و دشمنان شیعه که در کمین نشسته‌اند آن را به همه شیعیان تسری می‌دهند و حکم کفر و قتل آنها را صادر می‌کنند. باید در برابر این توطئه‌ها بیدار بود.

در برابر این گروه، گروه دیگری نه تنها نور ولایت و محبت امامت در قلبشان نیست بلکه به جای آن دشمنی و عداوت دارند؛ مانند خوارج که آن حضرت را (نعود بالله) لعن و نفرین می‌کردند و واجب القتل می‌دانستند. آن افراط‌گران و این تفریط‌کنندگان هر دو گمراهند. تنها کسانی در صراط مستقیم گام بر می‌دارند که حد اعتدال را رعایت کنند. همان‌گونه که امام علیه السلام در خطبه ۱۲۷ فرمود: «وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ التَّمَطِّ الْأَوْسَطُ فَالْزُمُوهُ؛ بهترین مردم در مورد من گروه میانه‌رو هستند. هرگز از آنها جدا نشوید».

متأسفانه این‌گونه افراد که در فقه ما به عنوان نواصب (ناصبی‌ها) شمرده می‌شوند مانند طائفه غلات، از اسلام خارج‌اند و در ردیف کفار به شمار می‌آیند، بلکه ناصبی‌ها بدترین کافران‌اند.

مع الاسف در عصر و زمان ما افرادی نیز یافت می‌شوند که گرچه عداوت خود را با صراحت آشکار نمی‌کنند ولی در دل علاقه‌ای به امیر مؤمنان علی علیه السلام ندارند، فضایل او را منکر و از ذکر آن ناراحت می‌گردند به گونه‌ای که شنیده شد در ایام ما در عربستان سعودی کتاب‌های فضایل علی علیه السلام جمع‌آوری می‌شود

و اجازه نشر به آن نمی دهند. این هم نوعی ناصبی‌گری است. این سخن را با روایتی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: در روایتی در اعتقادات صدوق از آن حضرت می خوانیم که در پاسخ کسی که می گفت: خداوند محمد و علی را آفریده و تمام کارها را به دست آنها سپرده، آفرینش به دست آنها و رزق نیز در دست آنهاست، زنده می کنند و می میرانند، فرمود: این دشمن خدا دروغ گفته است، آیه سوره «رعد» را برای او بخوانید که می فرماید: «آنها برای خدا شریکانی قرار داده اند که اعتقاد داشتند این همتایان نیز مانند خدا می آفرینند... بگو خداوند خالق همه چیز است و او یگانه پیروز است».<sup>۱</sup>

\*\*\*





# وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ.

امام علیؑ فرمود:

از دست دادن فرصت مایهٔ غم و اندوه است.<sup>۱</sup>

---

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که در کتاب مصادر دربارهٔ این کلام حکمت‌آمیز نقل می‌کند این است که مرحوم آمدی در غررالحکم آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸).  
«علی بن محمد اللیثی» نیز در کتاب عیون الحکم و المواعظ همین حدیث حکمت‌آمیز را نقل کرده است.

قبلاً نیز در نامهٔ مبارک امام، به امام حسن مجتبیٰؑ عبارتی شبیه همین عبارت آمده بود آنجا که می‌فرمود: «بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً».



## شرح و تفسیر

### فرصت را از دست ندهید

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و بسیار حکیمانه همگان را به استفاده از فرصت‌ها دعوت می‌کند و می‌فرماید: «از دست دادن فرصت مایه غم و اندوه است» (إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ).

همان‌گونه که در سند این حکمت اشاره شد امام علیه السلام شبیه آن را در وصیت‌نامه‌اش به امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده و در کلام حکمت‌آمیز ۲۱ نیز خواندیم: «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُوا وَأَفْرَصِ الْخَيْرِ؛ فرصت‌ها همچون ابرها (به سرعت) در حرکت است، بنابراین فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید. فرصت به معنای فراهم شدن اسباب انجام کاری است، زیرا بسیاری از کارها به ویژه کارهای مهم نیازمند به مقدماتی است که گاه از اختیار انسان بیرون است. هنگامی که بر اثر پیش‌آمدهایی آن اسباب فراهم گردد باید هرچه زودتر از آنها استفاده کرد و به مقصد رسید، زیرا بسیار می‌شود فرصت از دست رفته هرگز باز نمی‌گردد.

جوانی انسان، فراغت، نشاط کار، صحت و سلامت همه از فرصت‌هایی است که به سرعت می‌گذرد و گاه به آسانی یا هرگز باز نمی‌گردد.

حدیث معروفی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»؛ نصیبت را از دنیا هرگز فراموش نکن<sup>۱</sup> آمده که فرمود: «لَا تَنْسَ

صِحَّتَكَ وَقُوَّتَكَ وَفَرَاغَكَ وَشَبَابَكَ وَنِشَاطَتَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ؛ سلامتی و توانایی و فراغت بال و جوانی و نشاطت را فراموش نکن و به وسیله آن سعادت آخرت را تحصیل نما.<sup>۱</sup>

به یقین، غم و اندوه و حتی گریه و زاری برای از دست رفتن فرصت هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. چه بهتر که انسان بیدار باشد و فرصت‌ها را دریابد. حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعْرَضُوا لَهَا؛ پروردگار شما در دوران زندگانی تان نسیم‌های سعادت در اختیار شما می‌گذارد از آن نسیم‌ها استفاده کنید و خود را در معرض آن قرار دهید».<sup>۲</sup>

این نسیم‌های سعادت همان فرصت‌های گرانبه‌است که در دوران زندگی برای انسان گه‌گاه حاصل می‌شود.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ الْآنَ الْآنَ مِنْ قَبْلِ النَّدَمِ وَمِنْ قَبْلِ «أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتًا عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>؛ ای مردم هم اکنون هم اکنون (به پا خیزید) پیش از آنکه (فرصت‌ها از دست برود و) پشیمان شوید و پیش از آنکه (به فرموده قرآن مجید) کسی بگوید: افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت از فرمان خدا کردم».<sup>۴</sup>

\*\*\*

۱. جامع الاحادیث شیعه، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۲۲۱. در منابع اهل سنت نیز این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: دانشمند معروف اهل سنت «هیثمی» آن را در مجمع الزوائد در باب «التعرض لنفحات رحمة الله» ج ۱۰، ص ۲۳۱ آورده است.

۳. زمر، آیه ۵۶.

۴. میزان الحکمة، ج ۱۵۷۹۱.

## وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا  
الْغُرُّ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ.

امام علیؑ فرمود:

دنیا مانند مار (خوش خط و خال) است که به هنگام لمس کردن نرم به نظر می‌رسد در حالی که سم‌کشنده در درون اوست (به همین دلیل) مغرور نادان به سوی آن می‌رود و خردمند عاقل از آن حذر می‌کند.<sup>۱</sup>

۱. سند گفتار حکیمانه:

در نامهٔ ۶۸ که امیر مؤمنان علیؑ آن را به سلمان فارسی پیش از دوران خلافت ظاهری خود نگاشته شبیه همین جملهٔ حکمت‌آمیز دیده می‌شود و منابع آن قبلاً گذشت از جمله مرحوم کلینی پیش از سید رضی در کتاب الایمان و الکفر اصول کافی صدر نامه را آورده و مرحوم شیخ مفید در ارشاد و قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و مرحوم ورام در کتاب تنبیه الخواطر با تفاوت‌هایی آن را ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد از مأخذی جز نهج البلاغه اخذ کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸).



## شرح و تفسیر

### دنیا مار خوش خط و خال!

امام علیه السلام در این گفتار پربار خود تشبیه دیگری برای دنیای فریبنده بیان کرده و به همگان هشدار داده است، می فرماید: «دنیا مانند مار (خوش و خط و خال) است که به هنگام لمس کردن نرم به نظر می رسد در حالی که سم کشنده در درون آن است (به همین دلیل) مغرور نادان به سوی آن می رود و خردمند عاقل از آن حذر می کند»؛ (مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ).

طبیعت دنیا دارای این دو ویژگی ظاهری فریبنده و باطنی خطرناک است؛ کاخ ها، زر و زیورها، لباس ها، غذاهای رنگارنگ و عیش و نوش ها مظاهر جذاب دنیاست؛ ولی در درون، غفلت، بی خبری از خدا آلوده شدن به انواع گناهان را برای به دست آوردن یا حفظ آن با خود دارد. روی این جهت امام علیه السلام در عبارات مختلفش با ذکر مثال های متعدد تناقض این ظاهر و باطن را آشکار ساخته و هشدار داده است.

در ذیل نامه ۶۸ که امام علیه السلام پیش از دوران خلافت ظاهری اش به سلمان فارسی رضی الله عنه نگاشته، همین مثل را با کمی تفاوت بیان فرموده است. ما تشبیهاتی برای دنیا از آیات قرآن و روایات اسلامی جمع آوری کردیم که به هجده تشبیه بالغ می شد و نشان دادیم که چگونه خدای متعال در قرآن و سپس پیشوایان معصوم در احادیث خود برای بیدار کردن غافلان بی خبر، از مثال های حسنی

مختلف بهره گرفته‌اند. تعدد و تکرار این امثله به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه این مسئله دارای اهمیت است.

در مثال مورد نظر تضاد ظاهر و باطن دنیا با تمثیل به مار نشان داده شده که به هنگام لمس آن بسیار نرم و ملایم به نظر می‌رسد و انسان بی‌خبر از لمس آن لذت می‌برد در حالی که اگر یک لحظه غافل شود سم «ناقع» (سم قاتل و جان‌گدازی) که در درون این حیوان خطرناک است از طریق نیش آن به بدن انسان منتقل می‌شود. سوزش فوق‌العاده توأم با پیچ و تاب تا آنجا که مار گزیده به صورت یک مثل در بیتابی درآمده است و سپس از کار افتادن تدریجی دستگاه‌های اصلی بدن و شتاب به سوی مرگ.

تعبیر به «غیر جاهل» (غیر به معنای انسان خام بی‌تجربه که زود فریب می‌خورد) اشاره به انسان‌های نادان و ناآگاهی است که تنها چشم به ظواهر فریبنده دنیا می‌دوزند و از آنچه در باطن دارد و تاریخ پیشینیان آن را به خوبی مجسم ساخته بی‌خبر می‌مانند؛ ولی عاقلان با تجربه و آگاه که سرنوشت دنیاپرستان را در آیینۀ تاریخ مشاهده کرده‌اند خود را از آن برحذر می‌دارند.

به همین دلیل حب دنیا (دنیاپرستی) سرچشمۀ تمام گناهان شمرده شده است. افراد دنیاپرست چنان اسیر آن می‌شوند که نه خدا را بنده‌اند و نه فرمان عقل را می‌برند، نه حق الناس می‌شناسند و نه وجدان بیدار و آگاهی دارند و گاه با صراحت می‌گویند: برای رسیدن به اهداف دنیوی هر کار برای ما مجاز است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أُتْرِكُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ مِنْ حَنْفِهِ وَهُوَ لَا يَشْعُرُ؛ دنیا را به اهل آن واگذارید، زیرا کسی که بیش از نیاز خود از آن برگیرد در واقع مرگ خود را از آنجا که نمی‌داند تسریع کرده است».<sup>۱</sup>



در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا: هیچ کس از اولین و آخرین نیست مگر این که روز قیامت آرزو می‌کند که ای کاش جز به اندازه نیاز از دنیا به او داده نشده بود».<sup>۱</sup>

بی‌شک تمام آنچه گفته شد دربارهٔ دنیای دنیاپرستانی است که هدفی جز لذت و عیش و نوش ندارند و دنیا برای آنها غایهٔ الآمال است؛ ولی هرگاه از امکانات دنیا برای وصول به سعادت اخروی استفاده شود، دنیای ممدوح و محبوب و به تعبیر روایت امام سجاد علیه السلام «دنیای بلاغ» (دنیایی که انسان را به هدف می‌رساند) محسوب می‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا ما دنیا را دوست داریم و علاقه‌مندیم به ما داده شود. امام علیه السلام به او فرمود: دنیا را دوست داری؟ می‌خواهی با آن چه کنی؟ عرض کرد: زندگی خودم و خانواده‌ام را تأمین کنم، با آن صلۀ رحم به جا آورم، در راه خدا صدقه دهم و حج و عمره به جا آورم. امام علیه السلام فرمود: «لَيْسَ هَذَا الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ؛ این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است».<sup>۲</sup>

\*\*\*

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۴.

۲. کافی، ج ۵، ص ۷۲، ح ۱۰.



وسئل عن قريش

## فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَمَّا بَنُو مَخْرُومٍ فَزَيَّحَانَةُ قُرَيْشٍ، نَحِبُّ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ، وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ.  
 وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْيًا، وَأَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا.  
 وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ  
 بِنُفُوسِنَا، هُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكَرُ وَأَنْكَرُ،  
 وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ.

از امام عليه السلام در مورد قريش سؤال شد.

امام عليه السلام فرمود:

اما بنی مخزوم، گل های قبیله قريشند که ما دوست داریم با مردانشان هم سخن شويم و با زنانشان ازدواج کنيم، اما طایفه بنی عبد شمس، از همه بداندیش تر و بخيل ترند، اما ما (طایفه بنی هاشم) از همه آنها به آنچه در دست داریم بخشنده تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتر؛

## جمعیت آنها بیشتر و مکرشان فزون تر و زشت ترند و ما فصیح تر و دلسوز تر و زیباتریم.<sup>۱</sup>

### ۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام شریف را زمخشری در ربیع الابرار همانند روایت مرحوم سید رضی آورده است ولی در محجة البیضاء فیض کاشانی با تفاوت روشنی ذکر شده بی آنکه مدرک آن را بیان کند و از این تفاوت اجمالاً معلوم می شود که از منبع دیگری آن را گرفته است. ابن عبد ربه در عقد الفرید نیز آن را با تفاوتی ذکر کرده و همچنین ابن بکار در موفقیات و این هر دو پیش از سید رضی می زیستند و به هر حال این کلام حکمت آمیز هم در کتب پیش از مرحوم رضی و هم در کتب بعد از آن آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۹).

## شرح و تفسیر

### ویژگی های قبایل قریش

این کلام حکیمانه در پاسخ کسی بیان شد که از امام علیه السلام درباره ویژگی های قبایل قریش سؤال کرد امام علیه السلام نیز به سه قبیله معروف آنها («بنو مخزوم»، «بنو عبد شمس» و «بنو هاشم») اشاره کرد و ویژگی های روحی و جسمی آنها را بر شمرد و در واقع به عنوان یک روان شناس ماهر در عبارات کوتاهی سجایای آنها را بررسی کرد؛ (و سئل علیه السلام عن قریش).

نخست در پاسخ این سؤال - سؤال درباره طایفه قریش - از قبیله «بنی مخزوم» سخن می گوید و می فرماید: «اما بنی مخزوم گل های قبیله قریش اند که ما دوست داریم با مردانشان هم سخن شویم و با زنانشان ازدواج کنیم»؛ (فَقَالَ أُمَّا بَنُو مَخْزُومٍ فَرِيحَانَةٌ قُرَيْشٍ، نُحِبُّ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ، وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ).

«مخزوم» جد این قبیله فرزند «یقظة بن مرة» بود. و این طایفه به پاکیزگی و برخورد خوب و حسن معاشرت معروف بودند. امام علیه السلام نیز همین اوصافشان را ستود نه اوصاف معنوی و اخلاقی دیگر را و می دانیم که «ابو جهل» معروف، «ولید» و دودمان «مغیره» از دشمنان سرسخت اسلام از این قبیله بودند که شأن نزول بعضی از آیات قرآن مسائل مربوط به آنها را تشکیل می دهد؛ از جمله در شأن نزول آیات ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا \* وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا...﴾<sup>۱</sup> گفته اند

که این آیات درباره «ولید بن مغیره» ی معروف است که تصمیم داشت با قرآن معارضه کند. و آیه شریفه «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ»<sup>۱</sup> درباره «ابو جهل» نازل شده که مذمت شدیدی در این آیات از هر دو به چشم می خورد.

سپس امام علیه السلام به سراغ معرفی طایفه «بنی عبد شمس» می رود که «ابو سفیان»، «معاویه» و «بنی امیه» از این قبیله اند، می فرماید: «اما طائفة بنی عبد شمس از همه بداندیش تر و بخیل ترند»؛ (وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْيًا، وَأَمْنَعُهَا لِمًا وَرَاءَ ظُهُورِهَا).

جمله «أَبْعَدُهَا رَأْيًا» و «أَمْنَعُهَا لِمًا وَرَاءَ ظُهُورِهَا» گاه به شکل مدح تفسیر شده به این گونه که آنها دارای افکاری عمیق و دورنگرند و نسبت به آنچه در اختیار دارند شجاعانه دفاع می کنند و گاه به صورت دو وصف مذموم تفسیر شده و جمله «أَبْعَدُهَا رَأْيًا» یعنی دورترین قبایل قریش از حقند و «أَبْعَدُهَا رَأْيًا» و «أَمْنَعُهَا لِمًا وَرَاءَ ظُهُورِهَا» به این معنا تفسیر شده که آنها بخیل ترین افرادند نسبت به چیزهایی که در اختیار دارند. با توجه به شواهد و قراین تاریخی و وجود افرادی همچون «ابو سفیان»، «معاویه» و «بنی امیه» در میان آنها، تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد و جمله «امکر» و «انکر» که بعدا خواهد آمد نیز شاهد این مدعاست. آن گاه امام علیه السلام از بنی هاشم یاد کرده، می فرماید: «اما ما (طایفه بنی هاشم) از همه آنها به آنچه در دست داریم بخشنده تر و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، جمعیت آنها بیشتر و مکرشان فزون تر و زشت ترند و ما فصیح تر و دلسوزتر و زیباتریم»؛ (وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمًا فِي أَيْدِينَا، وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَهُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكُرُ وَأَنْكَرُ، وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ).

فصاحت بنی هاشم نمونه بارز آن در پیغمبر اکرم و امیرمؤمنان علیه السلام و خطبه های نهج البلاغه و نامه ها و کلمات قصار آن کاملاً نمودار است. دعای

عرفه امام حسین علیه السلام و دعاهای صحیفه سجادیه نیز نمونه‌های دیگری از این فصاحت بی‌بدیل است.

خیرخواهی آنها درباره اسلام تا آنجا بود که تا پای جان ایستادند و همه چیز را برای حفظ اسلام در صحنه‌هایی همچون کربلا و غیر آن فدا کردند. زیبایی صورت آنها در تواریخ کاملاً منعکس است. بذل و بخشش آنان در زندگی امیر مؤمنان که هزار برده را با دسترنج خود آزاد کرد و در رکوع نماز انگشتر گران‌قیمتی را به سائل داد و آیه در مدح او نازل شد و در زندگی بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام که پیراهن شب زفافش را به سائل تقدیم کرد و در زندگی امام حسن علیه السلام که در طول عمر خود چند بار تمام اموالش را میان خود و نیازمندان تنصیف نمود و همچنین در زندگی امام صادق علیه السلام که بخشی از اموال خود را به دست یکی از شیعیان سپرده بود تا اگر اختلافی در میان شیعیان در باره مسائل مالی ببیند مبلغ مورد اختلاف را از اموال او بپردازد و میان آنها صلح و صفا برقرار سازد معروف است.

کوتاه سخن این‌که تاریخ اسلام که به دست دوست و دشمن نوشته شده شاهد گویای سخنان فشرده و پرمعنایی است که امام علیه السلام در این کلام حکمت‌آمیز خود بیان فرموده است.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چگونه امام علیه السلام قبیله‌ای را به طور عموم زیر سؤال می‌برد و آنها را آشکارا مذمت و نکوهش می‌کند در حالی که از نظر شرع اسلام چنین کاری مناسب به نظر نمی‌رسد.

پاسخ این سؤال روشن است. اولاً این‌گونه حکم‌های عام ناظر به عموم نیست، بلکه ناظر به غالب افراد است. مثلاً وقتی می‌گوییم: جوانان جسور و سرکش‌اند مفهومی این نیست که همه بدون استثنا چنین‌اند و یا این سخن که پیران پخته و پرتجربه‌اند دلیل وجود این صفت در تمام افراد کهن‌سال نیست.

ثانیاً ابراز صفات مخفی و پنهان اشکال دارد اما صفات آشکار که افراد نمونه‌های آن را در این قبایل آشکارا دیده بودند، بیان آن بی‌اشکال است؛ مثلاً در طایفه بنی عبد شمس چهره‌هایی همچون «ابو سفیان» و فرزندانش و همچون همسر آلوده و زشت‌کارش «هند» را می‌دیدند.

سؤال دیگر اینکه در عصر جاهلیت، عرب به افراد قبیله خود افتخار می‌کردند و حتی کثرت جمعیت خود را به رخ دیگری می‌کشیدند؛ ولی با ظهور اسلام این تفاخر به انساب جاهلی از میان رفت. چگونه امیر مؤمنان علیه السلام در اینجا ویژگی‌های قبایل قریش و برتری بنی‌هاشم را بیان می‌کند؟

پاسخ آن است که عرب جاهلی بر ارزش‌های اخلاقی تکیه نمی‌کرد، بلکه روی تعداد و کثرت و پاره‌ای از صفات زشت مانند غارت‌گر بودن تکیه داشت و اصولاً دفاع از قبیله، دفاعی بی‌چون و چرا و بی‌قید و شرط و تعصب‌آمیز بود نه برای ارزش‌های اخلاقی آنها. امام علیه السلام نیز در اینجا تکیه بر ویژگی‌های اخلاقی می‌کند.

\* \* \*

بارالها! تو را سپاس می‌گوییم که توفیق رحمت فرمودی دوازدهمین جلد شرح نهج‌البلاغه مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام را مقارن ایام غدیر به پایان رساندیم و از غدیر پرفیض کلمات حکیمانه آن حضرت خود و دیگران را سیراب کردیم.

خداوندا! توفیق عمل به این سخنان نورانی را نیز مرحمت فرما و عنایت خود را کامل بگردان. آمین یا رب العالمین

پایان جلد دوازدهم

ذی‌الحجّة ۱۴۳۰ مطابق آذر ماه ۱۳۸۸